

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





104



2

یکے از مطبوعات مجلس ترقی ادب لاہور

عہد صالح

الموسوم بہ

104

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف

محمد صالح کنبو

مجلس ترقی ادب ۲، رنگہ اسٹریٹ، گلبرگ، لاہور

ناشر

کریم احمد خان معتمد مجلس ترقی ادب لاہور

38970

مطبع

محمود پرنٹنگ پریس ، ۵۶ این گلبرگ (۲) لاہور

زیر اہتمام سید احمد شاہ

۶۱۹۶۰

قیمت پانچ روپے

عہل صالح

جلد سوم

فہرست مضامین

صفحہ	عنوان
۱	آغاز سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس
۲	پناہ آوردن نذر محمد خان بآستان دولت نشان و بازمرحمت فرمودن ملک بلخ و بدخشان بخان مذکور
۵	معاودت موکب ہمایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافت اکبر آباد
۹	تتمہ احوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک بہ نذر محمد خان
۱۹	جشن وزن مبارک شمسی
۲۰	کیفیت ارسال قندیل مرصع بروضہ متبرکہ حضرت سرور کاینات صلی اللہ علیہ وسلم
۲۲	نو روز عالم افروز
۲۴	گزارش بنی حصار و عمارات شاہجہان آباد و کیفیت آبادی و جریان نہر
۲۹	حقیقت قلعہ و عمارات مرکز محیط دوات
۵۱	اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم خدیو عالم بر کوهچہ کہ در وسط شاہجہان آباد واقع است
۵۵	نزول اشرف حضرت صاحبقرانی در شاہجہان آباد و تزئین پذیرفتن جشن عشرت و دیگر خصوصیات

(ب)

صفحة	عنوان
۶۲	جشن وزن مبارک قمری
۶۳	آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس ..
۶۴	انتهاض الویه بجانب سفیدون برای شکار و رسیدن خبر آمدن والیء ایران بقندهار ..
۶۶	انتهاض الویه بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار برآمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دلت و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و جملة الملکي سعد الله خان و نبرد نمودن رستم خان و قلیچ خان سرداران قلزلباش و فتح یافتن اینها بر قلزلباشان
۶۹	جشن وزن مبارک قمری ..
۹۲	آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک ..
۹۶	ارتفاع یافتن رایات بصوب دارالخلافة ..
۱۰۳	جشن وزن شمسی ..
۱۰۵	تزیین یافتن بزم نوروز اول دارالخلافة ..
۱۰۶	شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک ..
۱۱۰	جشن وزن شمسی ..
۱۱۸	توجه اشرف بگلگشت کشمیر ..
۱۱۸	جشن وزن قمری ..
۱۲۰	آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک ..
۱۲۳	مراجعت از کشمیر به لاهور ..
۱۲۶	دستوری یافتن حاجی احمد سعید بسفارت روم ..
۱۳۰	جشن وزن مبارک شمسی ..
۱۳۳	نهضت رایات از لاهور به کابل و تعیین لشکر سردارای بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و علامی سعد الله خان بجهت تسخیر قندهار مرتبه دوم ..
۱۳۵	جشن وزن قمری ..
۱۴۱	جشن وزن قمری ..

(ج)

صفحہ	عنوان
۱۴۳	آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک
۱۴۶	مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندهار بی نیل مقصود
۱۴۹	معاودت الویہ از کابل بصوب دارالخلافت
۱۵۳	جشن وزن شمسی
۱۵۳	تعین یافتن بادشاهزادہ محمد دارا شکوہ بہ تسخیر قندهار
۱۵۸	جشن وزن قمری
۱۵۹	آغاز سال بیست و ہفتم از جلوس مبارک
۱۵۹	روانہ شدن شاہ بلند اقبال از لاهور بصوب قندهار و مراجعت نمودن
۱۶۳	تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد
۱۶۸	جشن وزن شمسی
۱۶۹	جشن وزن قمری
۱۸۳	کدخدائی سلطان سلیمان شکرہ با دختر راو امر سنگہ خواہر زادہ راجہ جی سنگہ
۱۸۶	آغاز سال بیست و ہشتم از جلوس مبارک
۱۹۰	متوجہ شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر
۱۹۶	جشن وزن شمسی
۲۰۱	آغاز سال بیست و نہم از جلوس مبارک
۲۱۱	جشن وزن شمسی
۲۱۳	جشن وزن قمری
۲۱۵	آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس
۲۱۹	نہضت بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بگلکنندہ و آمدن میر محمد سعید میر جملہ
۲۲۲	مامور شدن بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بہ م بیجا پور و مرخص گشتن معظم خان و دیگر امرای عظام بانصرام آن مہم

صفحه	عنوان
۲۳۳ ..	نہضت والا بکنار گنگ ..
۲۳۵ ..	جشن وزن شمسی ..
۲۳۷ ..	جشن وزن قمری ..
۲۳۷ ..	نہضت موکب معالی بہنازل فیض آباد ..
۲۴۱ ..	سی آغاز سال و یکم از جلوس والا ..
۲۴۶ ..	کیفیت رسیدن معظم خان بخدمت بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجا پور و سوانح دیگر ..
۲۶۰ ..	حقیقت عارض شدن عرضہ نا ملایم بر مزاج اشرف و وقوع وقایع عظیمہ و برہم شدن معاملات سلطنت ..
۲۶۹ ..	گزارش داستان عبرت افزای کہ در آغاز سال سی و دوم جلوس باقتضای قضای نازل رو داد و وقوع حوادث و برہم شدن معاملہ ..
۲۸۷ ..	نقل نامہ بیگم صاحب ..
۲۸۹ ..	نقل عرضداشت بادشاہزادہ اورنگ زیب بہادر ..
۲۹۹ ..	فرمان عالیشان ..
۳۰۰ ..	جواب فرمان ..
۳۰۲ ..	نقل فرمان کہ مصحوب خلیل اللہ خان و فاضل خان فرستادہ شد ..
۳۰۵ ..	نقل فرمان دیگر کہ مصحوب فاضل خان فرستادہ شد ..
۳۰۷ ..	عرضداشت در جواب فرمان ..
۳۲۹ ..	گرفتار شدن بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ ..
۳۳۵ ..	آوردن بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ را از نواحی بہکر و فیل سوار گزرائیدن از میان دارالخلافت شاہجہان آباد و بردن بخضر آباد ..
	رمت بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ ازین جہان بی مدار و کشتن بادشاہزادہ محمد مراد بخش بفتوای قاضی گوالیار و فرستادن سلطان سلیمان شکوہ و شاہزادہ سلطان محمد بقلہ گوالیار

صفحہ	عنوان
۳۲۷	و خورائیدن کوکنار و در گزشتن شاهزادہ سلیمان شکوہ باجل طبعی
۳۳۱	خرامش بندگان اعلیٰ حضرت شاہجہان بادشاہ غازی ازین وحشت سرای بسراپستان ریاض قدس و قرین ملال گشتن متوطنان عرصہ وجود ازین مصیبت عام
۳۵۱	احوال برکت اشتمال اہل حال و قال از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای علام و فضلالی انام و اطباء حذاقت پیشہ و شعرای لطیف اندیشہ و امرای عالی مقدار کہ ادراک سعادت عمد میمنت مہد حضرت صاحبقران ثانی نموده اند
۳۵۲	سلالہ سلسلہ علیہ مرتضوی سید محمد بخاری رضوی
۳۵۴	نقاوہ آل کرامت صفات سید شریف الذات کریم الخصال سید جلال
۳۵۷	قدوہ اصحاب فنا اسوۂ ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر
۳۶۱	شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادری
۳۶۱	مظہر تجلیات خفی و جلی مولانا مصعب علی
۳۶۳	خواجہ عظیم القدر عزیز الوجود خواجہ خاوند محمود حقایق آگہ ملا شاہ بدخشی
۳۶۶	زاہد پاکیزہ دین زبده اہل یقین میر حسام الدین
۳۶۷	صاحب باطن صافی و ظاہر طاہر شیخ ناظر
۳۷۹	عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معروف براجہ عمدہ نزدیکان حضرت باری ملا خواجہ بہاری
۳۷۰	عارف معنوی و صوری شیخ صادق برہانپوری
۳۷۱	صوفی پاک منشن صافی ضمیر میان شیخ پیر
۳۷۱	ثابت قدم صراط مستقیم وحدت و توحید شیخ عبدالرشید
۳۷۲	آراستہ کمالات ازل و ابد میر سید محمد
۳۷۳	عارف کامل حقایق آگہ شیخ عنایت اللہ

(و)

صفحہ	عنوان
۳۷۶ ..	سرآمد دانشوران واجب التعظیم مولانا عبدالحکیم ..
۳۷۷ ..	مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبدالحق دهلوی
۳۷۸ ..	واقف رمز عجمی و تازی مولانا شکر اللہ شیرازی مخاطب بافضل خان
۳۷۹ ..	دانشور خرد پرور علامہ دوران سعید اللہ خان
۳۸۰ ..	منظور نظر عنایت بیچونی ملا عبدالملک تونی مخاطب بفاضل خان
۳۸۱	مورد مراحم ایزدی مولانا شفیعی ایزدی مخاطب بدانشمند خان
۳۸۲ ..	بحر موج فیض بخشی مولانا فاضل بدخشی
۳۸۲ ..	فاضل والا مقام مولانا عبد السلام
۳۸۳ ..	سرآمد فضلائی ملت حنیف مولانا عبداللطیف
۳۸۳ ..	سر دفتر علمای خطہ وجود ملا محمود
۳۸۴ ..	فاضل عالی فطرت مولانا عوض وجیہ
۳۸۵ ..	مولانا یعقوب لاهوری
۳۸۵ ..	مولانا ابو الفتح ملتانی
۳۸۶ ..	حکیم صدرا خلف حکیم فخر الدین محمد شیرازی
۳۸۶ ..	حکیم ابوالقاسم ملقب بحکیم الملک
۳۸۷ ..	حکیم رکنای کاشی
۳۸۷ ..	حکیم مومناں شیرازی
۳۸۷ ..	حکیم فتح اللہ شیرازی
۳۸۸ ..	حکیم علم الدین مخاطب بوزیر خان
۳۸۸ ..	حکیم داؤد
۳۸۹ ..	شیخ حسن جراح متوطن کرانہ
۳۸۹ ..	سرآمد جادو کلامان نادرہ فن حاجی محمد جان قدسی
۳۹۳ ..	ابو طالب متخلص بکلیم
۳۹۶ ..	واقف رموز نہان و پیدا ملا شیدا

(ز)

صفحہ	عنوان
۴۰۰	نکتہ منج بی نظیر مولانا ابوالبرکات المتخلص بہ منیر
۴۰۵	مولانا فیضا مہین برادر مولانا منیر
۴۰۶	مظہر فیض نامتناہی میر الہی
۴۰۷	حکیم حاذق ..
۴۰۹	سعدای گیلانی
۴۱۱	محمد قلبی سلیم
۴۱۲	ملا نسبتی تمہانیسری
۴۱۳	حسن بیگ رفیع مشہدی
۴۱۶	شیخ محسن فانی
۴۱۷	اشعار غنی ..
۴۱۸	محمد علی ماهر تجلص
۴۲۰	ملا حسن فروغی
۴۲۱	سعید خان ملتانی
۴۲۲	ملا حاجی لاهوری
۴۲۳	چندر بہان برہمن
۴۲۴	میرزا جلالی طباطبائی یزدی
۴۲۵	علامی فہامی افضل خان ..
۴۲۶	جمدۃ الملکی سعد اللہ خان ..
۴۲۶	علاء الملک مغزطاب بد فضل خان
۴۲۶	عبد المطفی گجراتی لشکر حانی
۴۲۷	عبد الحمید لاهوری
۴۲۸	محمد وارث ..
۴۲۸	میرزا امینا ..
۴۲۸	شیخ عنایت اللہ
۴۳۰	ملا محمود جونپوری
۴۳۰	مولانا ابوالبرکات المتخلص بہ منیر

(ح)

صفحہ	عنوان
۴۳۱	حکیم حاذق ..
۴۳۱	شیدا ..
۴۳۱	چندر بہان ..
۴۳۲	محمد مراد کشمیری و مخاطب بشیرین قلم
۴۳۳	آقا رشیدا ..
۴۳۳	میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبد اللہ مشکین رقم شرف الدین عبد اللہ
۴۳۴	میر سید علی تبریزی
۴۳۴	میرزا محمد جعفر مخاطب بہ کفایت خان و جلال الدین یوسف
۴۳۵	مناصب بادشاہ زادہای عالی مرتبت
۴۳۶	امرای نہ ہزاری
۴۳۷	امرای ہفت ہزاری
۴۳۷	امرای شش ہزاری
۴۳۸	امرای پنج ہزاری
۴۴۰	امرای چہار ہزاری
۴۴۱	امرای سہ ہزاری
۴۴۳	امرای دو ہزار و پانصدی
۴۴۵	امرای دو ہزاری
۴۴۸	امرای ہزار و پانصدی
۴۵۱	امرای ہزاری
۴۵۶	امرای نہصدی
۴۵۷	امرای ہشت صدی
۴۶۱	امرای ہفت صدی
۴۶۴	امرای شش صدی
۴۶۶	امرای پانصدی

شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال
و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایه مسرت و شادمانی
گار داده چون با روز عید گلابی موافق افتاده بود
رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام
مرصع و زرین پر از گلاب در خود حالت و منزلت از نظر
گزرانیدند - مراد کام صفوی بخدمت قور بیگی و طاهر خان
محمد اشرف پسر اسلام خان باضافه منصب سر افرازی
- بعرض مقدس رسید که لشکر اوزبکیه که در نبرد بلخ
برار پیموده آواره دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که
شان رفته دستبردی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد
س را پنجم ماه مذکور بمرحمت خلعت با نادری و دو اسپ
طویلله خاصه با زین میناکار و طلا نوازش نموده بدانجانب
صت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزارى ذات دو
ر و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین نقره و هر
ک از شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد
سف محمد خان تاشکندی و نذیر بیگ سلدوز و سید محمد و
د خان بعنایت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر رخصت
ردیدند - و عبدالله ولد سعید خان بهادر ظفر جنک که از
انب پدر بنظم بهکر می پرداخت از اصل و اضافه بمنصب
زاری هزار سوار سر افراز گردید *

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوانیدن اسپان

۱- در نسخه حیدر آباد امجد رقم شده

خاصه تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزول اشرف ارزانی داشته از جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بان والا گهر سر پیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک لک روپیه و اسپ عربی نژاد ظفر نام با زین میناکار و بهر دو پسر نیک اختر آن نیر اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح مروارید و دو طره مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و صوفی بهادر بمنصب هزاری هزار سوار سر بلندی یافتند - چون از واقعه بلخ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان فسخ اراده تاخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدس از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی بجا آوردند - حکم شد لهراسپ خان دویست اسپ بواسطه احدیان و سرب و باروت بنور الحسن تمهانه دار غوری رسانیده بر گردد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش بعنایت و سر پیچ یک قطعه زمرد و دو دانه مروارید و تفویض حراست کشمیر سر افزای یافته رخصت آنصوب گردید - بیست و یکم بیادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر خلعت خاصه با نادری و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامرا خلعت و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خاصه با زین زرین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عنایت ارسال داشتند - و خدمت قلعداری کابل از تغیر شیورام کور بعهدہ شاد خان مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان بحراست آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادری که پدرش سید احمد قادری

در عهد حضرت جنت مکالی بصدارت کلئی هندوستان سر افرازی داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیده دودمان نجابت و اجلال سید جلال مرحوم مغفور و اضافه پانصدی و دو بیست سوار فرق عزت بر افراخت - چون پرستار خاص اکبر آبادی محل را عارضه طاری گردید و بمداوی تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری چار صد سوار بر نواختند -

پناه آوردن نذر محمد خان باستان دولت نشان
بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک
بلخ و بدخشان از روی فضل و احسان
بخان مذکور

چون از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی پیرتو عدل و احسان خدیو زمین و زمان در موطن روح و راحت اند و ذات کامل صفات آن وسیله ارزاق کاینات پیوسته در حصول این ماده مانند وجود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا می کند و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو می باشد مکنون خاطر ملکوت ناظر آن بود که بعون عنایت الهی مملکت ماوراءالنهر از خس و خاشاک فتنه کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عنایت و سهربانی و پایه شناسی و مرتبه دانی باز به نذر محمد خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامهای گرامی که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد - و لیکن چون خانرا ادبار دریافته و دولت از او رو برتافته بود بنا بر بی طالعی و بی نصیبی رو از قبله آمال گردانیده قدم در وادی ناکامی نهاد - و آشفته رانی و خام طمع که لازمه

تناول مغیرات است اضافه علت شده بمصلحت چندی از نافرودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد - چون شجره املش در آن سر زمین بجز ناکامی بری نداد و تردد و تگاپوئی بی محاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمعیت و تمهیه لشکر پرداخته پر و بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاری کفش قلماق وغیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت - و در یورش از کوشش و کوشش بهادران موکب سعادت سرها به تیغ و تنها بزخم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت اقامت به بیلچراغ کشید - و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر فتح و شکست عبد العزیز خان وغیره پسرانش که با کل لشکر ماوراءالنهر به بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر مقابل شده سعی و کوشش از اندازه گزرانیده بودند نشست - از آنجا که اغایه اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد در آخر اسر بمدد تائید الهی شاهزاده مظفر و منصور شده اعدا مغلوب و مخذول راه فرار سر کردند - چون از همه جانب نوسید مطلق شده از کرده نادم و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقتهای نازک از پا افتادگانرا دستگیری می نماید ندامت و خجالت را عذر نادانگی خود نموده مکتوبی مشعر بر اظهار اطاعت و توسل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراعت آمیز رافت آموز ظاهر ساخت شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامه نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحم بر حال او نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات

و فرو گذاشت زلات دارد و اغماض لازمه سرشت قدسی طینت آنحضرت است کردهای خان مذکور را ناکرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان بیادشاهزاده والا گهر ملاقات نماید بلخ و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفر اثر را از اطراف طلب داشته روانه حضور پرنور شوند - و عمده موجبات مراجعت نفاق و بیدلئی امرا شد و نیز بسبب شدت ضیق تعیش که از قلت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت بیادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تنعمات و مستلذات سرزمین دل نشین هندوستان که لم یخلق مثلها فی البلاد در شان اوست و تفرج مکانهای ارم آئین فردوس تزئین که از کمال آبادانی و جمعیت همگی بیوت و منازل معائنه چون قصور هفت حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع عین مالا مال و معمور است و فرط تنفر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و در از عمارات علامات نگذاشته و آبادانی را از بنیاد بر انداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف مجال دانسته بی اختیار بدادن بلخ راضی گشتند *

معاودت موکب همایون از کابل بدارالسطالت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافه اکبر آباد

چون خاطر اشرف از سیر تنزهات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قرار که خلافت بیدرنگ آهنگ فرموده سلخ رجب از بت خاک کزیده منزل نمودند و شاهزاده محمد شجاع را بعنایت خلعت با نادری سرافراز نموده حکم فرمودند که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم

باغ نیمه که در سال گذشته مشتمل بر سه دست عمارت اساس یافته بود درینولا با تمام رسیده از نزول اشرف صفا و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید - چهارم باغ صفا که بنا نهاده حضرت فردوس مکانی ست از یمن قدم مبارک طراوت بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهر آن بترتیب چیده بودند رشک مشرق ماه منیر گشت - انار این هر دو باغ صفا و وفا که برنگینی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای ذایقه خاص و عام شد - سعید خان را که از بلخ رسیده سعادت ملازمت حاصل نموده بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلی نموده بعنایت صوبه بهار پایه رفعت قدرش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - و یک لک روپیه مطالبه سرکار خاصه که بر ذمه خانزاد خان و لطف الله خان بود بخشیده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدستور سابق بمنصب چار هزاری سوار و فوجداری و جاگیر میوات از تغیر شاه بیگ خان معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت مرجوعه گردد - روز دیگر ارسلان بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامه بلخ نزد والئی ایران و دویمین عنایت نامه به نذر محمد خان برده بودند بدرگاه معلی رسیده دولت کورنش اندوختند - رای تودرسل دیوان و امین و فوجدار سمرند و سرکار دیبالپور و جالندهر و سلطانپور که پنجاه لک روپیه هر ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود غائبانه بخطاب راجگی و منصب دو هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختند -

پیست و ششم ظاهر پشاور را مخیم سرادقات جاه و جلال

گردانیدند۔ سوم رمضان براه ملی کہ از لشکرها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خارج حصار انک سرکر اعلام منصوب گردانیدند۔ درین تاریخ فہرست مجموعہ دولت و احوال شاہزادہ سعادت پڑوہ محمد دارا شکوہ با پسر خجستہ سیر سلیمان شکوہ کہ از لاهور باستقبال آمدہ بودند شرف ملازمت حاصل نموده ہزار مہر نذر گردانیدند۔ و بعنایت یک قطعہ الحاس ۱۰۰۰ رتی وزن و یک لک روپیہ قیمت داشت و اسپ از نسل غنیر موسوم بیادشاہ پسند کہ پانزدہ ہزار روپیہ قیمت اتباع شدہ بود با زین طلا سر بلند گردانیدند۔ عبد اللہ بیگ نیرہ شکوہ بی اتالیق امام قلی خان بیاورنی طالع بیدار بعزم بندگنی درہہ جہان پناہ از عبدالعزیز خان جدا شدہ بوسیلہ سفارش بادشاہ شاہزادہ عالی فطرت فلک جاہ محمد اورنگ زیب بہادر شرف ملازمت دریافتہ بعنایت خنجر مرصع و منصب ہزاری چار صد سوار و اسپ با زین نقرہ و پانزدہ ہزار نقد کامیاب گشت۔

بیستم از پل سفاین کہ بر دریای بہت ترتیب دادہ بودہ گذشتہ جریدہ بشکار قمرغہ کنار تشریف بردہ بیست و چہار بز کوهی و بیست و پنج قوج و چہار چکارہ از آن میان چہارزدہ بہ تفنگ خاصہ و نہ راس از تفنگ شاہزادہ صید گشتہ باقی را زندہ گرفتہ مراجعت فرمودند۔ لہراسپ خان از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار از انتقال فیروز بدن کہ در رھتاس پیمانہ حیات بر آموذہ بود سرافرازی یافتند۔ سیر احمد سعید کہ از زر خیرات سرکار جہان مدار متاع یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ باب عرب حسب الحکم اشرف بحرہین سریفین بردہ در آنجا بدہ بیست کہ سہ لک روپیہ باشد فروختہ بارباب استحقاق ہر دو مکان کہ ہمیشہ از فیض افضال بادشاہ غریب

نواز کرم گستر بهره یاب اند قسمت نموده بر گشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و استلام رکن و مقام آستانه قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید *

بیست و ششم از دریای چناب گزشته سلخ ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزانی فرمودند - درین منزل خسرو سلطان و ملا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی سهام مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عتبه علیه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره و برخی سرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گزارانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیه دو صد تولگی و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند - خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند - پنجم شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دارالسلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشی و دلکشی آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گزشته نوزدهم ماه مذکور و بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند - منزل اول در باغ فیض بخش و فرح بخش قرار یافته آن مکان سعادت نشان به میامن آثار قدوم همایون طرارت دیگر یافته در فیض بخشی و روح پروری نموده ارم برین و بهشت روی زمین گردید - سید حسن لختی از اشیای نفیسه بیجا پور و میر فصیح استعه گولکنده بعنوان پیشکش گزارانیده اولین را بانعام نه هزار روپیه و دویمین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلی

را بعینایت خلعت و خدمت قوش بیگی و خطاب خانی و حکیم
فتح الله را بمنصب هزاری صد سوار کامیاب نمودند *
بیست و چهارم براه کانو واهن که صیدگاه مقرریست متوجه
اکبر آباد گشته غره ذیقعه آن سر زمین را مرکز رایات
عالیات ساختند - سوم ماه مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف
رسید که اسلام خان صوبه دار دکن از کمال قابلیت و سعادت
مندی و مزاجدانی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و مرتبه
والای وزارت رسیده الیوم بصوبه دارئی دکن سرافرازی داشت
بمقتضای قضا برحمت حق پیوست و خبر فوت او موجب تحیر و
تاسف تمام گشت - بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب
ذیل سرافراز ساختند - برادرش سعادت خان به منصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و خدمت قلعداری دولت آباد باین پیشین
و محمد اشرف نخستین پسر او بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار و محمد صفی پسر دومین بمنصب هزار و پانصدی چار صد
سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب پانصدی دو صد سوار
و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدی صد سوار از اصل
و اضافه و عبدالرحیم و عبدالرحمن دو پسر خورد سال بمنصب
در خور سربلند ساخته اندوخته خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند -
و به شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار
بهحفاظت آن ملک پردازد *

تتمه احوال باغ و بدخشان و مرحمت نمودن

این دو ملک به نذر محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه
کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای
نرسید لاجرم التجا بدرگاه عالم پناه که مقر و مقر جهانیان و

مرجع و مجمع عالمیانست آورده خصوصیات احوال خویش خصوص
 آوارگی و بیچارگئی سغریان در طی مکتوبات نوشته نزد
 شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر خان برای
 حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزاده والا گهر نوزدهم
 جمادی الثانی سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با
 عطاء الله بخشئی خود نزد او فرستاده و فرستاده را ارشاد نمودند
 که دریافت مطالب و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگی
 جمع نموده مکتوب بقلم آرند - خان مذکور بعد از رسیدن فرستاده
 و نامه ظاهر ساخت که قلعه میمنه را اگر اولیای دولت بتصرف
 من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا گذاشته روانه بلخ
 میشوم شاهزاده بعد از آگهی جواب دادند که اگرچه در جنب
 عطای بادشاه فلک جاه این التماس معلوم هرگاه بلخ و
 بدخشان بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعه میمنه نیز ضمیمه عطای
 دیگر خواهد شد اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل
 ذکر نیست - خان مذکور ازین معنی رنجیده در آمدن متامل
 گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ عالتبه پیشنهاد همت والا
 می بود در دادن قلعه میمنه ایستادگی نمی نمودند - هرچند
 طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان
 آورد از پس توهم قبول نکرده محمد قلی کلباد را که از نوکران
 معتمد او بود برای تشیید مبائی معاهده همراه عطاء الله
 فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش
 مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول
 داشتند - نذر محمد خان از بیچاره کوچ نموده بسبب خوف و
 هراس باهستگی قطع مسافت نموده بهر جا که می رسید بی
 ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمی گذاشت -
 شاهزاده والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در

بلخ بود تعیین نمودند که برسم استقبال شبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراه آورده همه جا در تمهید مبائثی احترام و اکرام او کوشش نماید و الا بدستور سابق از روی دلیرئی تمام بی تحاشی برزم پرداخته آنچنان آواره وادی فرار و سر گشته راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فرایش نهد - بهادر خان چون بان سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفه قلماقیه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تحیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمه عساکر منصوره نیست - نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفه قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل بر گرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات شاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستاده مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب نا دادن قلعه میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالی نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنها گزاشته متوجه ملاقات شاهزاده می شود - اگر رعایت قدردانی و مهربانی در میان این ملتمس بدرجه قبول موصول نشود خان مذکور بی شبه از جای که رسیده مراجعت نموده بهر جا که مناسب داند خواهد رفت - بهادر خان بنا بر رفع دغدغه و تفرقه خاطر خان عزیمت و اراده او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعه شبرغان را خالی کرد بکفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحی پل خطیب را مرکز دایره دولت یعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده به ملازمت شاهزاده شتافت و نامه که تاریخ آمدن خود دوم ماه رمضان

مقرر نموده فرستاده بود گزرائید - شاهزاده کفش قلساق را خلعت و شصت هزار شاهی از سرکار بادشاهی داده رخصت نمودند و خود بارادۀ استقبال از بلخ متوجه پیش گشته در نواحی فیض آباد دایره فرمودند *

درین اثنا نوشته نذر محمد خان رسید که اگرچه وعدۀ ملاقات در نزدیکی پل خطیب بود اما این معنی را موجب تصدیعہ ایشان اندیشیده ملاقات را در نواحی شهر قرار داد - و امید که آن والا جاه بشهر مراجعت فرموده هرگاه انفاذ عزیمت قریب الوقوع گردد در نزدیکی شهر هرجا مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چهارم رمضان که ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسید که آمدن خود بنا بر مرضی که برو طاری شده موقوف داشته قاسم سلطان نبیره خود با کفش قلساق و جمعی دیگر فرستاده معذرت کوتاهی خود خواست - حسب الامر شاهزادۀ والا قدر نو باوۀ بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تا یک گروه استقبال نموده نزد بادشاهزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنایت آورده نزدیک بمسند خود نشانند - و بعد از رخصت او باسیرالاسرا بهادر خان و راجه جی سنگھ وغیره بطریق کنگاش ظاهر ساختند که باوجود گرانی غله و ویرانی ملک و قرب موسم زمستان درین مجال توقف مجال است - لاجرم غله رو بگرانی نهاده چنانچه منی بده رویه رسیده و گاه و هیمه مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان نموده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده که بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگزارند و او بعد از مرض مستمسک گشته نبیره خود فرستاده صلاح دولتخواهان چیست - همه متفق شده معروض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود

ساخته فرصت عبور از کتل هندو کوه نمی دهد - در آن صورت نه سامان ماندن و نه طاقت کوچ نمودن بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاهزاده حارسان قلعات نواحی بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده هرجا جماعتی قلیل می دیدند بیدرنگ بر آنها می تاختند - راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان بترمد فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعیین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمیعت خود متوجه میمنه گردیده که شاد خان را همراه گرفته براه شان چاریک روانه کایل میشوم - پانزدهم رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگای متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعه بلخ را به قاسم و کفش قلماق سپرده هنگام وداع یک قیضه خنجر مرصع و یک راس اسپ یا یراق طلا و پنجاه هزار روپیه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنجاه هزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلات ذخیره قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود می آمد مطابق حکم معالی بادشاهزاده عالی قدر چهار لک روپیه از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم ملک داری مستغنی می ساختند *

راجه جی سنگه با سعادت خان آمده درین منزل ملازمت نمود - از آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاهزاده دو کرور روپیه در وجهه مواجب سپاه دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته - در همه رزمها جمعی کثیر در از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزی شش هزار سوار اوزبک و پنج هزار سوار بندهای بادشاهی بکار آمدند -

بالجمله چهاردهم رمضان۔ بادشاہ ہیزامہ تووزک کا و ترتیب افواج بروشی شاہان و دستور نمایان کہ دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین ترتیب کہ امیرالامرا برانغار و راجہ جی سنگھ جرانغار و بہادر خان چنداول و معتمد خان با مردم توپخانہ و پرتھی راج راتھور ہراول مقرر نموده روانہ کابل گشتند۔ شانزدہم از تنگئی عرشک گزشتہ فرود آمدند و بہادر خان بجهت تنگئی راہ و عبور لشکر تا سہ روز در دهنہ آن تنگناھا توقف نموده ہر روز جمعی را برای محافظت عملہ اردو کہ برای آوردن ہیمہ و گاہ در صحرا متفرق می شدند می فرستاد۔ ہژدہم رمضان کہ نوبت کہی شمشیر خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقہ خیرہ سر المان و اوزبک از کوتاہ نظری و خود سري قریب پنج ہزار سوار این جماعت را قلیل پنداشته نصف آن جماعت شمشیر خان را بمیان گرفتہ نصف دیگر بر فراز پشتہا بر آمدہ ایستادند۔ دلیران عرصہ پیکار حملہ ایشانرا واقعی نہادہ بی محابا بزد و خورد در آمدہ یکہ تازی و جلو اندازی بجا آوردند۔ درین اثنا بہادر خان مطلع شدہ ہمین کہ بسوی یشان روانہ گشت بمجرد نمودار شدن نشان خان مذکور مانند مشتی خس و پشتہ خاشاک کہ از پیش صدمہ سیلاب با شتاب تمام راہی شود یکسر تا بفوج کلان خود گریزان گشتند و اکثری راہگرای وادی دارالبوار شدند۔ و جمعی ازین طرف نیز زخمی گردیدہ دیگران بسلامت بمنزل رسیدند *

بیست و پنجم غوری مضرب خیام دولت گشت۔ در اثناء راہ افواج اوزبکیہ از دو طرف نمودار گشتہ رفتہ رفتہ پیشتر آمدن گرفتند۔ فی الحال امیرالامرا بافواج جرانغار و جمیع ترکش بندان جلو انداختہ آن کم فرصتان را از پیش برداشت و فوج دیگر را کہ از فراخی میدان اندیشہ ناک گشتہ قدم پیش

نمی گذاشتند معتمد خان میر آتش با برقدازان متوجه گشته باندک دستبازی جمعی را قتل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوری و کهمرد را داخل ممالک محروسه دانسته قلعدار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعدار غوری توفیق اقامت نیافته ابا نمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و قور خانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن اعدار غوری و ذوالقدر خان مقرر نمودند *

بیست و نهم براه خواجه زید راهی گشته چون منزل آن روز بر کنار سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگنی راه و بیم دست انداز اوزبک امیرالامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب می آمدند بر فراز تنگناها گذاشتند - چون میان امیرالامرا و بهادر خان ساقه کُل لشکر زیاده از دو گروه فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج برده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نورالحسن در ستیز و آویز بوده آخر بمدد امیرالامرا مخالفان به بدترین روشی راه گریز سپردند - غره شوال کوچ نموده بنابر طی عقبات دشوار گزار و تنگنی راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بیاریکی و تنگی زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگه تا عبور تمام لشکر بر کنار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگنی مسلک کتل که زالی سر راه بر رستم دستان می تواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه چار چشمه بالا بر آمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطراب و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهارم پهای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده

از کتل عبور نمایند بعد از آن امیرالامرا پس از خزانه و قورخانه و توپخانه بادشاهی و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گزشتن همگی اردو بهادر خان بگذرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گزشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بچاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیرالامرا که از عقب می آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف بارش در آمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگه با همراهان وقتی که از چار چشمه گزشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گزشتن از کتل سه شبانروز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظه آنکه مبادا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسیده که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعی نمود از کتل نتوانست گزشت - و تمامی همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراگنده شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانائی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانه غوربند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز بر فراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف برهلاک داشت و قوت آذوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سر بار تصدیعات دیگر شده بود گزرايند - و کیفیت حال بهادر خان برین منوال که چون بکتل تنگ شهر که بفاصله دو منزل از هندو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت

معال گزار شده بود معلماً هزارهای تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت بر اردو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تمامی مردم را سلامت از کریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب‌المرور گزرانید - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگی پس ماندها را پیشتر از خود راهی ساخت - و باوجود راه کم بنا بر شدت برف و دمه اکثری از لشکریان شب بر فراز کتل گزرانیده مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکر تا انجام ده هزار جاندار قریب بنصف آدم تنمه فیل و اسب و شتر و غیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین منوال دید باخلاص خان و روپسنگهه راتهور و گوکل داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحرگاهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نموده تنمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهی ساخت جمعی از هزاره جمیعت خان مذکور بچشم کم دیده خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند - سردار شہامت شعار لوای تهور بر افراخته و چهره از غضب بر افروخته جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیر ساخت و بقیة السیف را براه فرا انداخته خزانه و اردو سلامت گزرانیده بیست و دوم شوال بکابل رسید *

اکنون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذی قعدة از کانو واهن روانه پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضه تب بر مزاج نو باوہ بوستان سلطنت شاهزاده مہر شکوہ پسر دوم بادشاهزادہ عالمیان محمد دارا شکوہ طاری شد - هر چند اطبای

پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه پرداختند چون خواست آہی بامری دیگر تعلق گرفته بود چاره گری چاره گران بظہور نیامد - و بنا بر مقتضای تقدیر قضیہ ملال افرای آن نوگل گلشن اقبال کہ ہمگی اوقات حیاتش چار سال و نہ ماہ و پنج روز بود نہم ذی قعدہ رو نمودہ کوه کوه غبار اندوہ سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت تسلی خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت بمنزل آن بیدار بخت تشریف بردہ باب نصایح اطفای نایرہ اندوہ فرمودہ روز دیگر بنعش آن نوگل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیدہ روانہ لاہور نمودہ مقرر ساختند کہ در باغ والدہ اش مدفون سازند - یازدہم از آن منزل کوچ بہ کوچ متوجہ شدہ ہژدہم بسہرند و بیست و یکم بیابان انبالہ ورود سعادت نمودند - بیرم دیو سیسودیہ کہ پیش ازین نوکر رانا بود دولت استیلام سدہ سنیہ دریافتہ بہ عنایت خلعت و اسب و منصب ہشت صدی چہار صد سوار سر بلند گردید - و اورا برادر سبحان سنگہ سیسودیہ ست کہ از دیر باز بہ بندگی این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان پسر سورج مل دومین پوہ رانا امر سنگنہ اند - بیست و چہارم از یک منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الملک میر سامان براہ راست رخصت نمودہ خود ہمعان نشاط اندوزی با جمعی از مقربان و عملہ براہ کنار نہر شکار کنان متوجہ شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذی حجہ داخل نورگدہ شد: فردای آن بسیر عمارات شاہجہان آباد پرداختہ تصرفات شایان و نمایان کہ بخاطر مبارک مید نظر نشان مکرمات خان و معماران نمودہ حکم فرمودند کہ تا مراجعت لشکر باہ و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چہارم ربیع الاول کہ ساعت ورود اشرف درین دولتخانہ است بن عمارات دلکش باید کہ با زیب و زینت تمام با تمام رسد - و بنا بر

مزید تاکید هائل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک
مکرمت خان نمودند - و خود بدولت و اقبال براه دریا کشتی
سوار هم عنان دولت و اقبال متوجه دار الخلافه اکبر آباد گشته
پانزدهم ذی حجه به پرتو قدوم فرخنده ساعت سعادت پیرای
آنجا را فروغ آسود فیض ساختند *

جشن وزن مبارک شمسی

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه یک هزار
و پنجاه و هفت جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و هفتم
از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت
مسعود برسم معمود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره
و دیگر اشیاء بر سخته ماده آسود گئی فقرا و محتاجان را مهیا و
آماده ساخت و تهیدستان گیتی را راس المال رفاهیت عطا نمود -
و قیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات ارسال داشته
بود از نظر اشرف گزشت - معزالمنک بخدمت متصدی گری
بندر سورت و کنبایت و پتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان
بود بدیوانی مالوه سرافرازی یافتند - غره محرم رستم خان و
محمد زمان طهرانی و بختیار خان و چندی دیگر که از شاعرزاده
محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانه درگه جهان پناه شده
بودند بادراک سعادت سجده درگه والا سرمایه اعتبار ابدی
و افتخار سرمدی اندوختند - و چون بعرض اشرف رسید که
جانباز خان فوجدار مندسور بزخم یکی از متمردان که خان مذکور
وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستی بر بست
بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیداری آنجا سر افراز ساخته
رخصت فرمودند - دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان
زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف

دور یافتند - و دو فیل با ساز نقره و برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گزرائیده بعنایت صوبه بنگاله بار دیگر سرافرازی یافتند - و اعتقاد خان را حکم شد که روانه حضور گردد *

کیفیت ارسال قندیل مرصع بروضه متبرکه حضرت سرور کاینات صلی الله علیه وسلم

عاطفت سرمدی حضرت ایزدی شامل حال سعادت مندی می باشد و این عطیه ربانی و لطیفه آسمانی در حق برگزیده عنایت آسمی نزول می یابد که پیوسته آرزومند طواف قبله صوری و معنوی اعنی محراب درگاه جهان ملاذ گیتی پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جناب داشته باشد - منت سر خدایرا که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظل سبحانی صاحبقرانی بوجه احسن گشته بمزیت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائی و سرانجام نظام مصالح کار خانه عالم حصول دولت زیارت میسر نیست اما باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض یاب سعادت حضور فایض النور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند - از جمله درین ایام هنگام دیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانماید بوزن صد رثی بابت پیشکش قطب الملک بنظر انور در آمد که از خیرگئی فروغ آن نظر دقیقه شناس اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمی آمد بنابراین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت - خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستئی ارادت آنرا نذر روضه مطهره مکرمه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم نموده این دست آویز

متین را وسیله^۱ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه حضرت واهب العطايا ساختند - و از جمله تحف اطراف و اکناف هفت کشور شامه^۲ عنبرین بوزن هفت صد تولچه بتیمت ده هزار روپیه که در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قنبدیلی شکل افتاده اسر فرمودند که زرگران جادو اثر و سیناکاران هنرور آنرا بطلای مشبک در گرفته و بر اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش بر گل در غایت دقت و نزاکت طرح افکنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانمایه را در آن نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر ربوده رواج صنعت چرخ مرصع کار را در نظرها پی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کارنامه^۳ رنگین صنعت آفرین صورت اتمام یافته بگل محمدی موسوم گردید حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که سید احمد سعید که پیش ازین خیرات بحرین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست نفع گرفته بفقرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت دوجہانی حاصل نماید - و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک به شریف مکه و تتمه در مکه معظمه و مدینه منوره بسکنه^۴ آنجا و دیگر محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از روی کمال بنده نوازی او را از روزیانه داری بر آورده بمنصب پانصدی ذات و انعام دوازده هزار روپیه سر بلند ساخته بیست و سوم محرم رخصت فرمودند *

غرہ صفر شاهزادہ والا گھر محمد شاه شجاع بہادر را بعنایت خلعت خاصہ با نادری و طرہ مرصع و سر پیچ یک قطعہ لعل و دو دانہ مروارید و متکای مرصع الماس کہ قیمت ہمہ یک لک روپیہ بود و صد اسب از آن میان دو با زمین مرصع و طلا

معزز و مفتخر ساخته به صوبه دارئی بنگاله رخصت ساختند - و
 بسطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغه' مرصع و تسبیح
 مروارید و اسپ با زین طلا میناکار و بسطان بلند اختر دوم پسر
 آنوالا گهر جیغه' مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهی
 بادشاهزاده دستوری دادند - بمیر صمصام الدوله ولد سرتضوی
 خان خلف میر جمال الدین حسین انجو خدمت دیوانی و بقاضی
 طاهر آصف خانی خدمت خانسامانی آن عالی نسبت والا تبار مرحمت
 نموده هنگام رخصت بهر کدام اسپ و خلعت عنایت فرمودند *
 هژدهم راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که
 بجهت ادای تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانه' درگاه آسمان جاه
 شده بود از زمین بوس درگاه والا و سجده گزارئی آستان فلک نشان
 ناصیه' بخت را فروغ دولت داد - و عرضداشت رانا با پیشکش
 از نظر اشرف گزرائیده بمرحمت خلعت و تسبیح لعل و مروارید
 فرق عزت بر افراخت - چون بعرض رسید که ذوالقدر خان
 حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم گشته
 سعادت خان نبیره' زین خان کوکه را بجای او مقرر نمودند -
 راجه جسونت سنگه را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری
 ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی
 و خواجه موسی پسران خواجه طیب که از بلخ بکابل و از آنجا
 همراه پدر بدرگاه آمده بودند بغنایت خلعت و ده هزار زوییه
 سرافراز گردیدند *

نو روز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازه' شادمانی آویزه' گوش
 روزگار گشته بیست و پنجم شهر صفر نیر اعظم به برج حمل

انتقال نموده و دشت و صحرا بگل و سبزه پیاراست بادشاه عالم پناه بر سریر دولت چلوس فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندها را باضافه نمایان سر افراز ساختند - نخست راجه جسونت سنگه را باضافه پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان خویش امیرالامرا را بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسپ و صوبه دارئی کشمیر مفتخر و مباحی ساختند - و معتمد خان را بخلعت و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برنواخته از تغیر موسی الیه آخته بیگی و خواجه عنایت الله خسر پوره عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را بخدمت توزک سر بلند ساختند - اگرچه از بهادر خان در یساق بلخ ترددات نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان در وقت غلبه اوزبک اغماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج که در تیول او بود و دوازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک روپیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند - و جلال برادر او را بعنایت خلعت و منصب هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل و فوجدارئی آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر خان را بغایت آزرده دل ساختند *

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدن سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرب خرطوم افکنده بزیز دندان آورد - راجه از فرط تهور و جرأت بقوت تمام جمدهر برو زد و بسر دادن چرخي و بان راجه بان نوکر

سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگی سر بلندی یافت - حکم معلی بشف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والا تبار عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بہت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلده ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقی طلب خود را کہ مطابق در ماهہ ہر سالہ سی لک روپیه می شود نقد از خزانہ ملتان میگرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدارالخلافتہ شاہجہان آباد نزدیک رسیدہ بود دوازدهم ربیع الاول موافق ہژدہم فروردی ماہ روز مبارک دوشنبہ از اکبر آباد کوچ فرمودہ متوجہ آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر رانا را بانعام خلعت و دو اسپ با ساز طلا و مطلا و یک زنجیر فیل مفتخر ساختہ رخصت فرمودند - محمد ابراہیم و ذوالفقار خان ہر دو را رخصت نمودند و از راہ عنایت بہ ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسال داشتند *

گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارت عالی
اساس شاہجہان آباد و کیفیت آبادی آن
شہر و جریان نہر کوثر اثر

حکمت بالغہ حضرت علی الإطلاق جل برہانہ و جلت
حجتہ ہرگاہ از راہ رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان
دولتی از سایر خانوادہای دیگر سلاطین روی زمین نماید و
خداوندان آن دولت خداداد را از جمیع ارباب دول بکمال
جاہ و جلال امتیاز بخشند ہر آینہ منسوبات و متعلقات و لوازم
مایحتاج آن دولت را اگرچہ از امور مستحسنہ صوری باشد کہ
وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بایست دیگر
دودمان دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دہد فکیف امری

که باعث مزید شان و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سنت سنیه آنحضرت علیه بر مجاری این نهج جاری گشته که در باب عطای ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد - چه ظاهر است که ازدیاد امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهی و اجرای احکام و حدود آلهی که علت غائی سلطنت و بادشاهیست بهمه جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است و نظیر این معنی از حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در کتاب مرویست که آن سرور در مجلس حکم بر سریری زرین مکمل بنوادر جواهر جلوس می فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زیب و زینت ترتیب یافته بود و بر پایها و اطراف آن جانوران مهیب از دست شیران قوی هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شهامت صورت و درستی هیئت ساخته بودند چنانچه بعنوان حیل محرکه ریاضیه باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازهای سهگمین هولناک از جوف ایشان بر آمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثه از سیم و زر بر سر آن سریر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور بیال افشانی در آمدندی انواع خوشبویها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از مشاهده این صور غریبه ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دهشت تمام دست داده بحق و صدق اقرار نمودندی - بنابراین مقدمه مسلمه چون حضرت آفریدگار عالم جل سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایه دول مزید ارجمندی داده اصحاب آنرا از جمیع اشباه ایشان بکمال عظمت و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاه و حشمت و فسحت دستگاه مملکت بر گزیده چنانچه عشر عشر مواهی که بان سرور عطا نموده بدیگر سران نداده - ازین

رهگذر که اهل هفت کشور بسوی ایشان رو براه نموده و این درگاه را که نمونه درگاه احدیت است چنانچه صالح و طالح و مسلمان و کافر همگی از آن بهره‌ور اند حواله‌تگاه حوایج مردم کرده برأت روزی همگنانرا برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن وسیله ارزاق خلائق آفریده مرکز دولت و منشای سلطنت آن والا دودمان را که عبارت از لاهور و اکبرآباد ست در خور وسعت دستگاه حشمت و کشادگئی بحرین کف نیسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط بخشیده و هر دو مرجع خلائق و قبله بر آمد حاجات و وجهه توجه اهل شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و وجوه دستگاه گنجائی داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت خلائق و عمارات عالیه و امثال آن از آنچه مدن ۱۰ در کار روزگار است و تمدن را از آن نالزیز همگی بر وجه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافته میشود بمرتبته که هزار مصر و شام در هر گوشه این هر دو گم گشته و هزاران قسطنطنیه عظمی و روسیه کبری در سر هر کوی شان سر گشته - لیکن چون از بعضی وجوه نقص الکمال بهر دو شهر عظمت بهر بر خورده اول آنکه در مبانی اکبر آباد که بر ساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب و فراز بسیار وقوع دارد چنانچه در میان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث ناهمواری آن گشته و هم چنین دارالسنطنت لاهور ازین جهت که یک مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده - دیگر آنکه ظاهر دروازه‌های قلاع هر دو جا که دولت سرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جاو خانه که بی نهایت در کار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و

شد مردم افواج بادشاهی و تاینان امرای عظام در اوقات ملازمت و هجوم فیل و اسب بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضعفا آزار و اضرار بسیار میرسد - سوای این از تنگ میدانی کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آینده و رونده بنا بر هجوم خلائق بیشمار زحمت و تشویش بسیار می یابند - لهذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامه عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراغ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت سپید آن حضرت از هیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت نیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور ازین تنگی و کمی نیز که از رهگذرها ناشی شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرضی خود عمارتی اساس نهاده لذت زندگی یابند - و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم مطیع آن بانئی مبانئی جهانگیری و جهانبانی توفیق صدور یافت که مهندسان اصطربلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم الشان قطعه زمینی دلنشین بهشت نشان که بخوبئی اعتدال آب و هوا متصف و مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قعله والا بنیاد که بحسب هیئت نمونه سبع شداد باشد مشتملبر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند - چون معماران هندسه پرداز و بنایان سحر طراز در ظاهر دارالملک دهلی متصل نور گده مشرف بر دریای جون قطعه زمینی بدیع آئین

* نظم *

بر لب آب جون فیض سرشت	که بهشتش بود نمونه زشت
خاکش از خرمی نشاط افزای	دلکش و جانفزا و دیده کسای
جایگاهی کز اعتدال هوا	یافت رنجور چند ساله دوا
سده را آب زندگانی ده	پیر فرتوت را جوانی ده

برای این کار بهم رسانیده بعرض مقدس رسانیدند - حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گر معموره هفت کشور که بعد از مرمت نزهستان دلهای صاحب‌دلان و صفا کده خاطر الو الالباب پیوسته در پی آبادی عالم خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق یک هزار و هشتاد و چهار هجری در زمان محمود و آوان مسعود استاد احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاری غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب اهتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیر آن در شش جهت دنیا بنظر نظارگیان در نیامده بود رنگ ریخته بپاداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومی از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهل و نه هجری مطابق سوم اردی بهشت اساس عمارات نو آئین در آن سرزمین فیض آگین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین و سوادش بهمه حساب حال جبین سراسر متنزهات روی زمین است نهادند - و هر جا ارباب هنرهای متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از سنگتراش و پرچین ساز و منبت کار و نجار و معمار صاحب سلیقه ماهر در ممالک محروسه بود بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام برغم دیگر دعوی تفرد در فن خویشان نموده لطف سعی بجای رسانیده بودند که در برابر حسن نمود کارشان کارنامه ارژنگ و نگار خانه چین و فرنگ مانند نقش آب نه نمود داشت نه بود - و نهی که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت از پرگنه خضر آباد تا سفیدون که شکار گاه مقرری او بود سی گروه آورده پس از رحلت او بمرور ایام از جریان بازمانده و در عهد حضرت عرش آشیانی شهاب‌الدین خان صوبه دار دهلی نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخته

بود چون روزگار او منپری شد دیگری به تعمیر و ترمیم آن پرداخت
حسب الحکم اشرف از منبع تا شاهجهان آباد بلند و پست آنرا
هموار و کنارهای آنرا متین و استوار ساخته تا سفیدون که سی
کروه است در سمر قدیم و از آنجا نهری تازه جفر نموده پپای
عمارت رسانیدند - از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادی الاول سال مذکور
چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بتاکید تمام کنده و لختی
مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم برآمد و بعد از تعیین
شدن او بصوبه داری تته در مدت دو سال و یک ماه و پانزد
روز عمل صوبه داری الله ویردی خان اساس قلعه از جانب دریا
دوازده ذراع بر افراخته گشت - و پس ازو در عمل مکرمت خان
بتاکید و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید -
چون کیفیت اتمام آن در کابل معروض حجاب بارگاه سلیمانی
گشت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که راز دانان انجم و افلاک
ساعتی مسعود که سعود آسمانی سعادت دوجہانی از آن کسب
نماید بجهت نزول اشرف در آن عمارت مسرت افزا که در
هفت کشور ربع مسکون بل هر دو کون چون بانئی خود ثانی
ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند - اختر شناسان کامل نظر
بدقت فکر بیست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردی ماه
سال هزار و پنجاه و هشت هجری اختیار نموده گوش زد عاکفان
پایه سریر سلیمانی نمودند - چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل
یا کبر آباد تشریف فرموده در دوازدهم ربیع الاول مذکور روانه
شاهجهان آباد گشتند *

حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت

یعنی دارالخلافة شاهجهان آباد

زبان خامه توصیف چگونه تعهد تعریف آن نماید و صفحه

صحیفه انشا باوجود تنگ روئی بچه رو ضمان تضمین ستایش آن
گردد که فسحت ساحت ممتنع المساحتش با فراخنای عالم
امکان دم از برابری میزند و رفعت پایه قوی مایه عرش سایه
اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرد نمی آرد - زمین از
استحکام قوایش همدوش ساق عرش برین گشته و پایه رفعتش
از برکت این بنای متین از کرسی آسمان هشتمین گزشته -
بروج گردون عروج البرز آثارش شرفه غرفه از علو کنگره این
نهم منظره در گزرانیده - آثار خاکریزش که مانند کره خاک
از سه طرف محاط آبست بنیاد بنا بقعر بحر محیط رسانیده - بوارق
انوار صفای دیوارش از ظهور مهر انور اظهر و مراتب شهرت
رفعتش از لیالی و ایام شهر و اعوام اشهر * نظم *
اساس متینش درین خاکدان بود کنگر کشتی آسمان
قوی دل بود عالم خاک ازو نشان میدهد غور ادراک ازو
جهان کهن راست بروی نظر چو پیری که او را بود یک پسر
شد از رفعت شان سپهر دگر بود آفتابش شه بحر و بر
محیط کرم پادشاه جهان جهان بخش ثانی صاحبقران
شه عدل کیش ملایک خصال سلیمان جلال و فلاطون کمال
بی عائله تکلف از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا افراختن این
نوع قلعه عالی اساس که سر کنگره رفعتش تازه پیشطاق ایوان
کیوان برابر افتاده و حوض اندیشه شناور بغور عمق خندقش پی
نبرده در خواب و خیال هم هیچ بادشاه فلک جاه را دست نداده
بلکه تا هنگام طی قطع این نطع دو رنگ و برچیدن مهرهای
سپید و سیاه هیچ صاحب اقتداری را ساختن این نوع عمارات
که تا بقای زمین و آسمان اندراس بقواعد آن مرصاد میسر
نخواهد آمد - بالضم و التقدير اگر دیگر فرمان روایان صاحب
تدبیر بمساعدت وقت و یاورئی بخت مراتب جاه و اقتدار و دولت

و اعتبار بهم رسانیده بناهای مرتفع و عمارات عالی از روی زمین تا آسمان بر فرازند و صد کاخ ملون منقش را برابر ایوان کیوان بسازند اما این فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدت فهم و کثرت فراست و حدس صایب و تمیز تمام و سلیقه درست در احداث ابنیه عالیه و عمارات رفیعه و منازل و نشیمن های غریب و باغات و بساتین دلپسند نظر فریب و اجرای انهار و اغراس اشجار و مزید تکلف و تصرف در جمیع امور توره و توزک بادشاهی و رسم و آئین فرمان روائی که خاصه این مظهر اتم قدرت الهی است و هیچ یکی از سلاطین روی زمین پی بدان نبرده در دنیا دیگری را میسر نیامده - و چگونه میسر می آید که بحکم قسمت حوالته که روز نخست ابداع این بدایع که رهن وقت بوده روزی بندگان آن خدیو روزگار شده و چیزی که در انتظام سلسله نظام جهان و طریق عیش و معاش جهانیان درکار باشد و بکار آید در پرده غیب نمانده که بعرضه ظهور نیامده - چنانچه بمحض اتمام آنحضرت کار تصرف و تکلف در امثال این مهام بمقامی که رسیدن بفروتر پایه از آن مافوق تصور خرد است رسیده - و ترقی در امور بمکانی که غایت مراتب امکانست کشیده سرزمین دلنشین هندوستان در زمان آن حضرت رفته رفته گلستان روی زمین آمده و عهد عافیت مهدش موسم بهار روزدر بلکه سن شهاب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجددی دانش سگال خال حال بر روی کار آمده رونق افزای عالم صورت می گردد بلکه باعتقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نزاده و نمی زاید - مجملآ این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بنیاد تاهشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ

پنجاه لک رویه در مصارف بنای آن و موازی این مبلغ در
 مخارج عمارات عالیه داخل قلعه مبارک بخرج رفته مشتملست
 بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت
 مدور و چهارده مثنی و محیط چار دیوارش که مثنی بغدادیست
 هزار گز طول و ششصد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع
 تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه
 هزار و سه صد ذراع - و تمام باره و برج گردون عروج آن رفیع
 العماد از اوج تا حوض و از کنگرها تا خاکریز از سنگ سرخ
 تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان
 مشابه در تنگ درزی الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر
 نیز توصیف آن بند نمی شود - لهذا کلیم طور معنی طالب درین
 مقام که پا لغز اندیشه غور پیشه است چندان ایستادگی که
 در خور این مقام باشد بجا نیاورده آنجا که میگوید

* نظم *

نه بینی بدیوارش از سنگ درز که چسپان بود صحبت تنگ درز
 در آینه سنگ خارا تراش چو خورشید هنر کرده فاش
 ز بنیاد تا کنگر از خاره سنگ تراشیده گوئی ز یکپاره سنگ
 متانت سرشت و صفا گستر است هم آینه هم سد اسکندر است
 بدینسان بنای فلک احتشام شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام
 و همگی عمارات دولتخانه والا از برج شمالی و باغ ارم مثال
 حیات بخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف بیرج طلا
 و امتیاز محل و دیگر عمارات قرینه آن و خواب گاه نواب قدسیه
 القاب زبده مقدسات دوران اسوه طاهرات زمان بیگم صاحب و
 دیگر پردگیان حریم حرمت در یک رسته به ترتیب واقع شده
 از طرف مشرق بارتفاع دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از
 جانب مغرب بر باغ و باغچههای مسرت افزا و انهار و تالاب

فیض پیرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنیاد پذیرفته از راد هر کدام باحجار رنگین پرچین کار و سقف و جدار هر یک در غایت زیب و زینت بنوعی مطلا و منقش و رنگین ساخته شده که مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از پایه توصیف خرد گذشته - و هریک در خاطر پسندی و دلنشینی از روضه رضوان و غرفه قصور جنان نشان میدهد - و از همه رهگذرها خاصه از فیض بخششی جا و فرح افزائی فضا و فسحمت ساحت و افاضه روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بهشتیست بر روی زمین بلکه روکش بهشت برین بنظر در آمده - رخشانی و درخشانی لاله زار سهیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشه بدخشان و قره العین عدن از یاد می برد - خاصه منظر آئینه نگار که پا لغز انظار افلاکیانست چه جای خاکیان بنور و صور گونا گون قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ آمیزی گلهای حدیقه روبرو رشک فرمای اطلس ساده کارخانه چرخ برین گشته - نوعی چهره افروز حسن و جمال است که خورشید کیمیا گر هر صبح برای کسب فروغ بر در هر لوحش حلقه می زند و هر لحظه در رنگ متخیله سخنور صد رنگ صورت سراپا معنی بجلوه در آورده تماشای حیرت افزایش بی مبالغه ارباب معنی را پایند صورت می سازد - معلهذا نهر کوثر اثر که بحسب فرموده فرمان فرمای انس و جان بنهر بهشت زبان زد اهل روزگار ست مانند شاه جوی مجره از اواسط هر یک روانست و حاق وسط جمیع عمارات مجرای آب حیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس سوطن بصورت آبشار و فوار ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سان آن گوئی جدوئیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند سریان عین الحیوة روح طبعی بمجاری سریان در کالبد روح روان -

و در پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپسندی که سر تا سر سر زمین بهشت آئین آن جوش سبزه تر روکش سپهر اخضر گشته معاینه فردوس برین در نظر تماشائی جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمئی هنگامه نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکام لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار میرسد - و قبل از آنکه مشاطه باد بهاری بغازه کاری عذار گل و تازه کاری طره سنبل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحا کدهای دولت سرا شاهدان تازه رخسار ازهار و انوار و نونهالان گل و کلاله مویان سنبل چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردی و اردی بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظره شاخ بدر آورده خندان و شگفته چشمک می زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیاض مطبوع در کمال دلکشائی و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائی مانند لوح بلورین سینه سیمبران عزیز گشته بآئینی حسن افروز است که در جنب هر یک از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت روانی و سلاست جریان طلم است دیده فریب نظر بند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمه آب حیوان بلکه جمیع عیون روضه رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هر یک از آن مرآت صنع ربانی و پر تو نور بخشئی آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گزشته آئینه آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسخت ساحت و فرح افزائی فضا بعنوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حماسی بغایت آب و تاب هوش ربای نظارگیان گردیده که

تا غایت در هیچ قرنی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی
 ترین هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر
 فردوس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع
 مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من برینم که
 فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقمان هندوستان
 در تزئین سقف زرین ایوان غسایخانه که بطریق بندهای دلکشای
 خاطر پسند فرنگی و گره‌های خوش طرح رومی سراسر بصرف نه
 لک روپیه بانجام رسیده - و بر جدار فیض آثارش بجای تصویر
 صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور
 آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیمهوش ماندی - و جادو
 رقمان عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام
 عالی مقام نه انسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده
 اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها
 باعتراف شاگردی شان قلم از کف افگندی و گوش گرفتی چنانچه
 دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم
 در وصف این ایوانچه نیکو گفته * نظم *

زهی عرش بنیاد و دولت اساس	چو خورشید در آسمان روشناس
صفایت بر افلاک پرتو فشان	ازین نور روشن سواد جهان
در آئینه عکست اگر جا کند	ز دیدار خوبان تبرا کند
زمین فرش راه تمنای تو	فلک می زند سر ز سودای تو
بنقش تو چون کاک تصویر رفت	نه رنگ از کستان کشمیر رفت
بکان شفق رنگ دیگر نماند	طلا در صدفهای اختر نماند
همه رنگها را نثار تو کرد	فلک ماند خود یک صدف لاجورد
پر آوازه خویت روم و چین	سرای شهنشاه باید چین
شه کشور عدل شاه جهان	جهان بخش ثانی صاحبقران
کل شمع بزمش سواد سپهر	ز دود بخورش فلک سبز چهر

دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستههای
 خیابان و اقسام گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و
 شاداب رشک صفوف سروستان جنان و چشم و چراغ زمین و
 زمان است - و همه جا در مجاری انهار روان بخش آن روضه
 رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که میان آن و
 چشمه حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین تا آسمان -
 اگرچه سابقاً نیز انگاره انگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستی بنان
 دستی بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعزت قلت سرمایه سخنوری در
 همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز می
 گردد - نو آئین باغی که موج سبزه نوحیزش از سر طوفان گل
 گذشته معنی لفظ سبزیه گگون بخود تفسیر می کند - و هر برگ
 سر خوش دلکشش که بتحریرک جنبش نسیمی از خواب بر
 میخیزد خواب محمل را به بیخودی تعبیر می نماید - سبزه نورسته
 همانا خط سبزیست بر رخ گلرخان تازه دسیده یا صنجات مصحف
 صنع است از قلم غبار بخت مصنف مرقوم گردیده - در هر گلزمین
 بل سر تا سر روی زمین دلنشینش چندانکه نور نظر کار کند
 نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته نوعی بار
 آورده که جز گل چیزی منظور نمی شود - و در هر چمن توده
 توده خرسن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن ده
 شکن نازنینان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع
 درختان میوه در سبز و خور بنحوی سر در سر یکدیگر کشیده
 که هیچ جا آسمان بنظر دمی آید - عرض و طول خیابانش
 که چون خیابان عمر دراز خوش آینده و مانند سن شب
 طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده که از ته
 دل نمیخواهند که آن نمودار کوچه عمر خضر هرگز بسر آید
 و آن مهبط انوار فیض نامتناهی تا ابد پایان انجامد - و چگونه

چنین نباشد که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم
قرین که از افراط جوش سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال
اشجار سدره نشانی طوبیٰ مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار
خیابان ریاض رضوان دل نشین تر می نماید بنظر سیاحان بحر
و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای مبدأ فیض بر ساحت
قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال
عقلی تافته مثل آن بهشتی مقام ایزد تعالی در زیر آسمان
نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست * نظم *

بقدر سیر این گلشن نظر کو بهشتی اینچنین جای دگر کو
ز هر برگش گستانی نمایان چو از آئینه عکس خوبرویان
بود نشو و نما اینجا روانرا بهار دیگر است این بوستانرا
درین گلشن ز جوش سبزه و گل نمی آید بگوش آواز بلبل
ارم در پشت دیوارش نشسته خجل چون عندلیب پر شکسته
یکی از جمله حجتهای کامله بر اثبات خویمهای این نقش بدیع
فاعل مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است
که از وقوع رسته اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جنات
تجری من تحت الانهار از آن آشکار گشته - آب خوشگوار در
یک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر برده و از تصور سلاست
آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصه حوضی بطول و عرض
شصت در شصت در وسطش چون آئینه آفتاب باسواج نور چهره
افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار
قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزی نمای اطراف
رشک فرمای نگار خانه چین بل روش اطلس بر نقش و نگار
کارخانه چرخ برین - آب خورشید حبابش بسکه چون لعل
خوبان سیراب فیض حلاوت است زکوة غدوبت بدجله و فرات
میدهد - و قطره قطره زلالش باعتبار صفا و لطافت بل بهمه

حساب بر چشمه سار زندگی تفوق میجوید - فوارهای درون که بعدد چهل و نه از نقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی بریزش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض ربوده - و صد و دوازده فواره دور که مایل بحوض نصب گشته پنداری چندین هلال بجهت دفع عین الکمال گرد چشمه آفتاب طوع نموده - در هر چهار خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائی شش ذراع مشتملبر سی فواره در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجره از پرتو آن نوریاب جاودانست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی فریفته و شیفته تماشای آن - چپ و راست این حدیقه ارم آئین که همانا قطعه ایست از فردوس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر فریب است از بس طراز صور گوناگون و نقش بو قلمون چون عرش میناکار بلقیس با سریر زبرد نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبی در محاذی آن جاری گشته از دست انفاس روح الامین احیای اموات در طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمه حیون بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبی در جوش آمده از کنار چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شهباشمع کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پرده تنگ سحاب با معنی گلسوز در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و موج آب و تابش دست تطاول بر چشمه مهر و قصیده مرصع کهکشانشان

دراز نموده حسن تفرجش پرده طاق بر مست و مستور میدرد
* نظم *

نگه را فروغش دهد آن صفا که چون باز گردد سوی دیدها
ازو دیده مهر تابان شود خطوط شعاعش مژگان شود
فروغش دهد گر بآئینه آب برد دست از پنجه آفتاب
نهان جمله پیداست از آب و تاب صفا گشته غماز او چون حباب
دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باغ که موافق طول باغ بعرض
بیست و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوی بر سه
دست عمارت مشرف بر دریای جون واقع شده همگی و تمامی
از سنگ مرمر صاف و شفاف بر آمده بصفای درون و بیرون صبح
را شرمنده آب و تاب خود دارد - و بلطافت آب و هوا و دلنشینی جا
و خوشی منظر هر لحظه باعث اعجاب دیده وران شده نظر را
واله و شیفته خود می سازد - وفور صفا و جلای
سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره نمای مراد است
مانند لوح بلورین سینه سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد -
قطع نظر از تکلف و ساختگی سقف و جدار این هر سه مکان را که
ینت بخش صفحه روزگار است نقاشان نادر کار که از نزاکت
طرز و تازگی روشن قلمرو حسن صنعت ملک ایشانست باصناف
ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار نگارین ساخته لطف صنعت
خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ
بر خط یاقوت لعل بتان کشیده - و آن کار نامه رنگین صنعت
آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجی بیان و بنان دست
بهم ندهد بدرستی نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر استانی
گردیده

صفای خلد فرش آستانش
گرفته دلکشائی درمیانش

در و دیوارش از تصویر گلزار
 درو باید نشستن رو بدیوا
 سه جانب گلشن و در پیش دریا است
 که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند
 امتداد خط محور کشیده دجله دجله سرشک خون از دید،
 سر چشمه فرات و جیحون کشاده و در برابر عرض عریضش نیل
 مصر چون نیلاب سند بان مایه طول همانا از دشت انگشت نیل
 که از برای دفع گزند عین الکمالش بر روی صفحه زمین کشیده -
 و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما بطرح بدیع و
 هندسه غریب در نهایت صفا و زینت بطرح کره بندی مرتب
 ساخته در سر هر بند سوراخی گزشته اند که آب زندگی از آن
 میجوشد - و فوارهای جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و
 فرح انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع
 زینت بخش عمارات ساخته اند که خود در دریافت کیفیت آن
 حیران میگردد - و جداول نور بهر چهار طرف از آن چشمه
 خورشید بر آمده بحوض یک لخت سنگ مرمر که حاشیه اش
 بنقش و نگار پرچین پر آذین زین است بصورت آبشار از عالم
 بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته داخل نهر
 پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است
 از کان مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار
 بعمق یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد
 که صد گروه بادشاهی است بصد منصوبه جر ثقیل رسیده در
 آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانه
 والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه
 بنوک تیشه فولاد مثلش در سالهای دراز نتواند الکیخت لطف

دیگر دارد - چون در هر مکان دلنشین های از نشیمن های نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گاشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بنا بر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز مجال بدور و دراز می کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحه جبهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت می رود بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانه والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائی نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسی مشمن سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه بهمه حساب رشک سراستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طره طارم و کلسه های همه طلا اندود است - دوم آنکه بریک جانب آن جهروکه درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثانی سعادت قرین است و مشرف بر دریای جون و جانب دوش جهروکه خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا می نماید - و مزیت های دیگر را از حوصله قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر در میان می آرد - صورت بنیاد این نسخه سبع شداد و دیوان کده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غربی

امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچه عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابی سفید نموده شده از مهره کشی معمارن جادوکار چون آئینه صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلکشائی را در بر گرفته - متصل سقف آن جهرو که خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجام حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازی هفت و پنهائی دو و نیم ذراع بسنگ های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که ترنج سیمین ماه و شمسه زرین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگی را تفرج آن از تماشای رنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغنی می سازد - و در سه ضلع آن محجری از زرناب نصب شده گوئی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانه مهر انور می گردد - و از پرتو نور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطاع خورشید دوکانچه عالم آرائی می کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت پناه مشتملبر چهل ستون که هر یک از آن قائمه کوه بیستون بل قاعده هفت طارم لاجوردی و ستون این نه رواق نیلگون میشوند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنقوش گوناگون مصور است کارنامه مائی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقده آدم متوسط و خارج ایوان ساختی در کمال فسحت بطول یک صد و چهار و عرض شصت از فضای محوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن کتیره از سنگ سرخ کشیده بیافتهای مزین

گردانیده اند - و بیرون آن صحنی چون دل دوست کریمان
کشاده و مانند باطن بیدار درونان بنور سعادت آماده بطول
دویست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع ترتیب داده
بر دورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت بارش
سحاب و آسب تابش مردم را فارغ البال گردانیده اند - از
جمله سه دروازه آن دروازه جانب غرب که این هفت طبقه
لاجوردی خرگاه در جنب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون
در برابرش جز رنگ خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن
دروازه برای جلو خانه چوکی بطول دو صد و عرض یک صد و
چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای خاطر پسند و سه دروازه
جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازه شمالی قلعه تا
دروازه جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین
بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بنحوی که
وقوف بر آن باعث ایستادگئی عقل میشود برای اصطلب و دیگر
کارخانجات صورت اتمام یافته نهر بهشت از وسطش جاریست -
و از جانب غرب تا دروازه قلعه بازاری مسقف دو طبقه به نهایت
زیبائی بعینه از عالم مراتب حدقه در کمال صفا و نور و مردم
نشینی معمور مانند رسته خیابان فردوس کشیده - و حجرهای
صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر
در هم اساس یافته همه جا دوکنهای مردم نشین مالا مال از
متاع عین معائنه چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف
مبصران تیز نظر مانند صفوف مژگان متصل بهم صف بسته
همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد - و آن شاهد زیبا اندام
با زیب و زینت تمام از نهانخانه غیب درین صورت بعالم
شهود جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنه
چشم نظاره خود دارد که اندیشه دقیقه رس اولی الابصار ادنی

پایه' کمیت و کیفیت و زیب و زینتش را اصلا بجا نمی آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگری یگانه' خدیو هفت کشور بر روی کار آمده * نظم *

گاش را چو بگرفت بنا در آب نماند آب در چشمه' آفتاب تماشای این خجسته مقام برد رشک بر چشم احوال مدام خدایش چنان دلبری داده است که سایه از دور نه افتاده است نرفت است از حجرهایش نشاط چو صورت که شد بافته در بساط بهر خانه یک شهر عیش و سرور چسان یافت جا چشم بد باد دور چنان دامن دل کشد سوی خویش که باد از فضایش نرفتست پیش و پیش هر کدام دروازه قلعه متصل بازار مذکور و دروازه جانب اکبر آباد دو تمثال فیل پایه دار که بهمان کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان صورت درست و هیئت تمام معانی بر آورده اند که نظیر هر یک از آن چهار نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای، خارج اذهان صورت پذیر وقوع نتواند شد - بی مبالغه' تکلف و شائبه تصلف صورت نگاران خارا شکن و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بنوک تیشه' فولاد هزار گونه نقش و نگار شیرین از دل سنگ بر می آرند که هر یک شور از جان صورت بیجان شبذیز بل از دخمه' فرهاد و پرویز می انگیزد - و باعجاز تیز دستنی صنعت آن گونه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در می آرند که شعله' رشک آن دمار از جان موج پرند خارا و دود از دل آب حیوان بر آورد - در بر آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشه' خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که این گونه بنیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و

جلاى در و ديوار هريك از عمارات بمرتبه ايست كه باوجود آنكه نظارگي آنجا بنا بر حيرت تماشا از پاى تا سر نظر بند ميشود اما هيچ جا پاى نظر بند نمي شود و جز بانثي كهن دار دنيا ديگرى بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برين معني گواهي ميدهد و راه احتمال مي كشايد كه اين كارنامه روزگار بدوستي شبيه و تصوير كرده نقاش صنع بل نگار كرده نقشبند اختراع و فرد اول كار صنايع نقشهاي بديع ابداع است - آري كرده معلول فعل علت العلل است و بالآخر آثار اثر اول الاول - چه باتفاق كلمه عقلا سر رشته وجود و ايجاد برو مي پيوند و همه راه بدو بان دهند همت ميرود لا موجد سوى الله ولا مؤثر في الوجود الا الله *

جانب راست و چپ قلعه بر كنار دريا ساير شاهزادههاي بلند اختر كامگار و امراي نامدار عمارات وسيع بديع و نشيمنهاي غريب اساس نهاده اند - و از اينيه عاليه اين مصر اعظم چندين بنا ازين عالم است كه از بيست يك تا يك لک صرف مخارج آن شده - و كمتر ازين خود از آن بيشتريست كه اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرسايد تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اعالي و موالثي شهر از احاد الناس تا اكابر و اعالي در خور مراتب احوال و كثر و قلت اموال تناهاي اعالي موافق خواهش طبيعت خود ساخته اند در غايت بزئين و فسحت ساحت چنانچه در صحن هريك جاى شهر خاليست و ور طبقه عمارات هنود شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات هدقه بر روى يكديگر اساس يافته همه شهر نشان و مردم نشين و بدين اعتبار اگر اين سواد اعظم را ازين رو نيز بمنزله حدقه عالم دانند شبه در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه پلغات و سراستانها طرح شده كه همانا همگي آب حسن نمود

ابنیه، عالیہ، بغداد کہ بر ساحل دجلہ بنیاد یافتہ بردہ و خوشی و دلکشائی نہر بصرہ را کہ از جنات اربعہ دنیا ست بیاد فتنہ و فنا بر دادہ - چہ میگویم سخن در جنات عدن است کہ انہار عسل مصفا و عیون لبن ساذج از مجاری تحت آن جاریست - مگر نظر برعایت جانب رضوان و ملاحظہ خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عذوبت آبش بہ برابری روضہ دارالسلام و عین ماء معین تن در دہد - در مراتب آبادائی این فسحت باد بی پایان کہ بسیط معمورہ ربع مسکون در برابر آن بساط ہمسری نتواند چید چہ مایہ بسط سخن توان داد کہ وفور معموری آن بمرتبہ ایست کہ در سر تا سر آن شہر در ہر کوی و برزن چندانکہ نظر کار کند رستہ، بازاری چون خیابان باغ بہشت کشیدہ و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشادہ بنظر در می آید - خاصہ اسواق عظیمہ مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنت لاهور کہ بعرض چہل گز زینت افزای شہر گشتہ و نہر بہشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفتہ - در ہر طرف معاملان خوش معاملہ در دوکانہای پر مال و خواستہ نشستہ اند و در دوکان ناراستی بستہ و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عہد و درستئی نیت کشادہ - و از چار سو مشتریان سرمایہ دار را بدانچہ دل طلبیدہ و خواطر خواستہ صلا دادہ - چنانچہ وفور نفایس و امتعہ ہفت کشور و نوادر و جواہر عدن معدن بحدیست کہ پس افگندہ دریا و کان بخرید متاع یک دوکان بس نیاید و دینہ، گنج شایگان چہ جای خزینہ قوی مایگان بسودای یک معامل وفا نماید -

* نظم *

خیابانہای بازارش دل افروز درو ہر روز عید و نوروز
پ بازارش ز خوبان گل اندام شکفتہ گلبنی بینی بہر کام

بهر دوکان که افتاد است راحت پئی سودا بجا مانده نگاهت
 برون آید اگر باشد خریدار ز یک دوکان او صد کاروان بار
 بدکانها فتاده بر سر هم متاع شیر مرغ و جان آدم
 بدست پیر افتد رایگانی ز دوکانهایش کالای جوانی
 بجای دارو از دوکان عطار توان صحت خریدن بهر بیمار
 این راسته بازار فیض آثار دو رویه سمت لاهور بعرض چهل
 ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار
 و پانصد و شصت حجره و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز
 بازار تا چوک هشتاد در هشتاد کوتوالی چبوتره چهار صد و
 هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد است بطرز مثنی
 بغدادی بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالی این چوک
 سرای نوآئین دو سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و
 شش مشتمل بر نود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی
 و قرینش چبوتره سراسر بعرض پنج ذراع حسب الامر شاهزاده
 جهان و جهانیان بیگم صاحب اساس یافته - یک درش جانب
 بازار و در دیگر جانب حدیقه لطف طراز موسوم به صاحب
 آباد بطول نه صد و هشتاد و دو ذراع و عرض دو صد و چهل
 و دو ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلاویز
 و حیاض و فوارهای جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و نهایت
 فیض بخشی آب و هوا و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی
 بغایت مطبوع دلپسند بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها
 و نشمین ها در کمال نزهت و صفا که آن هم بفرمان ملکه
 زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز مشوبات اخروی وقف گشته -
 و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار خلیفه الهی
 بی بی فتحپوری محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع شده -
 طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش

گنبدی از بیرون کاشی کاری و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته و هر دو جانب گنبد ایوان در ایوان هریک سه چشمه بروی کار آمده - و کرسی و ازاره سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج دو مناره چون دعای مستجاب رو باسماں نهاده بارتفاع سی و پنج گز - و در پیشش چبوتره با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و بعرض سی و پنج پائین آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آبش از نهر بهشت واقع شده - و بردور مسجد سرای بدیع مبنی بر شصت و نه حجره و چهار برج و بدستور مراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض سه و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده مشتمل بر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار محاذی دروازه قلعه جانب جنوب مسجد عالی بنام عصمت پناهی بی بی اکبر آبادی سر بفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض هفده و نیم گز بادشاهی محنوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن میان چهار مسطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سوره فجر از سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانی پیش طاقش که از سنگ مرمر است پرچین نموده اند - و دو مناره رفیع مقدار در دو کنج شرقی سر بفلک الافلاک بر افراخته - و فرشش تمامی بسنگ سرخ بطرح جای نماز بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت کار بر آمده - چبوتره صحنش بدرازی شصت و سه و عرض پنجاه و هفت و ارتفاع سه و نیم گز با محجر سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر اطراف سی ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه و

چهار گز و عرض صد و چار و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض چهار گز بنا یافته - دروازه والایش که از درون و بیرون بسنگ سرخ و پیشانییش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتابه از سنگ سیاه پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض شصت ذراع و روبرو حماسی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده از نهر بهشت آب در و جاری ساخته اند - تمامی عمارات مسجد مذکور اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده *

سیاحان جهان گرد و سالکان گیتی نورد که مانند باد خشک و تر پیموده اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگی باتفاق کلمه قایل اند که در زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری باین مایه جمیعت و جامعیت بنا نیافته - و فی الحقیقت درین وادی بر طریق صدق و صواب سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدن را از وجود آن ناچار است همگی بر وجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته میشود - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت ساخت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که دم از مماثلت حدود این منبع عدل و حود زند - و شام که چون صبح دوم بدالکشائی و عالم آرای شهره ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرف خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و بسطنتیه عظمی و هم چنین روسیه کبری که فتح آن علامت قرب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که

دسببم در ساحت آن بسبب غلغله و غریو مردم که یاد از نفخ
 صور می دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور برپاست و
 هر ساعت از سر نو قیامتی کبری قائم همانا بمقتضای حسن عهد
 و خیر نیت این بادشاه صافی طویت در نهایت مرتبه امنیت است -
 و مدینه السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافه خلفای
 بنی عباسیه بوده درین مدت متمادی هر یک در فزونی عمارت آن
 می کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه
 بان نمی رسد - چنانچه استاد سخندان و دستور سخنوری مولانا
 شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه آورده که دور آن معموره
 در عین معموری از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین
 شش کروه رسمی باشد و محیط دار الخلافه شاهجهان آباد پنج
 فرسخ است که ده کروه بادشاهی و پانزده رسمی باشد * نظم *
 نیارد کرد دوراننش مساحت که آخر میشود در وی مساحت
 سواد او گرفته صفحه ارض نه طول از منتهاش آگاه و نی عرض
 چو خور بیرون شود از ملک گردون رود شب در میان زین شهر بیرون
 تعالی الله اگر مصرست در شام بود یک کوچه این محشر عام
 چنین شهری بعالم کس ندیده که در وی هفت اقلیم آرمیده
 چه شهری بوستانی نو رسیده بناها سروهای قد کشیده
 عماراتش همه هم قامت هم همه آئینه واری صورت هم
 همه چون خانهای چشم پرکار بروی هم چو چین طره یار
 برفعت گرچه رشک آسمانست ولی خاک ره شاه جهانست
 شکوهش را نمی داند چه کم بود که دولتخانه هم بر شانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای
خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان
اعظم بر کوهچه که در وسط شهر
دارالخلافة شاهجان آباد
واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است
خصوص ابداع معابد و مساجد بحکم نصوص و احکام سنت موجب
تاسیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجنان است
چنانچه کریمه انما یعمرمساجد الله الا من آمن بالله و الیوم الآخر
تشییید مبائثی این تمهید می نماید - لاجرم حضرت گیتی ستانی
بائثی مبائثی جهانبانی در هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان
که بمصداق ارض الله واسعة است جای که بنای ابنیه خیر
نباشد امر اعلی باحداث آن صادر فرموده کار گزاران فرمان بردار
بکمتر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند - و بنا برین چون در مصر
جامع نو آباد یعنی دار الخلافة شاه جهان آباد که تا قیام قیامت
بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال
فر و شان و بقاع خیر بیکران اساس یافته اما مسجد جامعی که
از متانت بنیان در خور رفعت شان و علو مکان عمارات عالییه این
شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس نیافته بود
رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بنیان رفیع العماد نمود
که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد بود
و رصانت چرخ چنبری با متانت اساسش دم از برابری نیاورد - لاجرم
دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان اعجاز طراز و
معماران هندسه پرداز در حضور علامی سعد الله خان و فاضل خان
انسامان بر کوهچه جانب غرب سمت قلعه که بفاصله

هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را بر وفق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بناء و سنگتراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیادار و دیگر عمله و فعله چه از سکن دارالخلافت و چه از اطرف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار می پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبله برکت زمان مشامبر سه گنبد عالی اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطه خاک گردید - بنام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بان آرایش صفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان منزلت بر روی کار آمده که مرکز خاک ازین تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیه پاکن وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون بزرگ صفیحه عارض خوبان بان مایه صفا پیرایه دلبری گرفته که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر کنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصله الواح سفید معاینه چون تار طرهای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقه یک جهان جان از تن گسیخته - پیشطاق والایش که از غایت سرافرازی درجه گردون را دقیقه شمرده

آنچنان بلطافت بر آمده که خرد وران بالغ نظر را باوجود عمر نوح هزار یک از شمار خوبیهای آن دست بهم ندهد - و محرابهای هفتگانه اش هر یک بحسن و خوبی چون محراب ابروی نیکوان دلفریبی را بر طاق بلند نهاده آنگونه بنقوش متنوعه منبت است که عشر عشر حق توصیفش بیاوری خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جنب پرتو والایش و شعشعه جلالی گیتی افروزش بخیه تیره روزی صبح صادق بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایه نردبانش هم پایه تواند شد که مقصود اش چون نورستان باطن خدا بینان و صفوتکده قلوب خلوت نشینان داد ضیا گستری داده - دقایق عظمت قدر و مقدار منارهایش که هر یک از آن قایمه هفت طارم لاجوردی و ستون رواق نیلگون زبرحدیست چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمی تواند شد - و خامه خود کام بچه عنوان متکفل سرجمله از جویبهای اشراف این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عمده تحریر آن نمی تواند بر آمد - الحق چگونه تصور ابن معنی توان نمود که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که بافراختنای عالم امکان دم از برابری می زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش که سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمی آرد از فرط تقدس بنا و تنزه عرصه و فنا همانا ساختند ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنع از مشاهده آن شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خاراى گلاگون بر قله کوهی رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشه ارباب خبرت رهین حیرت میگردد که باوجود آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافته و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است

رفت آستانش چسان سر از جیب آسمان بر آورده - در وسطش
 حوضی سالامال از آب زندگانی چون چشمه نور بتازگی آبرو بخش
 کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی موج زن است که
 عین الحیوة خضر مراتب جان بخشی ازو کسب می نماید - و آن
 رشک ماء معین و روضه حور عین که چشم از دیدنش آب می
 یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمه خورشید از فیض
 سرشارش توقع دریوزه دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور
 آن نمودار بیت المعمور که بدان مرتبه بوفور صفا و نور آماده است
 که از هر یک آن انوار سفیده صبح صادق فروغ ظهور دارد -
 و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را از بس فروغ و بهور
 سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست میدهد - آیات
 بینات قرآنی و کلمات سراسر معانی بر پیشانی ایوانهای آن سر
 منزل وفود طلایع نور به پرچین کاری سنگ سیاه بلطفی مرتسم
 گشته که از غایت متانت و دیر پائی آن معنی تشبیهی کالنفش
 فی الحجر از روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تناسب
 دوایر و مدات و کرسی حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده -
 بی مبالغه از درستی روش رواج و رونق بازار قطعه ملا میر علی
 درست درهم شکسته - در هر ضلع چهارگانه بیرون مسجد چو کیست
 نو آئین و حجرهای دلنشین و در دو کنج جنوبی و شمالی آن
 دارالشفاء و مدرسه بکمال پاکیزگی و صفا صورت ترتیب یافته -
 و از فیض نزهتس سراسر فضا چون روی دلبران پیرایه آرایش
 پذیرفته

* قطعه *

من نگویم کعبه لیکن این قدر گویم که هست
 جبهه اوتاد وقف سجده این آستان
 پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
 صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دهان

مسجد ارنی ست میزید امامش جبرئیل
خلوت روحانیان را شمع باید بی دخان
دست استاد قضا تا از رخامش ساخته
رو مفیدی ابد آماده گشت از بهر کان
نیست دروی حاصل اوقات اهل طاعتش
جز دعای ثانی صاحبقران شاه جهان
در بنای خیر این سعی که دارد همتش
حاصل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است
قبله گاه آرزو بادا جنابش جاودان
مسجدش کان کعبه ثانیست تاریخش بود
قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

نزول اشرف حضرت صاحبقران ثانی در حصار
فلک آثار دارالخلافة شاهجهان آباد
و تزیین پذیرفتن جشن عشرت
و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین هنگامه سعادت فرجام که هنگام خرمی و بهروزی عالم
و موسم سرافرازی و فیروزی عالمیانست آوازه آبادی شهر فیض بهر
شاهجهان آباد و اتمام عمارات عالیه بهشت نشان سامعه افروز
گیتی گشته ابواب نشاط بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و
خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمی نموده خورد و
بزرگ را صلاهی عشرت میدهد رای بهان آرای بادشاه دین و دنیا
پناه بنا بر لازمه مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام
و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب

آذین مجلس فردوس تزئین بحلیه نفاذ آراستگی یافت و رسائی مواد احسان و مواید انعام خدیو کون و مکان جهانی را اسیدوار حصول کام خاطر نموده گیتی را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان کارخانه سلطنت و کار پردازان امور دولت اول در و دیوار مشکوی عزت و غسلیخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا آمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگا رنگ و قالی پشم مثالی که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگی در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانه چین ساختند - و از جلای طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انوار و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفته تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعنی ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشه هر دیار که از غایت نزاکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشه دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای مخمل زردوزی رومی و فرنگی و پرند چینی و ختائی آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگی دستگاہ معنی آسمان دهمین بلکه نمونه عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانه احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بارتفاع بیست و دو گز و دور دو گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسعی سه هزار فراش چاپکدست بر پا نمودند - و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایه اسپک خرگاهای عالی که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده

به پوشش های مخمل زربفت و کلابتون دوزی و دیبای گجراتی و ایرانی آراستند - و جا بجای چترها مرصع به جواهر گرانمایه و مزین بسلسله های لآلی آبدار و علاقه های در شاهوار بر افراشته روکش قبه، فلک ثوابت و مرسله، مجره و عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایه، گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه والائی، پله، مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایه، کرسی در گزرائیده موجب سیر چشمی، ارباب هنر گشته پایه، رفعت آن بر کرسی، اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جا بجای آن جای تحریر بر اطراف بوتها و گلهای مطرز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مرصع بود بر فراز آن بر افراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازی توصیف بسخن سازی تعریف نمی سازد - و تعالی الله از آن انجمن نوآئین که شمه، از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن صافی گهران از کدورت مبرا است به تحریر و تقریر راست نمی آید - و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بآن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخنده آن نایب مناب نیر اعظم و قره العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قرار یافته بود لا جرم کوبه، اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسانی قرین دولت و سعادت جاودانی از گزر خواجه خضر براه دریا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر

سبیل معهود از نثار فرق فرقد سای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سو دست زر افشان شاهزاده سپهر جاه خورشید شان محمد داراشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت۔ و بتازگی نثار چینان نیاز آئین از آزو آرزو بی نیاز گشته عالمی ذخیره اندوز استغنای ابد گشت۔ تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابد الابد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفوتکده باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت۔ و از سر نو زمین قلعه همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانه والا تارک تفاخر از کون و مکان برافراخت۔ نخست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیده مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایه زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت۔ آن مظهر فیض ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند و بنا بر اقامت مراسم معهوده که پیوسته کامرانی را در صورت کام بخشی بجای می آرند عمل نموده عوام و خواص را بر سراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند۔ شاهزادهای والا گهر نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایک کرام موافقت نموده به تمهیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته بمنتهای مطلب رسیدند۔ خروش گور که دولت و اقبال و نوازش شاد یانه کامرانی و شادمانی و جلوه طرازی اسپان تازی نژاد با ساخت مرصع و ستام زر و خرامش فیلان تنومند کوه نهاد مزین به پوشش های دپیای زرکار چینی و

پرنده سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزی بیارق گونا گون
 و هم چنین سایر لوازم این مقام که بحلیه حسن توزک و زینت
 مزید آرایش پذیرفته بود غلغله در گنبد دوار انداخته عالمی را
 در حیرت داشت - و سپهر آنگون چون دیده مردم عینک دار با
 چهار چشم واله نظاره گشته سده مروارید اخترانرا نثار آن می
 ساخت
 * ایات *

یکی بزم رنگین شد آراسته
 مهیا درو آنچه دل خواسته
 چو خلوتکده غنچه دیوار و در
 ز یاقوت خشتی و خشتی زر
 چه محفل کد آرایش بوستان
 شگفته چو روی دل دوستان
 نماید ز بام و درش آفتاب
 همه روز دریوزه آب و تاب

روایح اقسام و بخوارات طیبه و نفعات انواع خوشبوها از سطح
 خاک اغبر تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی
 عنبر گردانیده - و بوی ارگجه از بسیاری مشک تتاری کره ارض
 را ناهه آهوی ختن ساخته و از عوالم خاک هوا گرفته بمشام
 معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن
 فرخنده بنا بر ساعت سعادت ابواب این موهبت کبری بر روی
 غسلخانه و همگی عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه را
 از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک
 بر حریم حرم خلافت ارزانی داشته در مشکوی دولت جاودانی بر
 اورنگ عشرت اندوزی و کامرانی قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت
 بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و
 زینت نشیمن های عالی و لطف آرایش منازل فردوس مشاکل و

جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنمائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گلهای هر یک پنداری فراش صنعت بهمدستی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقش ملون گسترده و جلوه شاهدان سبز فام ریاحین با چهره چون گونه گل آبدار و طره سنبلی تابداری بر کاخ شاخ و حجله گاه باغ و سرود طرازی و نشید سرائی نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازی باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر بدستک زنی و بال افشانی سرو و صنوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود سرایان و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره موافق هر مکان و مجمر و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سور و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پری وار در پرواز حسن و جلوه ناز بودند و از نهانی کرشمه چشمان نیم مست و تبسم گونه غنچههای خندان که عقول خردمندانرا دیوانه می ساخت معاینه بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوه ظهور گرفته صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار گردید و امعان نظر در آن هوش از سر سرخوش و مخمور ربوده از ذره تا خورشید و از ماه تا ماهی باقرا این معنی گواهی میداد *بیت*

اگر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است

ارباب انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بهتر می دانند که قطع از اغراقات شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که این خیر جاری و فیض سرشار از خیر محض جل شانه که بیمن توجه بادشاه عالم پناه نصیب ابنای آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی میانجی قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا پادنی و اعلی رسیده - و تماشای این

بقعه ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغنی گردانیده - امید که تا دار دنیا و دیر گیتی را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا بر جا و برپا ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و برقرار و جاوید پیوند و پایدار باد*

چون درین مقام خامه غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابراین در توصیف و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام نیافت لاجرم ذکر خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گذاشته باز بدین آئین بر سر رشته سخن می آید و مجملی از عوطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد بدین تفصیل بملکه معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد داراشکوه خلعت خاصه با نادری و حمدهر مرصع با پهلوانکتاره و اضافه ده هزارى ذات از اصل و اضافه بمنصب سی هزارى ذات و بیست هزار سوار از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه نقد مرحمت شد و شاهزاده سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزیانه پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه با اضافه یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعنایت خلعت و نادری و منصب هفت هزارى ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزارى پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهداس را بخلعت خاصه و منصب پنج هزارى ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سرافراز ساخته و در جایزه اتمام عمارت دارالخلافة مذکور هزارى هزار سوار در منصب مکرمات خان که چهار هزارى چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند

و راجه جی سنگھ و رستم خان و جعفر خان میر بخشی و ملا
علاء الملک میر سامان و الله ویردی خان و نجابت خان و
خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوی و غیره صد نفر را خلعت بوم
طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نو روز این جشن
والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از
بندهای درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزار
سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد
و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزار پانصد و هزار سوار
و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزار پانصد سوار و
دیگر بندها که تفصیل آنها بطول می انجامد سرافراز گردیدند *

جشن وزن قمری

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هشت هجری
که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال
پنجاه و نهم مبارک قمری بود باز از سر نو محفل جشن مذکور
حسن ترتیب یافته بانواع زیب و زیور و پیرایه زر و گوهر
زینت افروز گشت - مجموع مراسم این روز مبارک بوقوع پیوسته
از وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینہ بحر و کان
آرزوی دیرینہ عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد -
درین روز خجسته بمہین گوهر بحر خلافت تسبیح لالی متالی که
قیمت آن شصت هزار روپیہ بود عنایت نموده دو هزار سوار
شاهزاده مراد بخش را دو اسپہ سه اسپہ گردانیدند *

از عرضداشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید
که عبد العزیز خان والی بخارا باقی نور را با بسیاری از ماوراء
النہر بر سر نذر محمد خان تعیین نموده بلخ را در قبل دارد - بادشاه
والا جاه بمقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز

نقره و ماده فیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتمهداس و نظر بهادر خویشگی را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسپ و خلعت سرافراز ساخته روانه کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیچ خان و رستم خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبه مذکور برسانند - مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصع و منصب سابق سرافرازی یافت - غره جمادی الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاری ذات و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی یافت - رای رایان که در بنارس زاویه نشین بود باز دولت بندگی دریافته بخدمت دیوانی دکن و حافظ ناصر صاحب مدار صدرالصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد آباد سر بلند و سباهی گردیدند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غره جمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت سال فرخ فال بیست و دوم شروع شده مژده کامیابی بخلاق داد - چهار دهم شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندی به ننبیه و تادیب متمردان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبه مذکور بشاهزاده والا گهر محمد داراشکوه مرحمت نموده از اضافه ده هزار سوار دو اسپه سه

اسپه سر بلند گردانیدند - و باقی بیگ را که هزاری چار صد سوار منصب داخلی آن والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاری ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبهٔ مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبهٔ دکن بوالا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مروارید مباحی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبهٔ اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلعت و کوتوالی دارالخلافت سر افتخار بر افراخت - و نظم صوبهٔ اوده از تغیر میرزا خان باعتقاد خان که از بنگاله می آمد تفویض یافت - و الله ویردی خان بجاگیر او که گورکھپور بود مرخص شد *

انتهای الویهٔ جهان پیمان به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والی ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافت شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبهٔ شوق افزا دامن کشان آمده محرک ارادهٔ آنحضرت گردید - لهذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بعمارت خاص شکار که از دارالخلافت شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیمه پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر

خان که از دارالسلطنت لاهور روانه کابل شده بود بحکم معالی معاودت نموده بصوبه دارئی ملتان سرافزازی یافت - و از آنرو که در فصل ربیع بی جا گیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - میداحمد سعید که در محرم نخستین سال بجهت رسانیدن قندیل مرصع بروضه منوره حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تپاه شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم اشرف قندیل را در سورت گزاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نواحی سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزانی فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والی ایران چهارم ربیع الاول سنه بیست و یکم از صفاهان بر آمده در چمن بسطام بیلاق نموده درینولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که با لشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعه قندهار متوجه گشته - و برسم و آئین آن دیار در خاسان توجیه تفنگچی و بیلدار نموده برای سر انجام غله بفراه و سیستان و مجال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارد - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذر است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصره پردازد - و شاه قلی ولد مقصود بیک ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانه درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانه حضور پر نور گشته - حضرت ظل سبحانی حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتمهاض البویه فلک فرسا اختیار نموده بهرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که بسرعت هرچه تمام تر روانه درگاه

گردند - و بشاهزاده کلان فرمودند که به قاضی افضل که از جانب آن والا گهر بچراست دارالسلطنت لاهور می پردازد برنگارند که شاه قلی فرستاده ایران را در لاهور نگاهداشته نگزارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعه قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشئی احدیان و چندی دیگر از منصبداران را با دو هزار سوار و پنج لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت -

دوم شوال بفراوان بهروزی دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هرکدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دو هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راهگرای سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بهادی داد خان برادر رشید خان و منصب دو هزار و دو هزار سوار و قلعداری احمدنگر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصد سوار و خطاب خانی عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدس رسید که راجه کنور سین کشتواری رخت هستی بر بست سہانسنگه پسر او را به جانشینی پدر و منصب هشت صدی چار صد سوار و خطاب راجگی سربلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد *

انتهاض رایات عالیات بصوب پنجاب

ورسیدن خبر محاصره قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والئی ایران بقندهار منواتر بسمع والا رسید لاجرم بنابر مصلحت جهانبانی بدارالسلطنت لاهور

تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعد سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپہر ماہچہ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مہر انور از افق دارالخلافتہ شاہجہان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید۔ درین روز برکت اندوز شہسوار عالم امکان دولتخانہ زین را بر سعادت دایمی اورنگ گوہر نگین فوقیت داده از راہ کنار دریا تا خضر آباد و از آنجا تا سرہند بشکار چرز پرداختند و سوم ذی حجہ از دریای ستلج و ہفتم از آب بیاہ عبور نمودند۔ درین وقت از عرضداشت قلعدار زمینداور بمسامع جاہ و جلال رسید کہ قبچاق خان از راہ خواجہ اوچین داخل سرحد زمینداور گشتہ ہفدہم ذی قعدہ وارد قندہار گردید۔ خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف و پنجاه ہزار روپیہ از خزانہ قندہار باو مرحمت فرمودہ منشور طلب بتاکید تمام صادر فرمودند۔ موسی الیہ در وقت بر آمدن از اندخود داخل بندگان درگاہ گردیدہ بود چون چند منزل در نوردید کہ خدایان الوس و اویماق از عقب رسیدہ ظاہر کردند کہ ہمہ دل از متابعت اوزبکیہ برداشتہ رضامند بہ بندگی درگاہ عالم پناہ ایم و بجمہت سرانجام اسباب سفر فی الجملہ توقف ضرور است۔ رستم خان پنج ہزار روپیہ باو بطریق مدد خرچ دادہ رخصت نمود۔ او زمستانرا در چار صد کہ بحدود قندہار پیوستہ است گزرانیدہ بعد از انقضای زمستان براہ قندہار متوجہ درہہ گشت۔ و از راہ کار طلبی و شجاعت بہ قلعدار ظاہر ساخت کہ چون خبر آمدن والی ایران بہ قندہار متحقق است میخواستیم مصدر خدمتی گردیدہ بعد از انجام کار روانہ حضور اشرف شوم۔ قلعدار از کمال بزدلی و بی جگری این معنی را بسیار غنیمت دانستہ اورا با خود نگاہداشت۔ راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیچ خان و راجہ بیتہلداس از کابل بہ پرتو زمین بوس مدہ

سدره مرتبه پیشانی بخت را سعادت جاودانی دادند *
 یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانه لاهور
 از ورود موکب مسعود قبله مقبلان چون باطن زنده دلان مہبط
 انوار ظہور گردید - و چہاردهم خواجہ خان واد اورنگ خواجہ
 سفیر نذر محمد خان بنا بر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب
 رسیدہ نامہ خان و دو تہوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش
 گزرائید - و بنظر التفات بادشاہی مختص گردیدہ بعنایت خلعت
 و خنجر مرصع و دہ ہزار روپیہ نقد رعایت یافت - و ابوالمعالی پسر مرزا
 والی را کہ در ماندو در گذشتہ بود بمنصب ہزاری چار صد سوار
 سرافراز فرمودند *

روز سہ شنبہ دوازدهم محرم سال ہزار و پنجاہ و نہ ہجری
 محفل جشن وزن شمسی و شروع سال پنجاہ و ہشتم از عمر ابد
 قرین بادشاہ زمین و زمان انعقاد یافت - برسم ہر سال سایر رسوم
 این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دہی و کام بخشی
 بظہور پیوست - از تائینان بادشاہزادہ والا قدر محمد اورنگ زیب
 بہادر دو ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ گردانیدہ منصب آن والا
 جاہ از اصل و اضافہ پانزدہ ہزاری دوازده ہزار سوار ہشت ہزار
 سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر نمودند - از جملہ عنایاتی کہ در آن
 روز نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل
 است - سعد اللہ خان ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار سہ ہزار دو
 اسپہ سہ اسپہ و باقی چہار ہزار براوردی و ہر کدام از راہ
 جسونت سنگہ وجی سنگہ بمنصب پنجمہزاری پنجمہزار سوار دو ہزار دو
 اسپہ سہ اسپہ و راہہ بیتہلداس بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو
 ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و میرزا نوذر بمنصب چہار ہزاری
 سہ ہزار سوار و راہہ رایسنگہ بمنصب چار ہزاری دو ہزار و
 پانصد سوار و نظر بہادر خویشگی بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار

سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب سه
 هزاری دو هزار سوار و هر یک از اخلاص خان و سید محمود
 ولد خان دوران بمنصب دو هزار و پانصدی و دویت سوار و
 روپسنگه و رام سنگه رانهوران بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
 و دویت سوار و قباد خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و
 طاهر خان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه
 سرافراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که با اضافه سر بلندی یافتند
 تفصیل اسمی شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر آن
 پرداخت *

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار
 تا رضامندی نموده بود اورا بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او
 دیوانی هر چهار صوبه دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوض
 ساختند - چون بعرض مقدس رسید که اعظم منان بعد از طی
 مراحل دفتاد و شش سال از سنین عمر راهگرای وادی آخرت شد
 ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و
 میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحاق را بمنصب نه
 صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجاری جونپور به
 معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند *

بر آمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دولت
 و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
 بهادر و جملة المملکی سعد الله خان و نبرد
 نمودن رستم خان و قلیچ خان با
 سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها
 و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت

لاهور از دارالخلافتہ شاہ جهان آباد مقرر آن نموده بودند کہ داخل لاهور نشدہ بدولت و اقبال متوجہ کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعین فرمایند اما چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصلہٴ مکننت انسان افزون است آمدن والی ایران در موسم زمستان بجهت کمیابی گاہ و غلہ محال دانستہ بموجب کنگاش هوا خواہان رفتن کابل در عین زمستان و برودت هوا موقوف داشتہ عزیمت نہضت آنصوب در اوایل بہار قرار دادند۔ تا آنکہ دوازدهم محرم الحرام سنہ ہزار و پنجاہ و نہ ہجری عرضداشت قلعدار قندهار رسیدہ کہ دہم ذی الحجہ دارای ایران پیاپی قلعہٴ قندهار رسیدہ ظاہر آنرا بسیاہی سپاہ چون باطن تیرہٴ مخالفان فرو گرفت بندہٴ فدوی جا بجا مردم کار آزمودہ را بنگاہداشت مداخل و مخارج باز داشتہ دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد خود را مقصر نمی دارد۔ مکنون ضمیر فیض پذیر آن بود کہ چونہ بمقتضای جہل جوانی با کمال خیرگی دلیرانہ بر قندهار آمدہ بعد از شنیدن خبر تعین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانستہ قلعہ مفتوح شود یا نہ شود البتہ ہنگامہ آرای نبرد خواہد گردید۔ اتفاقاً پس از تسخیر قلعہ اصلاً او راضی باین معنی نشدہ تا مشہد مقدس ہیچ جا پای ثبات استوار ننمود۔ حضرت ظل سبحانی شاہزادہٴ بخت بیدار فیروزی نصیب محمد اورنگ زیب بہادر را با سعد اللہ خان و دیگر اسرای ناسور کہ اسامی شان در ذیل این صحیفہ ثبت است با پنجاہ ہزار سوار جرار رخصت نمودہ بتاکید تمام فرمودند کہ متصدیان سہمات سلطانی باسرا و منصبداران جاگیر دار کہ درین یساق تعین شدہ اند سر سواری صد روپیہ کہ سر ہزار سوار یک لک روپیہ میشود از خزانہٴ عامرہ بعنوان مساعدت و بجمعی کہ نقد تنخواہ می یابند سہ ماہہ پیشگی بدهند تا از رہگذر

خرج این سفر تصدیعه نکشند - و هم چنین با احدیان برقنداز و تیرانداز که پنجهزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنجاه هزار روپیه می شود پیشگی مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله خان خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه و قلیچ خان و رستم خان و راجه بپتهنداس خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نوذر صفوی و راجه رایسنگه و راو ستر سال و لهراسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجی محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیہ خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازمه تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان براه بهیره روانه شده بودند خلعت خاصه و سربند لعل گران بها دو مروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلای مینا کار و ماده فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجه کابل شده از آنجا براه غزنین روانه قندهار گردد - بخشی گری این جنود نصرت آموذ به ملتفت خان و واقعه نویسی به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند *

بهمین یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه صد سوار و خطاب خانه زاد خان و عنایت الله

ولد ظفر خان بمنصب هزاری و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجه خان ، سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسب با زین نقره و انعام بیگ رسول عبدالله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجہزار روپیہ بر نواخته رخصت سراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانہ والا بصوب کابل بر آورده غره ربیع الاول بعد از انقضای یک پھر و شش گھری همعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور متوجہ کابل گشته باین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبہ پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجہان را بحراست ارک دارالسلطنت لاهور مقرر نموده سوم بہ جہانگیر آباد و دوازدهم از آب چناب عبور نمودند - و در وقت کوچ از جہانگیر آباد کہ گرز برداری کہ فراسین مطاعہ بشاہزادہ و سعد اللہ خان برده بود رسیدہ بہ جعفر خان میر بخشی ظاہر نمود کہ وقت برگشتن بندہ درگہ نوشتہ سعادت خان از غزنین بہ سعد اللہ خان باین مضمون رسید کہ از زبانی دو نوکر قبچاق خان کہ از لشکر والی ایران فرار نموده وارد غزنین شدہ بودند چنین ظاہر شد کہ خواص خان برگشتہ بخت قلعہ قندھار بوالی ایران باز گذاشتہ سایر قلاع متعلقہ آن ولایت بتصرف او در آمد - تفصیل این سانچہ برین نمط است کہ دارای ایران بیست و دوم شوال بہ ہرات رسیدہ دہ روز توقف نمود و از آنجا در پانزدہ روز بفراہ آمد و نہ روز در آنجا ماند و از فراہ محراب خان کہ ہنگام آمدن قلعہ قندھار بتصرف اولیای دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علی خان حاکم نیشاپور و حسین قلی خان حاکم ہرات با ہشت ہزار سوار بمحاصرہ قلعہ بست و سارو خان را با روشن قلی لر بیگی وغیرہ پنج ہزار سوار برای تسخیر زمینداور تعین نموده خود کوچ بہ کوچ متوجہ قندھار شدہ دہم ذی الحجہ در باغ گنج علی خان نزول نمود - و

گروهی انبوه از سوار و پیاده کار آزموده جرار را تعیین نمود که دو برج را که قلیچ خان از روی دور بینی بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه میرسد ساخته و قلعدار نا آزموده کار از سراسیمه سری و بی تدبیری باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمایند. و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوری دروازه بعهدۀ مرتضی قلی خان سپه سالار و از طرف دروازه بابا ولی باهتمام مرتضی قلی خان قورچی باشی مقرر ساخت. از اندرون قلعدار نابکار دروازه پهلوان درویش سرخ و دروازه خواجه خضر براجہ امرسنگه بدگوجر و دروازه ویس قرن را بشادی اوزبک و دروازه بابا ولی بتایینان خود سپرده و از برج کنج جانب درویش معجون تا برج خاکستر به کاکر خان و چندی از تفنگچیان باز گذاشته محافظت ملچارهای مابین ماسوری و خضری دروازه بنور الحسن بخشی احدیان حواله نمود. و باوجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذر بود خبرداری همه جا و ارک بر ذمه خود گرفت. چون والی ایران خود بجانب دروازه بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملچار را پیش آوردند. بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضراب بادلیج و زنبورک و ضربن مرد افکن روی آن تباه روی را نگاهداشته اکثر از مردم غنیم خصوص کب علی خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچه تنگ تفنگ روانه عدم آباد ساختند. تا آنکه غره محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورد از عقب رسیده دو توپ را محاذی دروازه بابا ولی و یکی را روبروی دروازه ماسوره بردند. و دمدمها برآورده سر پنجه سعی بدار و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش برکشادند.

و ازین جهت که دیوار حصار ستین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرها را که در پناه آن تفنگ از بالای قلعه مرمی دادند زده می انداختند - و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیم بضراب توپها کنگرهای مذکور مسمار می ساختند و بدین آئین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گذشته وزیر دیوار شیر حاجی جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده لختی از قوی بازوانرا بدفع قزلباشان از آن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقی را زخمی و شکسته بر گردانیدند - قزلباشان به تنبیه و تاکید والی ایران دهم ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جوالهای خاک اکثر جا یل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجی ملچار قرار داده شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیری کردند قلعدار پائین دیوار قلعه و شیر حاجی خندقی عریض کنده هر نفسی که می یافت آنرا خراب نموده آنچه یافته نمی شد و مردم غنیم از آن خندق بر می آمدند و سرها به تیغ بران و تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت مینمودند - و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای بر آمدن وقت و قابو میخواستند از سر دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب الهی سوخته روانه بئس المصیر می ساختند - تاآنکه بیست و سوم محرم والی ایران با قزلباشان کار دیده رزم آزموده جانب دروازه بابا ولی خود آمده ایستاد و لشکریان خود را بگرمی عتاب و تندبی خطاب سرگرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه مبذول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازه ماسور حمله آورده یورش نمایند - در آنجا بندهای پادشاهی بتائید اقبال بی زوال و عون

و صون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه
 پهر روز بانواع مواجه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای
 نگاهداشتند - و مردم غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند
 که کاری پیش نمی رود آخر سرد دل و مرده خاطر باز گشتند -
 و ازین روز باران بشدت شروع شد که محاصران و محصوران را
 فرصت انداختن توپ و تفنگ نمی داد و مردم غنیم در پناه شیر
 حاجی در آمده پنهانی جا بجا دیوار می شگافتند و گاه دیوار
 انداخته قصد در آمد مینمودند و از جانب اولیای دولت بعنایت
 آبی غلبه مشاهده نموده میخزول و منکوب باز می گشتند -
 مجملًا تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده
 مدار جنگ بر انداختن حقه و تیر و سنگ بود - هرگه مخالفان
 دلیری نموده بشیر حاجی در آمده باعث تفرقه خاطر و شغل قلب
 دلاوران می شدند درونیان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده
 زده بیرون می آوردند - آخر کار جمعی از متحصنان پست همت و
 سست عقیده دیده و دانسته از روی اضطرار پنهانی در مصالحت
 زده ماده یورش غنیم آماده ساختند - و ابواب آشتی کشاده
 بمصلحت دید شادی اوزبک بی غیرت نمک حرام قباچاق خان را
 که بخواهش دریافت سعادت ملازمت از ماوراء النهر بقندهار
 رسیده می خواست مصدر خدمات شود از راه بردند - و جمعی دیگر
 از منصبداران و احدیان و تفنگچیان از راه طغیان و عصیان حق
 نمک درگه را فراموش ساخته و فرومایگی و بداصلی ظاهر
 نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق
 و مسالک رسیدن کومک متعذر بل متعسر است و از جد و جهد
 قزلباش نزدیک است که قلعه از دست رود و بعه از فتح نه ما را
 بجان امان است و نه فرزندانرا رهائی از بند ایرانیان - قلعدار
 ناآزموده کار آن جماعت باطل کوش حق ستیز را که سرگرم گریز

بودند و جواب شان حواله به شمشیر تیز بود بدلاسا و استمالت
پیش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصایح آن بی جگر بزدل
نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته بخانههای
خود رفتند - لاجرم دوم صفر لشکر غنیم از چند جا بشیر حاجی
در آمده با گروهی از نوکران قلعدار و غیره در آویخته از هر
طرف جمعی کثیر بقتل رسیدند - درین میان شادی و خیمالعاقبت
بقلعدار گفته فرستاد که محمدیگ نامی از قبل والئی ایران آمده
و رقمی چند بنام تو و نورالحسن و میرک حسن آورده - او میرک
حسن را فرستاده که بر حقیقت کار آگاه شود - موسی الیه بدروازه
ویس رسیده دید که فرستاده را اندرون طلبیده قبچاق خان و شادی
و غیره مغولان پیش او نشسته اند - میرک برگشته این حقیقت
به قلعدار گفت - آن بر گشته بخت بخشی خود را فرستاده شادی
خان را و قبچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی
اجازت من در قلعه در آوردن و باو صحبت داشتن برای چه بود -
آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده
گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق
آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید - درین
مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادی لایق بود آن ذلیل
جاوید بتغافل گزرائیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازه
ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای نا گرفتنی گرفت
و پیغامهای ناشنیدنی شنید - فی الحقیقت سر رشته خویشتن داری
از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن
پیغام والئی ایران که آنچه به پردلیخان و مردم بست گزشته
بعنوانی که تیغ بیدریغ سرگزشت چندین تن از خون گرفتگان
گشته بقیه السیف تن بقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار
آمدند بر خود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز

نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگی دست و پا نم کرده
 جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد *
 هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سابق سپه سالار والی
 ایران دریای قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب
 فرستاده اند - قلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازه
 ویس علی قلی را طلبیده حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال
 شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین
 ساعی هلاک و ننگ ناموس خود نباشید و درین راه نقد فرصت
 بخاک ریختن و خون سعی هدر نمودن مناسب ندانسته سررشته
 بهبود از دست ندهید - آن نابکار پریشان روزگار گفته‌گوهای
 بی‌موقع او را وقع و وقر نهاده و از سخنان سست و بی
 محل و گفتارهای ناهنجار فرستاده اسباب تفرقه حواس و پریشانی
 خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت - و عبد اللطیف
 دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید - فردای آن چون
 امان نامه که سجل تیره روزی و جریده وخامت مال و خجالت
 و ندامت جاوید او بود رسید شادی بد عاقبت بیش از بر آمدن
 قلعدار دروازه ویس قرن را به قزلباش وا گذاشته خود با قبچاق
 خان نزد والی ایران رفته در دنیا ملام و معاتب و در عقبی
 معذب و معاقب گردید - هشتم صفر سایر منصبداران و احدیان
 و برقدازان امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر ارک که
 قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تاینان خود در آنجا بود همه
 جا را غنیمت تصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیت را بخت کار
 فرما و طالع رهنمای بود در قلعه ارک که بر روی پشته اساس یافته
 در چار دیوار بالای کوه که در کمال متانت و حصانت و
 استحکام زبان زد روزگار است و لطایف حیل قلعه گیری به هیچ
 وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آئینه خیال کمتر

صورت بسته با تاینان خود بر آمده تا رسیدن کومک کمرهت بر می بست و باوجود آذوقه و آب و علف مساعی جمیله و فنون تدبیر بکار می برد البته والی ایران حق سعی تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت بزبان نمی داد و ازین اراده باز آمده لاجرم ناکام مراجعت مینمود - اما آن واژون طالع از راه کافر نعمتی و کمال دون همتی پشت بدولت جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب و توابع و لواحق بر آمده بفاصله یک - گروه از قندهار فرود آمد - و از بی غیرتی و نامردی پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در آن بازند و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار می آرند نداشته از روی کافر نعمتی عار حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده و بر هنمائی بخت سیاه بل بدلات غول ضلالت از راه برگشته بچاه ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباه جای عذر خواهی و بهانه شفاعت عذر خواهان نگذاشت - و یازدهم صفر بتکلیف علی قلی خان و عیسی خان برادرش و کاکر خان و نورالحسن وغیره رفته در باغ گنج علی خان والی ایران را دید و بعد از ساعتی باهمراهان مراجعت نموده با جهان جهان خجالت و شرمساری متوجه هندوستان شده باحواس متفرقه و خاطر پراکنده در دولت و سعادت جاوید بر روی خود بست *

هنگامی که شاه عباس ماضی قندهار را از عبدالعزیز خان گرفت ارکی داشت و چار دیوار حصار - بعد آن علی مردان خان قلعه محکمی از گل و خشت بر کوه لکه بنیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - از عمدهای دولت مثل خان دوران و قلیج خان و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استوارتی آن ناگزیر دانسته بعرض رسانیدند - حکم معلی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج

سال بصرف پنج لک روپيه پنج حصار بغايت استوار يکي دور شهر دوم قلعه دولت آباد سوم قلعه مندوی چهارم قلعه ارک پنجم قلعه فراز کوه صورت تماميت پذيرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما ديوارش بعرض ده گز و خندق عميق - باوجود آذوقه دوساله و سامان قلعداري از همه جنس و حصانت حصار و متانت بنياد و چهار هزار مرد شمشيرزن و کماندار و سه هزار برقنداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و عليق چارپايان مردم غنيم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار سوار جرار و هر شب انداختن تير با نوشته در قلعه باين مضمون که اهل قلعه دل از دست ندهند کومک نزديک رسیده و لشکر قزلباش بجهت پاياني غله بغايت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجای آن نامرد نمک حرام بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمی گذاشت که پرزند *

اکنون کيفيتی قلعه بست و زمينداور مرقوم قلم وقايع نگار میگردد - وقتی که محراب خان بیست و یکم ذي قعدة به بست رسیده بمحاصره قلعه مذکور پرداخت کشايش حصار جديد محال انگاشته کشايش قلعه قدیم آسان تصور نمود و لز کنار پل عاشقان تا آب هرمنند پنج ملچار قرار داد - پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بیاد حمله های مرد افکن خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ و تفنگ چندی دیگر را آتش در خرمن حیات می زد - هفتم ذي حجه چون از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سردادن آب آن بدریای هرمنند دوجه سلامت پیش برده کار نزديک رسانیدند جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنيم ريخته بانداک کشش و کوشش

برآنها غلبه نمودند و بقیه السیف را مغلوب و منکوب بوادی فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسید. ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر افغان از تاینان قلعدار که همگی ششصد نفر بود راهگرای وادی عدم گردیدند - آخر کار قلعدار به دل بستگی حیات مستعار از سر نام و ناموس مردی در گذشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده بحراب خان را دید - و او از جمله صد کس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یزاق ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال مقید ساخته نزد والی ایران به قندهار فرستاد *

هفتم ذی حجه سارو خان تالش قلعه زمینداور را محاصره نمود - سید اسد الله و سید باقر پسران سید بایزید بخاری با آنکه سوای برادران و تاینان خود پانصد تفنگچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعه قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تردد این قلعه از شماست باید که تا آنوقت جنگ و جدل در میان نیامده عبت مردم طرفین بکشتن نروند - سارو خان این معنی را مستحسن دانسته از تردد ملچار و غیره باز ایستاد و حقیقت بوالی ایران نوشته چشم در راه جواب داشت تا آنکه کس والی ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردی و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانی جاوید عبارت از آنست نگشتند - و نیم جانی با کوه کوه گرانی و جهان جهان اندوه و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالی ایران خبر رسید و نیز قرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزاده کوه وقار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و

فیلان بسیار و توپخانه^۵ بیشمار عنقریب به قندهار بحس مطالعه اش در آمد ازین رهگذر که دواب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گذاشته دوست علی اتکه را بمحافظت قلعه^۶ بست بر گماشت - چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والی قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هر چه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعی جمیله بکار برند - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتانی کوچ نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گزر آتشی آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسی القاب پادشاهزاده عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف براه پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بحدیکه پنج سیر گندم و چار سیر گاه نیز رویه را همین قدر بدست همه کس نمی افتاد بنا بر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانه^۷ قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غله درین جا رویه را دو سیر و گاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمی رسد لاجرم گاه بر سپاه بغایت تنگ شده در

تردد اند - در جواب حکم معلی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده مارا هم بکابل رسیده دانند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلی مجال توقف نمانده از غله و غیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانه پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالی از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزاده عالی قدر را ملازمت نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید - چهاردهم شاهزاده با لشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بفاصله نیم کروه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سنگه را در باغ دیگر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساخته علی مردان خان اجازت نزول داده برابر دروازه بابا ولی سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان دوم به قاسم خان باکل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامی فوج جرانغار و ما بین دروازه بابا ولی و خواجه ویس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار مجاذی دروازه خضر بسعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالی متعالی و ملچار جانب ماشوری دروازه به بهادر خان و لهراسپ خان قرار یافت - و هر جا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالی مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاری و بهاو سنگه و جگت سنگه بروج فراز چهل زینه خالی دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخشی سعد الله خان نیز با جمعی از تاینان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - محراب خان خبر

یافته از راه دریچه بالای کوه رسیده برج مذکور را بفرقنداز بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازی تیر و تفنگ چون ژاله بارش آورده حمله آورانرا مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظهٔ هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرات بیجا پسند طبع شاهزادهٔ و الا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگزاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجهارا بتصرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیچ خان را با راو سترسال و اله قلی خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان و غیره هفت هزار روانهٔ بست گردانیدند که غلات آن نواحی را بتصرف خود آورده باستمال رعایای ستم دیده پردازند - چهاردهم جمادی الثانی سعدالله خان در خدمت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیری و خیره چشمی دروازهٔ خضر و ویس قرن نبسته و این معنی حمل بر سستی و بی تدبیری لشکر ظفر اثر و دلیری قلعدار گشته اراده دارم که در زمینی که قریب ملچار راجه بیتهداس آب کمتر می آید فرود آیم و سعی نمایم که در اندک ایام کوچهٔ سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد منصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - باآنکه هر روز توپچیان و فرقندازان مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معز الیه در بارهٔ اسباب قلعه گیری همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچهٔ سلامت پرداخت - و بهمگی سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بنوید افزایش مناصب و مراحم گوناگون گرمی دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس ز چند روز که روزگار به تهیه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده

چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعی وافرمی نمودند و ماهتابهای بسیار افروخته هر کرا میدیدند نشانه تیر و تفنگ می ساختند - تا آنکه شبی بهادران جانفشان از پناه کوچه سلامت بر آمده در پناه وقایه حمایت الهی رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق بر آورده بردند در پناه آن جا گرفته شروع در کار زار نمودند - و در همان شب کوچه سلامت را شصت و دو گز کنده بکناره خندق رسانیدند - روز دیگر قاسم خان نیز کوچه سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچه سلامت دیگر کنده محاذی دروازه خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزی نموده جوالهای پر خاک و سیبهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جا بجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سر دادند - قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شیر حاجی رسانید - اگرچه جمیع بندها سعی و کوششی که زیاده از آن متصور نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشانی کوتاهی ننمودند اما چون قزلباشان از مدت مدید ر سر قلعه دشتن و گرفتن بار و میان رد و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداری استقامت دیگر پیدا کرده داد تردد میدادند چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچه سلامت که بمنصب خندق رسیده بود برده ویران کردند - بنا بر آنکه اسباب قلعه گیری و مصالح یورش و ماده محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح

پیش رفت کار مهیا ساخته بعد از انقضای ایام زمستان بسر از نام
معامله پردازند*

درین اثناء از نوشته واقعہ نویس فوج قلیج خان بمسامح علیہ
رسید کہ چون خان مذکور حسب الامر عالی با فوجی از
بہادران موکب مسعود متوجہ این ضلع گردید بموجب اشارہ
محراب خان قلعدار قندھار حارسان بست وغیرہ رعایا را بجانب
فراہ و سیستان کوچانیدہ نشانی از آبادانی نگذاشتند۔ خان مذکور
طاہر خان را با ہزار سوار خوش اسپہ تعین نمود کہ تا نواح
سیستان تاختہ آنچه از دستش بر آید تقصیر نکند۔ موسی الیہ
تا قلعه حبشی تاختہ فراوان غلہ و غنایم دیگر آورد۔ و اللہ قلی
و قباد خان نیز از قلیج خان رخصت گرفتہ با دو ہزار تا
نوراد و موسی قلعه تاخت نمودہ در طئی راہ انثری قرای آبادان
را پی سپر ساختند۔ و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و
دستگیر گردانیدہ مواشی بیشمار و آذوقہ بسیار از آن محال و
اھالی حوالی و حواشی آن بہ یغما بردہ وقتی کہ مراجعت
نمودند نجف قلی میر آخور باشی و حاجی منوپہر برادر محراب
خان کہ با جمعی از آنروی آب ہیرمند پیشتر آمدہ بودند سر راہ
گرفتند۔ اللہ قلی خان و قباد خان فراہم آوردن مردم کہ برای
یغما و غارت شیرازہ جمعیت از یکدگر گسستہ پاشان و پریشان
شدہ بودند نیافتہ ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیدہ آخر
بسبب فزونئی غلبہ غنیم ناکام عنان گردانیدند۔ و از منصبداران
انگہ بیگ خویش یلنگتوش و عبدالغفور قاقشال و حاجی گدا
و چندی دیگر جان نثار گشتند۔ بعد از آنکہ بیکار گزینان بہ
قلیج خان پیوستنہ و کثرت قزلباشیہ برو ظاہر شد بصوب ہیرمند
کوچ نمودہ چہار کروہئی بست منزل گزید۔ درین وقت یک
سوار بدوقچی نارادہ بندگی درگاہ از قلعه بست بر آمدہ

قلیچ خان را دید - و گفت که درین دو سه روز از کرشک نوشته بقاعه دار بست که دوست علی نام دارد رسیده که از جمله کوسکی که والی ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقاعه کرشک رسیده هر روز پی هم می رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده بر گزاردند که که سوی پنج هزار فوجی کلان بسرکردگی نظر علی خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنا بر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزاده والا گهر عرض داشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگای موضع سنگ حصار بالا دوازده گروهی قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بکرشک رسیده بتمهیه مواد جنگ پرداختند *

دهم قلیچ خان جاسوسی هندوستانی در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقعه قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده همراه برده بودند اکنون بعنوان جاسوسی فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والی ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسرداری نظر علی خان حاکم اردبیل در حوالی کوشک نخود آمده یازده هزار سوار دیگر باراده اتفاق فوج نظر علی خان همراه مرتضی قلی خان قورچی باشی نه گروهی این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق نمایند - اگر فوجی دیگر به مدد قلیچ خان برسد صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگی و راجه رایسنگه و راجه دیبی سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و افتخار خان وغیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصد خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه گروهی قندهار منزل گزید قریب دو هزار سوار غنیم در جلگای دو

گروهی شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تا رسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساربانان و چاروا داران را بقتل رسانیده برگشتند - رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چار گروه جلو ریز تاخته خود را به غنیم رسانید - فوج غنیم تفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد در آمدند - خان سپاهی منشی ارادت کیش که سپاهی قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب مناصب و جوقی از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبرد آزمای مرد افکن و راجپوتان تیغ آخته بهیئت مجموعی بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنجا که جنگ تیغ و خنجر خاصه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزلباش و اوزبک به نیزه و تیر و تفنگ می باشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته سر راست راهی راه فرار گشتند - و همگی دواب و سپاه و مواشی رعایا را جابجا گذاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند - بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور شب هنگام مراجعت به مقر خویش نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت بادشاهزاده عالی مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتاران چنین معلوم شد که نظر علی خان حاکم اردبیل و علی قلی خان ضابط مارو چاق و ملک نصرت خان سرگروه سیستان و نجف قلی میر آخور بشی وغیره باشش هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان تورچی باشی و سیاوش خان قمر آفاسی و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسید برای تاراج دواب حوالی لشکر بر آمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل دو چار گشتیم - رستم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده در حوالی حصار بالا به قلیچ خان پیوست -

و چون خبر فراهم آمدن غنیم به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار پائین قلعه شاه میر و سنگ حصار سه گروه راه را نوشته منزلگاه ساختند - و هزار سوار بر چیده بر سبیل قراولی جدا ساخته همراه حسن قلی آغر فرستادند - اتفاقاً روز اول میان قراول بادشاهی و قراول قزلباش بقدر تلاشی واقع شده حسن قلی فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رستم خان آورد - از زبان آنها ظاهر شد که سی هزار سوار قزلباش با خود قرار مقابلہ موکب اقبال داده چهار گروهی لشکر رسیده اند - هر دو سردار شہامت و متانت شعار بجهت سر انجام بعضی ضروریات روز جمعہ در آنجا مقام نموده شنبہ بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته در منزل شاه میر از گزر ارغنداب عبور نمودند - رستم خان بنا بر محافظت مردم لشکر که بجهت ہیمة و گاہ در صحرا متفرق شده بودند سر راه غنیم گرفته سوارہ مستعد مقاومت ایستاد - و قلیچ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب مشغول شد - درین اثناء خبر رسید کہ غنیم نمایان شدہ - رستم خان کہ آمادہ پیکار بود لشکر مرتب ساخته نظر بہادر خویشگی را با روپسنگہ ولد کشن سنگہ راتہور و رام سنگہ راتہور و علاول ترین و جبار قلی ککہر وغیرہ فوج پیش مقرر گردانید - قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با ہمراہان سوار شدہ بخان مذکور پیوست - هر دو سردار جلادت آثار تکیہ بر عون و صون جناب الہی و کار سازی اقبال بی زوال حضرت خلافت پناہی کردہ باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را بہ توزک شایان ترتیب دادہ در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یسال قتال آراستند - ہراول رستم خان نظر بہادر خویشگی با توپخانہ خان مذکور و راجپوتان وغیرہ منصبداران و سردار خان و راجہ رایسنگہ و راجہ دیبی سنگہ وغیرہ در دست راست و سید احمد وغیرہ

منصبداران دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند - هراول فوج قلیچ خان راو ستر سال با دیگر راجپوتیه و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان و اله قلی خان و طاهر خان و قباد خان و جمعی دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند - و هر کدام از هر دو سردار فیروزی شعار با کمال استقلال در فوج قول بشکوه کوه پایدار بوقار تمام ایستادند - تا آنکه بعد از دوپهر و چهار گهری روز سه شنبه فوج هراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شده فوج اول به نظر بهادر هراول رستم خان و براو ستر سال هراول قلیچ خان و دوسین بمیسره قلیچ خان و سومین بمیمنه رستم خان در آویخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - و از سرمستی باده غرور که رسائی این نشاء هوش ربا با نشاء شراب در کاسه تمهی مغزشان سرشار افتاده بود در عرصه مصافات دلیری را به نهایت مرتبه دلاوری رسانیدند - و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معهود بیان اندازی آتش فنا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - بعد از آن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر آنها باران ساخته دروازه ملک عدم بر روی غنیم کشادند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بسر پنجه و زور بازو افتاده بود و کوششهای سردانه از هر دو طرف رو نموده آئین حرب آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از هر دو ظهور می نمود مرتضی قلی خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار همه باتفاق از چهار جانب اسپ برانگیختند و دور دایره لشکر ظفر اثر را باحاطه پرکار قبل نقطه وار در میان گرفته از هر طرف آتش کین را اشتعال دادند - با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه باد پایان راجولان در آورده باوجود سنان بازی از معرکه جان فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده

سرمی باختند اجل رسیده‌ها سرگرمی دیگر از مشاهده این خیال
اندوخته خود را به مهلکه می انداختند

• ابیات •

سواران تیغ برق افشان کشیده
هزبران سو بسو دندان کشیده
ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر
دریده مغز پیل و زهره شیر
زهره بره‌های از زهر آب داده
زهره پوشان کین را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنه راه یافته جمعی
کثیر از ککههران آزرم دشمن زندگی دوست را پای قرار از جا رفت
و از این معنی کار لشکر غنیم از خیرگی بچیره دستی
کشیده عرصه قرار و آرام بر اکثر مردم نهایت تنگ میدان
گشت - درین حال سردار شهامت آثار رستم خان چون دید که
کار از خود داری گزشته ایستادن خلاف آئین سرداریست مانند
اژدر دلیر از خشم بر خود پچیده با بهادران کار طلب ناموس
بوی عنان به تیز جلوئی سپرد - از جانب دیگر قلیچ خان فیلان
کوه شکن مصاف آزموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد
افگن خود را بر دریای لشکر اعدا زد - و از هر جانب دیگر
بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای
کم نمی آوردند خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات
کریمه کم من فئمة قلا یلئة غابَّت فئمة (فئمة) کَشیرة باذن الله
موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان تاختند - و بکشاده پیشانی
به پرخاشجویی و کمین کشائی در آمده بنا بر آنکه بسبب تنگی فضا
کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار
پیش گرفتند - در آن گرمی هنگامه که از این سوی دلیران
مغول و راجپوت و افغان و از آن رو قزلباش و خراسانی و ترکمان

از مردن ابا و محابا ننموده رخ بعرصه کارزار داشتند و درمیانه کارزار رستمانه چهره وقوع نموده از طرفین داد شهامت می دادند. تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمودند و از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خرمن بقای مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچه تنگ تفنگ روانه فسحت آباد ساحت عدم گردانیدند. و آن چنان که سهام قضا بانسانهای دل نشین بجا میخورد و سر بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا در آورده راه عبور بعسکر منصور کشادند. دوین وقت هر دو سردار شهامت آثار سرپنجه عدو بند بچیره دستی بر کشاده چندان مراتب تیغ زنی و خصم افگنی بتقدیم رسانیدند که اکثر از آن نابکاران را در آن عرصه از اسپ پیاده نموده بیشتر خسته و کوفته بخانه ممات نرستادند. و بگرمی شعله سرافراز که بر قلب خاشاک زند سرپنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر کشوده بعنوانی آرزوی دل برآوردند که افواج غنیم از حمله شیرانه دلاوران خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر بخت خویش راجع گشته باختیار هزیمت که در آن وقت غنیمت بود رخ از عرصه پیکار بر تافتند. سپاه نصرت دستگاہ که از هنگام دوپہر روز تا هنگام فرو نشستن آفتاب معرکہ زد و خورد قایم داشته دیده امید بر انتظار کار نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن بد بختان شتافتند و سینه از کینه دیرینه آن بد اندیشان بکام دل پرداخته چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان ایشان در آمده زینہاری شب تاری گشتند. چون تعاقب دشمن در سیاہی شب منافی روش سپاہگریست از دنبال ہزیمتیان عنان باز کشیده و اسپ و نیزه و یراق و اسلحہ و عرابہ توپخانہ و بیرق بسیار گرفته

شادی کنان و نقاره زنان هم عنان فتح و ظفر بمخیم خود مراجعت نمودند - و یک پھر شب گزشته حقیقت این فتح نمایان کہ بمحض کارگری عنایت الہی و اعتضاد دولت بی زوال بادشاہی نصیب اولیای دولت قاہرہ شدہ بودہ در خدمت شاہزادہ عالی بر نگاشتنہ با سرہای معاندان و اسپ و اسباب کہ بدست افتادہ بود ارسال داشتند - و بعد از دوپہر روز دیگر خود نیز با ہزاران نیکنامی و دوست کامی بمواکب اقبال بادشاہزادہ عالم و عالمیان پیوستہ مراسم مبارکباد فتح تازہ بجا آوردند - آن زینت افزای اورنگ جہانبانی ادای حقوق جانشیاری و جانفشانی ہمگنان باظہار نہایت عنایت و کمال مہربانی فرمودہ ہر یک را جداگانہ فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بیشمار ساختند - و این فتح نمایان را عظیم تر از فتح قندہار دانستہ تسخیر قلعہ را در سال آیندہ قرار دادند و طبل رحیل کوفتہ حقیقت این فتح مبین و نایابی علف دواب و تعسر بل تعدی علاج بدرگاہ معلی معروض داشتہ کوچ بکوچ متوجہ ہندوستان گشتند - اکنون خامہ وقایع نگار بہ تحریر مقدمات حضور می پردازد *

جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبہ دوم ربیع الثانی سال ہزار و پنجاہ و نہ مطابق بیست و ہفتم فروردی ماہ الہی جشن وزن مبارک قمری آغاز سال شصتم از عمر ابد پیوند بدستور معہود ترتیب یافتہ جمیع وظایف این روز بہجت افروز از داد و دہش و بخشش و بخشایش مراعات پذیر شد - پنجم از نیلاب عبور نمودہ از آنجا بچہار کوچ بہ پشاور نزول اجلال ارزانی فرمودند - شایستہ خان از احمد آباد آمدہ سعادت ملازمت حاصل نمود و یک لک روپیہ اقمشہ آن دیار بعنوان پیشکش از نظر انور گزرانیدہ بانعام

خلعت سرافرازي يافت - ابو سعيد نبیره اعتماد الدوله که سي هزار روپيه ساليانه از روضه منوره مي يافت حسب التماس بيگم صاحب بمنصب دو هزارى هشت صد سوار و فوجداري اجير از تغير شاه علي رخساره بخت مندي بر افروخته بسعادت رخصت سر بر افراخت *

چون بعرض مقدس رسيد که شاه بيگ استجلو که والي ايران او را هنگام معاودت از قندهار باستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده يار حسين بيگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگه معلی بيارد - چون در باغ فرح افزا که در موضع نيمه بحکم خديو دين و دنيا ترتيب يافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسيد حکم گرفتن نامه و بار او بدرگه معلی شرف صدور پذيرفته به شايسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبیده در يک مجلس دريابند و حسب الامر اشرف بگويند که ما نظر بر رابطه محبت قدیم که درميان اين دودمان سلطنت نشان و آن سلسله عليه که از دير باز متحقق بود داشته از روی کمال اعتماد خدمتگاری را بمحافظت قلعه قندهار برگماشته بوديم اگر بر عکس اين نشان خاطر مي بود یکی از بندهای سپاهي منس رزم دیده پیکار آزموده که از عهده قلعداري و مدافعه و مقابله ايشان بواقعي ميتوانست بر آمد تعين فرموديم - اکنون که اين حرکت بيجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ايلچي و نامه دور از آئين دانش و بينش است - شاه قلي نام ايلچي سابق نیز بهمين سبب دولت بار نيافته نالام بر گردیده بود اکنون او را هم لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگي راه بياسايد و بعد از ورود مولى معلی در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد يافت و نظر بر پریشاني حال او نموده ده هزار روپيه بطريق انعام مرحمت فرموده يار حسين

را بمهمان داری و همراهی او مقرر نمودند - بادشاهزاده بلند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بگرامی بامیرالامرا علی مردان خان صوبه دار کابل و غیره متصدیان آنجا رسیده دولت کورنش دریافتند - خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره و نادری زردوزی سرمایه افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت - روز دیگر دولتخانه کابل از فیض مقدم بادشاه گیتی پناه صفا و طراوت تازه یافت - مراد بی ایلچی نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم از روی آداب نامه خان مذکور گزرا نیدند - و هر کدام بانعام خلعت و پنج هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال حکم نزول یافتند *

بیست و هشتم سیهای سیونج بی و تردی علی قطغان و محمد بیگ قبهچاق و وکولی بیگ عم او و یوسف خواجه که سبحان قلی خان ولد نذر محمد خان اینهارا بجزای اعمال سیئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید - گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ایران تردی علی خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبحان قلی خان را برداشته نزد عبدالعزیز خان برده بودند و خان مذکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب قلی خانی و ولایت حصار و بلخ باو داده همگی بلخیان را همراه داده بانجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشای خدیو جهان باز بر مسند خانی بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحداتها فی الجمله بحالت اصلی گرائید عبدالعزیز خان به سبحان قلی خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد بر آورده بعد از آن بر سر بلخ رود - خان مذکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبحان قلی خان را به تسلی و دلاسا نزد خود خواند و پس از

رسیدن در ارک نزد خود نگاهداشت - باقی یوز که بفرموده عبدالعزیز خان بجهت گرد آوردن احشام المان سه چهار ماه در ترمذ توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیحون گزشته دهم جمادی الاول سنه بیست و دوم جلوس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیه مرمت نموده استحکام تمام داده بود هر روز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده ترددات نمایان بظهور می آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول می گشتند و اثر فیروزی از هیچ جانب رونمی نمود - لاجرم باقی یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناکام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلی بجزئیات امور خلافت بتازگی راه یافته باعث برهم زدگی مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میر عدل و عاشورتابتی و عبدالباقی بکاول وغیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبجان قلی خان را بخانی بردارند - و ابراهیم دربان نذر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبجان قلی را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مذکور بارک در آمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصور نیست بهتر اینست که رهگرای حجاز گشته مسند خالی را به سبجان قلی وا گزارید و نقاره و نفیر نواخته آوازه دواخت سبجان قلی خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرسناد که سبجان قلی را امشب بقتل رسانیدم الحال این سعی بیجا برای چیست - و چو از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل ار دست دادند نذر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر حمله ساخته بود بیرون فرستاد و شستن و بستن آنجماعت امر نمود - از جائی این مردم قاسم قطغان بدر رفته و بابا شیرین و عاشور قلی و عبدالباقی و خنجر

قطغان گرفتار گشته قریب صد کس از اوزبکان بکشتن رفتند و خان در چشم هر چهار کس سیل کشیده و زبان بریده خائهای همه را تاراج نمود - و نذر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبحان قلی را با کفش قلماق فرستاد که حصار سیمنه و قلعه زعفران را از حارسان عبدالعزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده شدد پیش رفته با خوشی لب چاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستاده عبدالعزیز خان بجهت کورک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیری داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت نطبه بنام عبدالعزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تابع او ساخت و خوشی کفش قلماق را تا دو گروهی بخارا زنده برده در آنجا باغوی سیونج بی وغیره که عبدالعزیز خان نزد سبحان قلی باراده تسخیر بلخ فرستاده بود کشته سر او را نزد خان مذکور برد - سبحان قلی بعد از پیوستن این جماعت دو روز بجهت سرانجام امور ضروری رخصت توقف خواسته سوم روز اینها را ببهانه ضیافت بخیمه خود طلبیده و طایفه را که از نوکران خود در کمین داشت اشاره کشتن آنها نمود - و سرهای پنج سردار که سیونج بی و تردی علی و محمد بیگ قباچاق و کولی بیگ عمش و سید عطا بی باشند بریده نزد پدر فرستاده اظهار یکرنگی نمود - خان مذکور بنا بر ارادت و اخلاص سرها مصحوب دوست بیگ بدرگاه فرستاده اظهار یکرنگی نمود - آرنده بانعام خلعت و دو هزار روپیه سرافرازی یافت *

آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک

لله الحمد و المنت که روز دوشنبه غره جمادی الثانی موافق بیست و سوم خرداد سال یک هزار و پنجاه و نهم هجری سال فرخ

فال پیست و سوم از جلوس مبارک شروع شده ابواب نشاط بر روی روزگار مفتوح ساخت - و توجه جهان نواز بادشاه فلک جاه پرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن بندها مبدول گشته همگانرا مسرور و مبتهج گردانید - چون قبل ازین ولایت بلخ و بدخشان اضافه ممالک محروسه گشته بمقتضای گردش روزگار نذر محمد خان را روز بد پیش آمده فرزندان و متعلقانش به هندوستان آمدند درینولا که بادشاه دریا دل از روی مروت و راه احسان آن ولایت را باز بخان معز الیه عطا فرمودند و بمدد لطف والا بر مسند حکومت آنجا متمکن گشت استدعا و اظهار طلب فرزندان و متعلقان نمود - اعلیٰ حضرت خلافت منزلت از مروت فطری و لطف جبلی اسباب سفر از سواری و بار برداری آماده نموده نخست عبدالرحمن سلطان را بعنایت خلعت و خنجر و جیقه مرصع و دو اسپ خاصه با زین طلا و سی هزار روپیه نقد معزز ساخته به بلخ رخصت فرمودند - و گرمی اختر برج خلافت بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بحکم معلیٰ به تربیت او سی پرداختند بیست هزار روپیه نقد و جواهر و طلا آلات و اقمشه با دو دانه مروارید سوای آن که در مدت دو سال ده ماه او سعادت اندوز حضور پرنور بود رعایتها و نوازشها یافته محتاج بشرح و بیان نیست - و چون نذر محمد خان التماس مدد خرچ نموده بود صد هزار روپیه سابق که از خزانه کابل مرحمت شده بود و صد هزار روپیه دیگر درینولا همراه عبدالرحمن سلطان فرستادند - ازین جهت که نذر محمد خان را استطاعت دادن جلدوی قتل سیونج بی و غیره بسبجان قلی نبود خدیو جهان یک قبضه شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه برای او مرحمت نمودند - و غره رجب سال مذکور زنان و دختران نذر محمد خان که از لاهور بکابل رسیده بودند نهایت گرمی و مهربانی در باره هر یک بظهور

آورده سوای مبلغ سه لک روپیه نقد و جنس که در مدت اقامت هندوستان رعایت پذیر شده بود مبلغی گرانمند دیگر از نقد و نس و زیور عطا فرموده کامیاب و خوشدل به بلخ روانه نمودند۔ و بیادگار فرستاده نذر محمد خان که همراه عبدالرحمن رخصت شده بود خلعت و خنجر مرصع و پنج هزار روپیه و همین قدر به محمد مراد فرستاده دوم خان مذکور عنایت نموده غازی بیگ دیوان مغول کابل و ناد علی داروغه عدالت را بانعام خلعت و اسپ بر نواخته همراه دادند که بتاکید و احتیاط تمام این جماعت را بخان رسانیده مراجعت نمایند۔ خسرو سلطان و بهرام سلطان دو پسر کلان نذر محمد خان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان جنت نشان بر نگرفته راضی رفتن بلخ نشدند و بمواجب در خور سرافرازی یافته لذت زندگانی حاصل نمودند *

هشتم رجب سنه هزار و پنجاه و نه هجری از واقعه لشکر قندهار بعرض مقدس رسید که بهادر خان افغان بعلت ضیق النفس آهنگ صوبه داری ملک عدم نمود۔ خدیو قدردان دلاور پسر کلان او را بمنصب هزاری پانصد سوار و شش پسر خورد او را بمنصب مناسب سربلند گردانیدند۔ درین ایام عاقل خان بفجاء درگزشت۔ خلیل الله خان را که بحراست ارک کابل می پرداخت بخشی دوم گردانیدند و بهرام ولد صادق خان بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای طلا ممتاز گردید۔ و جمشید بداروغگی نقار خانه و خطاب نوبت خان و قایم بیگ از تغیر او بکوتوالی اردوی معلی سربلند گشت۔ و جعفر ولد الله ویردی خان را از تغیر میر صالح قراول بیگی گردانیدند۔

شانزدهم شاه ویردی ایلچی ایران را جعفرخان بمنزل خود طلبیده مجلس ملوکانه ترتیب داد۔ و بعد از تکلف ده هزار روپیه نقد رخصت ایران داده بدو گفت که دارای ایران بعد از استماع

خبر تعیین افواج نصرت امتزاج که کمر همت بچنگ صف بسته بودند استقامت نورزیده روانه هرات گردید لاجرم لشکر ظفر اثر بمحاصره قلعه قندهار پرداخته آنچه از ترددات ایشان ب روسی کار آمده معنوم شریف شده باشد - ملا سلطان علی و ملا سلطان محمد برادران ملا شاه بدخشی که با قبیلہ خود از بدخشان آمده بودند بانعام چهارهزار روپیه و هشت لک روپیه بطریق مدد معاش از صوبه کشمیر کامیاب گشته رخصت کشمیر یافتند که با ملا شاه بگزرانند *

قلعه ارک کابل که سراسر از سنگ و آهک در مدت دو سال بصرف دو لک روپیه باهتمام غازی بیگ و قلعه گلی در کمال استحکام بعرض پنج گز و ارتفاع هشت گز که همگی دورش شش هزار و شش صد گز بود و بر گرد شهر کابل باهتمام تاینان امیرالامرا صورت تمامیت یافته پسند نظر فیض اثر افتاد و چهل هزار روپیه دیگر برای مرمت قلعه غزنین و سی هزار روپیه بجهت بنای قلعه چاریکار مرحمت فرمودند - شاهزاده کلان را تا رسیدن لشکر از قندهار حکم اقامت در شهر کابل داده سلخ شعبان بدولت و اقبال متوجه هندوستان گردیدند - سوم رمضان در همین منزل مژده فیروزی لشکر ظفر اثر و خبر شکست افواج قزلباش بمسامع جاه و جلال رسیده خاطر اشرف را مسرت آورد ساخت - خدیو کشورستان بعد از ادای سپاس الہی در جلدوی خدمت بموجب تفصیل ذیل شاهزاده و بندهای دیگر را باضافه نمایان سرافراز فرمودند - پادشاهزاده مؤید و منصور بختیار محمد اورنگ زیب بہادر بانعام خلعت و اضافه دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و جمله الملکی سعد اللہ خان بہمین دستور و رستم خان بخطاب بہادر فیروز جنگ و اضافه سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب پنج ہزاری پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و قلیچ خان بخلعت خاصہ و اضافه دو هزار سوار دو

اسپه و سه اسپه بمنصب پنج هزار پنج هزار سوار چهار هزار دو اسپه و سه اسپه و صوبه دارئی کابل سر بلند گردیدند - راجه رای سنگه بمنصب پنج هزار دو هزار و پانصد سوار و راو ستر سال بمنصب چار هزار چار هزار سوار و نظر بهادر خویشگی نیز بمنصب مذکور و شاد خان بمنصب سه هزار دو هزار و پانصد سوار و عنایت علم و نقاره و هر یکی از رای سنگه و روپ سنگه را بمنصب دو هزار دو هزار و دوست سوار و عبدالرحیم و اله قلی و طاهر خان و قباد خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و افتخار خان بمنصب دو هزار دو هزار سوار و هر یکی از علاول ترین و جمال خان نوحانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و هر کدام از خوشحال کاشغری و محسن خان بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و هر یک از سید محمد بمنصب هزار و پانصدی و نه صد سوار و خنجر خان بمنصب هزار سوار و جبار قلی، ککهر بمنصب هزار نه صد سوار و هر کدام از حسین قلی آغر و چتر بهوج چوهان بمنصب هزار نه صد سوار و هر یکی از عبد الله بیگ و گوردن راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش پذیرفته به نهایت مرتبه سر افزای رسیدند - و تا دوست سوار منصب دار که پایه آنها از هزاری کمتر بود و احدیان و برقندازان و پیادهای باندار باضافه منصب و فزونئی علوفه در خور حال مرحمت پذیر گشته کامیاب مطلب گشتند *

آنچه از مردم راست تقریر بی غرض که از آن طرف آمده بودند ظاهر شد اینست که عدد لشکر غنیمت زیاده از سی هزار سوار بود و سرداران بموجب تفصیل ذیل مرتضی قلی خان سپه سالار و مرتضی خان قورچی باشی و سیاوش خان قلمر آقاسی و پیر بداغ خان حاکم تبریز و مارو خان تالش و

نظر علی خان حاکم اردبیل و ابراهیم خان حاکم گنجه
و علی قلی خان حاکم مارو چاق و آقا خان مقدم و بیرام خان
حاکم نیشاپور و اوتار خان حاکم کرک و ملک نصرت خان
حاکم سیستان و جمشید خان حاکم سمنان و عباس قلی خان
حاکم کنکر و نجف قلی خان میر آخور باشی و حسن سلطان
حاکم جام و علی خان حاکم المان و منوچهر سلطان حاکم
امل و جوان شیر و شاه ویردی سلطان حاکم خواف و
کلب علی خان حاکم ساوه و ولی خان سلطان و ارسلان سلطان
حاکم عباسیه و محمد سلطان حاکم آقچه و مهدی قلی خان
و محمد جان سلطان و بابا خان و سلطان ارکو و صفی قلی و نوذر
سلطان و روشن سلطان و حسن سلطان و بسیاری از یوز باشیان
در معرکه حاضر بودند - چنانچه از کوه کوشک نخود تا کنار
ارغنداب که بیش از دو گروه است فوج فوج صف بسته ایستاده
بودند - و بنا بر عریده جهالت و بد مستی و وفور نخوت و غرور
طعامی که میر آخور باشی برای مرتضی قلی خان سیه سالار مهیا
نموده بود میل ننموده تناول آن بعد از فتح قرار داد غافل از
آنکه حکم تقدیر بصورت دیگر تعلق پذیر شده غیرت الهی کار
خود می کند *

چون بعرض اشرف رسید کو بواسطه ناساز گاری که میان
شاهزاده مراد بخش و شاهنواز خان بهم رسیده معاملات دکن صورت
درستی بر نمی کند فرمان طلب بنام بادشاهزاده عز ورود یافته خدمت
هر چهار صوبه بعمده الملک شایسته خان و نظم مالوه به شاهنواز
خان از تغیر خان مذکور مرحمت شد - راو کرن قلعدار دولت آباد
را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
سرافراز ساختند - نهم رمضان باغ فرح افزا به نزول اقدس طراوت
تازه یافت - درین منزل تقرب خان که علاج کوفت پرستار خاص

بادشاهی اکبر آبادی محل بوجه احسن نموده بود بانعام خلعت و منصب سه هزاری ذات و شش صد سوار از اصل و اضافه و اسب با زین طلا و هزار مهر نقد پیرایه عزت و سرمایہ افتخار اندوخت *

غازی بیگ دیوان کابل و ناد علی بیگ که از پیشگاه خلافت برای رسانیدن اطفال و عیال نذر محمد خان به بلخ رفته بودند مراجعت نموده دولت زمین بوس درگاه حاصل نمودند - بیست و سوم در باغ ظفر پشاور نزول اجلال ارزانی فرموده بیست و ششم از آب اتک در گذشته بیست و نهم باغ حسن ابدال را که قایم مقام گلستان ارم است از برکت قدم کمال طراوت و صفا بخشیدند - نهم شوال از آب بہت و دوازدهم از آب چناب عبره نمودند - ہژدہم از وصول غبار موکب جاہ و جلال دارالسلطنت لاهور نقد مراد دیرینہ در بر و کنار خود یافت -

چون بعرض مقدس رسید کہ زبرہست خان فوجدار سیوستان باجل طبیعی در گزشت نورالحسن را بجای او تعیین فرمودند - جملہ الملکی سعدا اللہ خان از کابل در ہشت روز بدرگاہ جہان پناہ رسیدہ پذیرای سعادت ملازمت شد - ششم ذی قعدہ شاہزادہ بلند اقبال با سلیمان شکوہ خلف خود کہ در کابل حسب الحکم توقف نمودہ بودند از ادراک دولت حضور چہرہ بنور اعتبار تازہ بر افروختند - سید مصطفی حاجب بیجاپور و شہسوار سفیر سبحان قلی خان بشرف زمین بوس درگاہ رسیدہ عرایض ہر دو با پیشکش از نظر انور گزرائیدند -

پانزدہم ذی حجہ تاج خلافت را گرامی در بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر و بادشاہزادہ سلطان محمد از یساق قندہار رسیدہ بعد از ادای معہودہ ملازمت اشرف بعنایت خلعت خاصہ و اسب کویہ شکوہ نام با ساز طلا میناکار و فیل با یراق نقرہ مفتخر

و مباحی گردیدند - و رستم خان و راجه جی سنگه و راجه بیتهل
 داس و نجابت خان و سردار خان و راو ستر سال و نظر بهادر
 خویشگی و میرزا نوذر صفوی و لهراسپ خان و قاسم خان و دیگر
 بندهای بادشاهی که در رکاب آن گرامی اختر اوج دولت و اقبال
 آمده بودند از سعادت اندوژی زمین بوس درگاه والا بر کام خاطر
 فیروزی یافتند - رستم خان یازده توپ خورد و نشانهای سرداران
 قزلباش که در وقت ظفر یافتن بر غنیمت گرفته بود از نظر اقدس
 گزرانید - چون مصدر ترددات نمایان و خدمات پسندیده شده بود
 بتازگی مشمول انواع عوطف گشته بمنصب شش هزاری پنج
 هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و جیغه
 مرصع و اسپ با زین زرین و فیل با یراق نقره و ماده فیل عز و
 اکرام یافت - و قلیچ خان را که در کابل مانده بود با ارسال خلعت
 خاصه و شمشیر مرصع و اسپ از طویلله خاصه یا یراق طلا و فیل
 معزز گردانیدند و هر یک از سردار خان و راجه رایسنگه و راو
 ستر سال و نظر بهادر خویشگی را بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع
 و اسپ و فیل و هر کدام از طاهر خان و قباد خان بعنایت خلعت
 و اسپ و حسین قلی آغر را بخطاب خانی و عطای خلعت و شمشیر
 باساز طلا و ماده فیل بر کام خاطر فیروز ساختند - و ملا علاءالملک
 میر سامان که بزیور فضایل انسانی آراسته و در علم معقول و
 منقول و هندسه و ریاضی سهارتی تمام داشت بخطاب فاضل خان
 و سید محمود ولد خان دوران را بخطاب نصیری خان و شفیع الله
 میر توزک را بخطاب تربیت خان نامور و بلند آوازه ساخته دومین
 را بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عز امتیاز بخشیدند -

چون از روی واقعه دارالخلافت شاهجهان آباد بعرض اشرف
 رسید که مکرمت خان صوبه دار آنجا نقد عمر عزیز و گوهو
 وقت گرانبایه صرف اتمام عمارات آنجا نموده آخر کار بنا بر

سزاوٹی متقاضیان اجل بجهت ادای محاسبہ رجوع بہ دیوانکدہ عالم بالا کرد جعفر خان کہ بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار سر بلند بود باضافہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بصوبہ دارٹی دارالخلافہ و انعام خلعت و اسپ با ساز طلا نہایت مراتب کامگاری یافتہ مرخص آن صوب گشت - و خلیل اللہ خان بمرحمت خدمت بخشی گری از تغیر جعفر خان و سیادت خان برادر اسلام خان بخدمت بخشی گری دوم و منصب سہ ہزاری ہزار سوار امتیاز پذیر گردیدند *

سابق نظم صوبہ ملتان بہ بادشاہزادہ والا گہر محمد اورنگ زیب بہادر تعلق داشت درینولا صوبہ دارٹی تہ و سرکار بہکن و سیوستان نیز مرحمت شدہ خلعت خاصہ و تسبیح زمرد و لختی جواہر و مرصع آلات مرحمت نمودہ دستوری دادند - بسططان محمد سر بندی از یک قطعہ لعل و دو دانہ مروارید و بہ سلطان محمد معظم پسر دیگر تسبیح مروارید مرحمت فرمودند - محمد صفی پسر اسلام خان را بہ بیجا پور نزد عادل خان فرستادہ مصحوب او تشریف خاصہ و سر پیچ مشتمل بر لعل و مروارید و زمرد قیمتی بخان معز الیہ مرحمت فرمودند - شہسوار ایلاچی سبحان قلی خان بانعام ہفت ہزار نقد و اسپ با زین نقرہ سر بلندی یافتہ رخصت مراجعت یافت - درین ایام بعرض اشرف رسید کہ پیمانہ حیات میرزا حسن ولد میرزا رستم لبریز گردید - و علی مردان خان از کابل آمدہ باستیلام عتبہ والا کامیاب گردید *

ارتفاع یافتن رایات عالیات بصوب دارالخلافہ

روز جمعہ دوازدهم ذی الحجہ ماہچہ رایات ظفر آیات بعد از انقضای یک پھر و سہ گہری از دارالسلطنت لاهور بسمت دارالخلافہ شاہجہان آباد ارتفاع گرای گردید - روز اول باغ فیض بخش

از ورود موکب اشرف طراوت ارم یافته هفدهم از آب بیاه و بیست و یکم از آب ستلج عبور فرمودند - بعد از رسیدن انباله فاضل خان میر سامان را با کارخانجات براه راست روانه نموده خود بدولت و اقبال از راه دریا شکار کنان متوجه گشتند - یازدهم محرم سنه یک هزار و شصت هجری کشتی سوار بدولت خانه شاهجهان آباد رسیده بعد از دوپهر عمارات والا را از نزول اشرف آسمان پایه گردانیدند *

جشن وزن شمسی

بیستم ماه مذکور انجمن جشن وزن مبارک شمسی صورت تزئین یافته آن ذات مقدس را بزر سنجیده دامن امید عالمی بجواهر و مروارید آورده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلئی جاوید بخشیدند - بعلي مردان خان امیرالامرا که از لاهور آمده سعادت ملازمت اشرف دریافته بود و بجملة الملکی سعد الله خان دو فیل با یراق نقره مرحمت فرمودند - پیشکش شاهزاده مراد بخش از جواهر و مرصع آلات و پانزده فیل نر و ماده و شمامه عنبر بوزن چهار صد تولچه از نظر اشرف گزشته از جمله متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه شرف پذیرائی یافت بیست و پنجم آن والا گهر عالی نسب بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ خاصه با زین و صاحب صوبگئی کابل و اضافه هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ده هزار سوار دو اسپ سه اسپه مختص گشته مشمول کمال عواطف رخصت آن صوب یافت *

درین تاریخ بعرض اقدس رسید که اله یار خان ولد افتخار خان در بنگاله رت هستی بر بست - و اعتقاد خان که از بهرایچ روانه شده با کبر آباد رسیده بود از تعیناتیان ملک عدم

گردید - و محسن خان پسر حاجی منصور بسبب شرب مدام چون حیات باده سر در سر آن کرد - و سید قلی ایشک آقاسی باشی نذر محمه خان از بلخ و میر گل از بدخشان آمده خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیدند - از پیشگاه نوازش خاقانی اولین بمنصب هشت صدی چار صد سوار و خلعت و خنجر طلا و اسپ و پنج هزار روپیه و دومین بمنصب پانصدی دوپست سوار و عنایت خلعت و خنجر طلا و سه هزار روپیه نقد اختصاص پذیرفته داخل بندگان درگاه گشتند - مهین اختر سمای دولت و اقبال بادشاهزاده محمد داراشکوه که بیست و پنجم محرم الحرام از لاهور روانه شده بودند با سلطان سلیمان شکوه و سپهر شکوه سعادت قدمبوس مبارک دریافتند هزار مهر نذر گزرانیدند - خسرو و بهرام و خواجه طیب و خواجه عبدالوهاب و چندی دیگر که در رکاب آن والا گهر آمده بودند بسعادت کورنش رسیدند *

تزیین یافتن برم نوروز اول در دارالخلافة

چون بعد از اتمام دارالخلافة شاهجهان آباد و نزول اشرف اقدس در آن مکان سعادت نشان نخستین نوروز جهان افروز نوید خرمی بگوش جهانیان رسانیده مشاطه بهار رسوم غازه کاری عذار لاله و گل را تازه کرد و باد نوروزی آبی بروی عالم خاک آورده در احیای اموات معجزهای عیسوی آشکارا نمود رای عالم آرای برای نفع رسائی خلائق اقتضای جشنی عظیم و بزمی نو آئین نموده متصدیان مهمات دولت را بجهت تهیه مواد سور و سرور مامور ساخت - فرمان والا شان بطلب اکثر امرا که در جاگیر و موطن بودند بشرف صدور پیوسته هنگامه عیش و نشاط بتازگی رونق و گرمی دیگر یافت - کارپردازان امور سلطنت صحن بارگاه عرش اشتباه را در پرند زرتار و پرنیان طلا کا گرفته آرایش

فضای باغ و بستان و تزئین زمین و زمانرا بسرکاری موسم بهار و کارگزاری قوای نامیه تفویض نمودند - از جلای نقره و طلا و فروغ در و گوهر روی زمین محفل بهشت آئین بل رشک فرمای مهر انور و غیرت افزای بزم رنگین سپهر اخضر گشته تهیه مواد بهجت و سرور حیرت افزای عالمیان گشت - و از برکت جلوس میمنت مانوس شاهنشاه زمان بر تخت مرصع و آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم فرخی و فیروزی زمین چون آسمان صفا پرور و نورانی گردیده خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوری گل گل شکفت - مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان و اکابر و اعالی و اهالی دارالخلافة که بنا بر ادای تمهیت و مبارکباد قدوم اقدس آمده بودند درین انجمن خاص بار عام یافته بنوازش گوناگون اختصاص پذیرفتند - و بنا بر خواهش طبع فیاض که همواره درباب ایصال لقع بعموم خلائق بهانه جواست دست زر افشان چون ابر ببارش زر داده غنی و فقیر را از خوان احسان بهره ور و زله بر گردانیدند *

هم درین انجمن والا مهین شاهزاده بلند اقبال از عنایت تشریف خاص با نادری و جمدهر مرصع بالماس و یاقوت گرانبها و زر کمر مرصع و سلطان سلیمان شکوه خلف آن والا گوهر بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهلکتاره اعظام یافته بانعام چهار لک روپیه سمت اکرام پذیرفتند - بعد آن علی مردان خان امیر الامرا و سعدالله خان بعطای خلعتهای خاصه از اطلس که در کارخانه والا بکسال لطافت و پاکیزگی طلا دوزی نموده بودند بجز افتخار تارک بر افراختند - چون بعد از رحلت خان بلند مکان آصف نشان منتهای مراتب امرای عظیم الشان این دولت ابد پیوند هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام کرور دام که مجموع دوازده کرور دام باشد قرار یافته بود سعدالله خان

را بانعام کرور دام مختص ساخته مطابق دوازده ماهه تنخواهش دوازده کرور دام مقرر فرموده باین پایه والا رسانیدند - دیگر امرای عظام مثل راجه جی سنگه و جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و جعفر خان و خلیل الله خان و فاضل خان بمرحمت خلعتهای فاخره سرافرازی یافته تا شرف آفتاب هر روز بجمعی از بندها خلعتهای والا عنایت می شد چنانچه هزارکس از مردم کلان منصب بعطای تشریف والا قامت افتخار بر افراخته پیرایه عزت در بر گرفتند *

پرگنه پانی پت که یک کرور دام جمع موافق در نیم لک روپیه حاصل دارد در وجه انعام اسوه طاهرات زمان قدوة مقدسات دوران بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب مرحمت فرمودند - و هر کدام از دو پرستار خاص بادشاهی که بفزونی قرب منزلت عز امتیاز دارند یک لک روپیه انعام فرموده دیگر مخدرات سراق دولت را درخور پایه و منزلت بعطای نقد و جنس نوازش فرمودند - درین ایام سعادت فرجام از جمله پیشکش شاهزاده بلند اقبال و بیگم صاحب و غیره جنس شانزده لک روپیه که بدفعات در محفل معلی از نظر انور گزشته بود بموجب تفصیل ذیل درجه پذیرائی یافت - از بیگم صاحب جواهر و مرصع آلات یک لک روپیه و از شاهزاده کلان دو نیم لک روپیه و از علی مردان خان دو نیم لک و از سعد الله خان سه و نیم لک روپیه و تتمه از دیگران *

حیات خان بمنصب سه هزار و دویست سوار و نصیری خان بمنصب سه هزار و هشت صد سوار و هر کدام از میرزا سلطان و فیض الله ولد زاهد خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و هر کدام از سید علی پسر سید جلال و سید هدایت الله صدر بمنصب دو هزار و دویست و پنجاه سوار و میرک شیخ بمنصب

هزار و پانصدی صد سوار و میر صمصام الدوله بمنصب هزاری
 دوست سوار و بسیاری از منصبداران و خانه زادان و احدیان
 و برقدازان بفرزونی منصب و علوفه و روزیانه و هر یک از
 میر جعفر داروغه داغ و میر صالح داروغه کتابخانه و پورن مل
 بندیلہ بانعام ماده فیل و مکند بخدمت فوجداری و اسینی قنوج
 از تغیر دلیر خان و رگهناتہہ پیشدست جملہ الملکی سعد الله
 خان بخطاب رای و عطای قلمدان طلا سر بلند گشتند - و ایلچیان
 نذر محمد خان و عادل خان بیجا پوری بانعام بیست هزار روپیہ
 و کلاوتان بعطای سه هزار و فتحا بمرحمت دو هزار روپیہ
 کامیاب گردیدند *

روز سه شنبه سوم ربیع الثانی سال هزار و شصت فرخنده بزم
 وزن مبارک آغاز سال شصت و یکم انعقاد یافتہ زینت بر زینت افزود
 و این جشن در جشن گلگونه چہرہ کاسرانی و غازہ رخسارہ
 شادمانی گشته جیب و دامن عالمی چون گریبان غنچہ گل سوری
 از زر سرخ بر آمود - بہر یکی از مسیح الزمان و آتش قلماق
 پنج هزار و بعبدالحمید بادشاہ نامہ نویس چار هزار و بحکیم
 حاذق سه دہزار روپیہ مرحمت گشتہ تا یک سال پیشکش روز
 پنجشنبہ رد انعام طاہر خان مقرر شد - علی مردان خان امیرالامرا
 را دوبارہ بعنایت خلعت خاصہ و خنہ بر مرصع با پھواکتارہ و اسپ
 با زین زرین سر بلند ساختہ رخصت کشمیر و رستم خان بہادر
 را بہ سنہیل و راجہ جی سنگہ را بوطن خود دستوری دادند *

چون میواتیان فساد پیشہ از فرط زیادہ سوری و نافرمانبری
 خار راہ مترددین مابین اکبر آباد و دارالخلافہ شاہجہاں آباد بودند
 و پرگنات و قریات از تعدی آنها رو بویرانی نہاد، بود تمامی محال
 وطن آن مفسدان بطریق وطن در تیول کیرت سنگہ دومین پسر راجہ
 جی سنگہ کہ بتازگی بمنصب ہشت صدی سوار سرافرازی یافتہ بود

مرحمت نموده در قلع و قمع آن گروه واجب الدفع حکم جهان مطاع بتاکید و مبالغه صادر فرمودند - حسب الامر جلیل القدر راجه جی سنگه با تمام مردم خود جمله محال وطن آن ملعونان را باحاطهٔ هر کار قبل نقطه وار در میان گرفته گروهی انبوه را بدار البوار راهی نموده بقیهٔ السیف را آواره باطراف و جوانب گردانید - و هر جا نام و نشانی از آن قوم یافت از بیخ و بن بر کنده بجای آن مردم خود را آباد ساخت - آتش قلماق را بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا مینا کار و انعام پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرموده رخصت مراجعت بلخ دادند -

شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک

لله الحمد و المنت سال بیست و چهارم جلوس مبارک روز چهارشنبه غرهٔ جمادی الثانی سنهٔ هزار و شصت و بیست و فیروزی شروع شده جهانیان را مژدهٔ کامرانی داد - چون قبل ازین نامهٔ نذر محمد خان مشتمل بر کیفیت مهربانی و قدر دانی بادشاه دریا نوال و شکر عنایات آن برگزیدهٔ ایزد متعال و مشعر بر تشتت خاطر و پریشانی احوال و التماس مزید مرحمت و التفات رسیده موجب مزید توجه آن حضرت گشته بود درینولا بمقتضای مکارم اخلاق و کرامت اشفاق سیادت مآب خواجہ قاسم را بعنوان سفارت نزد خان مذکور فرستاده مبلغ صد هزار از قسم جواهر و مرصع آلات با نامه متضمن از لوازم خلت و اتحاد و ده هزار روپیه بعبدالرحمن پسر نورد خان مذکور ارسال داشتند - سیادت خان بخششی دوم باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و حراست قلعهٔ اکبر آباد از تغیر باقی خان سرافرازی یافته روانهٔ آن صوب شد - خستکه بی سفیر نذر محمد خان نامه

مشمولبر امداد و معاونت آورده گزرائید و بدولت دریافت ملازمت سرافرازی یافته بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد کامیاب شد * چون خدمت ضبط ولایت چورا گده از سردار خان از قرار واقع بتقدیم نرسید خاقان جهان راجه بهار سنگه را باضافه هزاری ذات بمنصب چار هزاری سه هزاری سوار دو اسپه سرافراز گردانیده چورا گده در جاگیرش مرحمت نمودند - شیخ عبدالصمد عمودی که رتق و فتق مهمات شریف محسن بدو متعلق بود و قبل ازین از جانب او بعنوان سفارت آمده بانعام عام بادشاه بنده نواز بهره وافی برداشته معاودت بمکه معظمه نموده بود درینولا برهنمونئی بخت بیدار روی امید بدرگه گیتی پناه آورده هژدهم رجب از سجود آستان ملائک پاسبان ناصیه افروز طالع گردید و بمنصب هفت صدی صد سوار و انعام خلعت و ده هزار روپیه بلند پایگی یافته داخل بندهای درگاه شد *

بیست و یکم از واقعه سیوات بعرض رسید که راجه جی سنگه با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تبردار بمیوات آمده خانمان میواتیان را سوخته و خراب ساخته و جمعی کثیر متمردان را که جز قطع طریق و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی سپر کرده عیال و اطفال آن بدسگالان را اسیر و دستگیر نموده بقیه السیف را مستاصل مطلق گردانید - خدیو قدردان بنده نواز از جمله منصب راجه را که پنج هزاری پنج هزار سوار سه هزار دو اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه ساخته پرگنه چال کلیانه بجمع هشتاد لک دام بجاگیرش و خدمت فوطه دارئی آن محال به کیرت سنگه باضافه منصب مرحمت نمودند *

غیرت خان که از قبل شاهزاده بلند اقبال بضبط صوبه گجرات و منصب دو هزاری هزار سوار داخلی سرافراز بود درینولا در سلک

و انتخار جاوید اندوختند۔ چہاردم شعبان سال ہزار و شصت
مظہر فیض جلی میر سید علی ولد سید جلال مرحوم بخدمت
داروغگی کتابخانہ و نقاش خانہ از انتقال میر صالح خوشنویس
کہ پنجم ماہ مذکور سر بر خط اجل نہادہ نقش حیاتش از
صفحہ روزگار محو شدہ بود امتیاز یافت۔ و خدمت جواہر
خانہ از تغیر موسی الیہ بہ محمد شریف ولد اسلام خان و خدمت
بکاولی از تغیر بہرام بہ یحییٰ ولد سیف خان و خدمت داروغگی
زرگرخانہ بہ بہرام مفوض شد *

شب چہاردم بتمشای سفاین کہ بطرح غریب و نقش
بدیع چراغان نمودہ ہزاران ہلال سفینہ را رشک فرمای بدر منیر
و جوئبار جون را از چراغان ہر دو طرف روکش نہر کہکشانشان
بل جوی شیر ریاض رضوان ساختہ بودند پرداختہ بجرہ و سفاین
را مہبط انوار حضور نمودند۔ پانزدہم بغرہ ناصیہ دولت و اقبال
جموہ مرصع بقیمت ہشتاد ہزار روپیہ عنایت نمودہ تقرب خان را
بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار از اصل و اضافہ بلند پایہ گردانیدند۔
فراست خان ناظر مشکوی دولت را بانعام خلعت و پانصد مہر
سرافراز ساختہ رخصت زیارت حرمین شریفین دادند۔ و بمتصدیان
احمدآباد فرمان شد کہ متاع یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ بابت
بر عرب کہ بعد از فروخت با منافع سہ لک روپیہ می شود ہمراہ
موسی الیہ نمودہ حکم فرمودند کہ یک لک روپیہ بشریف زید بن
محسن برساند و یک لک روپیہ بفضلا و صلحا و میر فرمان مکہ
و یک لک روپیہ بفقرا و مساکین مدینہ منورہ قسمت نماید *

ششم ربیع الثانی سال بیست و سوم جلوس مبارک در اثنای
گزشتن اسپان از نظر اشرف چون رایضی را بجولان آوردہ ہمیں کہ
گرم عنان ساخت درآن وقت قاضی اسلم بمجرا می آمد از واہمہ
پایش بدر رفتہ بزمین افتاد و آسیبی سخت رسیدہ مدت چار ماہ

بندهای درگاه منسلک گشته باضافه هزاری ذات و عنایت علم و طاهر خان و حیات خان نیز بعنایت علم راس المال مزید اعتبار صاحب فراش بود و بعد یافتن صحت از پیشگاه خلافت برفتن زیارت حرمین شریفین و بردن متاع که مصحوب فراست خان فرستاده شد مکلف گردید - او از بی توفیقی قبول نکرده التماس رخصت کابل نمود - بادشاه حق آگاه اگرچه از قاضی این معنی را نه پسندیده او را محروم دولت صورت و معنی دانستند اما بنا بر سروت سیورغال کابل که ده هزار روپیه حاصل داشت بدستور سابق مسلم داشته قاضی خوشحال را که بحلیه صلاح و تقوی آراسته و سابق خدمت قضای دارالخلافه داشت بعنایت خلعت و خدمت قضای عسکر ظفر اثر و منصب پانصدی ذات سرافراز نمودند *

چون سن مبارک از شصت تجاوز نموده مرخصات افطار به تحقیق پذیرفت و علما و فضلا از روی کتب فقه فتوی دادند که اگر کارفرمای زمانه بنا بر ضعف بدن افطار نمایند و فدیة بدهند جایز خواهد بود - لاجرم بر طبق تجویز ارباب شرع شریف عمل نموده مقرر ساختند که در هر رمضان شصت هزار روپیه بنقرا و مساکین و محتاجان بعنوان فدیة بدهند و هر شب سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده اقسام طعام و انواع شیرینی و فواکه و خوشبو درمیان آورده همگنان را بتناول نعمتهای خاص صلاهی عام دادند - غره شوال بادشاه دیندار بجهت ادای دوگابه عید بمسجد منظور نظر خلیفه الهی پرستار خاص بادشاهی بی بی اکبر آبادی محل تشریف فرموده از زر نثار جیب و دامن فقرا را پر نمودند *

سوم ماه مذکور پیشکش بادشاهزاده شاه شجاع بهادر از نفایس بنگاله وغیره بتمیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از نظر اشرف گزشته منظور نظر فیض اثر شد - بان نثار خان عرف یادگار بیگ میرتوزک

بمرحمت خلعت و منصب دو هزاری هشت صد سوار و خدمت
بخشی گری دوم از تغیر شادی خان سربلندی یافته سید بهادر از تغیرش
بخدمت میر توزک بلند پایگی یافت - دوازدهم بیادشاهزاده محمد
شجاع باندان مرصع باشمشیر خاصه زر نشان و در اسپ بساز طلا مینا کار
و اقسام پارچه ارسال یافته سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بعنایت
خلعت و منصب هزار و پانصدی دو بیست سوار بحراست صوبه پنجاب
از قبل آن والا جناب سرافراز گردانیدند - شانزدهم بچتر خان کلاونت
را که ابراهیم عادل خان از دنائت طبع و قصور فهم دختر برادر خورد
بعقدش داده و ازو فرزندان بوجود آمده بانعام چهار صد مهر
نواختند *

روز شنبه هژدهم نو نهال بوستان دوات سلطان سپهر شکوه
را که شش سال شمسی از سنین عمرش منقضی شده بود در حضور
اقدس وزن نموده هم سنگش بقرا و مساکین قسمت نمودند و
بان والا گهر سر پیچ لعل قیمتی عطا نموده از اصل و اضافه
چهار صد روپیه روزیانه و پانصد روپیه روزیانه سلطان سلیمان
شکوه مقرر فرمودند - مرتضی خان بسبب کبر سن و ضعف قوی
از منصب بر طرف گشته بسالیانه بیست لک دام داخل دعا گویان
شد - چون بعرض مقدس رسید که باغی که عصمت پناه اکبر
آبادی محل نزدیک سرای بادلی بقاصله دونیم گروه از قلعه
شاه بهان آباد بنا نهاده بود باتمام رسیده بفیض نزول اشرف
طراوت دیگر بخشیده رونق بر رونق افزودند - آن پرستار خاص هژده
خوان زر و سیم نثار مقدم مبارک نموده سرافرازی بی قیاس
اندوخت - این باغ نوائین که فضلی فرخ افزایش بهوا درای
فیض از ارم گرفته و زمین دلنشینش بفرش سبزه و گل گوهر
خویشتن را بر رخ فلک ثوابت کشیده نمونه باغ فیض بخش و
فرح بخش لاهور و کشمیر است - بهمان طول و عرض حیاض و انهار
و خیابان و چمن بنا یافته محیط لطایف و بدایع گوناگونست و

چون دلی بی غم خوش و خرم و مانند نزهت آباد فراغ خاطر داغ
دل گلشن جنان - مجملآ آن منظور نظر بترتیب مرتبهای عالییه مربع
سه صد گز در سه صد گز پنا یافته زمین در مرتبه بالا قریب بسه
گز از سطح مرتبه بائین بلند است و مشتمل بر منازل دلنشین - و
در هر مرتبه که سه صد گز طول دارد نهری بعرض هشت گز
در وسط حقیقی آن جاریست و آب نهر مذکور در هر عمارت
بعرض دو گز و بعضی جا کم و بیش سایر و دایر گشته در حوضها
بصورت آبشار می ریزد - و حوضهای کلان و فوارهای در فشان
قطار اندر قطار و بروج و عمارت بهر دو باغ کلان لاهور و کشمیر
مانند است سوای حوضی که در مرتبه دوم بطول بیست و دو و
عرض هژده گز و هر چهار طرفش ایوانهای نو آئین و بر دو ضلع
آن دو چوکندي واقع شده مانا به حوض مچھي بهون - و حوضی
دیگر مثنی که قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده گز و بیست
و یک فواره دارد بعینه نمونه شاه آباد - از حوض مرتبه دوم همان
نهر بعرض هفت گز تا خیابان پیش جاری شده و بر دور ایوانها
جریان یافته بحوض مثنی داخل می شود و از آن بر آمده بجانب
ضلع شمالی این باغ می رود و از آن پس از مرتبه باغ
موم گزشته در تالابی که بطول در صد و چهل و پنج و عرض
یک صد و شصت گز بیرون باغ مرتب گشته داخل می شود -
مجملاً در عرض چهار سال بصرف دو لک روپیه صورت
تمامیت پذیرفت - سرای بادلی که خام بود نیز از سرکار
عصمت پناه بی بی اکبر آبادی محل خاص مشتمل بر
هفتاد حجره و پیش حجره و ایوان بگج و ریخته حسن انجام
یافت - ملا شفیعی یزدی نهم ذی حجه از بساط بوس انجمن
حضور پرنور بر کام خاطر فیروزی یافته بعنایت خلعت و انعام
سه هزار روپیه نقد و منصب هزاری صد سوار معزز و مفتخر

گردید - مومی الیه بعد از تحصیل علوم متداوله^۱ عقلیه و نقلیه برای تحصیل روزی حلال مبلغی از سوداگران بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان بهشت نشان که ماوای نار و نعیم راتبه داران زمان و زمین است چندی در اردوی معالی بسر برد و پس از معاودت موکب نصرت از کابل بصوب هندوستان بقصد مراجعت ایران بسورت رفته چون طالعش رو به بلندی داشت مراتب دانش و استعداد او معروض اشرف گشته فرمان طلب او بنام متصدیان آنجا شرف صدور یافت *

چون بعد از سپری شدن ایام راول منوهر رامچندر برادر زاده او که شایسته^۲ جانشینی نبود بی حکم اقدس بجای او نشست و روپسنگه راتهور سبل سنگه خویش راول را که منوهر خواهش جانشینی نموده بود بدرگاه والا فرستاد و عرضداشتی مصحوب او متضمن التماس مرحمت قلعه^۳ جیسل میر و خطاب راول برای او ارسال داشت بمراحم بادشاهانه مومی الیه را بانجاح ملتسمات مذکور سر افروز ساختند - سوم ذی قعدة از عرض داشت سبل سنگه بعرض مقدس رسید که چون او بقلعه^۴ جیسل میر رفت اکثر مردم آنجا باو گرویدند و قلعه بتصرف او در آمد و رامچندر بی ستیز و آویز رو بفرار نهاد - دو فیل که سبل سنگه زمیندار ساتلمیر ارسال داشته بود از نظر انور گزشت - حضرت خاقانی پرگنه^۵ ساتلمیر را با قلعه^۶ آن که براول منوهر بهاتی زمیندار جیسل میر متعلق بود بعد از در گزشتن او در تیول راجه جسونت سنگه مرحمت فرمودند - بیست و هشتم از مضمون عرض داشت راجه بمسامع حقایق مجامع رسید که قلعه^۷ مذکور بمحاصره نه روز مفتوح گشت و پرتاب بهاتی در قلعه با گروهی که بود بقتل آمد *

دھم ذی حجہ بجمہت ادای نماز عید الضحیٰ بمسجد عصمت پناہ بی بی اکبر آبادی تشریف بردہ بعد از مراجعت سنت قربان بہ تقدیم رسانیدند - درین روز بشاہزادہ بیدار بخت داراشکوه خلعت خاصہ و یک قطعہ لعل و دو لک روپیہ نقد بجمہت انجام حویلی شاہجہان آباد کہ سابق نیز دو لک روپیہ برای ساختن آن دادہ بودند مرحمت فرمودند - بیست و نہم منشور عاطفت نشور با خلعت خاصہ و سر پیچ مرصع کہ قیمت مجموع ہشتاد ہزار روپیہ بود با فیل کوه شکوہ نام با ساز نقرہ و مادہ فیل و فیل خورد بعادل خان حاکم بیجا پور مصحوب فتح اللہ خان فرستادند*

چون از عرض داشت متصدی بندر صورت بعرض مقدس رسید کہ سلطان محمد خان فرمان فرمای روم سید محی الدین نامی را بعنوان سفارت با نامہ فرستادہ وارد صورت گردیدہ از پیشگاہ خلافت فرمان و خلعت بسید محی الدین مصحوب خواجہ روشن گرزدار بنام متصدیان مہمات صوبجات دیگر حکم معلیٰ بشرف صدور پیوست کہ ہر کدام بموجب ذیل بایلچی مذکور بدہند - متصدی بندر سورت دہ ہزار روپیہ از خزانہ عامرہ و ملتفت خان صوبہ دار برہانپور دہ ہزار و سیرزا خان ناظم مہمات ماندو دہ ہزار و شاہنواز خان صوبہ دار مالوہ دہ ہزار روپیہ و خلیل اللہ خان در شاہجہان آباد دہ ہزار روپیہ*

درین ایام چون خاطر اشرف متوجہ شکار نیلہ بود در ہشت روز پنجاہ نیلہ بتفنگ خاصہ شکار شد - محمد صالح خوافی مشرف توپخانہ بخدمت کوتوالی از تغیر قایم بیگ سرافراز گردید - نوزدہم بادشاہزادہ والا قدر محمد اورنگ زیب بہادر حسب الطلب اشرف از ملتان رسید، سعادت اندوز ملازمت اقدس گشتہ بعنایت خلعت خاصہ سر بلندی یافتند -

جشن وزن شمسی

بیست و ششم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و یک مطابق بیست و نهم دی ماه روز پنجشنبه مجلس آغاز سال شصتم از عمر جاوید طراز و جشن وزن شمسی وزن مبارک در ایوان رفیع مکان شاه محل انعقاد یافته انجمنی بهشت آئین بزیب و زینت تمام آراستند و عالمی از فیض احسان بادشاه دریا دل کامیاب گشته سرمایه سیر چشمی اندوخت - پیشکش شاهزاده والا گهر اورنگ زیب بهادر قدری جواهر و دوازده اسپ و چهل و پنج استر و پانصد شتر از نظر انور گزشته آن والا گهر بانعام یک لک روپیه سر افزای یافت - ذوالفقار ان باضافه منصب پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و محمد ابراهیم پسرش از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار فرق مباحثات بر افراختند -

ع

توجه اشرف پگاگشت کشمیر جنت نظیه

چون در موسم برسات گزشته بسبب عدم بارش باران هوای دارالخلافه بغایت گرم گزشت لاجرم سعادت نصیبه بقعه کامل نصاب کشمیر محرک اراده آنحضرت آمده عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - چنانچه غره ربیع الاول سال هزار و شصت و یک طلوعه افواج بحر امواج موکب منصور بجانب مذکور متوجه شده در آغر آباد نزول اجلال فرموده اول شاهزاده عالی مرتبت محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ با ساز طلا عز امتیاز بخشیده بملتان و ثانیاً جعفر خان را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپ سه اسپ و عنایت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل از حلقه خاصه و صوبه دارئی تته

از تغیر سعید خان بهادر ظفر جنگ مباحی گردانیده رخصت آنصوب فرمودند - و نامدار پسر خان مذکور را از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار سربلند گردانیدند - خلیل الله خان را بمنصب چار هزاري چار هزار سوار و صوبه دارئي شاهجهان آباد مختص ساختند - و لهراسپ خان را از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه هزار سوار و خدمت میر بخشی از تغیر خلیل الله خان بر نواخته سلطان حسین ولد اصالت خان را بفوجداری میان دوآب و محمد شریف ولد اسلام خان را بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی دارالخلافة سرافراز گردانیدند - فیض الله ولد زاهد خان کوکه بخطاب خانی سرافرازی یافت *

روز دیگر کوچ در کوچ ازین منزل متوجه پیشتر شده از نزدیکی سرهند شاه بلند اقبال را رخصت لاهور دادند - شانزدهم دولتخانه سرهند را از نزول اشرف رشک ارم ساخته از آنجا بسر کوچ بکنار آب ستلج رسیده بیست و پنجم از دریای بیاہ برکشتی سوار عبور نمودند - غره ربیع الثانی بیاض بخش دارالسلطنت لاهور نزول اجلال فرموده آن مکان فردوس زیب را از فر مقدم همایون رشک فرمای بهشت برین گردانیدند - شاه بلند اقبال با نونہال بوستان دولت سلطان سلیمان شکوه و خسرو سلطان ولد نذر محمد خان و مغل خان حاکم معزول تنه سعادت ملازمت دریافته مشمول توجهات والا گردیدند - دوم عابد خواجه که در ایام تفرقه نذر محمد خان او را نقیب گردانیده بود باستیلام سده سپهر مرتبه رسیده نه اسپ در پیشکش گزارانید و بعنایت خلعت و منصب هزاري صد و پنجاه سوار و انعام چهار هزار روپیه سر بلند شده داخل بندهای درگاه گردید - چهار همعنان دولت و اقبال از باغ مذکور بدولت خانه لاهور تشریف فرمودند *

جشن وزن قمری

پنجم ماه مذکور روز دوشنبه محفل وزن مبارک قمری آغاز
 سال شصت و دوم از سنین عمر مبارک ترتیب داده با اشاره سر
 انگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز نمودند
 و بایمای گوشه ابروی عطا برای عالمی سرمایہ استغنا آماده
 ساختند۔ حیات نان را بمنصب سه هزار و پانصد سوار و
 سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بمنصب دو هزار و چار صد
 سوار و خطاب صلابت خان و تربیت نان را بمنصب هزار و
 پانصدی هشتصد سوار و ملا شفیعی یزدی را بمنصب هزار و
 پانصدی صد سوار و حسین قلی آغر را بمنصب هزار و هشتصد
 سوار و اسد الله ولد شیر خواجه را بمنصب هزار و پانصد سوار و
 ناظر خان را بمنصب هزار و دو صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و
 مباحی گردانیدند۔ و غیرت خان را که از قبل شاهزاده کلان
 بنظم صوبه گجرات می برداخت بمنصب سه هزار و
 پانصد سوار و شیخ عبدالکریم تھانیسری را بعد از تغیر دیوانی
 اکبر آباد بخدمت و کالت گرامی اختر اوج دولت و اقبال و منصب
 داخلی هزار و صد و پنجاه سوار و شیخ موسی گیلانی را بخدمت
 دیوانی کابل و مرحمت ماده فیل سر بلند و معزز نمودند۔ به بدیع
 الزمان امین لختی محال خاصه صوبه پنجاب و سید محمد محمود
 کروری بتاله وغیره ماده فیل مرحمت شد *

پانزدهم بمنزل خلف دودمان عز و جلال شاه بلند اقبال
 شرف نزول ارزانی فرموده از جمله نثار و پیشکش یک لک روپیه
 را متاع گرفتند۔ از جمله پیشکش سعد الله خان نیز جواهر و اقمشه
 یک لک روپیه بشرف پذیرائی رسید۔ پیشکش روز یکشنبه تا یک
 سال به ملا شفیعی یزدی مرحمت فرمودند۔ لهراسپ خان

میر بخشی را تا رسیدن سعید خان بهادر ظفر جنگ از تته بجهت نظم مهمات و پرداخت معاملات صوبه کابل رخصت فرمودند - کب اندر سنیا سی که در تالیف دهرپد و تصنیفات هندي سلیقه درست و مهارت تام دارد بدرگه عالم پناه رسیده رخصت بار یافت و تصنیفاتش پسند خاطر مبارک افتاده بخلعت و انعام دو هزار روپیه مباحی گشته سر عزت باوج فلک بر افراخت -

چون حقیقت پریشانی مغولان تالان زده المان بیدین و بی ایمان بعرض مقدس رسید چهل هزار روپیه عنایت نموده حکم فرمودند که سید هدایت الله صدر و میر که شیخ و مظفر حسین بخشی احدیان و سید بهادر میر توزک به بی نوایان و دل شکستگان بلخ و بدخشان قسمت نمایند - و از واقعه بنگاله بعرض مقدس رسید که بندر هجلی را با قلعه حاکم نشین ملازمان بادشاهزاده عالی تبار شاه شجاع بسرکردگی خان بیگ که از قبل آن والا گهر بحراست صوبه اودیسه می پرداخت از تصرف زمیندار آنجا بر آورده ضمیمه ممالک محروسه گردانیدند - منصب خان بیگ مذکور از اصل و اضافه هزاری هفت صد سوار قرار یافت -

بنابر آنکه ساعت کوچ والا بصوب کشمیر بیست و چهارم جمادی الثانی مقرر شده بود یانزدهم ماه مذکور امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه و کمر خنجر سر بلند گشته بجهت ساختن راه پیشتر روانه شده - عبدالرحمن سلطان که در آغاز مال بیست و سوم جلوس مبارک غره جمادی الثانی رخصت یافته بود نذر محمد خان را ملازمت نموده بنابر مصلحت وقت بحکومت و امانت ولایت غوری که سابق محافظت آن بعهد حیب درمن بود از جانب خان مذکور رخصت یافت - درین اثنا سبحان قلی خان قابو یافته با جماعت کثیر از اوزبک و المان بر سر بلخ آمده کار بر نذر محمد خان تنگ ساخت - ناگزیر خان معزالیه به عبدالرحمن نوشت که از راه برگشته

بمدد پدر رسد - او بعد از اطلاع بر حقیقت حال و ابا و امتناع قلعدار غوری بر جناح استعجال روانه بلخ گشته بمحاربه ابراهیم ایبک که سر راه بر او گرفته بود پرداخت و جنگ سخت در میان آمده ابراهیم مقتول گردید - در اثنای این حال قلماقان که با سبحان قلی متفق بودند از چهار جانب رسیده هنگامه آویز و ستیز گرم ساختند - عبدالرحمن سلطان بنا بر قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت نهاد و از نامساعدی طالع بعد از طی دو منزل گرفتار شده در زندان سبحان قلی خان افتاد - چون نقش چنین نشست و صورت هلاک خود را در آئینه معاینه مشاهده نمود نگاهبانرا امیدوار نوازش پادشاهی نموده بلطایف الحیل باتفاق آنها روانه درگاه گردید - شانزدهم بدریافت ملازمت اشرف رسیده زندگی از سر نو یافت و بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و منصب چار هزاری ذات پانصد سوار و اسب با زین زرین و ماده فیل و بیست هزار روپیه نقد سر بلند گشته از انعام عام پادشاه عالم پناه همراهانش نیز بمنتهای آرزو رسیدند *

سعد الله خان بهادر ظفر جنگ از صوبه بهار بزمین بوس حضور رسیده بعد از مرحمت خلعت و اسب با زین زرین و فیل خاصه و خدمت صوبه داری کابل چهارم رجب روانه آن صوب شد - و مظفر حسین را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چار صد سوار و خدمت بخشی گری و داروغگی توپخانه صوبه کابل معزز ساخته به مهین انتر فلک جهانبانی نالکی که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودند - مرشد قلی رابخشی گری و ناد علی را بخدمت قلعداری و محمد صالح را بکوتوالی لاهور بر نواخته آخر روز بیست و نهم جمادی الثانی باراده سیر کشمیر از دارالسلطنت لاهور کوچ نموده آن روی آب راوی در خیمه و خرگاه نزول اجلال ارزانی فرمودند - بحکمت حکیم کامل قدرت که فاعل مختار است درین سال اول

برسات باران کمتر بارید و از افراط حرارت زراعتها رو به پختگی نهاد و آخر باران رحمت الهی شروع در بارش نموده تا چهار ماه بشدت تمام در اطراف و اکناف بارید - چنانچه دریاها طغیانی نموده آب بهت تا هفت روز محیط قصبه بهیره بوده مردم را نزدیک به هلاک رسانید - و بعد از انتظار بسیار تنزل نموده کافه انام را از قید اضطراب رهائی داد *

آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک

روز یکشنبه غره جمادی الثانی سنه یک هزار و شصت و یک موافق سی و یکم اردی بهشت ماه آلهی آغاز سال فرخنده فال بیست و پنجم جلوس میمنت مانوس از کنار رودبار راوی کوچ فرموده فروغ ناصیه دولت و اقبال بادشاهزاده بلند اقبال را بعنایت خلعت خاصه و سر پیچ گران بها از لآبی و زمرد که اکثر اوقات بر فرق همایون می بستند سر بلنه ساخته با سلطان سلیمان شکوه دستوری معاودت لاهور دادند - بعد از ورود بساحل آب چناب کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و بآسانی تمام از آن راه کشاده گزشتند - بادشاهزاده مراد بخش از کابل آمده شرف اندوز ملازمت گردید و بعنایت خلعت خاصه و دو اسب از طویله خاصه با زین طلا و صاحب صوبگی مالوه مشمول عوطف گشته دستوری یافت *

چون اوایل برسات از امساک و اواخر از افراط باران بمزروعات خالصه شریفه صوبه پنجاب اصلش قریب بچهل کرور دام نزدیک بصد لک روپیه است آفت رسیده بود سعد الله خان را بجهت تشخیص معاملات پنجاب و استمالت رعایا درین جا گذاشته سه کوچ به بهنبر و از آن مکان در عرض پنج

روز به تهنه نزول نموده پانزدهم در لدهی پنج نزول اشرف فرمودند - و شانزدهم پنج و نیم گروه راه پیموده اعتقاد آباد را بقدم اشرف مورد برکات گردانیدند - از بسیاری نشیب و فراز و ناهمواری و تنگی راه اعلیٰ حضرت به تصدیع تمام یک پهر روز مانده بمنزل رسیدند و ملکه دوران باهل محل بادشاهی وقت شام وارد گشتند - هفدهم از کتل حیدر آباد که از سر کتل تا پا برف بود و بعضی جا یک گز و بعضی جا کمتر ارتفاع داشت آنرا لکدکوب نموده همه جا زینه بریده بودند عبور نموده در لدهی حیدر آباد که از منزل گزشته دو گروه بود نزول اجلال فرمودند - هژدهم باوری و نوزدهم بدیوی و بیستم باره موله مخیم سراق دولت و اقبال گشت - و از آنجا بیست و یکم بر کشتی که امیر الامرا قبه و ستونش از طلای ناب و غلافش از زربفت ترتیب داده و دیگر سفاین سرکار خاصه که در کمال زیب و زینت ساخته شده بود سایر خدمه محل سوار شده با هزاران شادمانی متوجه شهر گشتند - و جا بجا خرامان و تفرج کنان مرحله پیمای گردیده شب در سراق عصمت که بر ساحل دریا نزدیک لولی پور برپا شده بود گزرانیدند - دوم در باغ که بر ساحل رودبار بهت که بکمال زیبایی و زینت احداث پذیرفته نزول فرمودند - بیست و سوم روز مبارک دو شنبه ساحت دولتخانه سپهر نشانه کشمیر را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند - بیست و ششم منزل امیر الامرا بیمن مقدم خاقان بنده نواز مورد برکات و مصدر سعادت گردید - خان معز الیه بشکر این مرحمت والا از جواهر و اقسام اقمشه نفیسه کشمیر بقیمت یک لک و بیست هزار روپیه گزرانیده سر تفاخر از اوج فلک در گزرانید - دوم رجب سعد الله خان که در وزیر آباد چندی بجهت تنقیح معاملات پنجاب مانده بود آمده

ملازمت نمود - محمد صفي پسر اسلام خان که به بیجا پور نزدیک عادلخان رفته بود آمده ملازمت نمود - و پیشکش بادشاهی که از نقد و جنس و اقیال چهل لک روپیه بود و بجهت بادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب از نقد و جنس پنج لک روپیه و برای مهین اختر برج خلافت نقد و جنس و اقیال بقیمت پانزده لک روپیه آورده بود بعرض اقدس رسانید - کنور رام سنگه ولد راجه رام سنگه باضافه پانصد بمنصب هزار سوار مفتخر گردید *

چون حقائق آگاه ملا شاه بدخشی از مریدان قدوة المحققین میان میر بدیدن بادشاه معارف گاه آمده فیض صحبت دریافت چهارم این ماه بادشاه درویش نواز بمسجدی که از سرکار ملکه زمان بادشاهزاده جهان بیگم صاحب برای عبات گاه او بصرف چهل هزار روپیه و عمارت اطرافش بجهت بودن فقرا در کمال صفا و پاکیزگی بمبلغ بیست هزار روپیه صورت اتمام یافته بود تشریف فرمودند - آن خلوت گزین زاویه تجرید بدولت مجالست رسیده از سخنان بلند حقایق و معارف بهره وافی اندوخت - دهم دویت اشرفی بشیخ یحیی کیلانی مرحمت فرمودند - و فوجدارئی پنج و کاشال و دمیال بجبار قلی ککهر مقرر ساختند - دوازدهم آدم خان ولد علی تبتی و محمد مراد برادرزاده او را بعنایت خلعت سرافراز ساخته با علیم بیگ و نعیم بیگ پسران سلیم بیگ کاشغری که ضامن آدم و محمد مراد شده بودند با گروهی از زمینداران کشمیر رخصت فرمودند که به تبت رفته میرزائی را که برهنمونئی ادبار رو از بندگی تافته مستاصل سازند و ولایت تبت بتصرف در آورده بضبط و ربط مهمات آنجا پردازند *

ملا فروغی شاعر که در نکته سنجی طبع موزون دارد مشنوی در تعریف شاهجهان آباد از نظر اشرف گزرانیده بانعام هزار روپیه عز امتیاز اندوخت - میرزا خان نبیره عبد الرحیم

خانخانان بخدمت قلعدارئي احمد نگر از انتقال احمد خان نيازي و ملتفت خان خلف اعظم خان بخدمت ديواني خاندیس و برادرش مغل نان بصوبه دارئي تته سر بلند گردیدند۔ شب یازدهم که ليله البرات بود مبلغ مقرر به نیازمندان و محتاجان کشمیر قسمت فرموده با پردگیان شبستان دولت بتماشای چراغان بساتین دل و اطراف آن و تفرج سفاین که بروش غریب روشن شده بود پرداختند۔ هژدهم بسیر تالاب صفاپور که گلگشت آن قطعه دلنشین و تفرج عیون ماء معین یاد از خوشی و دلکشی ارم می دهد بر کشتی تشریف فرمودند۔ شب هنگام تماشای چراغان بر کوهچه آن روی آب که ملازمان ملکه دوران نموده بودند فرمودند۔ روز دیگر کشتی سوار بشهر معاودت فرموده بیست و هفتم چون از عرضداشت آدم خان تبتی بعرض مقدس رسید که میرزائی نابکار با توابع راه فرار سر کرده و تبت بتصرف بندهای درگاه آمده او را از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار سر افراز ساخته ولایت تبت که هشتاد لک دام جمع دارد در جاگیر او و برادرانش بطریق وطن مرحمت نمودند و بکب اندر ماده فیل و هزار روپیه نقد مرحمت شد *

مراجعت از کشمیر به لاهور

چون اواخر بهار بسبب فزونئی بارش و طغیائی آب ریاض و حدایق اطراف و وسط دل بی صفا و رونق گردید و باغ دولتخانه که پایان جبروکه واقع است از کثرت درآمد آب از طراوت افتاده و اشجارش شک گردید و مقارن این باد تند بوزش در آمده درخت بسیار از سفیدار و چنار بر زمین انداخت و سیرگهای کشمیر از صفا و پاکیزگی و نزهت و ترو تازگی بیگانه مطلق

گشت از غایت پیدماغی مکرر بر زبان قدسی ترجمان گزشت که آمدن کشمیر بعد از طی منازل دشوار و عقبات صعب و تصدیع برف و باران محض بجهت تماشای گل و سبزه و آب است هرگاه طغیان آب حدایق و سیرگاهی اینجا چنین بی صفا و بی طراوت ساخته و شدت باد بدین درجه لطف همه چیز را از پا بر اندازد و باوجود تماشای بساتین و حدایق لاهور و شاهجهان آباد و تفرج ماء معین روضهای ارم آئین این همه تصدیع بر خود پسندیده بدینجا آمدن محض فعل عبث است انشاء الله تعالی بعد ازین هرگز روی توبه بدین طرف نخواهم گذاشت - لاجرم بدین داعیه بیشتر لشکر ظفر اثر راه براه راست رخصت نموده غره رمضان نه بیست و پنج جلوس مبارک خود بدولت براه شاه آباد متوجه هندوستان فیض نشان گردیدند - و سواری کشتی تا اسلام آباد معروف باننت ناک که مقطع سیر عالم آب است قطع منازل نموده از آنجا براه خشکی بسیر مچھی بهون و صاحب آباد و شاه آباد پرداخته بهیرپور توجه فرمودند - و از آن مکان براه کریوه پیر پنچال کوچ به کوچ قطع مراحل نموده در عرض نه روز قصبه بهنبر را بورود مسعود سرمزل شادمانی ساختند - بیست و دوم ازین منزل فرمان عالیشان مشتملبر طلب شاهزاده بلند مکان شاه شجاع بجهت یساق قندهار بخط خاص و خلعت والا مصحوب امیر بیگ یساول عز ارسال یافت و مناشیر قدر تاثیر بنام جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیرو؛ جنگ و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس واله ویردی خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و راجه بهار سنگه بندیله و دیگر بندها صادر گشت که هر کدام از جا و مکان خود روانه شده روز وزن مبارک خود را بدرگاه آسمان حاه رسانند *

بیست و سوم وقت کوچ از بهنبر مہین خلف دودمان عز و اقبال شاہزادہ محمد دارا شکوہ کہ از دارالسلطنت لاہور بطریق استقبال برآمدہ بودند با سلیمان شکوہ شرف ملازمت دریافتند۔ بیست و ہشتم از آب چناب براہ جسر سفاین گزشتہ غرہ شوال دو منزلی جہانگیر آباد دولتخانہ نمودند۔ نظر بہادر از قصور وطن خود و نورالحسن از سیوستان آمدہ ملازمت نمودند۔ نورالحسن بفوجدارئی ترہت سرافرازی یافتہ مرخص گردید۔ دو ہزار روپیہ بسید حسن سلالہ آل سید جلال و مادہ فیل بشیخ محمد صاحب سجادہ حضرت قدوۃ الواصلین و زبدۃ المحققین شیخ فرید شکر گنج مرحمت فرمودند۔ ہفتم از جہانگیر آباد کوچ فرمودند۔ قلیچ خان و خسرو و بہرام پسران نذر محمد خان از دارالسلطنت لاہور آمدہ دولت آستان بوس معلی دریافتند۔ دہم بیاب دلکشا پرتو ورود افکنده بعد از تناول فرمودن نعمت خاصہ آخر روز بر کشتی از دریای راوی گزشتہ دولتخانہ لاہور و از یمن مقدم والا رشک نورستان باطن خدا بینان ساختند *

شانزدہم حسب الحکم اشرف تربیت خان میر توزک باستقبال سید محی الدین ایلچی قیصر روم شتافتہ اورا بہ پیشگاہ حضور آورد۔ و او بعد از بساط بوس انجمن حضور پر نور نامہ قیصر با دو اسپ عربی یکی با زین مرصع کہ قیصر بائین سلطان مراد خان عم خود بطریق ارمغانی ارسال داشتہ بود و پنج اسپ از بانہ خود گزرائیدہ بانعام پانزدہ ہزار روپیہ سر عزت باوج فلک رسانید۔ میر یحییٰ بخدمت دیوانی و داروغگی کرکراقیخانہ احمد آباد بخلعت و اضافہ منصب مباحی گشتہ دستوری یافت۔ و بکب اندر ہزار و پانصد روپیہ انعام شد *

از آن جہت کہ در ہنگام اقامت کشمیر مہین اختر اوج سلطنت عرضداشت نمودہ بودند کہ اگر حکم شود صبیہ خواجہ

عبدالرحمن ولد عبدالعزیز خان نقشبندی را برای تازه نهال گلشن عز و اقبال شاهزاده سلیمان شکوه خواستگاری نموده آید و ملتمس بدرجه پذیرائی رسیده بیست و ششم ازدواج بفعل آمد - چون در آن وقت چیزی نداده بودند چهارم آن ماه که وزن آن گل گلبن سلطنت بود خلعت خاصه و تسبیح مروارید منتظم با لعل و زرد و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع با پردله مرصع عنایت فرمودند - و غیرت خان حارس احمد آباد از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دو هزار سوار و طاهر خان بمنصب سه هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردیدند - یازدهم بدره التاج خلافت محمد شجاع بهادر طره مرصع و تسبیح مروارید گران بها عنایت نموده مصحوب باقی بیگ گرز دار فرستادند - میرزا مراد کام از انتقال معتقد خان که درین ایام بساط هستی در نور دیده بود بضبط جونپور و منصب سه هزار سه هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت - میر نعمت الله ولد میر ظهیرالدین بمنصب هزار دو صد سوار سر بر افراخته به نسبت دامادی مراد کام تعینات جونپور شد - و احمد بیگ خان بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و خدمت فوجداری بیسواره از تغیر مراد کام بر کام خاطر فیروز گردید *

بیست و یکم منزل مهین گوهر بحر خلافت و اقبال شاهزاده محمد دارا شکوه از ورود مسعود یگانه انفس و آفاق خدیو علی الاطلاق میمنت پذیرفته از جمله پیشکش آن والا گوهر جواهر و مرصع آلات و الوان اقمشه بقیمت یک لک و شصت هزار روپیه و فیلی سرآمد فیلان شاهزاده معز الیه بابت فرستاده عادل خان درجه پذیرائی یافت - چهار هزار روپیه از زر سرخ و سفید نثار به محی الدین سفید روم مرحمت نموده بعد از تناول نعمت خاصه آخر روز بدولتخانه مقدسه تشریف آوردند - شیر خان ترین بسبب

حسن خدمت در ضبط هزاره و افغانه غزنین بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سرافراز گشت - بیست و نهم خواجه طیب از دارالخلافت شاهجهان آباد آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - درین تاریخ بمسامع جاه و جلال رسید که نذر محمد خان که روانه مکه معظمه شده بود در نزدیکی سمنان سلخ جمادی الثانی سال هزار و شصت و یک هجری سفر آن جهان اختیار نمود - خاقان بنده نواز خسرو و بهرام و عبدالرحمن پسران خان مرحوم را خلعت خاصه عنایت فرموده مشمول توجهات بی اندازه گردانیدند -

دستوری یافتن حاجی احمد سعید بسفارت روم

چون حضرت حکیم علی الاطلاق جل برهانه رابطه مودت و اتحاد سلاطین عظام را باعث انتظام سلسله نظام جمله عالم و آرام عالمیان گردانید و استقامت احوال و افعال طبقه انام و جریان امور بر منهج قویم و صراط مستقیم اعتدال بضوابط موافقت و وداد خواقین کرام باز بسته خاقان کرم گستر که همیشه توجه والایش مصروف سرانجام امور خیر است پاس مراتب دوستی مطمح نظر داشته غره ذی حجه حاجی احمد سعید میر عدل را که برهنمونئی توفیق دو مرتبه دولت حج دریافت و در سال بیست و دوم جلوس والا قندیلی گران بها که در کار خانه خاصه بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده و کیفیت و کمیت آن سابق بقلم آمده نذر روضه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم برده بود درینولا نامزد سفارت روم نموده بخلعت و اضافه منصب و العام دوازده هزار روپیه نقد معزز ساختند - و از پیشگاه عنایت جیغه و شمشیر مرصع با پردله مرصع بقیمت یک لک روپیه بطریق ارمغانی

با نامه از منشآت علامی سعد الله خان که نقل آن درین صحیفه نگارش یافته مصحوب موسی الیه به قیصر روم که محرک سلسله موالات گشته نامه مصحوب محی الدین فرستاده بود ارسال داشتند - و حکم فرمودند که اول بزیارت حرمین شریفین فایز گشته و متاع یک لک روپیه بر عرب بآئین پیشین به فقرا و ارباب استحقاق آنجا قسمت نموده بعد از آن متوجه روم گردد - خاقان دیندار کرم گستر از راه کمال ربط بمبداء و کمال نیایش از آغاز جلوس مبارک تا حال متاع ده لک روپیه که با منافع بیست لک روپیه می شود بدفعات بان دو بقعه فیض طراز ارسال داشته قرین سعادت گشته اند - محی الدین سفیر قیصر بخلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه سرافراز گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت - خدمت و عدالت عسکر فیروزی اثر از تغیر او بشیخ عبدالصمد عمودی مرحمت فرمودند -

دهم ذی حجه روز عیدالضحی بشان و شکوه مقرر فیل سوار بعید گاه تشریف برده پس از ادای نماز به دولتخانه مراجعت فرموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند - درین آمد و رفت از زر نثار عالمی را جیب و دامان آرزو پر از زر سرخ و نقره سفید نمودند - بیست و هشتم بعرض مقدس رسید که راجه بیتهداس در وطن روانه کشور عدم گردید - چون پرورده نعمت و بر آورده تربیت این درگاه بود و بقدم بندگی بادشاه فلک جاه و مزید اعتقاد و خلوص اخلاص اختصاص داشت بر بسر رسیدن ایام عمرش بسی تاسف فرمودند و مکرر بر زبان اقدس آوردند که کاش آن مرد مردانه در مصاف بزرگ داد حلال نمکی داده نیکنامی جاوید می اندوخت تا باعث این قدر کدورت و نگرانی خاطر نمی گشت - و از روی عنایت و قدردانی انروده پسر کلانش را بعنایت خلعت و اضافه هزار و پانصدی

دو هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای اسپ با زین مطلا و فیل و نقاره و خدمت قلعداری رنتهنبور سر افراز جاوید گردانیدند - و ارجن پسر دوش را باضافه پانصدی هفت صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهیم را بمنصب هزاری چار صد سوار بر نواخته سوی حنس که همه براجہ انروده مرحمت شد از جمله مبلغ ده لک روپہ کہ از راجہ مانده بود شش لک روپہ براجہ انروده و سه لک روپہ بارجن و یک لک روپہ بهیم و چهل هزار بهرجس پسر چهارم عنایت شد - شیو رام ولد بلرام برادر کلان راجہ بیتهداس کہ پدر او در تہ با گوپالداس پدر خود بکار آمدہ بود باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بخطاب راجگی و مرحمت اسپ و فیل و گردہر برادر خورد راجہ بیتهداس باضافه پانصدی دوہست سوار بمنصب هزار و پانصدی ہزار دوہست سوار و سایر برادران راجہ بہ افزونی منصب و عنایات نوازش یافتند - میرزا محمد ولد میر بدیع مشہدی بخدمت فوجداری ماندو و میر اسحاق ولد اعظم خان بمنصب هزار و پانصدی ہشت صد سوار و خطاب ارادت خان و اسپ با زین مطلا و خدمت داروغگی فیلخانہ والا سر بلند گردیدند *

پنجم صفر بعرض مقدس رسید کہ میرزا عیسیٰ ترخان کہ از جونہ گدہ روانہ در گاہ آسمان جاہ شدہ بود سیزدہم محرم در سانبہر پیمانہ حیات بر آمود - بادشاہ بندہ نواز محمد صالح پسر کلانش را از اصل و اضافہ بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصبی در خور عز و امتیاز بخشیدند *

از عرضداشت مظفر حسین بخشئی کابل بسمع والا رسید کہ سعید خان بہادر ظفر جنگ ازین جہان گزران روانہ عالم بقا

گردید - چون خانه زاد دیرین این دودمان والا شان بود و از ده کرسی پشت به پشت بندگی این خاندان نامور نموده به ترددات نمایان و خدمات پسندیده بمنصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منتهای مراتب امرای ذی شانست مرتقی گشته بود تاسف بسیار نموده آموزش او از درگاه الهی مسألت نمودند - و از پسران او عبدالله را باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواختند *

دیرین ایام هر کدام از عمدهای دولت جاوید طراز در پای درشن سان سپاه خود نمودند - هر که جمعیت زیاده از ضابطه نمود مورد تحسین و آفرین شد - خصوصاً مدار المہامی سعداالله خان چهار هزار سوار و پیاده تفنگچی و باندار و بیلدار و رستم نان بہادر فیروز جنگ دو هزار و پانصد سوار خوش اسپه مسلح و مکمل بنظر اشرف در آوردند *

جشن وزن مبارک شمسی

ہژدہم محرم سنہ یک ہزار و شصت و دو موافق یازدہم بہمن روز سہ شنبہ ہنگامہ آذین جشن بہشت آئین وزن مبارک شمسی ابتدای سال شصت و یکم از عمر ابد پیوند در ایوان کیوان نشان کہ پآرایش پرند خطائی و چینی رشک فرمای ارم گشتہ بود گرمی گرفتہ سر تا سر روی زمین از نور فروغ خرمی و شادکامی صفای دیگر یافت - نخست نیر اعظم این عالم سہ سریر گوہر آگین را بیمن قدوم میمنت لزوم زینت تازہ بخشیدہ با کشادگی پیشانی نورانی صبح دوم و باشارہ گوشہ ابروی دلجوی کہ در حقیقت گرہ کشای عقدہ کار فرو بستہ بی روزگار

الست ابواب فراغ عیسی و کامرانی بر روی تنگدستان روزگار
کشاده آنگاه از سر عنایت تمام بمقام نوازش بندهای درگاه
در آمدند - از امرای عظام گرفته تا منصبداران روشناس همگی
باضافه^۱ منصب سرافراز گردیدند - به سپین گوهر بحر خلافت
و نامداری اسپ با ساز طلا و برستم خان فیروز جنگ یک اسپ
عراقی با ساز طلا و صد اسپ ترکی مرحمت فرمودند - لهراسپ
خان بعنایت خلعت خاصه و اضافه^۲ هزاری ذات و دو هزار سوار
بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب سہابت خان و
صوبہ داری کابل و عطای اسپ با ساز طلا و فیل سر بلند گشته
دستوری یافت - رام سنگه راتهور بمنصب چار هزار دو هزار
سوار و نقاره و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و مکند
سنگه هاده بعنایت علم و نقاره و قباد خان و سبل سنگه و رتن
راتهور بمرحمت علم و نقاره و جان نثار خان بخشی دوم بمنصب
دو هزار سوار و علم و سید صلابت خان حارس الہ آباد
بعطای علم و دلیر خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و علم و هر کدام از تربیت خان میر توزک و بیرم دیو
میسودیہ بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
و راجہ مدن سنگه بمرحمت علم و سید حسن بمنصب هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار و ابوالمعالی ولد میرزا والی
بمنصب هزار و پانصد سوار و شاه محمد قطغان نیز بہمین منصب
و راو امر سنگه چندراوت بمنصب هزار سوار و هر یک
از عبد الرسول ولد عبداللہ خان بہادر و اسد اللہ خان ولد شیر
خواجہ بمنصب هزار ششصد سوار از اصل و اضافه سر عزت
باوج فلک برافراختند - و گروہی دیگر را نیز بفضوئی منصب
نوازش فرمودہ دہ لک روپیہ بجهت مدد خرج تعیناتیان صوبہ^۳

کابل مصحوب دولت خان قیام خانی و گوپال سنگه نزد سہابت خان فرستادند *

درین محفل والا ہزار خلعت بہ گرز داران و برقندازان و جز آن مرحمت فرمودہ پس از آن وزن معہود آن منبع احسان و جود با نقود خزینہ بحر و کان بوقوع آمدہ آرزوی دیرینہ عدن و معدن در آن فرخندہ انجمن بظہور آمد - عبدالصمد و کیل قطب الملک بعطای خلعت و ہشت ہزار روپیہ نقد و دستوری معاودت گولکنده سرافرازی یافتہ با فرمان عالیشان و سر پیچ مرصع قیمتی و چہار اسپ کونت راہوار کہ بقطب الملک مرحمت گشتہ بود روانہ آن حدود شد - پیشکش ملکہ دوران بیگم صاحب از جواہر و مرصع آلات با یک قطعہ زمرد کلان و یک قطعہ الماس مجموع بقیمت یک لک روپیہ از نظر اشرف گزشت *

ہشتم ربیع الاول سال مذکور بر گوہرین سریر عرش نظیر طلای مینا کار کہ در جنب فروغش مینای فلک بی آب و رنگ می نمود و در مدت نہ ماہ بطول دونیم ذراع و عرض یک نیم گز و ارتفاعش سہ گز و بیست و یک نیم طسو بصرف پنج لک روپیہ مہیا گشتہ بود جلوس دولت فرمودہ از نثار و انعام عالمی را کامروا ساختند - چون در ہمین تاریخ ساعت مختار و مسعود روانہ نمودن پیشخانہ معلی بصوب دارالملک کابل بود لاجرم باشارۃ والا سمت وقوع یافت - و کوتوال و عملہ فراشیخانہ از مشرف و میر منزل و امثال ایشان بطریق معہود این دولت کدۃ والا بخلاع فاخرہ مخلع گشتہ تا یک کروہی دارالسلطنت لاہور رسیدہ تسلیمات مبارکباد بجا آوردند - چون پیش ازین فرمان عالیشان بنام بادشاہزادۃ جهان و جہانیان محمد اورنگ زیب بہادر صادر شدہ بود کہ شب دو شنبہ ہژدہم ربیع الاول مطابق ہشتم اسفندار بعد از یک پھر و پنج گھری باتفاق اہل تنجیم ساعت سعید نہضت معلی بصوب کابل و رخصت

افواج قاهره مقرر شده آن والا گهر بحر خلافت نیز در همین ساعت از ملتان روانه قندهار شوند لاجرم درین تاریخ خلعت خاصه و جیغه مرصع و دو اسپ خاصه یکی عربی و دیگری عراقی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل مصحوب محمد صفی پسر اسلام خان فرستاده آن شایسته عواطف نامتناهی بادشاهی را بانواع مراحم دیگر نوازش فرموده پنجاه هزار روپیه را جواهر و مرصع آلات و پنج لک روپیه دیگر نقد مرحمت نمودند - از پیشگاه حضور پرنور شاهنواز خان و قلیچ خان و راجه بهار سنگه بندیله و سردار خان و مبارک خان و کاکر خان و خنجر خان و شمس الدین و قطب الدین پسران نظر بهادر خویشگی و خوشحال بیگ کاشغری و سید محمد و سید شهاب بارهه و شاه محمد قطغان و عبدالله ولد حاجی منصور و عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر و خواجه عنایت الله و ملک حسین ابدالی و سید منصور ولد سید خانجهان و دیگر بندها قریب بیست هزار سوار جرار بخدمت آن والا گهر تعین نموده به شاهنواز خان و قلیچ خان خلعت خاصه و اسپ با زین نقره و ماده فیل و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و بعضی بعنایت اسپ فرق مباحات به فلک بر افراختند - و محمد صفی پسر اسلام خان بخشی و واقعه نویس این فوج مقرر شد - و حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که شاهزاده عالی مقدار از ملتان براه راست که همگی یک صد و شصت گروه جریبی است متوجه شده روز یکشنبه سوم جمادی الثانی سال بیست و ششم جلوس مقدس مطابق بیست و سوم اردی بهشت با عساکر جهانکشای قلعه قندهار را محاصره نمایند - و سعد الله خان نیز با سایر سرداران در همین تاریخ بقندهار رسیده در محاصره شریک شود - و شیخ عبدالکریم بعنایت خلعت و حراست صوبه دارالسلطنت لاهور از قبل مهین اختر سیمای دولت و بختیاری و یوسف آقا بمنصب هزاری چار صد سوار و خدمت قلعداری ارک

دارالسلطنت لاهور و ناد علی بخدمت کوتوالی و نوبت خان بخدمت داروغگی برقندازان و کوتوالی رکاب ظفر انتساب سر افراز گردیدند۔ درین تاریخ پیمانہ عنصری نظر بہادر خویشگی لبریز گردید۔ شمس الدین پسر کلانش بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و قطب الدین پسر دومین بمنصب ہزار و پانصدی چار صد سوار از اصل و اضافہ نوازش یافتند۔ خانہ زاد خان پسر یمین الدولہ کہ از نزد برادر خود شایستہ خان از دکن آمدہ بود سعادت اندوز ملازمت گشت۔

نہصت رایات جہانکشا از لاهور بصوب کابل و تعین لشکر ظفر اثر بسرداری بادشاہزادہ عالمیان محمد اوانگ زیب بہادر و علامی سعد اللہ خان بجهت تیسخر قندہار مرتبہ دوم

چون حسب الاستصواب عزیمت رای صواب انتمای ساز محاربه ساختہ شد و اسباب محاصرہ پرداختہ آمد سپاہ فیروزی دستگاہ بانعام و اضافہ خوشدل گشتہ برای جنگ مہیا گردید۔ شب مبارک دوشنبہ شانزدہم ربیع الاول مطابق ہشتم اسفندار بعد از انقضای یک پھر و پنج گہری بر تخت روان طلا کہ بصورت نالکی بکمال زیبائی و نہایت خوشنمائی مکمل بہ قبہای مینا کار ساختہ اند سوار شدہ سرادق دولت و اقبال را کہ بفاصلہ یک کروزہ از شہر برپا شدہ بود بہ نزول اشرف فروغ آگین و منور گردانیدند۔ و در ہمین ساعت سعد اللہ خان را با سیلاب طوفان امواج افواج از جملہ دریای لشکر ظفر اثر کہ عدد آن پنجاہ ہزار سوار می کشید از دلیران عرصہ کار زار و فرسودگان روزگار و دہ ہزار تفنگچی و توپ انداز و باندار و دہ فیل خاصہ کوه پیکر صف شکن سوی کہ امرا

داشتند و هشت توپ کلان قلعه افکن و بیست توپ فیلی و همین قدر شتری و خزانهٔ بیشمار و دیگر ساز و سامان در خور این کار بجهت تسخیر قندهار راهی ساختند - و سه هزار شتر همراه این لشکر که از جمله پانصد از خزانه و پانصد از اسلحه و غیره و دو هزار شتر لوازم توپخانه از سرب و باروت بود داده تقسیم عساکر منصوره باقسام دوازده گانه در حضور اشرف بموجب ذیل قرار دادند - فوج قول باهتمام سعد الله خان با سه صد و شصت و چهار امرا و منصبداران و ده هزار سوار تاینان اینان و چهار صد برقنداز و هزار احدی تیر انداز و هزار تفنگچی باندار و فوج هراول بسرداری راجه جی سنگه با دو صد و چهار امرا و منصبداران همگی ده هزار سوار و پانصد سوار همه راجپوت سوائی و قاسم خان میر آتش با هزار احدی برقنداز و سه هزار پیاده تفنگچی و باندار و فوج برانغار بیاشلیقی رستم خان بهادر فیروز جنگ با پنجاه امرا و منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول برانغار راو ستر سال با چهل منصبدار و چهار هزار سوار و برانغار برانغار افتخار خان با بیست و سه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و در فوج جرانغار نیز ده هزار بدستور صدر بسر کردگی مهابت خان با چهار صد و بیست و چهار منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول جرانغار راجه انروده سنگه با یک صد و سی و شش منصبدار و چهار هزار سوار و جرانغار جرانغار راجه راجپوت با یک صد و پنجاه و چهار منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج التمش باهتمام نجابت خان با یک صد و پنجاه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج طرح دست چپ بسرداری طاهر خان با پانصد و پنجاه منصبدار و فوج قراول بیاشلیقی شاد خان با هشت صد نفر منصبدار -

در وقت رخصت به سعد الله خان خلعت و جمدهر مرصع به پهلکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ یکی با زین مرصع فرستادهٔ قیصر

روم و دیگر با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و برستم خان بهادر فیروز جنگ خلعت با شمشیر گران سنگ هموزن چند قبضه شمشیر متعارف که در کارخانه تیار شده بود و اسپ و براهه جی سنگه خلعت و اسپ با زین طلا و فیل و به نجابت خان و راو ستر سال و روپ سنگه خلعت و اسپ با ساز طلا و براهه انروده و راج روپ و قاسم خان و نصیری خان و اخلاص خان و رام سنگه خلعت و اسپ با زین مطلا و به طاهر خان و افتخار خان و مکند سنگه و قباد خان و سبل سنگه و باقی خان و رتن و راجه شیو رام و سجان سنگه و دلیر خان و ارجن و راجه مدن سنگه و گردهر داس و سید سالار و رای سنگه و بیرم دیو و ابوالمعالی و راو امر سنگه چندراوت و غضنفر خان خلعت و اسپ با زین نقره و از هزاری پائین تا پانصدی به برخی خلعت و بجمعی اسپ مرحمت نمودند و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی این لشکر بمحمد اشرف ولد اسلام خان مقرر نموده خلعت و انعام عنایت فرمودند -

درین یساق مجموع لشکر بادشاهی آنچه همراه بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر و مدار المہامی سعدالله خان تعیین شده و هرچه در رکاب سعادت مانده موافق ضابطه چهارم حصه صد هزار سوار میشود - بیست هزار همراه بادشاهزاده و پنجاه هزار همراه سعدالله خان و تتمه لشکر سعادت اندوز فیض حضور بوده - از صد هزار سوار مذکور منصبدار پنج هزار احدی تیرانداز چهار هزار برقنداز سه هزار سوار باقی تائینان امرای عظام و دیگر منصبداران و از جمله دو صد لک روپیه یعنی دو کرور که از خزانه اکبر آباد و شاهجهان آباد طلب شده بود در عرض یک ماه یک کرور بمنصبداران جاگیر دار و نقدی و اعدیان تیر انداز و برقندازان سوار و پیاده مرحمت فرموده پنجاه لک روپیه همراه سعدالله خان فرستاده تتمه در رکاب سعادت نگاهداشتند - و

حکم فرمودند کہ سعدالله خان از غزنین بموجب فرموده ترتیب افواج نموده روانهٔ پیش شود و باتفاق بادشاهزادهٔ والا گهر بمحاصره پرداخته نوعی نماید کہ تلافی مافات اوقات ماضی در مستقبل احوال بعمل آید و انشاءالله تعالی فتح و فیروزی نصیب هواخواهان دولت گشته قلعهٔ قندهار اضافهٔ ممالک محروسه گردد - و اگر به رهبری ادبار غنیم سیه گلیم قدم جرأت پیش گذاشته ارادهٔ مدد قلعدار نماید اول با خیل اقبال متوجه تنبیه و تادیب و انصرام مهام آن بد اندیشان گشته بعد از آن به محاصره پردازد - و در وقت جنگ بدین عنوان افواج را ترتیب دهد - در فوج قول شاهزادهٔ والا گهر عالی مقدار و سعدالله خان با هفت صد و چهل امرا و منصبدار و پانزده هزار سوار و در فوج هراول راجه جی سنگه با دو صد امرا و منصبدار و دوازده هزار سوار و فوج برانغار بسرداری رستم خان بهادر با پنجاه منصب دار و یازده هزار سوار بدین تفصیل بر انغار چهار هزار سوار هراول برانغار چهار هزار برانغار برانغار سه هزار و جرانغار بسرداری مہابت خان با چهار صد و بیست منصبدار و یازده هزار سوار بدستور بر انغار و التمش بسرکردگی نجابت خان با دو هزار و پانصد سوار و طرح دست راست شش هزار و پانصد سوار و طرح دست چپ هفت هزار و پانصد سوار و قراول دو هزار سوار*

چون سعدالله خان با لشکر ظفر اثر هشتم ربیع الثانی به یشاو رسیدہ غرہ جمادی الاول گزرگاہ کابل را مخیم عساکر والا گردانید منصب بادشاهزادهٔ کامگار نامدار محمد اورنگ زیب بهادر باضافۂ پنج ہزاری سہ هزار سوار بیست ہزاری پانزده هزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر نمودند - فرمان سعادت نشان بخط ناص مشتمل برین نوازش نمایان و دیگر عواطف پی پایان

نزد خان مذکور فرستاده حکم فرمودند که روزیکه در قندها، ملازمت آن شهسوار مضممار دولت و اقبال نماید این فرمان عاطفت نشان بایشان برساند - و خود بدولت و اقبال شکار کنان روانه شده دوم ربیع الاول از آب چناب و بیست و پنجم از آب بہت بر کشتی عبره نموده سوم ربیع الثانی باغ حسن ابدال را بہ پرتو رایات جاہ و جلال صفای تازہ و رونق بی اندازہ عطا فرمودند *

جشن وزن قمری

چهار ربیع الثانی روز جمعہ درین مکان نزهت نشان انجمن جشن وزن قمری آغاز سال شصت و سوم از عمر مبارک بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافته ہمگی مراسم معہودہ این روز برکت اندوز بدستور ہر سال بہ تقدیم رسیدہ عالمی از زر نثار بہرہ مند گردید - سید قطب بخاری حسب الالتماس شاہزادہ محمد شجاع بہادر بمنصب ہزاری ہزار سوار و تمہانہ داری کوچ سرافراز گردید - و خواجہ طیب را خلعت و ہزار مہر و بجهت یوسف خواجہ برادرش دہ ہزار روپیہ مرحمت نمودہ بہ لاهور رخصت فرمودند - و خواجہ عیسیٰ پسر کلان خواجہ مذکور بمنصب ہشت صدی سوار و خواجہ موسیٰ پسر خورد را بمنصب ہفت صدی پنجاہ سوار بر نواختہ در رکاب گرفتند - و مہر علی پسر مکتوب خان بخدمت بکاولی نوازش یافت - ظفر خان کہ چندی از سعادت حضور و بندگی درگاہ معذور بود بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و جان نثار خان بخشئی دوم بخطاب لشکر خان و اضافہ پانصدی ششصد سوار و کنور رام سنگہ بمنصب دوہزاری ہزار و پانصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو ہزاری صد سوار از اصل و اضافہ مفتخر و مباهی گشتند - خانہ زاد خان عرف بہمن یار ولد آصف خان را بمنصب چار ہزاری پانصد سوار و خطاب

اعتقاد خان و مرحمت اسپ با ساز طلا معزز ساخته میر بخشی گردالیدند - دوم جمادی الاول نزول اشرف در بتخاک اتفاق افتاده شاد خان بمرحمت خلعت و جیغه مرصع و خطاب شجاعت خانی و اسپ با زین مطلا و سید فیروز خان بخلعت و اسپ با زین نقره و عبدالله خان پسر سعد خان بخطاب خانی و خلعت و اسپ با زین نقره و پورن مل بندبله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و بعنایت خلعت و اسپ و راجه امر سنگه تروری بعنایت اسپ و اضافه منصب و جبار قلی ککهر بعنایت خلعت و جگرام کچهواهه بمنصب هزاری هشت صد سوار و دلاور خان ولد بهادر خان روهیله و نذیر بیگ سلدوز بمنصب هزاری پانصد سوار و مظفر حسین بخشی کابل بمنصب هزاری هفت صد سوار و راجه کشن سنگه بمنصب هزاری پانصد سوار و دیگر بسیاری از بندها بفزونی منصب و برخی بخلعت و بعضی بعنایت اسپ سرافراز گشته دستوری یافتند *

۴

چهارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال بر اسپ بادشاه پسند نام سوار شده ساحت دولتخانه دارالملک کابل را از پرتو قدوم فرخنده فر فروغ سعادت جاوید بخشیدند - سلاله دودمان سیادت سید علی ولد سید جلال صدر الصدور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار چار صد سوار و حافظ ناصر دیوان سید جلال بخدمت دیوانی بندر سورت و اعتقاد خان میر بخشی بانعام بیست هزار روپیه مباحی گردیدند - نهم بروضه ارم تزئین حضرت مردوس مکانی تشریف برده آداب زیارت تربت آنحضرت و مرقد مطهر رقیه سلطان بیگم به تقدیم رسانیدند و ده هزار روپیه از سرکار معلی و چهار هزار روپیه که شاهزادهای عالی مقدار نذر برده بودند بخدمه و دیگر مستحقین آن مکان سعادت تقسیم نمودند - درین تاریخ دو توپ کلان را که به کابل آوردند فتح لشکر را

پیشتر روانه ساختند و لیلی را که از قلعهٔ آسیر آورده بودند بجهت سنگینی در قلعهٔ کابل نگاهداشتند *

هژدهم جمادی الاول شاهزادهٔ عالی تبار گرامی منزلت عالی مقدار محمد شجاع بهادر که از بنگاله متوجه درگاه عالم پناه شده بودند بنواحی کابل رسیدند - بامر جلیل القدر امیرالامرا و اعتقاد خان میر بخشی استقبال نموده آن والا گهر را باستان اقبال رسانیدند - در آن روز سعید که عید طرب دوستان و نوروز نشاط پرستان بود بادشاهزادهٔ مذکور با سلطان بلند اختر پسر دوم هزار مهر نذر گزرائیده از پیشگاه عنایت خسروانی باضافهٔ پنج هزاری ذات سه هزار سوار بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت دویست اسپ عربی و عراقی و ترکی و کچه‌ی از آن جمله پنج با زین مرصع و طلا سرافراز گردیدند - بیست و نهم بچنار تو که شش گروهی کابل است و به فرمودهٔ اشرف جعفر قراول بیگی سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم به نشاط صید پرداختند - اگرچه جانور بسیار از رنگ و مار خوار در احاطهٔ قمرغه درآمده بودند اما بنا بر سختی کوه احاطه چنانچه باید میسر نشد و بیشتر بدر رفت و قلیلی که مانده بود از آنجمله قدری به تفنگ خاصه شکار شد و باقی حسب الامر شاهزادهٔ جهانیان محمد شجاع بهادر و سلطان سلیمان شکوه به تفنگ صید نمودند *

آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک

لله الحمد و المنت که سال بیست و ششم از جلوس میمنت مانوس خدیو آفاق روز جمعه غرهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و دوم هجری شروع شده روز کار را زیب و زینت تازه داد - و سایر

مراحم که درین روز از آن مظهر رحمت الہی بظہور پیوست
مدتہای مدید فقرا و درویشان روزگار را مایہ جمعیت خاطر بحصول
پذیرفت و مادہ آسودگی خلائق آمادہ و مہیا گشت -

از نوشتہ وقایع نگاران عساکر اقبال بعرض رسید کہ
بادشاہزادہ اورنگ زیب بہادر شانزدہم ربیع الاول بکنار دریا نزول
نمودند و شاہنواز خان و قلیچ خان و دیگر سرداران پی ہم رسیدند -
نوزدہم از کنار دریا روانہ شدند و بیست و سوم بر ساحل سندہ
دایرہ شد - بیست و پنجم بر کشتی از دریای سند گزشتند - ہفتم
جمادی الاول بسر زمین چچہ رسیدند و بہ شش کوچ متواتر بحسالی
نزول کردند - نوزدہم در حوالی قوشنج ملازمت نمودند - و
سعد اللہ خان چہارم جمادی الاول از گزرگاہ روانہ شدہ دہم بہ
غزنین رسید و شانزدہم از غزنین کوچ نمودہ ہژدہم بہ قرا باغ و
بیستم بہ مقر و بیست و ششم بہ قلاب و بیست و ہفتم بہ منزل
آہنگران و روز دیگر بہ مکہ توت و روز یکشنبہ سوم جمادی
الثانی بہ قندہار رسیدہ ملازمت شاہزادہ نمود و قلعہ را افواج
قاہرہ محاصرہ نمودند - دولت زمیندار قوشنج برادر شیرخان ترین
کہ برہنمونئی طالع ملازمت بادشاہزادہ عالمیان نمودہ در رکاب
آن والا جنب روانہ قندہار شدہ بود غایبانہ بمنصب ہزاری
ششصد سوار و خطاب خانی و انعام دہ ہزار روپیہ سر افزائی
یافت - و آدم دکنی نیز بمنصب مذکور و مہر علی بکول بخطاب
نعمت خانی عز امتیاز پذیرفتند -

بیست و چہارم پیشکش بادشاہزادہ محمد شجاع بہادر از
جواہر و مرصع آلات و اقمشہ نفیسہ بنگالہ و سپر بسیار و عنبر و
اگر بیشمار و بیست فیل ہفدہ نر و سہ مادہ کہ قیمت مجموع
سہ لک و شصت ہزار روپیہ شد از نظر گزشت - شمشیرخان ترین
تہانہ دار غزنین بعد از حصول دولت ملازمت بمرحمت خلعت و

نقاره نوازش یافته بجای خود معاودت نمود - عبدالرحمن ولد نذر محمد خان از ناپسندیدگی اوضاع تعینات بنگاله شد - میر یعقوب مدار الیه سعید خان بهادر مرحوم بمنصب هفت صدی صد سوار و خدمت دیوانی کابل و سید هدایت الله صدر باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو صد سوار سر بلند گردیدند - هر کدام از خوشحال خان و بیرام خان پسران لعل خان گن سمندر که بحکم اقدس بعد از گزشتن پدر نام آنها بانضمام لفظ خان گزارش می یا بد بانعام هزار روپیه بر نواخته آمدند - چون بعرض مقدس رسید که شاهزاده عالی مقدار و سعد الله خان چنانچه گزارش یافت سوم جمادی الثانی مطابق بیست و سوم اردی بهشت قلعه قندهار را محاصره نموده آنچه لازمه تردد است بجا می آرند نوزدهم ماه مذکور حکم شد که جان بیگ ملازم شاهزاده محمد شجاع با هزار سوار و جمعی دیگر از بندهای درگاه که همه دو هزار سوار باشند پانزده لک روپیه بقندهار رسانیده بر گردد - وقتیکه جان بیگ با خزانه نزدیک غزنین رسید اوزبکان فتنه سرشت و المانان بیدین و ایمان باراده تاخت و تاراج برآمده در نواحی غزنین پراکنده شده دست تاراج و یغما بحال مواشی رعایای آن دیار که همه مسلمان پاکیزه دین اند دراز نمودند - جان بیگ از روی هوشیاری متوجه شده خواست که به تنبیه آنها پردازد - آن دو سیرتان روباه حیلہ بمجرد شنیدن آواز نقاره دل پای داده هر کس هر جا که بود از روی اضطراب رو به فرار نهاد - چون فوج از توزکی که وقت آمدن داشتند افتاده بسبب گرانباری مال اولجا بهر سمتی که پیش آمد گروها گروه المان رو بدان طرف نهاده در قطره زنی بودند اتفاقاً عبور اکثر بر مواضع افغانه و هزار جات قرا باغ افتاده دوپست کس یک جا به قتل رسیدند - و از جمعی که زخمی بقید آمده بودند ظاهر شد که عبد الشکور و بیگ

نظر و خوشي لب چاک و حبيب دربان قریب به هشت هزار سوار اوزبک و المان مردم عبدالعزیز خان و آق محمد قطغان با دو هزار سوار که از جانب سبحان قلی خان برای تاخت و تاراج نواحی کابل آمده بودند وقت برگشتن جا بجا بقتل رسیده زیاده از یک هزار سوار زنده بدر نرفت حکم معلی صادر شد که شمشیر خان تا قلات رفته بعد از بندوبست راه و برگشتن از قلات جان بیگ را با خزانه روانه حضور پر نور سازد - و منصب دلیر خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار مقرر شد *

مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندهار

بی نیل مقصود

چون ساخت پای حصار قندهار مجمع عساکر منصوره گردید و دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بستند و اطراف بیرون حصار را به هجوم افواج فرو گرفته در پی پیش رفت کار و تهیه اسباب کار زار گشتند شاهزاده کامگار نامدار بنا بر استصواب رای صواب نما و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره حصار در آمده بر سر قرار داد ملچار امر به پیش بردن آن و سر کردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال آنها فرمودند - محراب خان نگاهبان قلعه جمیع بروج قلعه را به توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی و ادوات آراسته آماده مدافعه و مجادله شده از رگ آتشباز توپهای خروشان غلوله مانند ژاله آتشین بیارش در آورده در میدان گاه و پای قلعه کسی را فرصت سر برداشتن نمی داد - باوجود آنکه دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ او را وجودی ننهادند داد دلاوری می دادند و بی محابا تا پای

حصار بند تاخته از سر تیر و بندوق در می گزشتند اما چون حصار کمال متانت و استحکام داشت و بالات و ادوات قلعداری و آتشبازی آراسته و آماده بود سعی و تلاش جانبازان سودی نمی داد. و معیناً قاسم خان میر آتش که اهتمام دزدیدن آب خندق بعهدۀ او بود از بی توفیقی نتوانست از عهده پرداخت خدمت مذکورۀ برآید و سران لشکر بسبب نفاق و هم چشمی دست از کار باز داشته همت بر عدم تسخیر قلعه گماشتند. درین اثنا از جمله هفت توپ کلان که از معظم اسباب قلعه گیری است دو ضرب از بیوقوفی توپ اندازان نا کرده کار که باروت زیاده از وزن مقرر ریخته می انداختند از کار رفت و پنج ضرب دیگر بسبب آنکه توپ اندازان قدر انداز همراه نبودند موافق مدعا کارگر نمی افتاد و جمعی از سپاه که در حضور اشرف لافها زده گزافها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگی جا همه در پس ملچارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند. و بسبب گرانی غله عسرت سپاه بحدی رسید که بیش از آن مجال توقف در آن مجال بمقتضای قرب ایام زمستان دور از راه بل مجال نما بود. چه از آمد و رفت لشکرها زمین کشته و نا کشته، قصبات و قری پی سپر سم ستور یغما و تاراج گشته نشانی از آبادانی نمانده خانها ویران و ساکنان روانه عدم آباد گشته بودند. لاجرم قرار معاودت داده از پای قلعه برخاستند و تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته بدرگاه آسمان جاه روانه گشتند. شب پانزدهم لیلۀ البرات خدیو آفاق با بادشاهزادهای والا گهر بتمشای چراغان هر دو کنار نهر کلان تشریف فرمودند و فردای آن شیخ موسی گیلانی را بمرحمت خلعت و دیوانی و بخشی گئی صوبه ملتان و اسلام قلی را بخطاب خدمتکار خان و داروغگی فیلان حلقه سر افراز گردانیدند. چون مهین اختر اوج خلافت

تعهد نظم صوبه کابل نموده بودند و در جناب مقدس بدرجه پذیرائی رسیده بادشاهزاده عالی مقدار را بمنصب سی هزار و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منصب ایام بادشاهزادگئی اعلیٰ حضرت بود و دو کرور دام انعام و پرگنه پرسرور که جمعش سه کرور دام و حاصلش موافق دوازده ماه هفت و نیم لک روپیه است و سه کرور دام از مجال سایر دارالسلطنت لاهور و مجال سایر ملتان که هفت و نیم لک روپیه حاصل دارد عنایت نموده صاحب صوبگئی کابل بساطان سلیمان شکوه مرحمت فرمودند - و آن نونهای بوستان خلافت و شهریاری را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و فیل از حلقه خاصه با یراق تقره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزار و چهار هزار سوار سرافراز فرمودند - و خیمه سرخ که خاصه بندگان اعلیٰ حضرت است بیادشاهزاده نامدار نیز مرحمت فرمودند - و عوض صوبه ملتان هر چهار صوبه دکن بیادشاهزاده والا مکان محمد اورنگ زیب بهادر و صوبه داری احمد آباد بشایسه خان عنایت کردند - بیست و چهارم شعبان بادشاهزاده کامگار محمد شاه شجاع بهادر را بانعام خلعت خاصه با نادری خاصه و جیغه مرصع و سربندی از قطعه لعل و دو مروارید گرانبها و دو اسپ با زین طلا و انعام یک کرور دام از مجال اودیسه و هجلی بندر سربلند ساخته رخصت بنگاله فرمودند - از تاریخ ملازمت تا روز رخصت از جواهر و مرصع آلات دو لک روپیه به شاهزاده مذکور مرحمت شد -

چون از عرضداشت وقائع نگار سورت بمسامع علیه رسید که غلام رضا ملازم اله ویردی خان از راه بندر عباس وارد سورت گردیده هفت اسپ عراقی و رقمی از والئی ایران باین مضمون که غلام رضا ملازم اله ویردی خان اسپ چند برای اله ویردی خان می برد کسی مزاحم نشود همراه دارد و آن نوشته بجنس از نظر

اشرف گزشت بر طبع مقدس گران آمده به فاضل خان حکم شد که باو بگوید که فرستادن مکتوب و هدیه به بیگانه بی اجازت صاحب خود بغایت نا پسندیده است اگر باو سیاست می فرمودیم گنجایش داشت لیکن بمقتضای کرم عام و فتوت بتغیر منصب و جاگیر او حکم فرمودیم - او در جواب معروضداشت که حقیقت نفس الامر اینست که غلام رضا مدتی نوکر من بود اما بنده نه او را به ایران فرستاده و به کسی هدیه ارسالداشته - بنوبت خان کوتوال فرموده که او را فرصت نداده از شهر بدر آورده به بتخاک رساند - و به متصدیان سورت حکم شد که همگی مال غلام رضا بسرکار اشرف ضبط نموده او را مسلسل و مغلول بدرگاه عالم پناه بفریستند - ارادت خان ولد اعظم خان از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگی سرافراز گشت - غره رمضان سعد الله خان و راجه جی سنگه و قلیچ خان و نجابت خان و مهابت خان و دیگر اسرا و منصبداران که دوازدهم شعبان از قندهار روانه شده بودند سعادت ملازمت دریافته بتفاوت درجات نذر گزرانیدند - مظفر حسین بخدمت بوزک و اسحق بیگ بخدمت بخشی گری کابل مفتخر و مباهی گردیدند -

معاودت اله یه ظفر طراز از کابل بصوب دارالخلافة

پانزدهم رمضان المبارک پس از انقضای شش گهری بادشاه گیتی پناه از دولتخانه معلی تا بیرون دروازه جنوبی خاض و عام بر رتبه و از آنجا بر اسپ جهان نورد سوار دولت شده متوجه لاهور گردیدند - مهین گوهر خلافت را بعنایت خلعت خاصه با نادری و سرپیچ لآبی که در آن یک قطعه لعل بود که یک لک روپیه قیمت داشت سر بلند ساخته دستوری کابل دادند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت و چیغه مرصع و دو اسپ با زین زرین و انعام یک کبور دام از مجال بنگش بالا و پائین نوازش فرموده

رخصت نمودند۔ امیر الامرا و راجہ جی سنگہ و قلیچ خان و سعادت خان و راجہ راجروپ و گروہی از امرا و منصبداران را ہمراہ آنوالا گہر رخصت نمودہ خدمت بخشی گری این فوج بایرج خان مقرر فرمودند۔ شانزدہم بادشاہزادہ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بہادر با نونہالان حدیقہ سلطنت و اقبال سلطان محمد و سلطان معظم از قندہار سعادت ملازمت دریافتہ ہزار مہر نذر گزرائیدند۔ بیستم از باغ فرح افزا کوچ فرمودند و روز دیگر شاہزادہ عظیم الشان محمد اورنگ زیب بہادر را بعنایت خلعت و دو اسب عربی و عراقی با زین زرین و انعام ولایت بکلانہ بجمع دو کرور دام معزز ساختہ رخصت دکن فرمودند۔ و بہ سلطان محمد بازو بند لعل و سروارید و بہ محمد معظم سربند دو دانہ مروارید و یک قطعہ زمرد مرحمت نمودہ محمد صفی پسر اسلام خان را بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعہ نویسی ہر چہار صوبہ دکن و مرشد قلی علی سردان خان را بخدمت دیوانی بالا گہات سرافراز و مباحی گردانیدند۔

سلخ ماہ ساحت باغ پشاور بورود مقدم ہمایون صفا و طراوت تازہ یافت۔ ہشتم شوال از آنجا کوچ نمودہ یازدہم برکنار دریای اتک نزول اشرف فرمودہ۔ درین حال از شدت بارش باران متواتر دریا ہارو بشدت آورده بسبب فرود آمدن سیل از کہسار دریای اتک نمودار طوفان نوح گشتہ بود پلی کہ سیف اللہ میر بحر از سفاین بر روی دریای مذکور بستہ بود برہم خورد۔ و چون از تلاطم امواج و شدت تیزی و تندئی آب پل بستہ نمی شد از جناب خلافت حسین بیگ خان و تربیت خان و مظفر سین و نوبت خان بدفعات رخصت یافتند کہ بزودی جبری تیار نمودہ بعرض مقدس رسانند۔ بعد از آنکہ بسعی و تلاش بسیار بر گزر جلالیہ بچہل کشتی پل بستہ شد شاہزادہ محمد شجاع بہادر پیش از تیار شدن

پل دو نیم گروه پائین تر از گزر مقرر بالشکر خود بر کشتیها عبیره نموده فیلان را بشنا گزرائیده بودند - پانزدهم شوال حکم شد که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دریا بگذرند و هفدهم شوال خود بدولت و اقبال بر تخت روان سوار از بالای پل مذکور گزشته بدولتخانه که از آبادائی اتک گزشته بفاصله نیم گروه واقع شده بود تشریف ارزانی فرمودند - سلخ شوال از آب بهت و پنجم ذی قعد از آب چناب بر پل کشتی که عمدة الملکی سعد الله خان نخستین به پنجاه و پنج کشتی و دویمین را به پنجاه و شش مرتب ساخته بود عبیره نمودند - نهم عمارت جهانگیر آباد را از ورود اشرف رونق و صفای تازه عطا نمودند - چون بسبب شدت باران اطراف لاهور بالتخصیص از جهانگیر آباد و امن آباد تا دارالسلطنت راههارا آب آن چنان گرفته بود که عبور اردوی معلی به هیچ وجه صورت نمی بست بنابراین چار روز درینجا مقام نموده بعد از فرو نشستن جوش سیلاب متوجه لاهور گشتند - و از ناله و یک سواری فیل گزشته پانزدهم از پل راوی که از پنجاه کشتی بسته بودند نالکی سوار گزشته باغ فیض بخش و فرح بخش را از غبار مقدم والا مورد برکات عالم بالا گردانیدند - و جمعی که پیش از توجه والا به تعجیل روانه دارالسلطنت لاهور شده بودند چندی در نالها فرو رفتند *

چون یوسف خواجه جویباری برادر خواجه طیب که جا نشین آبای خود بود باجل طبیعی در گزشت و در دودمان آنها کسی که سزاوار جانشینی باشد بغیر از خواجه طیب نبود نوزدهم بعنایت خلعت و دو هزار مهر سرافراز نموده رخصت ماوراءالنهر نمودند - و پانصد مهر به خواجه موسی پسرش که همراه پدر میرفت نیز مرحمت فرمودند - چون پیشخانه معلی از جهانگیر آباد بر افیل بکنار آب مانده بتلاش بسیار پس از کم شدن آب

بباغ رسید بیست و یکم از آنجا کوچ نموده براه هیبت پوری از گزر موضع یوه که دریای ستلج و بیاہ بهم پیوسته بغایت عریض میگردد براه جسر سفاین که سعد الله خان بصد و چهار کشتی مزین ساخته بود عبور نموده ششم ذیحجه از راه بایل داخل سهرند شده پانزدهم کوچ فرمودند *

چون اعتقاد خان میر بخشی بسبب بیماری از عهده ندمت نمی توانست بر آمد شصت هزار روپیه سالیانه مقرر فرموده رخصت لاهور نمودند - رای رگهناتہہ را باضافہ منصب و خدمت دفتر دارئی تن و خالصہ و مظفر حسین را بہ داروغگی فیل خانہ سرافراز فرمودند - روز جمعہ محرم سنہ یک هزار و شصت بدولت و اقبال با خادمان مشکوی عظمت و جلال کشتی سوار بعد از دوپہر پنج گہری پاو کم از دروازہ سمت دریا داخل عمارت مبارک دارالخلافہ شاہجہان آباد گشتہ آن اسکنہ رفیعہ را بیمن قدم میمنت لزوم زیب و زینت تقازہ بخشیدند - غبار موکب معلی کہ سرمہ دیدہ اولو الابصار است نور پیرای دیدہ این شہر گشت و آوازہ کوس خرمی و نشاط در گنبد گردون پیچیدہ رسم و آئین شگفتگی و انبساط رواج تازه گرفت - قرۃ العین سلطنت سلیمان شکوہ را باضافہ ہزاری ہزار سوار بمنصب نہ ہزاری پنج ہزار سوار سر بلند گردانیدہ شاہنواز خان صفوی را بمنصب پنج ہزاری پنجمہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و نظم صوبہ اودہ و جاگیر دارئی گورکھپور و بہرایچ معزز و مفتخر ساختند - و تقرب خان در جایزہ معالجہ عصمت پناہ بی بی اکبر آبادی بانعام سی ہزار روپیہ و منصب سہ ہزاری پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - چون بعرض مقدس رسید کہ سردار خان کہ بصوبہ دارئی قتہ رخصت یافتہ بود در اثنای راہ بساط حیات در نوردید ظفر خان از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و خدمت

مذکور بلند پایگی حاصل نموده رخصت آنصوب شد *
 از واقعه صوبه اجمیر بعرض رسید که پیمانہ عمر رانا
 جگت سنگه بر آمود - چهاردهم صفر خبر رحلت مستوره سراق
 عظمت و اقبال شکرالنسا بیگم همشیره خود حضرت جنت مکانی
 که بجهت دیدن اشرف از اکبر آباد روانه شده بودند در نواحی
 متہرا متوجه دارالبقا گشتند موجب تحیر و تاسف خاطر اشرف
 شدہ حکم دفن در ایوان جانب چپ هنگام در آمدن روضہ
 حضرت عرش آشیانی صادر شد - سالیانہ خسرو ولد نذر محمد
 خان یک لک روپیہ قرار یافت - ہژدہم صفر منزل امیرالامرا
 علی مردان خان از تشریف بیت الشرف عز و اقبال گردید -
 آن خان والا شان شکر مراحم بی اندازہ بلوازم پا انداز و نثار
 پرداختہ پلنگ مرصع و زین مرصع و اقمشہ نفیسہ دو لک روپیہ
 و بیست ہزار روپیہ بعنوان پیشکش گزارانید *

گزارش جشن وزن شمشوی

بیست و چہارم صفر موافق ہشتم بہمن سنہ یک ہزار و
 شصت و سہ انجمن وزن شمشوی آغاز سال شصت و دوم در ایوان
 شاہ محل معروف بغسل خانہ بکمال زیب و زینت صورت ترتیب
 یافتہ آن ذات مقدس را بدستور مہعود بطلا و دیگر اجناس ہر
 سنجیدہ عالمی را از تقسیم آن بہرہ ور گردانیدند -

تعیین یافتن بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ

بہ تسخیر قندہار

چون ہمگی توجہ والا و ہمت عالی و عزیمت راسخ بر
 استخلاص قندہار مصروف بود بدین جہت تجهیز عساکر ظفر آثار

بدرجه تکرار رسیده بسبب تنگي فرصت و ضيق مجال و احتمال عوارض و اقامت نفاق اهل لشکر صورت نه بست لاجرم باندیشه آنکه از لشکر سابق بنا بر کشیدن يساقهای سابق قلعه کشائي کما ینبغی متمشي نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودي هر چه تمام تر سيلاب افواج بحر اسواج از دریای لشکر منصور که مه تی مدید آسوده بوده و بالفعل قوي نیرو و تازه زور اند بسرداري بادشاهزاده بلند اقبال جوان بخت سعادت پزوه محمد داراشکوه با ساير اسباب قلعه کشائي بانصوب ارسال یابد یحتمل که درین زودي کار بکام و روزگار بروفق اولیای دولت ابد فرجام گردد - و آن بلند اقبال که مزاجدان اشرف بودند توجه والا مصروف این معنی دانسته از روی خواهش التماس نمودند و بعد رسیدن لاهور بسرانجام مواد این کار پرداخته در عرض سه ماه و نه روز که در آنجا اقامت داشتند سه توپ کلان و هفت توپ هوائی ریخته شده و از خورد و کلان سي هزار گلوله توپ و پنج هزار من باروت و یک هزار و پانصد من سرب بوزن شاهجهانی و چهارده هزار بان مهیا و آماده نمودند - از جمله توپهای کلان دو توپ یکی کشور کشا دوم کده بهنجن^۱ که هر کدام بسنگ یک من و هشت آثار اکبری گلوله میخورد باهتمام قاسم خان میر آتش و محمد صالح مشرف توپخانه و گنپت رای توپ ریز مهیا ساخت - و توپ سوم که یک من و شانزده سیر اکبری آهن میخورد بسرکارداري جعفر میر آتش شاهزاده صورت پذیر گشت - و هر قدر بنجاره که میسر شد جمع آورده و سرانجام آذوقه لشکر نموده بدرگاه عالم پناه معروض داشتند که چون ساعت روانه ساختن لشکر ظفر اثر بیست و سوم ربیع الاول و تاریخ محاصره قلعه قندهار هفتم جمادی الثاني سال بیست و هفتم جلوس مبارک قرار یافته و مواد این سفر و سرانجام کار به

۱ - در نسخه حیدرآباد اسم این توپ کده بهمن رقم گشته *

بهترین وجهی صورت سرانجام یافته امیدوار رخصت شدن است -
 بندگان حضرت گیتی ستانی از روی کمال عنایت و مهربانی فرمان
 عالیشان بخط مبارک صادر فرمودند که آن موید کامگار نامدار
 بروفق مقتضای فرصت وقت که از جمله مساعدت روزگار و دلایل
 برآمد کار است عمل نموده در مبارک ساعتی که بجهت نهضت
 آنصوب اختیار نموده بهمراهی بدرقه تائید الهی با لشکر نصرت
 اثر جلادت نشان براه ملتان که در آن راه غله و علف فراوان است
 متوجه مقصود شود و بعد از طی مراحل و قطع منازل در ساعت مقرر
 محاصره نموده در گرفتن آن سعی موفوره بکار برد - و از پیشگاه
 عاطفت بان رکن رکن سلطنت عظمی خلعت خاصه و جواهر و
 مرصع آلات ثمینه از الماس و لعل و یاقوت و مروارید و زمرد
 و شمشیر و پردله مرصع با پهلوکتاره که قیمت آن چهار لک
 روپیه بود و پنج اسپ عربی با زین مرصع و پنج اسپ عراقی با
 زین طلا و چهار فیل دو نر یکی با ساز طلا و دیگری
 با یراق نقره و دو ماده فیل که قیمت این اسپان و فیلان
 یک لک روپیه شد و یک لک اشرفی و یک لک روپیه
 مجموع از نقد و جنس بیست لک روپیه عنایت فرموده بدفعات
 مصحوب بندهای تعینات یساق قندهار برای آن نامدار کامگار
 ارسال داشتند - و از جمله امرای عظام و دلاوران معرکه آرای
 رزم آزما چه از حضور چه از اقطاعات و اوطان رستم خان و
 راجه جی سنگه و قلیج خان و نجابت خان و مهابت خان و راجه
 روپسنگه و راوسترمال و راجه بهار سنگه و روپ سنگه و راجه
 انروده و شجاعت خان و سعادت خان و طاهر خان و قاسم خان و
 راجه راجروپ و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و
 راجه دیبی سنگه و رام سنگه و افتخار خان و سید فیروز خان
 و عبد الرحیم بیگ اوزبک و سبل سنگه و پرتھی راج و باقی خان

و مبارک خان ترین و ایرج خان و دلیر خان و راجه شیورام و
خواجه عبدالهادی و کاکر خان و سبحان سنگه و محمد اشرف
ولد اسلام خان و ارجن و شمس الدین و قطب الدین خویشگیان
و راجه مدن سنگه و گردهر داس و خنجر خان و پورن مل و
راجه امر سنگه نروری و خوشحال بیگ و دولت خان قیام خانی
و شاه محمد قطغان و سید شہامت خان و سید محمد عبدالله و
حاجی منصور و جبار قلی ککهر و راو امر سنگه و شادمان پگہلیوال
و خلیل بیگ و جگرم و اسدالله و سید عبدالرسول و عبد الله خان
و دلاور خان ولد بہادر خان و چتر بہوج و دولت ترین و خواجه
عنایت الله و سید مظفر و سید مقبول عالم و دیگر امرا و منصبدار
بسیار کہ تفصیل اسامی آن طولی دارد و پنج ہزار احدی تیر
انداز و برقنداز و ده ہزار پیادہ تفنگچی و توپ انداز و گولہ انداز
در رکاب ظفر انتساب آن والا جناب متعین گردیدند۔ و حکم شد
کہ شش ہزار بیلدار نقب کن و پانصد سقا و شصت فیل سوای
افیال شاہزادہ والا گہر و امرای نامدار و ہفت توپ کلان
قلعہ کشا کہ از صدای ضرب آن اجزای کوه متزلزل شود و
ارکان زمین از صولت اوای آن چون سیماب بلرزہ در آید و ہفت
توپ ہوائی و سی توپ خرد کہ هنگام جنگ پیش فوج باشد
و بیست و پنج گجنال و صد شتر نال و سہ ہزار شتر خزانہ و
قور خانہ و صد لک روپیہ نقد ہمراہ دادہ لشکر خان بخلعت
خاصہ و اسپ با زین مطلا و اضافہ پانصدی ذات بمنصب دو ہزاری
پانصد سوار و بخشی گری فوج و محمد اشرف ولد اسلام خان
بخلعت و اضافہ پانصدی بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و خطاب
اعتماد خان و دیوانی لشکر ظفر اثر و اسپ با زین نقرہ ممتاز
ساختند۔ و از امرا و منصبداران تعیین شدہ عمدہا بخلعت و اسپ
با زین طلا و از آنها کمتر برخی بخلعت و اسپ و اضافہ

منصب و لختی بخلعت تنها و بعضی بعنایت اسپ نوازش یافته تماسی عساکر منصوره که درین یساق تعین شده تاینان شاهزاده بلند اقبال سوای هزار سوار رانا که همراه یکی از خویشان خود فرستاده بود مطابق ضابطه چهارم حصه هفتاد هزار سوار گردید - اکنون بنگارش عنایاتی که نسبت به بندهای حضور پر نور بظهور آمده می پردازد - حیات خان بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و جی سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان صفوی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و ارادت خان بخدمت بخشی گری دوم و منصب دو هزار و هشتصد سوار و بیرم دیو بمنصب دو هزار و هشتصد سوار و ملا شفیعاً بمنصب دو هزار و سه صد سوار از اصل و اضافه فرق مباحثات بر افراختند *

بیست و پنجم علی سردان خان امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و خلیل الله خان بمرحمت خلعت خاصه و اضافه هزار و پانصد پنج هزار و چهار هزار و اسپ با زین طلا و ابراهیم بیگ پسر امیرالامرا بخطاب خانی و منصب هزار و پانصد سوار و عبدالله بیگ دومین پسرش بهمین منصب سرافرازی یافته دستوری یافتند که با هفت هزار سوار بحراست دارالمک کابل پردازند - فیض الله خان بمنصب دو هزار و شش صد سوار از اصل و اضافه کامیاب گشته و فوجداری نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد از تغیر آگاه خان که خوب بتقدیم نرسانیده بود بعهدة جمده الملکی سعد الله خان مقرر شد و فرمان رفت که عبدالنبی فوجدار جلیسر که تیول خان مذکور بود در آن پر گنه عمل از قرار واقع نموده بر نگارد که بخدمت مذکور قیام نماید - ذوالفقار خان

به خلعت و اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری و پانصد دو هزار سوار مقرر گشته و محمد ابراهیم پسرش بخدمت آخته بیگی بلند پایه گشت -

وزن قمری

روز یکشنبه نهم ربیع الثانی موافق دوازدهم اسفندار ماه الہی مجلس گرامی وزن قمری آغاز سال شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین بآئین فرخندگی پذیرفت و جشن خاطر پسند نظر فریب بطرح بدیع و وضع غریب با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته آوازہ مسرت و شادمانی آویزہ گوش روزگار گردید - پیشکاران بارگاہ جہانداری پیش ایوان رفیع مکان خاص و عام بارگاہی از مخمل و زربفت بطول نود و شش گز و عرض سی و ہشت کہ بصرف ہشتاد ہزار روپیہ در کار خانہ جات گجرات بدستیاری ہنروران شگرف آثار صورت اتمام پذیرتہ بود بچہل و چار ستون سیمین با کسہای طلا کہ ہمگی چار لک و بیست ہزار تولچہ وزن داشت برکشیدہ دورش محجری از لقرہ نصب نمودند - و بفرشہای ملون و بساطہای رنگارنگ زمین دولت خانہ را روکش این کارخانہ بوقلمون فرمودہ داد عیش و کامرانی دادند - ہزار مہر بطیب خواجہ و پانصد مہر بمیر عبداللہ صفوی و دوہست مہر بچترخان عنایت فرمودند - و راجہ جسونت سنگہ بمنصب شش ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و روپسنگہ راتھور بمنصب چہار ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و بیرم دیو بعطای سرپیچ مرصع و دو گوشوارہ با مالای مروارید و جمہر میناکار با پھولکتارہ مرصع و محمد ابراهیم بمنصب ہزار و پانصدی سہ صد سوار نوازش پذیرفتند -

آغاز سال بیست و هفتم از جلوس مبارک

روز شنبه غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و سه هجری مطابق دهم اردی بهشت سال بیست و هفتم از جلوس مبارک شروع شده مزده بهجت و سرور بجهانیان رسانید - عرضداشت راج سنگه خلف رانا جگت سنگه که بعد از مردن پدر با یک فیل پیشکش مصحوب کلیان جهالا فرستاده بود از نظر اشرف گزشت و از روی عنایت بعطای خلعت خاصه و خطاب رانا و منصب پنج هزاره پنج هزار سوار سر افرازی بخشیده جمدهر مرصع با پهلکتاره و اسپ عراقی با زین زرین و فیل مصحوب بردهن کور برادر راجه بیتملداس و کلیان فرستادند - و ظفر خان ناظم تته بمنصب سه هزاره دو هزار و پانصد سوار و غریب داس برادر خورد رانا جگت سنگه که بعد از گزشتن برادر بدرگاه جهان پناه آمده سرمایه بندگی درگاه عالم پناه فرادست آورده بود بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اوربستی مرصع و جمدهر میناکار و سپر با پراق میناکار و منصب هزار پانصدی هفت صد سوار و عطای اسپ با زین نقره امتیاز پذیر گردید - تارا چند بخدمت دیوانی صوبه بهار از تغیر عسکری سرافرازی یافت -

روانه شدن شاه بلند اقبال از لاهور بصوب

قندهار و مراجعت نمودن

چون آنوالا همت که همگی نهمت والا مصروف پیشرفت مهام دولت و تحصیل رضامندی و خورسندی حضرت خلافت منزلت داشتند سوم ربیع الاول از لاهور متوجه آنصوب گشته توپ قلعه کشا و توپ مریم از راه سوی دهاور که نزدیک تر و هموار تر از راه کابل است مصحوب مغول ملازم خود با گروهی از تیر اندازان و

تفنگچیان سوار و پیاده عملہ توپخانه بر کشتی تا بہکر و از آنجا بہ قندھار براہ خشکی روانہ نمودند و خود با سایر مستعدان ہمراہی رکاب سعادت راہی مقصد گردیدہ پانزدہم بملتان و بیست و پنجم از پلی کہ بشصت و پنج کشتی مرتب گشتہ بود از دریای ملتان کہ باب عالم خان در آن مکان شہرت دارد گزشتہ بکنار دریای نیلاب رسیدند۔ و با آنکہ از سوائف ایام تا حال کسی برآن دریای زخار پل نہ بستہ بود حسب الامر بہ نود و دو کشتی در یک ہفتہ تیار نمودہ سیوم جمادی الاول از آن آب نیز گزشتہ بسرحد چچہ رسیدند۔ تہانہ داران دوکی و چوبتانی کہ پانصد سوار قزلباش بودند بمجرد شنیدن این خبر احوال و ائصال خود را گرفتہ راہ قندھار گرفتند و زمینداران سر راہ برآن خون گرفتگان گرفتہ اکثری را بہ تیغ بیدریغ گزرائیدہ اسباب و اموال آنها بغارت بودند۔ و بدین دست آویز کدخدایان الوس سعادت ملازمت بادشاہزاد دریافتہ از وفور سخا و نصفت انوالا مقدار تعہد رسانیدن آذوقہ بہ لشکر ظفر اثر نمودند۔ و تمامی مرزبانان بلوچ و افغان کہ در آن سر زمین متوطن بودند بی ملاحظہ در ہر منزل آمد و شد باردو نمودہ غلہ و گوسپند می فروختند۔ چون ساعت محاصرہ نزدیک رسیدہ بود و وصول تمامی لشکر ظفر اثر در آنوقت متعذر بود لاجرم رستم خان بہادر را با نجابت خان و قاسم خان میر آتش وغیرہ و عبداللہ بیگ بخشی و جعفر میر آتش خود را با سہ ہزار سوار بر سبیل منقلا مرخص فرمودہ امر نمودند کہ بطریق اینغار پیشتر شتافنہ بمراسم محاصرہ پردازند۔ خان مذکور دوم جمادی الثانی با دوازده ہزار سوار بعنوان اینغار در آنجا رسیدہ محاذی دروازہ خواجہ خضر رده بست۔ و جمعی از دلاوران و یکہ تازان مثل خواجہ خان باظہار تجلد و تہور پیش تاختہ خود را بر نفاق کیشان انداختند و باندک زد و خورد از شدت صدمہ حملہ

دلاورانہ غنیم را بیجا و بی پا نموده چندی از خود نیز زخم‌دار گشتند - آخر کار رستم خان بهادر برابر دروازه مذکور جای که توپ رس نبود منزل گزیده با رفقا فرود آمد - و نجابت خان و قاسم خان در ساعت مختار شروع در کندن نقب و ساختن ملچار نمودند و دو هزار کس از قزلباش که باذوقه و سرب و باروت بکومک قلعه نشینان می آمدند فرصت در آمدن بقلعه قندهار نیافته بقلعه زمینداور رفتند بادشاهزاده بلند اقبال پنجم جمادی الثانی از کتل پنجمداک که فرازش سی و پنج جریب و نشیبش سی و نه جریب است و درین راه کتلی دشوار گزار تر از آن نیست گزشته در مورد قلعه که قلعه قندهار از آنجا نمایانست نزول نمودند - و تا رسیدن ساعت شش روز در آن مکان توقف فرموده هر روز بجهت ملاحظه اطراف حصار و دریافت کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام سوار می شدند و برای ضبط مزروعات نواحی قلعه و محال دور دست معتمدان متدین تعیین نموده روسای هر الوس و رعایای توابع قندهار را مشمول گوناگون مراحم فرمودند - چنانچه در مدت محاصره جمعی کثیر از کشاورزان فراری بجا و مقام خود مراجعت نموده و مزروعات از واقع بضبط در آمده نصف حاصل زیاده از سوائف ایام عاید سرکار خاصه گشت *

پانزدهم که ساعت نزول آن والا تبار در حوالی قندهار بود با تمامی لشکر ظفر اثر باراستگنی و تجمل تمام سوار شده در باغ میرزا کامران که بفاصله نیم کروه از قلعه بر کنار کولابی واقع است منزل اختیار نمودند - در آن روز طایفه خیره چشم قزلباش که از کوتاه نظریها و خود پسندیها در حصار بر روی موکب اقبال و ابواب امن و امان بر روی خویش بسته در برج و باره منتظر نزول قضای آسمانی نشسته بودند در انداختن توپ و تفنگ حتی المقدور کوتاهی نموده بیکبار از برج و باره توپ و تفنگ

و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - امر شد که رستم خان با ظاهر خان و قباد خان بفاصله یک کروه از لشکر ظفر اثر بر سر راه قلعه بست فرود آمده روبروی برج آب دزد براجہ جی سنگہ و محاذی دروازه ویس قرن به قلیچ خان و برابر دروازه بابا ولی به سہابت خان و محاذی دروازه برج چل زینہ باخلاص خان و پائین دروازه خضری و آب دزد به قاسم خان و روبروی دروازه خضری و دروازه ویس قرن به جعفر میر آتش و دیگر مردم خود ملچار مقرر نموده خدمت ملچار آب دزد بملا فاضل میر سامان خود فرمودند - و ہزار بیلدار و ہفتاد نقب کن همراه او دادہ سید مہمود بارہہ را با چندی منصبداران بجهت کمک تعین نمودند - و ملچار دروازه ماثوری بہ نجابت خان و پایان قیتول کہ تا یک ہرتاب بیش نبود و شہبازان راہ پیادہ آمد و شد مینمودند براجہ مدن سنگہ و بر سر راہی کہ مردم از بست آمدہ بآن راہ داخل قلعه می شدند بہ باقی خان و کمر کوه را بہ چنبت و سجانی بندیلہای نوکر خود و مکانی را کہ راجروپ از آنجا بقلعہ کوه دویدہ بود بہ شمس الدین و قطب الدین خویشگی سپردند و انداز تقدیر و مقدار قلعه و اندازہ گرفتن خصوصیات آن نمودہ بسرانجام در بایست وقت پرداختند - و از سر تحقیق و نظر تدقیق مداخل و مخارج و جای ملچار و راہ یورش و امثال این امور کہ لوازم قلعه گیریست تشخیص نمودہ آنرا مرکز وار بدایرہ احاطہ در آوردند - قلعه نشینان از فراز برج روبروی دایرہ بادشاہزادہ توپی ببالا بر آوردہ ہر روز چندین مرتبہ بدین سمت می انداختند و گولہ آن گاہ در کولاب و گاہ در کنار لشکر می افتاد تا آنکہ بامر آنوالا جناب توپی از جملہ توپہای کابل بر دمدمہ بر آوردہ بضرب گولاش دهن آن توپ غنیم شکستند چنانچہ چہل روز توپ مذکور از کار ماندہ صدایش بر لمی خواست و بعد از آن شروع در انداختن نمودند - از تقریر

رومی که از قلعه گریخته بیرون آمدند ظاهر شد که دهنه آن
 را بریده باز بر دمدمه بر آورده به نهجی قایم ساختند که مرئی
 نمی گشت - و جهت آنکه گوله اش دور تر افتد سر را بالا
 بسته هر روز دوازده گوله می انداختند بعض در حوالی دیره و
 برخی در میان لشکر می افتاد اما بعون ایزدی آسیبی بکسی نمی
 رسید - مجملًا به فرمان عالی همگنان بجد و جهد کلی اهتمام
 تمام در سایر جزئیات آن امر عظیم که فی الحقیقت شغل کلی
 بود شروع کرده نقب زدن و راست کردن خم و پیچ کوچه
 سلامت و بر افراشتن جواله و امثال آنها بنیاد نهادند - و جا بجا
 ملچارهای پابر جا مقرر ساختند و به ثبات اقدام و قرار و استقرار
 قلوب افواج حزم و احتیاط را به نباهت و کار آگاهی سرمایه
 تائید افزودند - آنگاه عزیمت های نافذه که آثار عزایم و سور و
 اسماء عظام است بر اهتمام نقابان و به تنفیذ نقب ها و پیشرفت
 ملچارها بر گماشتند - و هم عالیه را که در قوت تاثیر از جمیع قوای
 قویه و موثرات جلیه عوالم علوی و سفای بالا تر است کار فرمای
 افراختن جوالها و مزید اعلائی سرکوبهای مرفوعه و دمدمهای
 منصوبه مقرر ساختند - و نیتهای راسخه و طویتهای خالصه را بر حصول
 مرتبه علم الیقین در کارگری تائید الهی و کارگزاری اقبال بی زوال
 بادشاهی داشته دیده انتظار بر راه قدوم موکب فتح و نصرت گذاشتند -
 چون این مرتبه اجتهاد و اهتمام در سایر این سهام بظهور پیوست
 و در کمتر فرصتی کارها پیش رفته و نقب ها و ملچارها نزدیک
 بحصار رسید چنانچه چهارم شعبان که از تاریخ محاصره تا این وقت
 پنجاه و شش روز گزشته بود از هزار گز راه ملچارهای قلیچ خان
 و عبدالله خان و قاسم خان و جعفر خان که باهم نزدیک و بجبهت
 آگهی از یکدیگر درمیانه راه کرده بودند بکنار خندق رسید
 با آنکه درین مدت متحصنان توپهای کلان برین ملچارها بسته

بشعله کشی آتش کین شب و روز می انداختند و از اطراف حصار گلوله چون ژاله در بارش بوده از ضرب آن و سنگریزه که از صدمه می جست اکثری کشته و زخمی می گشتند اصلا وهن و فتور در بنای عزیمت راسخه هواخواهان راه نیافته بیشتر سرگرم کار شده اظهار جلادت می ساختند - و چون گرفتن چهل زینه بنا بر تعهد راجروپ بدو حواله شده بود و او از پایان آن چوب بندی آغاز نهاده از تخته پناهی ساخته مردم را در آن جا می داد و باین عنوان مرتبه به مرتبه بالا می رفت و توپی نیز برابر نخستین برج چهل زینه بسته هر چند گلوله بسیاری بر آن زدند لیکن از آن رو که درون آن برج سنگ عظیمی بود که اطراف آن را بگل بر آورده بچ بر افراخته بودند کارگر نه افتاده برج منهدم نمی شد و خاکی می ریخت - با این همه راجروپ سعی تمام کار بجای رسانید که شبی مردم او دیوار برج را کواک نمرده در آن جا گرفتند اما درونیان آن قدر توپ و تفنگ و چادرهای نفت آلود را آتش زده انداختند که از کثرت دود و گرمی آتش مردم در آنجا ثبات نورزیده باز خود را به پناه چوب بست رسانیدند - چون از گرفتن آن برج نفی مترتب نبود بادشاهزاده او را ازین اراده باز داشتند - و رستم خان بهادر را با پانزده هزار سوار بجهت تسخیر قلعه بست رخصت فرمودند - خان موسی الیه بمجرد رسیدن شروع در تضییق محاصره نموده بضرر چند توپ دیوار یک جانب انداخت و از هر طرف نقبها پیای قلعه رسانید - مهدی قلی محافظت قلعه از حیز قدرت خود بیرون دانسته از راه دور بینی و عاقبت اندیشی بر سر اظهار اطاعت آمد - بروز دهم از تاریخ محاصره زندهار جویان و امان خواهان نزد خان مذکور آمده قلعه را تسلیم نمود - و اسباب و اشیای او را باهل و عیال او و دیگر همراهان مصحوب محمد طاهر نوامه خود در خدمت عالی فرستاد - و این مرتبه سایر پندها نسبت بگذشته زیاده از امکان کوشش بکار بردند و اصلا پای کم

نیاورده طریق چاره گزینی مدافعه و مسانعه خصوص راه آمد و شد
 اهل قلعه مسدود ساخته جد و جهد را بر کمال رسانیدند - مگر شبی
 مردم مهابت خان را غافل یافته بر سر ملچار او ریختند و بعضی از
 تاپینانش را کشته و زخمی ساخته چون برگشتند اکثری از آن مخدولان
 را که هرگز سپروار سینه سپر صدمه شمشیر و هدف تیر نه ساخته پیوسته
 چون کمان پشت می نمودند مردم ملچار غیرت خان که نزدیک بودند
 راهی بدارالبوار ساختند و باقی ماندها از جنگ دلاوران پلنگ افکن
 بهزار محنت رهائی یافته خود را در پناه قلعه انداختند - و چون دمدمه
 که حسب الامر عالی جعفر بساختن آن مامور بود بطول هفتاد و پنج
 و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع بیست و هفت بصرف یک لک رویه
 در چهل روز بر افراخته شد و ده توپ خورد که گلوله هر کدام
 کمتر از پنج سیر نبود بر آن آورده بدرون حصار انداختن گرفتند -
 بهر خانه که گلوله می رسید گرد از بنیاد آن و دود از نهاد
 خانگی بر می آورد - لاجرم ازین رو کار بر درونیان که ظاهر و
 باطن همگنان را هجوم جنود آسمانی یعنی رعب بی شمار فرو گرفته
 بود تنگ ساختند و از ملچارهای غیرت خان و جعفر توپهای کلان
 را بر دیوار شیر حاجی و قلعه زده بخاک برابر می ساختند - و از
 ملچارها چون عمق خندق همه جا برابر نبود لهذا مخالفان سه جا
 بندی بسته بودند که اگر آب رو به کمی ارد جاهای کم عمق
 بی آب نه گردد - ازین سه بند یکی که پخته بود باهتمام
 عبدالله بیگ نقابان چابک دست کمر بجد و جهد پیشرفت کار خود
 بسته در ده روز نقبی که در خندق رسانیده بودند سوراخ زده شروع
 در بر آوردن آب نمودند - و بند دیگر را جانب دروازه و بس قرن
 و بابا ولی که خاکریز کرده بسته بودند نیز شکسته در چهار روز
 خندق بالکل از آب خالی ساختند - و در برجهای قایم که در کنار
 خندق ترتیب داده بودند بندوقچیان را نشانند که مردم غینم را

فرصت بستن بند ندهند - و بندهای کار طلب بطلبگاری پیشرفت کار به خندق در آمده بساختن برج و پیش بردن ملچار پرداختند - و جعفر باسر عالی خاکریزی به پنهاورثی سی و پنج ذراع و ارتفاع هفت ذراع بر آورده در ضلع چپ آن کوچه سلامت و برجی بالای آن ترتیب داد که بیلداران و مزدوران بجمعیت خاطر کار توانند ساخت - و ملا فاضل که متکفل آب دزد بود از پنج هزار گز نهری بعرض سه گز و عمق هفت گز حفر نموده از فاصله یک صد و سی گز از کنار خندق بکندن نقب پرداخت - و چون نقب از زیر بندی که در پیش آب دزد بسته بودند سر بر آورد آب خندق آنچه از خضری دروازه این طرف مانده بود بالکل بر آمد و خندق خشک گردید - قلعه نشینان از ملاحظه این حال مغلوب واهمه و هراس گشته در دامن خاکریز شیر حاجی جوی کنده و از آب چاهای اندرون حصار لبریز گردانیده سرمایه استظهار خود گردانیدند - و آخر رمضان که مغول از راه سیوی و دهاور نه توپها آورده هر نه توپ کلانرا به ملچارها برده از هر دو طرف قلعه بکار در آوردند چنانچه از شرفات قلعه و بیشتر از نصف دیوار آن و سه حصه دیوار شیر حاجی بر زمین انداختند و از ضرب توپهای مذکور قریب سه صد گز زمین ریخته در پای دیوار توده خاک گردید - سرداران نصرت آثار و بهادران تهور شعار از وفور تجلد و جلادت طول مدت محاصره را که بچهار ماه کشیده بود موجب خجالت خود دانسته باشاره عالی از طرف ملچار قلیج خان و غیره قرار یورش دو گهري از شب مانده نهم شوال دادند - و راجه جی سنگه و دیگر منصبداران در همان شب زینه پایها بر دیوار شیر حاجی گذاشته از هر جانب جهت اضطراب غینم مردم خود را بر دیوار بر آوردند - و لشکر خان و ایرج خان با جمعی دیگر که از عقب کوه لکه جا داشتند ملچار بکوه بر آورده پهای دیوار رسانیدند - بادشاهزاده والا

تبار بنا بر رسوخ عزم کوه وقار سرانجام کار ولی نعمت را وجه همت بلند نهمت ساخته در برات ذمت از ادای حقوق نعمت و تربیت خداوندگار خویش حق سعی و شرط کوشش را بهمه جهت شغل ذمت انگاشتند و از ره مصلحت اساس عزیمت لشکر و سران سپاه را بنوید تضعیف پایه مناصب و مژده رفع درجه مراتب راسخ بنیاد تر ساخته بیه بتازگی بر سر کار آوردند - و احاد عسکر را دم نقد بعطایا و جوایز وعده افزایش و مشاهره مقررى دل داده سرگرم کار گردانیدند - و بنا بر سرانجام کار از همه راه در آمده و ماده معامله را قوام تمام داده بیکبارگی در پی کارسازی یورش شدند - چنانچه پنج گهري از شب مانده بامداد عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته خود بر کوهچه که از فراز آن مکان مردم هر دو یورش نمودار بود بر آمدند - و درین شب برای آنکه تلمعه نشینان دیوار انداخته را محکم تر نتوانند ساخت از هر توپ کلان چند گوله انداخته فرصت سر بر داشتن بکسی ندادند - القصه قلیج خان از جانب راست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ آن و عبدالله خان و جعفر از ملچار خود مردم را بیورش تحریص نموده تاکید کردند که به هیئت مجموعی یک دفعه از ملچارهای خود بحرکت در آمده یورش کنند - اگرچه در آغاز از صفحات صفای احوال و جرابد مساعی اکثر مردم که عنوان تکاسل و تهاون داشتند آیات ضعف و مستی معلوم می شد اما آخرکار از مشاهده احوال بعضی دلاوران فرار دشمن ناموس دوست که در راه پیشرفت کار خداوندگار تسلیم جانرا از جواب سلام دادن آسان ترمی گرفتند بیکدیگر پیوسته تکبیر گویان سوزن انداختند و جمعی زینه پایها بر دوش نهادند بمجرد رسیدن پای حصار نردبانها باطراف برج و باره بر افراشتند و پای بر مدارج آن که فی الحقیقت معراج بهادر یست نهادند بیالا بر آمدند - و برخی حقیقت سربازی و جانفشانی را مجسم و معصورشناخته

بنا بر کمال عدم بیم و باک از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی محابا خود را بدرون شیر حاجی رسانیدند - باوجود آنکه توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی که از بروج قلعه باتشباری در آمده جوهر هوای جو را گوئی به دود و شرار منقلب ساخته بود چنانچه همانا نظر قران اختران سبعه سیاره در مثلثه آتشی اقتضای طوفان نار می نمود قطعاً ابا و محابا نکرده بشغل خویش تقید داشتند و پروانه وار خود را بر آتش سوزان زده همت بزد و خورد گماشتند - چون ازین جر واقف نبودند بعضی در آن افتادند و برخی از آن گزشته بشیر حاجی در آمده بعنوانی داد تردد دادند که از صدمه حمله آن شیران لرزه تزلزل در ارکان ثبات قدم متحصنان افتاده مردم شیر حاجی بقلعه کلان شتافتند - و عموم آنها هجوم نموده و در صدد مدد فراریان شده باتفاق بمقام مدافعه و ممانعه در آمدند و بر سر این معنی پا فشرده نهایت ایستادگی نمودند - القصه گروه انبوه را که در دیوان کده عالم بالا نام آنها از دفتر عطیه بقای حیات بکزلک فنا حک شده هم در طی راه طومار روز نامه زندگانی طی نمودند و با باقی ماندها بر سر جر کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده مصافی عظیم رو داده بسبب تنگی فضا از هر دو طرف کوتاه سلاح در پیکار در آمده مرغ روح چندین خون گرفته از آشیان کالبد عنصری روبه پرواز نهاد - از بندهای بادشاهی خواجه خان که روز اول زخم تفنگ برداشته بود درین روز بالای خاکریز تنگی بسینه اش رسید - و محمد حسین کولابی و محمد شریف عرب و تیمور بیگ آغر و لعل بیگ علی داشمندی و محمد سعید کاشغری و جمعی دیگر و طایفه از ملازمان آن بیدار بخت و گروهی از نوکران قلیچ خان و قاسم خان که در جر در آمده بودند و سود دارین در تردد می دانستند نصیری وار جان نثار گشتند - و مردمی که از جانب ملچار غیرت خان دویده بودند بسبب روشن شدن روز و ریزش بسیاری

توپ و تفنگ و گروهی که نردبانها بدیوار شیر حاجی گذاشته بودند و از دون همتی خود را به قاعه نمی توانستند رسانید و جمعی که از عقب حصار قدم بکوه گذاشته بودند سه ربع گروه بلندی کوه نوردیده تفنگچیان قزلباش را که در پناه اجار به کشک حصار می پرداختند زده برداشتند - و بسبب رسیدن زخم تفنگ بعطا الله بخشی احدیان که سردار آن جماعت بود و احدیان برو هجوم آورده او را برداشته رو به نشیب نهادند و دیگران هم بی استقلال گشته همه بیکبار از کوه فرود آمدند - مجملًا از گروه قوی نفسان رزم آزما که خود را بر آن دریای آتش که موج شور و شر بر چرخ اخضر می زده بود هزار کس مقتول و مجروح گردیدند - بادشاهزاده بلند اقبال از غیرت فطری مقرر ساختند که قلیچ خان و غیرت خان و عبد الله بیگ و جعفر ملچارهار پیش برده جر از دست غینم بگیرند و ازین ملچار نقب ها زده هر نقبی که بته دیوار قلعه برسد بیاروت انباشته آتش دهند تا راه یورش خاطر خواه کشاده گردد و خاکریز را نیز پیش برده از جر بگزرانند که از بالای آن هم مردم توانند دوید - و حکم نمودند که رستم خان با همراهان از قلعه بست آمده به هیئت مجموعی یورش نماید - از مشاهده این حال قلیچ خان و قاسم خان برجهما ساخته پیش رفتند و از ملچارهای خود بکندن نقب پرداختند - و عبدالله بیگ باوجود ریزش توپ و تفنگ در یک ماه هفده برج درون خندق تا نزدیک جر بر افراشته دیواری طولانی که گروه انبوه درمیان توانند نشست بفاصله سه گز از جر بر آورده تفنگچیان قدر انداز و تیز انداز بسیار عقب آن نشانده - شب و روز گرم آویز و ستیز بود - و جعفر نیز خاکریز را پیش برده چون بکنار جر رسانید شبها مخالفان از درون جر نقب زده خاک را می دزدیدند - اگرچه از چهار ملچار سه چهار نقب شروع شده بود اما هر که نزدیک می رسید از بالای قلعه بضراب توپ و تفنگ

خراب ساخته متنفسی را مجال حرکت نمی دادند - راجروپ بر کنار
 جر از تخته و چوبهای کلان پناهی ساخته عقب آن جمعی از مردم
 بادشاهزاده و دلیر خان و خود را جاداد - و جعفر خواست که شب
 هنگام از آنجا بر اعدای دین و دولت ریخته جر را از آنها بگیرد -
 از آغاز شام مخالفان برین معنی مطلع شده در عین سرگرمی
 بهادران نقت بسیار بر آن چوب بندها پاشید و آتش زده نایره افروز
 قتال و جدال گشتند - و به هیئت اجتماعی بر سر آن مقام جمعیت
 نموده بنیاد آتشباری محکم کردند - و سرگرم انداختن تفنگ و
 حقه و سنگ شده مشکهای پر باروت و لحافهای تفت آلود را آتش
 زده می انداختند - و بهادران رزم جوی که لافها زده گزافها گفته
 بودند از دشواری کار و سختی و تنگی جا همه کس در پس ملچار
 طلبگار پیش برد مطلب بوده تا ممکن در جانفشانی دریغ نمی نمودند -
 الحاصل از اول شام تا آغاز بام معرکه زد و خورد قایم و هنگامه
 گیر و دار از طرفین گرم بازار بوده نبردی شدید و جنگی سخت
 بمیان آمد - در آخر کار عرصه کار زار بقایمی از یکدیگر ریخته
 مردم درون و بیرون رخ بسوی قرارگاه خویش آوردند - و از هر دو
 جانب گروهی کشته و جمعی خسته گشته چندین شبانروز دیگر از
 طرفین بر سر جر متلاشی بودند - و باوجود آنکه از هر دو جانب
 بافسون دم گیری توپ و تفنگ متنفسی در میدان نبرد سلامت
 نماند باز همت بلند نهمت بر ادای حقوق مرحمت گماشته در راه
 خدبو آفاق جان عزیز دریغ نمی داشتند - و از آن طرف مخالفان
 بضراب توپ و تفنگ و سورت آتش حقههای باروت علت رفع سطوت
 و کثرت و صولت بهادران میگشتند و بدین طریق سد رخنه نموده
 سنگ راه فتح می شدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار چون
 مدت محاصره از پنج ماه گذشته سرما آغاز نمود از اول تا آخر
 بیست و هفت هزار گوله خورد و بزرگ بر قلعه زده بودند و سرب

و باروت و گلوله توپ باخر رسیده در صحرا علف و در لشکر آذوقه
 نماند - هرچند رهن بودن سایر اشیا در گرو وقت و حیز تعویق و
 تاخیر روزگار است و لیکن امور متعدده نیز سبب صورثی این معنی
 آمد - نخست عدم تهیه اسباب یورش و دیگر عسرت عسکر ظفر اثر
 بنا بر نایابثی علیق و تعذر علاج آن چه تا ده پانزده گروه هیچ جا
 همیشه و گاه نماند و هر نوبت که لشکر بکھی میرفت از ده بیست گروه در
 طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار جر ثقیل و نصب صد
 منصوبه و حیل خوراک یک روزه دواب بچنگ می آوردند - و از
 آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد
 وقت وفا پرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر حصار
 نمی نمود - و از همه عمده تر وجود نفاق که باعث عدم حصول
 مقصود و علت بر نیامدن مطلب شد - و چون در صورت کدورت
 باطنی سرداران و سایر امر که بضرورت رفته رفته بعدم اتحاد اهو
 و آرای احاد عسکر منجر می گردد پیش نرفتن معنی مطلوب از آن
 ظاهر تر است که باظهار تبیین نیازمند باشد - لاجرم بدان نپرداخته
 و مقتضای وقت را علت تامه وجوب معاودت دانسته تسخیر قلعه را
 این مرتبه نیز در سال دیگر موقوف داشتند -

رستم خان قلعه بست را ویران ساخته و آذوقه آنرا بر مردم
 قسمت نموده چهارم ذیقعه بقندهار رسید - پانزدهم ذی قعه صلاح
 در مراجعت دیده شاهزاده در مورد قلعه منزل گزیدند و غیرت خان
 را با لشکر کابل و توپخانه براه غزنین رخصت فرموده هژدهم آزان
 منزل روانه گشتند - و رستم خان بهادر را چنداول و طاهر خان و
 قباد خان را قراول گردانیده به قلیچ خان و نجابت خان فرمودند که
 پیش پیش می رفته باشند - و بیست و سیوم در قوشنج رسیده قلعه
 آنرا منهدم ساختند - غره ذیحجه در منزل دوکمی برستم خان بهادر
 فرمودند که با لشکر ظفر اثر مرحله نورد شده بهوشیاری و احتیاط

بیاید - و خود بدولت با چندی از ملتزمان رکاب سعادت بطریق ایلغار در نه روز و رستم خان در بیست و یک روز بملتان رسیده بعد از توقف یازده روز بیست و یکم شهر مذکور روانه شده در بیست روز دیگر بتاریخ یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و چهار داخل دولتخانه دارالسلطنت لاهور شدند -

اکنون باز بنگارش وقایع حضور پر نور می پردازد - محمد شریف تولکچی به فوجدارئی هوشنگ با آباد و منصب هزار سوار از اصل و اضافه و مرشد قلی را که بدیوانئی بالا گهات از قرار واقع می پرداخت بموجب التماس بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و خطاب خانی و مهدی قلی بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار و خطاب خانی سرافراز گردیدند -

بیست و چهارم از عرضداشت گوهر درج عز و جلال اولین موجه بحر دولت و اقبال تاج خلافت را گرامی در محمد اورنگ زیب بهادر خبر مسرت اثر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیله رضیه شاهنواز خان صفوی روز سه شنبه دوازدهم شعبان مسرت افزای خاطر دریا بمقاطر گشت و آن گرامی مولود بسططان اعظم موسوم گردید - میر خلیل الله ولد اعظم خان بمنصب دو هزار سوار و خطاب مفتخر خان و خدمت قلعدارئی فتح آباد و ملتفت خان از تغیر او بداروغگی توپخانه دکن و عنایت علم و پلنگ حمله بمنصب هزار سوار و عبدالمقتدر بمنصب هزار سوار چهار صد سوار از اصل و اضافه مباحی گشتند - درین ماه مبارک رمضان بعطای شصت هزار روپیه فقرا و بینوایان کامیاب گشته هر شب بامر والا تمامی بندهای کشک و بسیاری از مستحقین از نعم خاص مایده افضال که باقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوی آراسته می شد بهره ور و زله بر می گشتند -

غره شوال بادشاه بجر نوال بر اسپ صرصر تک ابر رنگ سوار شده
 بمسجد عصمت پناه فتح پوری محل تشریف برده بعد ادای دوگانه
 بدولتخانه مراجعت فرموده - و برخی جواهر بیشکش و خوانهای نثار
 که ان عصمت پناه ترتیب داده بود نثار فرق فرقد سای نمودند -
 و محمد ابراهیم آخته بیگی ولد ذولفقار خان بخطاب اسد خان و
 غضنفر بخدمت فوجدارئی میان دوآب مباحی گشتند - بهار بانو بیگم
 همشیره بادشاه دین پناه در سن شصت و پنج یازدهم شوال ازین
 دار ملال انتقال نمود - و بیگم مذکور که از بطن خواهر گردهر
 ولد کیشو بن جتمل بود و از پرویز یک سال خورد تر در روضه
 حضرت مریم مکانی والده ماجده حضرت جنت مکانی مدفون شد - و
 مراد کام صفوی معنایب به خطاب مکرمت خان و محمد صفی ولد
 اسلام خان بخطاب صفی خان معزز و نامور گردیدند - چون بمسامع
 حق مجامع رسید که حیات راجه مدن سنگه بهمدوریه درقندهار سپری
 گردید مہاسنگه پسرش را بمنصب هزاری هشتصد سوار و خطاب
 راجگی بر نواختند - اعتقاد ان را که بجهت معالجه در لاهور مانده
 بود بدرگاہ آسمان جاہ آمده دولت ملازمت اندوخت - و بعطای خلعت و
 منصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته باین سابق
 میر بخشی گردانیدند - و لشکر خان از ملتان آمده سعادت ملازمت
 دریافت و بدستور پیشین بخدمت بخشی گری درم از تغیر ارادت
 خان سر بلند گردید - و خدمت عرض و قایع صوبجات بارادت خان
 مفوض گشت -

تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد

چون از دیر باز ساحت مستقر الخلافت ادبر آباد بیمن
 قدوم فیض لزوم برکت اندوز منا و سعادت نشده بود بحیله دیدن
 مسجد جامع که بفرمان والا در قلعه سراپا از سنگ مرمر بصرف

مبلغ سه لک روپيه اواخر سال بيست و ششم از جلوس مبارک
 موافق سنه یک هزار و شصت و سه هجري در عرض هفت سال
 صورت اتمام پذيرفته بود بعد از انقضای دو پهر و چهار گهري روز
 جمعه بيست و نهم ذي حجه در ساعت فرخنده بر کشتي سوار شده
 متوجه آنصوب با صواب گشتند - و بعد از طی منازل شانزدهم شهر
 محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و چهار دولتخانه مستقر
 الخلافت اکبر آباد را منبع برکات و مرکز سعادات جاويد گردانیده
 آخر روز به مسجد مذکور تشریف بردند - اين بنا که نافع ترين
 خيرات جاريه است و بحکم نصوص کتاب و احکام سنن موجب
 تاسيس بنیان قصور و منازل در دارالجنان است مشتمل است
 بر سه گنبد هر گنبدی بقطر نه ذراع و محتوي بر بيست و یک
 چشمه در سه قطار و شش برج که بالای هر یک گنبدیست مشتمل
 بقطر چهار ذراع - بنايست پایه دار که آيه ' کریمه' انما يعمر
 مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر معني بيان اين تمهيد مي
 نماید - طولش پنجاه و شش ذراع است و عرض بيست و یک و
 ارتفاع کرسی آن از صحن سنگ مرمر یک ذراع - شمالي و
 جنوبيش در طنبی خانه ایست هر کدام بطول هفده و عرض سه و
 نیم - و برپيشانی نورانی آن ابنیه خیر که چون پيشانی نورانی
 صبح دوم ابواب فیض بر روی زمین و زمان کشاده و بزيبائی چون
 طاق ابروی هلال عید بکمال خوشنمائی و حسن دلکشائی در نظرها
 جلوه داده کتابه ایست پر چین کاری از سنگ سیاه گوئی از مداد
 مشکین سواد خامه تقدیر بر حاشیه آفتاب بسمله فاتحه نکوئی
 مرقوم گشته و از رشک تابش آن که در رنگ ناصیه ارباب طهارت
 و صفا بفروغ فیض تابانست دیدهای مهر و ماه از ناخن هلال و
 خطوط شعاع بعارضه ناخن و سبل مبتلا گردیده - ناصیه هر نیک
 بختی که بسجود این آستان ملایک آشیان نورانی گردد چون جبهه

کشاده روی آفتاب هرگز چین هلال و غبار تیرگی در خواب نه بیند -
و دست نیاز هر حاجتمندی که درین خجسته مکان بسوی آسمان
بلند گردد آرزوهای موقوف دعا پیش از حرکت لب و زبان بدرجه
حصول می پیوندد - و گنبد کاسه سیمگون بی مبالغه فیض مشحونش از
غایت تابش نور و ضیا چون چشمه آفتاب آبروی این نه طبق زر
اندود افزوده - و صفای در و دیوارش که معائنه چون جوهر آئینه
مصفا است مردم دیده را وقت دیدن بموجه حیرت ربوده - قرایم
قریمه اش که هر یک قاعده این نه گنبد گوهر نگار می تواند شد
مانند دعایم دین متین ثابت و برقرار - و ارکان هر گنبدش که
پای تا سر مانند سراپای خوبرویان دل فریب است چون قواعد
ملت حضرت سید المرسلین مستحکم و پایه دار - در وسط صحنش که
از سطح زمین بارتفاع یازده گز و فرش آن از سنگ مرمر مربع
شصت در شصت گز است حوضی نو آئین ده در ده هم ازین سنگ به
پنجاه دو گز و یک پا و بالا چون طبق گل آفتاب موج آب و تاب
باوج فلک رسانیده - و میان آن فواره جوشان از همان سنگ مانند
دعای مستجاب از سینه پاک رو باسمان نهاده - همانا این کعبه
برکات ابدی باعتبار صفا و نزهت خدا داد چشم جهان بین روی
زمین و این وحی دل نشین از ظهور لطافت نور دیده آن مجمع
سعادات ابد قرین است - مردم دیده پاک بین روحانیان از روی
فضای فرح افزایش نسخه نزهت الارواح بر گرفته و لطایف روحانی
از روی زمین بهشت آئینش که برو یافتن فرش سنگ مرمر خویشتن را
بر فلک ثوابت کشیده در نظرها آشکار گشته - و در اوضاع سه دانه آن
صحن مصفا ایوانهای دلکش از سنگ مرمر است و زیر آن عمارتی دو
طبقه از سنگ سرخ رو به بیرون واقع شده - و ارتفاع کرسی
ایوانها از صحن مسجد دو نیم پا گز است - شمالی و جنوبی دو دروازه
عالی بنا است میانه هر کدام گنبد چار در چار سقف که کاسه

هریک از مرمر است و بالای هر یکی سه چار ترکی سنگ مرمر با کاسهای طلا اندوده - دروازه خاوری که میانه اش تا گنبد از سنگ مرمر است شش گز در شش گز است و نشیمنهای در طبقه دل نشین دارد که بالای آن گلدستهای نو آئین است تا کاسهای زرین - و پیش هر یکی از سه ابواب دو ایوان و پنجاه و دو زینہ در کمال زیبایی و خوشنمائی مرتب گشته - امید که ثواب این موقف اجابت که وسیله استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واهب العطایا است عاید روزگار فرخنده آثار آنحضرت والا مرتبت باد*

چون عمارت شکار گاه سمو گر با وجود بد طرحی کهنه گشته بود و آگاه خان حسب الحکم معلی در موضع عمادپور مشرف بر دریا نیم گروهی این طرف سمو گر بصرف هشتاد هزار روپیه عمارتی مختصر مطبوع تیار ساخته بعرض اشرف رسانید بجهت شکار در آن مکان تشریف فرموده یک شب در آنجا بکمال عشرت و شادکامی گزرائیدند - بیست و نهم محرم بعد از دو پهر و دو نیم گهری روز بر آمده براه روپاس قرار انعطاف عنان بصوب دارالخلافة شاهجهان آباد داده نواحی مستقر الخلافت را مورد عسکر منصوره و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی گیتی پوی ساختند - روز دیگر در روپاس دایره شد - سوم صفر از آنجا معاودت نموده سیزدهم سه گروهی خضر آباد نزول نمودند - چهاردهم نشیمنهای دلنشین و منازل نزهت آئین دارالخلافة فیض پذیر ورود مسعود گشت - اول عمارات خاص و عام و غسلخانه و جهر و که میامن نزول همایون دریافت و بعد از آن نزهت کده ارم آئین دولتخانه فیض ترین که از همه رهگذر خاصه از فیض بخششی جا و فرح افزائی هوا و فضا و فسحت ساحت و افاضه روح راحت و صفای نظر و حسن منظر چشم و چراغ روی زمین بل روکش بهشت برین است باین سعادت خاص اختصاص پذیرفت *

چون بعرض مقدس رسید که مهین گوهر بحر خلافت و جهانداري از قندهار بکوچه‌های متواتر چهاردهم صفر یک کروهی شاهجهان آباد رسیده اند حسب الحکم معالی سعد الله خان باستقبال شتافته در خدمت لازم البرکت بیاورد - آن قره باصره دولت و بخت با سلطان سلیمان شکوه پس از ادای مراتب آداب هزار مهر نثار گزرائیده بتازگی مشمول عواطف و منظور مراحم بادشاه مرتبه سنج پایه شناس آمدند - و بحکم غلبه افراط محبت و وفور عاطفت در آغوش رفت کشیده پیشانی نورانی آن شایان عنایت نمایان را به بوسه نورانی گردانیدند - و بعد از اظهار این عنایت انواع عواطف در لباس عنایت خلعت خاص و دو اسپ عراقی با ساز مرصع و طلا بتقدیم رسانیده آن والا گهر را سرمایه جمعیت بخشیدند *

از عرضداشت حافظ ناصر متصدی بندر سورت بعرض مقدس رسیده که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم ذوالفقار آقا برادر صالح پاشا وزیر اعظم سلطان محمد ابراهیم پدر خود را بعنوان سفارت روانه درگاه آسمان جاه نموده بود بیست و نهم به بندر سورت رسیده است - فرمان شد که حافظ ناصر دوازده هزار روپیه بعنوان مدد خرج از خزانه سرکار والا بدهد - و روشن بیگ گرزدار فرمان عالیشان و خلعت فاخره باو رسانیده و همه جا رفیق طریق او بوده بدرگاه آسمانجا بیارد و بموجب ذیل در راه از هر کدام بعنوان ضیافت بدهاند - سزاوار خان در سلطانیپور پنج هزار روپیه و محمد طاهر ملازم پادشاهزاده والا تبار محمد اورنگ زیب بهادر در برهانپور از سرکار عالی آن بلند مرتبه دوازده هزار روپیه و در اوچین محمد میرک دیوان شاهزاده کامگار مراد بخش از جانب آن والا گهر پنج هزار روپیه - و در مستقر الخلافت اکبرآباد سیادت خان قلعه دار دوازده هزار روپیه از خزانه و

سه هزار روپيه از جانب خود كه مجموع پنجاه هزار روپيه باشد
بسفیر مذکور برساند *

جشن وزن شمسی

روز جمعه بیست و ششم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار
هجری مطابق بیست و ششم دی ماه مجلس جشن وزن شمسی
آغاز سال شصت و سوم بزیب و زینت نظر فریب آراستگی یافته
گلبن مقصود عالمیان بتازگی گل گل شگفت - بادشاه بحر نوال
پس فراغ مراسم معهوده وزن بر سریر گوهر نگار و اورنگ طلای
میناکار که بطول دو نیم و عرض یک گز و بیست طسو و ارتفاع
چهار و نیم ذراع بصرف پنج لک روپيه صورت تمامیت یافته بود
جلوس دولت فرسوده سرمایه بی نیازی یک جهان نیازمند مهیا
ساختند - و به مهین گوهر بحر خلافت یعنی سلطان محمد داراشکوه
تسبیح مروارید گران بها با یک قطعه لعل و جیغه مرصع و
کمر بند مرصع و آلات ثمینه که قیمت مجموع چهار لک روپيه
باشد و فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل مرحمت نموده سلطان
سلیمان شکوه را بعنایت خلعت و جیغه مرصع و اضافه هزار
هزار سوار بمنصب ده هزار شش هزار سوار و راجه جسونت سنگه
را بمنصب شش هزار شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه
اسپه و خطاب مهاراجه و قاسم خان میر آتش را بمنصب سه
هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و اخلاص خان شیخ زاده
را بمنصب سه هزار دو هزار پانصد سوار و بیرم دیو سیسودیه
را بمنصب دو هزار سوار و مهدی قلی خان قلعدار معزول
بست را بمنصب دو هزار ششصد سوار اصل و اضافه معزز و مکرم
و مفتخر و مباحی ساختند - و محمد بدیع پسر زاده محمد خان را که
دوازده هزار روپيه سالیانه داشت بمنصب دو هزار چهار صد

سوار و نامدار ولد جعفر خان را بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب خانی بر نواختند - جعفر خان صوبه دار بهار و خلیل الله خان از کابل آمده شرف دریافت ملازمت و لا حاصل نمودند - و بیست و یکم این ماه بعرض مقدس رسید که پانزدهم ماه مذکور قلیچ خان در بهپیره بساط حیات مستعار در نوردیده در جوار رحمت الہی جاگزید *

وزن قمری

درین ایام سعادت فرجام که فلک بکام هوا خواهان است و گردش ایام بر طبق مرضی سر سروران دوران انجمن وزن قمری جشن همایون آغاز سال شصت و پنجم از زندگانی جاوید طراز بادشاه جمجاه خاقان گردون کلاه روز پخشنبه غره ربیع الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری منعقد گردید و زمان را پیرایه نشاط و کسرانی داد و ابواب فرح و سرور بر روی خاص و عام مفتوح گشته غم بالکل از طاق دلها بر زمین افتاد - و روی زمین بهشت آئین دولتخانه از رو یافتن فرش بوقلمون زینت ارم یافته بارگاه همایون که در نقش و نگار رشک بارگاه بوقلمون است بطول صد ذراع و عرض سی و شش که صنعت گران احمد آباد از مخمل بادله باف بصرف یک لک روپیه مهیا ساخته بودند بچهل و چهار ستون سیمین که با کلسها چهار لک و نه هزار تولچه وزن دارد بر پا کردند و بر دور آن محجری از نقره نصب نمودند - و درون و بیرون ایوان کیوان مکان را بارایش پرند چینی و اطلس خطائی و پردهای مخمل زر دوزی روکش این زنگار گون خرگاه مکل ساختند - و در طاقهای آن کوکبهای زرین مرصع کار بسلسلهای سیمین آویخته گرد اورنگ گوهر آگین شامیانهای مروارید دوزی با ستونهای زرین افراختند -

و جا بجا تختها و سندلیهای طلائی ساده و میناکار گذاشته چترهای
 مرصع که مسلسل آن بدلائی قیمتی مکمل بود منصوب نمودند -
 آنگاه شهنشاه فلک بارگاه بر سریر عرش نظیر جلوس میمنت مقرون
 فرموده کف عطا مانند پنجه آفتاب جان افروز بزر پاشی برکشادند*
 آوازه شد اندرین کهن فرش کان سلطان استوی علی العرش
 نخست بیادشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه سوای هشت کرور
 دام انعام سابق یک کرور دام دیگر مرحمت نمودند - شاهزاده
 والا تبار محمد مراد بخشش با ایزد بخشش پسر خود آمده سعادت
 ملازمت دریافت و همان وقت بعنایت خلعت و تفویض صوبه احمد
 آباد از تغیر شایسته خان و اضافه سه هزاري ذات و سه هزار سوار
 پنج هزار دو اسپه سه اسپه سر افراز ساخته یک کرور دام بطریق
 انعام مرحمت فرمودند - و پنج لک روپیه نقد بدین تفصیل از
 خزانه رکاب سعادت یک لک روپیه از خزانه مالوه یک لک و از
 خزانه روضه منوره یک اک و دو لک روپیه از خزانه احمد آباد
 بعد از رسیدن بطریق انعام مرحمت فرمودند - و از جمله شپانزده
 کرور دام یازده کرور دام جاگیر و باقی پنج کرور دام بقرار داده
 ماهه نقد از خزانه سورت مقرر نمودند - و چهل هزار روپیه نثار
 بابت آورده بیگم صاحب و شاهزاده بلند اقبال بفقرا و مساکین و
 فضلا و صلحا عطا فرمودند*

مهمین پور خلافت اسپی یوز قوی هیکل پنجابی نژاد که
 طولش دو نیم گز و یک نیم طسو و ارتفاعش دو گز و سه طسو
 است و اسمعیل مرزبان الوس دودای بان بیدار بخت گزرانیده بود
 و بفیل سفید موسوم گردیده از نظر اشرف گزرانید و پنج هزار
 روپیه قیمت شد - فرمودند که از اسپان هندوستان اسپی تا
 حال باین کلانی و تنومندی بنظر در نیامده - و مکنند سنگه هاده
 بمنصب در هزاري دو هزار سوار و طاهر خان بمنصب سه هزاري هزار

و پانصد سوار و کنور رام سنگه نیز بمنصب مذکور و هر کدام از سید شهاب و سید عبدالله نیز بمنصب مذکور و محمد بدیع بمنصب دو هزار و هفتصد سوار و ابراهیم خان پسر امیرالامرا را بمنصب هزار و پانصد سوار و عبدالرسول و عبدالله خان نیز بمنصب هزار و پانصد و دو صد سوار و رحمت خان داروغه کرکریراق خانه و دیوان احمد آباد از تغیر میر بخشی و میران ولد خلیل الله خان بمنصب هزار و پانصد سوار و ناظر خان بمنصب هزار و سه صد سوار و رای رگهناتھه و دیگر بسیار بندها باضافه سرافرازی یافتند - ملک حسین برادر مظفر حسین که از شاهزاده عالی قدر مجد اورنگ زیب بہادر جدا شدہ بقصد بندگی درگاہ رسیدہ بود بمنصب ہفت صد سوار معزز و مفتخر گردید - درین وقت کہ طوایف انام از خواص و عوام از انعام و افضال بادشاہ دریا نوال کامیاب بودند جی روپ میرتیه کہ داخل بندہای درگاہ بود در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردہ و عاقبت اندیشی را پی سپر انداختہ از بیرون محجر سیمین شمشیر آختہ رو بانحضرت دوید - چون بہ تعنت زینہ رسید نوبت حال کوتوال در آنجا ایستادہ بود او را بضرب چوب بر زمین انداخت و درہمان گرمی بمجرد برخاستن خواجہ رحمت الله میر توزک بمقتضای کار فرمائی شجاعت اصلی زخم کاری شمشیر بدو رسانید - و ارادت خان نیز چون قضای مبرم بدو رسیدہ بزخم دیگر کارش تمام ساخت - پس از آن دیگر بندہا بضرب جمدھر و شمشیر پارہ پارہ نمودہ دنیا را از لوٹ وجود آن مردود پاک ساختند - شہنشاہ بندہ پرہ ارادت خان را از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری دو صد پنجاہ سوار و نوبت خان را باضافہ نوازش فرمودہ ازین محمل بشاہ محل کہ اطراف سہ تانہ آنرا بشامیانہ های مخمل کلابتون باف و ستونہای سیمین و فش رنگین از پشم شال وغیرہ زینت آکین ساختہ بودند تشریف فرمودہ از وزن

همایون پله و ترازو را با میزان فلک هم پله گردانیده صدای کوس و گورکه و نوای نای و نفیر سامعه افروز کیتی گشته از لحن خنیاگران زور بازار نشاط رونق تازه یافت - و بفضل و صلحا و اصحاب تنجیم و ارباب طرب فراوان زرسرخ و سفید مرحمت گردید*

بست و دوم بمنزل نزهت آگین گرامی اختر اوج عظمت و جلال شاهزاده بلند اقبال نزول اجلال فرمودند - آن عالی فطرت پس از ادای مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینه و مرصع آلات و اقسام نفایس و اقمشه در صحن آن سرابستان به ترتیب چیده دویست اسپ عربی و عراقی با ساز طلا میناکار و طلای ساده و چار جامهای زربفت از نظر اشرف گزرانید - از آنجمله بقیمت چهار لک روپیه پیشکش بنابر رعایت خاطر آن والا تبار قبول نمودند - و همدرین محفل بادشاهزاده عالی نسب مراد بخش بعنایت خلعت خاصه با نیم آستین و دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا میناکار و فیل با ساز نقره نوازش یافته رخصت گجرات شد - حکیم صالح که سی روپیه یومیه داشت بمنصب پانصدی ده سوار و محمد بیگ برادر یادگار جولاق که بعد از گزشتن نظر محمد خان از آنجا به حرمین شریفین رفته بدرگاه عالم پناه آمده بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر افزای یافتند*

چون درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام کشور خدیو گردون چارم قرین دولت و سعادت روی توجه بشرفات غرفه شرفخانه آورده برید موسم نوروز نوید نوروزی بعالمیان رسانید - و روی مجلس جشن نوروزی از سر نو غازه زیور تازه پذیرفت و تخت خلافت از برکت پای فرقد سای آن سرور اکیل سعادت وزینت بی اندازه یافت - موسم خریف عیش و عشرت نا کامان نومید مبدل به فیض ربیع کامروائی جاوید گردید

و بہار امیدواران گل گل شگفتہ شاہد آرزوی دیرینہ ارباب آز
و نیاز پیشگاہ حصول را جلوہ گاہ ساخت - تقرب ان بمنصب چہار
ہزاری ہزار سوار و قباد خان بمنصب دو ہزار پانصدی ہزار سوار
و عبد اللہ ولد منصور حاجی بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار و
خطاب مخلص خان و جعفر ولد اللہ و یردی خان بمنصب ہزار و
پانصدی ہشت صد سوار و سین علی خان برادرش بمنصب ہزاری
ہفت صد سوار و فیض اللہ خان بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار
و ابراہیم خان ولد امیر الامرا بمنصب دو ہزاری شش صد سوار
و میر گل بدخشی بمنصب ہزاری پانصد سوار نوازش یافتند*
ہفتم جمادی الاولی بقصد مزید اعتبار امیر الامرا علی
مردان خان بمنزل او تشریف فرمودہ تمہید قواعد مباحات جاوید
سلسلہ او نمودند - آن خان بلند مکان پس از اقامت مراسم پا
انداز و نثار جواہر و مرصع آلات و اقمشہ نفیسہ و ہژدہ اسپ و
دیگر اشیا بنام پیشکش بسمت شکرانہ موسوم ساختہ از نظر انور
گزرانید - از جملہ بناہر مراعات خاطر او دو لک روپیہ بشرف
پذیرائی رسید - درین وقت بعرض مقدس رسانیدند کہ ذوالفقار آقا
ایلچی روم بنوحي دارالخلافہ رسیدہ امیدوار دریافت ملازمت اشرف
است - چون پاس عزت رسول سلاطین عظام شیمہ کریمہ این آستان
ملایک آشیان است و مرمت خرابہ قلوب نورسیدگان ہر دیار باب
و گل خلق و دلجوئی خاصہ سلطان السلاطین زمان لاجرم حسب
الحکم اشرف لشکر خان بخشئی دوم و طاہر خان و قباد خان و
تربیت خان تا کنار شہر پذیرہ شدہ اورا بدرگاہ عالم پناہ رسانیدند -
او بعد از ادای آداب کورنشآت و تسلیمات بکمال تواضع و تعظیم
دعای قیصر برگزارده نامہ با مرصع کمری و خنجر مرصع و دو
اسپ رومی نژاد یکی سمند با زین مرصع با دو عیال مروارید دوز
و دیگر نیلہ کبود کہ قیصر بطریق ارمغان ارسال داشتہ بود و

گرزی مرصع بدستور آن ولایت از نظر اشرف گزرانیده بعطای خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و سی هزار روپیه مفتخر و مباحی صورت و معنی گشت - و بمنزلی که بجهت اقامت او معین و با فراوان آوائی سیمین و زرین و فروش ملون و دیگر اجناس که پیرایه آرایش ارباب دولت و مکننت تواند شد زینت یافته بود رخصت یافت - و چون روز دوم ساعت وزن شاهزاده بلند اقبال بود آن والا گهر را بانعام خلعت خاصه و جواهر و مرصع آلات ثمینہ بقیمت یک لک روپیه و دو کروڑ دام انعام دیگر از پرگنات پنجاب و ملتان که از اصل و اضافه دوازده کروڑ دام باشد بطریق انعام مرحمت فرموده اسپ عراقی فتح لشکر نام با زین مطلا میناکار مرحمت فرمودند - و جعفر خان قدری جواهر و چهار فیل و ده اسپ ابلق بنگاله و ذوالفقار آقا سفیر قیصر نه اسپ عربی و برخی اشیای دیگر از خود گزرانید - و موسی الیه بانعام خلعت و ارگجه با ظروف طلا و پاندان و خوانچه نوازش یافت - از روز وزن مبارک تا این تاریخ همگی ده لک روپیه پیشکش از شاهزاده و امرا شرف پذیرائی یافت *

کدخدائی سلطان سلیمان شکوه با دختر راو امر سنگه خواهرزاده راجه جی سنگه

چون صبیہ راو امر سنگه که خواهرزاده جی سنگه است بجهت ثمره شجره دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه خواستگاری نموده پیش ازین بدو ماه او را بحرم سرای سطنت طلبیده بزبان فیض ترجمان کلمه طیب تلقین فرموده مبلغ دو لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات و اقسام پارچه و دیگر آنچه لازمه

این امر است عطا فرموده بودند شب بیست و ششم جمادی الثانی آن گرامی گوهر درج دولت و کامرانی و آن نوباوه بوستان سلطنت و جهانبانی را بکمال زیب و زینت و نهایت شان و شوکت همراه خود بیارگه عظمت آوردند - و در آن فرخنده شب سرتاسر روی زمین کنار دریای جون تا ساحت پای درشن برکت مسکن از منزل شاهزاده تا دولتخانه^۱ والا همه جا از فروغ چراغان که بطرح نقاشانه روشن شده بود نمونه^۲ صحن وادی ایمن و نور کده^۳ طور گشت - و فضای هوا را از دریا گرفته تا چرخ اطلس اخضر از گل افشان و انواع آتشبازی که بستاره بازی در آمده بود نثره و ثریا فرو گرفت - و صدای شادیانه^۴ شادی و نوای گورکه^۵ مبارکبادی باوج رسیده صلاهی خوشوقتی و شادکامی در داد و اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان خدیو زمان از سرحد حساب بیرون و از قیاس و شمار افزون مهیا و آماده گشته ابواب خرمی بر روی کوچک و بزرگ کشاد - اعلیٰ حضرت آن نور حدقه^۶ شهریاری را بانعام خلعت و تسبیح لالی گرانبها منظم به لعل و زمرد و جیغه^۷ مرصع باپهلکتاره و کمر مرصع و آلات دیگر و دو اسب عربی و عراقی بازین مرصع و فیل با ساز نقره که قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه می شود مرحمت نموده سهره^۸ مروارید گرانبها بدست مقدس بر فرق آن گرامی گوهر اکلیل والا گوهری بستند - و بعد از انقضای یک بهر و سه گهری در ساعت مختار که از سایر نحوس و نقایص بری بود قاضی خوشحال حسب الامر جلیل القدر بخواندن خطبه قیام نموده دو لک روپیه کابین مقرره نموده و بر وفق آئین شرع مظهر تقدیم مقدمات عقد و رعایت شرایط آن بجا آورده بانعام خلعت دو هزار روپیه سر بلندی یافت *

آغاز سال بیست و هشتم جلوس مبارک

منت و سپاس سر خدایرا که سال بیست و هشتم جلوس والا روز مبارک یکشنبه غره جمادی الثانی سنه هزار و شصت و چهار مطابق آخر فروردی ماه که انشاء الله تعالی تا قیام قیامت بتمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل محروس و مصنون باد بمبارکی شروع شده دلها را پیرایه انبساط و شگفتی داد - درین تاریخ ذوالفقار آقا ایلچی روم بانعام سی هزار روپیه نقد و اسپ ترکی با ساز طلا از سرکار خاصه و انعام خلعت و جیغه مرصع و بیست هزار روپیه نقد و دو اسپ با زین نقره از سرکار شاه بلند اقبال و پنج هزار روپیه از شاهزاده سلیمان شکوه عز امتیاز یافته بکام دل رسید - و آخر همین روز بکورش ملکه جهان مالکه دوران بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب رفته بانعام پانزده هزار روپیه و خلعت فاخره از سرکار علیه نیز سرافراز گردید *

یازدهم بالتماس شاه بلند اقبال بمنزل تازه نهال بوستان خلافت و کامگاری سلطان سلیمان شکوه تشریف برده بجهت سرافرازی آن کامگار نامدار جواهر و اقمشه نفیسه بقیمت یک لک روپیه که بعنوان پیشکش از نظر انور گزرانیده بود قبول فرمودند - و بر طبق حکم مقدس بجمده الملکی سعد الله خان خلعت خاصه با چارقب و شمشیر مرصع و به جعفر خان و خلیل الله خان و اعتقاد خان و روپسنگه راتهور خلعت با فرخی و خنجر مرصع و بقاسم خان و حیات خان و طاهر خان و فاضل خان و قباد خان و میرزا سلطان و بسیاری دیگر از بندها خلعت مرحمت نمودند - ولشکر خان را بمنصب سه هزار و دویست سوار و ارادت خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و خلعت و خدمت فوجدارئی لکهنؤ از تغیر احمد بیگ خان و عطای اسپ با زین مطلا و علم و

تریت خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و بیرم دیو
 میسودیه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و اسد الله ولد
 رشید خان انصاری را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل
 و اضافه سرافراز نمودند - چون ذوالفقار آقا ایلچی مکرر بخانه
 جمده الملکی سعدالله خان رفت این مرتبه خان مذکور پانزده هزار
 روپیه بموسی الیه داد - حقیقت خان را که بنا بر کبر سن از خدمت
 رفته بود معاف داشته میرک شیخ را از اصل و اضافه بمنصب دو
 هزار و صد سوار و خدمت دیوانی مالکه گیهان از تغیر او
 سر بلند ساختند - سید نجابت ولد سید شجاعت خان بمنصب هزار
 سه صد سوار و میر ابو المعالی ولد میرزا والی بمنصب دو هزار و دو
 هزار سوار تارک عزت بر افراختند *

چون از عرضداشت غضنفر خان فوجدار سهارنپور بمسامح جاه
 و جلال رسید که فیلی دندان دراز از کوه شمالی بیرگنه چوراسی
 آمده لاجرم بحکم زینت بخش اورنگ خلافت قراولان و فیلان با
 دیگر لوازم شکار فیل بدانجا شتافته باتفاق خان مذکور گرفته
 آوردند و بخاص شکار موسوم گردیده داخل فیلان حلقه خاصه شد -
 ذوالفقار آقا ایلچی بانعام یک مهر چهار صد تولگی و روپیه هم
 وزن آن و محمد صالح مشرف توپخانه دوازدهم شعبان بخدمت
 دیوانی بیوتات از تغیر رای مکنند داس که از ضعف قوی بخدمت
 نمی توانست پرداخت سرافرازی یافتند - میر جعفر نام از مادات
 حسنی استر آبادی که سابق نوکر محمد قلی قطب الملک بود و
 بعد از جدا شدن به پتنه رفته از مدت چهارده سال بعنوان درویشی
 میگزرائید جعفر خان همراه آورده از نظر اشرف گزرانیده بود بمنصب
 هفت صدی سوار و عنایت خلعت و جمدهر و شمشیر با یراق
 طلا مینا کار و اسب عراقی یا زین نقره و پانصد مهر سرافراز فرموده
 داخل بندهای درگه ساختند *

شب پانزدهم شعبان بعیای مبلغ پانزده هزار روپیه محتاجان و مستحقان را خوشوقت ساخته بتماشای کشتی ها و چراغان ساحل دریا که از چوب و تخته مشبک بآئین غریب و طرز بدیع با برجها مرتب ساخته بودند و از فرط روشنی پرتو چراغان که در دل آن شب روکش روز شده بود و آتشبازی که بستاره ریزی در آمده بود پرداختند - و در ماه رمضان المبارک شصت هزار روپیه باصحاب احتیاج قسمت نموده هر شب بارباب کشک و گروهی از درویشان بر خوان احسان و مواید نعم خاص صلاهی اطعام عام در دادند - و به گرز داران و برقند ازان و یساولان هزار خلعت مرحمت فرمودند و بعضی را جیغه^۱ مرصع عنایت نمودند *

غره^۲ شوال بمسجد اکبرآبادی محل تشریف برده بادابادای دوگانه پرداختند و بنا بر رسم معهود در رفتن و باز برگشتن زمین و زمان را نثار افشان و درم ریز نمودند - پنج هزار روپیه بابت نثار به ذوالفقار ایلچی روم مرحمت فرمودند - خدمت فوجدارئی میان دواب و اهتمام عمارت مخلص پور که مفصل بمحل خود گزارش خواهد یافت از تغیر غضنفر خان به محمد بیگ خان مرحمت نموده وقت رخصت بانعام خلعت و شمشیر با یراق طلا میناکار و منصب هزار و پانصدی هزار دویست سوار از سابق و لاحق سرافراز فرمودند *

چون در سال بیست و چهارم جلوس مبارک - سلطان محمد خان فرمانروای روم بادی ارسال سفیر و نامه گشته سید محی الدین نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بندگان حضرت سلیمان منزلت نیز بنا بر مراسم یگانگی و اتحاد و پاس مراسم محبت و وداد حاجی احمد سعید را بعنوان سفارت فرستاده بودند و او از جانب خود ذوالفقار آقا را با نامه و پیغام دوستی روانه^۳ سده سنیه ساخته اظهار کمال خلت و یگانگی نمود - اعلیٰ حضرت حفظ مراتب مودت قدیم را در نظر داشته قایم بیگ را که سابق کوتوال اردوی معلنی بود

بعنايت خلعت و جیغه^۱ مرصع و جمدهر میناکار با پهلکتاره مرصع و سپر و شمشیر با یراق میناکار و اضافه^۲ منصب واسپ با زین مطلا و یک لک روپیه عوض جاگیر معزز و مکرم ساخته با نامه از منشآت جمده الملکی سعد الله خان که نقل آن در اواخر این اوراق ثبت گشته و یک قبضه خنجر مرصع بالماس و یاقوت با گل مرصع و علاقه^۳ مروارید و زمرد که در کارخانه^۴ بادشاهی بصرف یک لک روپیه مهیا گشته بود و کمر مرصع بالماس و یاقوت که چهل هزار روپیه قیمت داشت و یک حقه کلان بلور که نادره کاران هندوستان در مدتی مدید ساخته بودند مملو از عطر جهانگیری و دو هزار پارچه از نفایس گجرات و کشمیر و جز آن که قیمت آن دو لک روپیه می شد بطریق هدیه^۵ دوستی فرستادند - و چون به سمع شریف رسیده بود که وبا در استنبول شیوع تمام دارد و اعلیٰ حضرت بحدس صایب نفع زهر مره را در علاج این عارضه دریافته بودند و در رفع مواد سمی که ماده بهم رسیدن وبا ست مکرر به تجربه رسیده جمعی کثیری که ازین علت مشرف بر هلاک گردیده بودند بعلاج مذکور رخت از گرداب مرگ بساحل نجات بردند از غایت خیر سگالی یک قطعه زهر مهره^۶ کامل عیار بازوبنه ساخته بودند به ذوالفقار آقا حواله فرمودند که به قیصر برساند - و سفیر مذکور را بانعام خلعت فاخره و جیغه^۷ مرصع و شمشیر و سپر یراق طلا میناکار و اسپ ابلق راهوار با ساز طلا و سی هزار روپیه برنواخته رخصت معاودت دادند - مجموع قیمت سوغات دو لک و پنجاه هزار روپیه و آنچه از ابتدای ملازمت تا روز رخصت بایلیچی مذکور مرحمت شد دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از آنجمده یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه از سرکار خاصه و نود هزار روپیه از بادشاهزادهای والا قدر و امرای نامدار - و محمد بدیع ولد خسرو بمنصب دو هزار و دو صد سوار و غیرت خان بمنصب چهار هزار

دو هزار سوار و خواجه عنایت اللہ بمنصب ہزاری شش صد سوار
از اصل و اضافہ فرق مباحات بر افراختند *

بیست و ششم شوال شیخ عبدالحمید بادشاہنامہ نویس رخت

ہستی بر بست - یک زنجیر فیل کہ در خوشخوئی و تناسب اعضا
سرآمد فیلان عادلخان بود و خان مذکور او را با یک اسپ
عراقی با ساز طلا بحضور پر نور فرستادہ بود منظور نظر فیض اثر
گشتہ بقیمت شصت ہزار روپیہ داخل حلقہ فیلان شد و فرمان
عنایت عنوان با خلعت خاصہ و کمر مرصع بقیمت سی ہزار روپیہ
بان مذکور مصحوب خواجه خان نبیرہ صفدر خان صورت ارسال
یافت *

چون بعرض مقدس رسید کہ بینویان و محتاجان کعبہ
معظمہ بسبب قحط غلا بعسرت میگزرانند یک لک روپیہ متاع
برعرب کہ در آنجا با منافع دو لک روپیہ باشد و گلیم محراب دار
بشکل جانماز کہ در کارخانہ ملتان موافق مسجد مدینہ سکینہ تیار
شدہ بود مصحوب خواجه ضابط فرستادہ حکم فرمودند کہ ثلث
بشریف مکہ و ثلث بصلحا و فضلائی آن مکان منیف و ثلث باقی
بسکنہ مدینہ سکینہ برساند - خدمت بخشی گری احدیان بقاضی
عارف کشمیری مقرر شد - سہابت خان بہ تیول خود گوالیار مرخص
گردید *

متوجہ شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر

چون خاطر قدسی مآثر بادشاہ معارف پناہ از کمال ربط بمبدأ
ہموارہ خواہان زیارت بزرگان دین خصوص زیارت روضہ منورہ و
حظیرہ مقدسہ واسطہ العقد اولیای عظام مرشد سالکان راہ حقیقت
انتظام سلطان العارفین تاج الواصلین حضرت خواجه معین الحق و

الدین زیاده از اندازه است و مدتی برآمده بود که فوز یاب فیض زیارت مزار مفیض الانوار آن قبله احراز نگشته بودند لاجرم فاضل خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شش صد سوار و حکومت دارالخلافة و قلعداری آنجا مقرر نموده بیست و دوم ذی حجه موکب مسعود بفرخندگی تمام متوجه آن سمت شد. و روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه داخل دولتخانه که بر سر بند تالاب آنا بناگر است و نزهت کده ایست ارم آئین داخل شده آخر روز برروضه منوره آن قطب الخافتین تشریف فرمودند و بنا بر پیروی طریقت آبای کرام از دروازه روضه منوره پیاده شده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند. و از فیض آن مقام اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نموده باعطای صلوات و نذور که وظیفه زیارت امثال این بقاع خیر است ادای حق مقام نمودند. و باز بیست و هفتم از غایت اعتقاد بزیارت مرقد فیض آثار آنحضرت والا مرتبت رسیده بعد از خواندن فاتحه معاودت بدولت خانه نمودند. و نهم محرم الحرام باز بدان مکان سعادت نشان تشریف فرموده در مسجد سنگ مرمر اساس نهاده خود نماز عصر ادا نموده مراجعت بدولت خانه عالی نمودند. درین روز بحکم والا قریب صد و چهل من بوزن شاهجهانی از گوشت نیل گاؤ شکار خاصه و روغن و مصالح در دیگ کلان که وقف روضه منوره است انداختند و طعام پخته صلاهی عام در دادند *

روز چهارشنبه چهار دهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و پنج عنان یکران عزیمت را بصوب با صواب دارالخلافة انعطاف داده در دولت خانه که دو گروهی اجمیر برپا شده بود نزول اجلال ارزانی فرمودند. چون در وقت تشریف آوردن اجمیر بمسامع حقایق مجامع رسید که با آنکه از زمان حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی مرمت شکست و ریخت قلعه چتور منع بود

درینولا رانا جگت سنگه جراثت باین معنی نموده و قول آنحضرت گوش نداشته - بابدال بیگ حکم شد که دیده بیاید - موسی الیه آمده بعرض رسانید که دروازه هفتگانه جانب غرب را که از پایان قلعه مرتبه مرتبه ساخته شده بمرور ایام از هم پاشیده و جا بجا ریخته بود چندی را در نهایت متانت از سر نو بر افراخته و بمرمت بعضی پرداخته - و در برخی محال که از آنجا بر آمدن صعوبت داشت دیواری متین که نظر به بلندی و پستی کوه از هشت تا شانزده ذراع بعرض سه و نیم ذراع اساس افکنده و برجی در کمال استحکام بقطر شصت و پنج و ارتفاع سی بنا نموده - لا جرم حکم شد که علامی سعد الله خان با سی هزار سوار جرار بدانجا شتافته قلعه را منهدم سازد و اگر احياناً او از خواب غفلت به بیداری و از مستی بیهوشی بهشیاری نگرائیده تن باطاعت در نهد به نهب و غارت مملکت او پرداخته دود از نهاد و دمار از روزگار او بر آورد *

غرة ذي حجه خواجه برخوردار به قلعدارثی اوسه از تغیر اوزبک خان و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و میر صمصام الدوله نبره میر جمال الدین حسین انجو از جانب شاهزاده والا تبار محمد شاه شجاع بهادر بحراست صوبه اودیسه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بلندی یافتند - چون رانا بعد از تعیین لشکر ظفر اثر از وفور خوف و هراس از سر تملق و فروتنی و روی عجز و زاری پیامهای رقت آمیز مصححرب و کلای معتبر خود داده بشفاعت بادشاهزاده بلند اقبال ابواب ضراعت و اظهار اطاعت کشود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که اگر او پسر صاحب تیکه خود را بیارگاه گیتی پناه روانه ساخته بآئین پیش هزار سوار از ملازمانش بسردارثی یکی از اقارب او همه وقت در دکن حاضر باشند عفو زلات و صفح جنایات او نموده آید - والا لشکر ظفر اثر بر سر

زمین او تاخته و خانمان همه را چپو تیه را سوخته و خراب ساخته تا بخاک سیاه برابر نکند بر نگردد - رانا در جواب معروضداشت که قلعه چطور چه تمام مملکت بنده تعلق بملازمان سرکار خاصه دارد اگر شیخ عبدالکریم دیوان سرکار عالی بجهت استمالت و سر افزائی بنده تعین شود پسر خود را همراه او روانه می سازد و هزار سوار را بدستور سابق بدکن می فرستد - فرمان عالی شان بنام جمده الملکی سعدالله خان شرف صدور یافت که چون رانا در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی و سرافکنندگی شده از کرده پشیمانست و کسان فرستاده التماس عهد نامه و درخواست امان نموده و ایستادهای پایه سریر سلیمانی نیز متوقعات او را مبدول داشته از جرم او در گذشته اند باید که آن ارادت کیش دست ازو بازداشته و اکتفا بتخریب قلعه نموده مراجعت بدربار جهان مدار نماید - لهذا خان مذکور حسب الصدور فرمان گیتی مطاع عالم مطیع بیست و پنجم ذی حجه بظاهر چطور رسیده مطابق حکم اقدس بتخریب قلعه و انداختن در و دیوار آن مکان پرداخته و در عرض چهارده روز برج و باره آنرا بخاک سیاه برابر ساخته متوجه درگاه عالم پناه گردید - رانا عرضداشتی متضمن عجز و اطاعت با پسر کلان خود که در سن شش سالگی بود و جمعی از نوکران عمده خود و چندی از اقربا مصحوب شیخ عبدالکریم و چندر بهان منشی و دیوان بیوتات مهین بادشاهزاده که پیش ازین حسب التماس او دستوری یافته بود روانه درگاه آسمان جاه گردانید *

حاجی احمد سعید که همراه ذوالفقار آفا ایلچی قیصر روم روانه درگاه معلی شده بود در راه بنا بر عبور بر بعضی مداین متعلقه والی ایران از ذوالفقار ایلچی جدا شده براه مصر بمدینه منوره و از آنجا به مکه معظمه و از مکه به مخا و از مخا بسورت آمده بود خود را باستان عرش نشان رسانید - و راجه جی سنگه که همراه سعد الله

خان تعیین شده تا ورود موکب همایون در وطن توقف گزیده بود
پنج فیل و پنج اسب بطریق پیشکش گزرانید و بمرحمت خلعت و
اسب عراقی با ساز طلا نوازش یافته روانه لشکر ظفر شد *

سلخ ذی حجه امیر الامرا علی مردان خان از کشیمر با پسران
آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - چون مرزبان سری نگر بنا بر
استظهار جبال شامخه جبین سای آستان ملاطین پناه نشده ازین دولت
محروم بود خلیل الله خان را باهشت هزار سوار تعیین فرمودند که
اورا تنبیه بلیغ نموده بر سر راه آرد - بیست و یکم محرم در نزدیکی
مالپور شیخ عبدالکریم با پسر رانا ادراک و فوز سعادت ملازمت
نموده ناصیه بخت باستلام عتبه اقبال نورانی ساخت - بادشاه بنده
نواز آن پسر خورد سال را بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و طره
مرصع مروارید و اوربستی مرصع نوازش فرموده نزدیک پای تخت
طلبیدند - چون تا حال پدرش برای او نام مقرر ننموده بود از غایت
بنده نوازی به سبهاگ سنگه نامور گردانیدند و او را مچند نوکر
عمده رانا را بعنایت خلعت و اسب با زین نقره و هفت کس دیگر را
بمرحمت خلعت معزز ساختند - بیست و دوم سعد الله خان با لشکر ظفر
اثر آمده فیض اندوز ملازمت اشرف گشت - بیست و ششم پسر رانا
بمرحمت خلعت و اسب عربی با زین طلا و فیل سرافراز گشته رخصت
وطن گشت - و فرمان عالیشان بنام رانا جکت سنگه مشتمل
بر روانه ساختن پسر خورد بدکن با هزار سوار و خلعت خاصه
و بازو بند مرصع مصحوب سکت سنگه عز ورود یافت *

غره صفر در هندون نونمال بوستان خلافت شاهزاده
سلطان محمد نخستین خلف بادشاهزاه والا قدر محمد اورنگ زیب
بهادر از دکن براه گهاتی چاندا بدرگه آسمان جاه رسید و بامر
عالی جعفر خان و اعتقاد خان تا دایره آن عالی جاه رفته
بمضور پرنور آورده بدریافت سعادت ملازمت لازم البرکت

رسانیدند - آن والا گهر بعد تلثیم سدهٔ عرش رتبه پیشکش پدر
 بزرگوار برنی مرصع آلات و سه فیل با یراق نقره و دو ماده فیل
 بقیمت سه لک روپیه و یک زنجیر فیل با ساز نقره بابت پیشکش
 خود گزرائیده بعطای خلعت و تضعیف یومیهٔ مقرر که از اصل
 و اضافه دو صد روپیه باشد و انعام اسپ با ساز طلا سر بلند
 گردید - شایسته خان نیز همراه سلطان مذکور بسجدهٔ درگاه والا
 رسیده قامت عزت بعنایت خلعت بر افراخت - هفتم صفر دولت
 خانهٔ باری از نزول اشرف پیرایهٔ آب و رنگ یافته دهم براه
 روپاس متوجه دارالخلافة گردیدند - میرزا خان نبیرهٔ خانانان
 بخدمت فوجدارئی ایلچپور از انتقال اسدالله انصاری و از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و سجانسنگه بندیله
 بعد از فوت پدرش راجه بهار سنگه بمرحمت خلعت و خطاب راجگی
 و اسپ و منصب دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه راس المال
 مزید اعتبار اندوختند - و بعد از فراغ سیرو شکار روپاس چهار دهم
 ساحت فتح پور را فیض تازه بخشیده بروضهٔ قدوة السالکین زبدهٔ
 العارفین شیخ سلیم چشتی تشریف برده بفاتحه روح پر فتوحش را
 خورسند ساختند - شانزدهم باغ نور منزل از تشریف شریف غیرت
 بخش ریاض ارم شد - هفدهم دولت خانهٔ مستقر الخلافت
 اکبر آباد از یمن نزول موکب اقبال مرکز محیط دولت و سعادت
 گردید - چون شاهزادهٔ بلند اقبال مسجد سنگ مرمرکه در قلعه
 بنا ساخته بودند ندیده بود بان بیدار بخت و علی مردان خان نخست
 آنجا تشریف فرموده از راه زینهٔ شاه برج بجانب دریا متوجه گشتند -
 و کشتی سوار بروضهٔ منورهٔ نواب مهد علیا تشریف برده بعد از
 ادای فاتحه بمنزل شاهزاده بلند اقبال معاودت فرمودند - و در آن
 عشرت کده نعمت خاصه تناول فرموده آخر روز از آنجا بفرخی روانه
 شده بهادر پور را معسکر اقبال ساختند *

نوزدهم از گهات سامی سلطان محمد خلف بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد سرافراز ساخته رخصت برهانیپور نمودند - و مصحرب سلطان محمد بان موید منصور بختیار خلعت خاصه و یک لک روپیه نقد از خزانہ برهانیپور مرحمت گردید - میر جعفر همشیره زاده خلیفه سلطان که از سادات محله گلنار صفاهان بشرافت حسب و نسب مشهور است و بمصاهرت شاه عباس و وزارت ایران عز امتیاز یافته محسود امثال و اقران بود دولت ملامت دریافته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خلعت و ده هزار روپیه نقد سرمایہ افتخار اندوخت - نوزدهم از منزل خواجه خضر کشتی سوار داخل دولت خانہ دار الخلافہ شاهجهان آباد شده ساحت آن مکان فیض نشان را از تابش ماهچہ لوای اقبال مطرح اشعه انوار ظل الہی فرمودند - درین آمد و رفت ہژده شیر نر و ہفتاد نیلہ گاو و یک صد و پنجاه آہو و شصت کلنگ و دیگر فراوان طیور شکار خاصہ شد *

جشن وزن شمسی

الحمد لله و الامنت کہ سه شنبہ دہم ربیع الاول آغاز سال شصت و پنجم ہجری مطابق بیست و نہ دی محفل وزن شن شمسی شروع سال شصت و چہارم از سنین عمر ابد قرین انتظام بخش سلسلہ نظام روزگار زینت تازہ و رونق بی اندازہ یافتہ دلہای عالمیان را در پیرایہ عشرت گرفت و بہار آرزوی امیدواران بآب و رنگ خرمی کل کل شکفتہ ملال از صفایح خاطر ہا بالکل محو گشت - چون وجود این مظهر موعود بعالم شہود عطیہ کبری آسمانی و لطیفہ عظمی یزدانی است و روی زمین بزیور عدل و احساسش رونق تازہ یافتہ عالمی در فسحت آباد فراغ خاطر شاد مسکن گزین است بشکر

این عنایت خاص حضرت پرودگار که اهل این روزگار بدریافت عهد سعادت مہدش اختصاص یافته اند و نتیجہٴ برکات آن تا بقای لیل و نهار بروزگار جہانیان عاید خواهد شد تر زبان گشتہ بنوای نغمہٴ حمد و سپاس ہم روئین و طاس سیمین سپہر برین را پر طنین ساختند - و دست دعا بدرگاہ الہی برداشتنہ مزید عمر و دولت آنحضرت مظهر صفات جمال و جلال مسألت نمودند * *ابیات*

الہی بود تا زمین و زمان	سرب نشین باد این سہ نشان
اساسش چو بنیاد عدل استوار	بقایش چو بقی ابد پایدار
جنابش چنان باد ابد دستگاہ	کہ در دفتر مدت عمر شاه
بدانگونه مدت ممتد شود	کہ یک مد آن طول سرمد شود

بفروغ افزای گوهر خلافت بادشاہزادہ بلند اقبال جوہر و مرصع آلات یک لک روپیہ مرحمت نمودند و مبلغ چہل ہزار روپیہ را نثار بہ فقرا و مساکین قسمت فرمودند از جملہ پیشکش مالکہ دوران بیگم صاحب یک دانہ سروارید بوزن سی و یک سرخ بقیمت چہل ہزار روپیہ داخل تسبیح خاصہ گردید - و از جملہ دو لک روپیہ پیشکش شایستہ خان کہ بہاہر و مرصع آلات و دو فیل بود یک دانہ مروارید کلان سورتی بوزن چہل و شش سرخ بقیمت مذکور منظور نظر فیض اثر گشتہ در سر پیچ والا کہ خراج دریا و کان بقیمت آن وفا نمی کند منتظم گشت - جعفر خان بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار و نامدار خان بمنصب دو ہزاری شصت سوار و ملا شفیعا بمنصب دو ہزاری چار صد سوار و اسفندیار ولد ہمت خان دو کہ بمنصب ہزاری ہزار سوار و روح اللہ ولد یوسف خان بمنصب ہزاری چار صد سوار باصل و اضافہ سر افرازی یافتند *

مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نو آئین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانی ابد طراز حدیو بحر نوال

در شاه محل به بختیگی و میمنت زینت ترتیب یافته مراسم داد و دهش و آئین آرایش و پیرایش دولت خانه و همه چیز بدستور هر سال به تقدیم رسانیدند - جشنی بهشت آئین و بزمی نو آئین بتزئین بادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده بارباب استحقاق قسمت یافته بود سرمایه بی نیازی عموم نیازمندان نوع انسان تا مدت مدید آماده گردید - درین روز طرب افروز که مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط آماده بود و ابواب خرمی و جمعیت بروی روزگار کشاده سلطان السلاطین روی زمین دست نشان تائیدات رب العالمین نخستین گوهر محاب خلافت کبری نوباوه سلطنت عظمی بادشاهزاده سعادت پزوه محمد داراشکوه را نخست بعنایت خلعت با نادرئی اطلس زرنگار که در گلپای آن قرصهای مرصع الماس گران بها در نهایت پاکیزگی و خوشنمائی دوخته بودند و زه گریبان و دور آستین و دامانش به درهای شاهوار مطرز بوده دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و سر بندی از یک قطعه لعل بدخشان نژاد و دو دانه مروارید گران بها به قیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه که مجموع چهار لک و بیست هزار روپیه باشد و سه لک روپیه نقد سر بلند گردانیده بوالا خطاب مستطاب شاه بلند اقبال و این نوع عنایت نمایان و لطف بی پایان که جز حضرت جنت مکانی نسبت باعلی حضرت هیچ بادشاهی درین سلسله علیه به فرزند شایسته خود ننموده سرافراز صورت و معنی ساختند - و از وفور عاطفت و از کمال رافت بر سندلی طلا که جهت جلوس آن ترقی یافته رفعت ازلی متصل اورنگ خلافت گذاشته بودند و جلوس بر آن معراج ترقی بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است و بالاترین مناصب و رفیع ترین مراتب برگزیدههای این دودمان والا شان حکم نشستن فرموده از صعود درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را

بذروه ارتقاع رسانیدند - و از روی کمال عنایت سرشار و رعایت جانب ان اقبالمند بختیار بزبان مبارک ادای تهنیت و مبارکباد نمودد فرمان نمودند که امرای والا مقدار عالی قدر بعد تقدیم مراسم تسلیمات و مبارکباد بمنزل آن کامگار والا تبار رفته آداب تهنیت بجا آرند - آنگاه شاهزاده سلیمان شکوه باضافه دو هزار سوار بمنصب دوازده هزار سوار هفت هزار سوار و شایسته خان بمرحمت خلعت خاصه و اسپ با زین زرین و صوبه داوی مالوه کامگار گردیدند - قاسم خان میر آتش بمنصب چهار هزار دو هزار و پانصد سوار و لشکر خان بمنصب سه هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان بمنصب سه هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزار شش صد سوار و صلاحیت خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و نقاره و تربیت خان بمنصب دوهزاری هزار سوار و هر کدام از سید نجابت و ناظر خان بمنصب هزار چار صد سوار از اصل و اضافه و دیگر بندهای بسیار بفرزونی منصب نوازش یافتند - امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ عراقی با زین مطلا معزز گشته رخصت کشمیر یافت - نور الحسن بخدمت تهانه داری کوچ و محمد صالح دیوان بیوتات بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از تغیر شیخ عبدالکریم که بسبب کبرسن از عهده خدمت مذکور نمی توانست برآمد بعنایت خلعت و خطاب معتمد خان و منصب هزار دو صد سوار و قلادان طلا و میر جعفر استرابادی بخدمت دیوانی بیوتات و اضافه منصب سرافرازی یافتند - و شیخ عبدالکریم بعطای پنج لک روپیه از تهانیسر بکام دل رسید *

بیست و پنجم منزل مهین اختر برج خلافت را بفروغ قدوم میمنت لزوم نورانی ساختند - آن جناب بشکر عنایت والای خطاب شاهی و دیگر مراحم حضرت خلافت پناهی جواهر ثمینہ و مرصع

آلات و اقمشه نفیسه و دوازده اسپ عربی و عراقی با ساز طلا
مینا کار مجموع بقیمت دو لک روپیه گزرائیدند - بحکم اشرف
خلعت با چارقب بمهراجہ جسونت سنگہ و بہ جعفر خان و
مہابت خان و الہ ویردی خان و تقرب خان و خلعت با فرجی
بفاضل خان خانسامان و لشکر خان بخشئی دوم و سید ہدایت اللہ
صدر و بہ پنجاہ نفر دیگر از امرای والا قدر خلعت فقط در خور
پایہ و مقدار مرحمت فرمودند - راواکھیراج مرزبان سروہی کہ
برہنمونئی بخت ارادہ تلثیم آستانہ عرش مرتبہ نمودہ بدرگاہ آسمان
جاہ آمدہ بود درین محفل از یمن دریافت دولت زمین بوس برگام
خاطر فیروز گشتہ یک زنجیر فیل و برخی اشیا بعنوان پیشکش
گزرانید و بعنایت خلعت و سر پیچ مرصع و اسپ با زین نقرہ
نوازش یافت - و آخر روز بعد از تناول نمودن نعمت خاصہ بدولت
خانہ تشریف آوردند *

الہ ویردی خان کہ بسبب فرستادن غلام رضا نزد والئی ایران
بتغیر منصب تادیب یافتہ بود و دو سال و ہشت ماہ از دولت حضور
حرمان نصیب بود بعد از رسیدن غلام رضا بظہور پیوست کہ غلام رضا
خطی لباسی از جانب خود درست کردہ بنام خان مذکور با برخی ارمغانی
بقلرآقاسی گزرانیدہ رقمی از والئی ایران حاصل نمودہ بود حسب
الالتماس شاہ بلند اقبال بمنصب پنج ہزاری چارہزار سوار و جاگیرداری
جونپور از تغیر مکرمت خان و عطای خلعت و اسپ عراقی با ساز
طلا و فیل تارک افتخار بر افراختہ بسرکار مذکور دستوری یافت -
او اگرچہ دو سال و ہشت ماہ از دولت آستان بوس محروم بودہ
برسم انزوا گزرانید اما از شمول بندہ پروری ہفتاد لک دام
بطریق مدد خرچ سالیانہ داشت و در ہر وزن مبارک ہزار اشرفی
می یافت چنانچہ تا ہنگام ملازمت والا بعطای پنج ہزار اشرفی
سرافراز گشتہ بود - غیرت خان باضافہ پانصد سوار بمنصب چہار

هزاری دو هزار و پانصد سوار و ذوالفقار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزار دو هزار سوار سر بلند گدیدند - سید علی ولد سید جلال بخاری بخطاب رضوی خان و بعطای خلعت صه و بافزونوی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوستکام و امینی آنصوبه امتیاز یافت - و داروغگی کتابخانه از تغیر او باعتماد خان و اسد خان بخدمت عرض وقایع صوبجات نوازش یافتند - و دوستکام بخدمت دیوانی بادشاهزاده مراد بخش و رای سبها چند دیوان صوبه پنجاب بفوجداری دامن چکله سیالکوت نیز از تغیر گنگادهر ولد راجه تودرسل سر افراز گشتند - بیست و سوم قاسم خان بدارالسلطنت لاهور دستوری یافت که هر چهار توپ کلان را بطول چهار گز و چارده طسو که درین ایام در کارخانه دارالسلطنت ریخته شده و گوله هر کدام یک من شاهجهانی است روانه کابل نماید - درین سال پیشکش بادشاهزادهای بخت بیدار و امرای نامدار قریب پانزده لک روپیه به پذیرائی رسید *

آغاز سال بیست و نهم جلوس مبارک

درین آوان مسعود مزده وصول آغاز سال بیست و نهم از جلوس اورنگ نشین اقبال روز جمعه غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری مطابق بیستم فروردی ماه بجهت افزای همگان گردید - چون ساعت وزن شاه بلند اقبال بود بان والا مقدار

۱- در نسخه حیدرآباد تمهید دیگر باین الفاظ مرقوم است - "درین خجسته آغاز فرخنده انجام که از یمن توجده بادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه گیتی دلنشین تر از ریاض رضوانست و از کثرت جمعیت و وفور روح و راحت دلها عالمیان شادان و لبهای زمانیان خندانست مال فرخ فال بیست و نهم از جلوس مبارک روز جمعه از غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج شروع شده مسرت بر مسرت افزود - و از فیض سبحان مکرمت و احسان خدیو زمین و زمان جهان نورانی گشته دامن امید عالمیان بجواهر مقصود برآمود - درین روز مسرت افروز چون الخ"

خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دیگر مرصع آلات که قیمت همه یک لک روپیه بود و فیل بدهگر نام سر آمد فیلان خاصه با یراق طلا و ماده فیل عنایت شد - و حیات خان بعطای نقاره و نامدار خان بعنایت علم سرافراز شدند *

چون بمسامع حقیق مجامع رسید که صمصام الدوله حارس صوبه اودیسه رخت هستی بر بست هفدهم حسب الالتماس بادشاهزاده محمد شجاع بهادر رشید خان ولد افتخار خان را بخدمت صیانت صوبه مسطور از قبل آن والا تبار سرافراز گردانیدند - بهرام برادر خورد جعفر خان بافزونئی پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر بر افراخت - هژدهم بیرم دیو سیسودیه که دخترش بمهراجه جسونت سنگه نامزد شده بود بعطای ده هزار روپیه نوازش یافت - پرتھی چند مرزبان چنبه بمرحمت جمدهر با ساز مرصع و اسپ مباحی گشته بوطن مرخص گردید - سیوم رجب مهراجه جسونت سنگه را دستوری دادند که به متهره رفته بعد از کتخدائی با دختر بیرم دیو به جودهپور برود - چهارم اکهیراج مرزبان سروهی بعنایت خلعت و فیل بلند پایگی یافته بوطن مرخص گردید - چون بهادر خان بدارالملک کابل با لشکر تعینات صوبه مذکور در بنون و نغر رفته افاغنه آن سرزمین را مالش بسزا داده یک لک روپیه بطریق پیشکش بر آنها مقرر نموده بود و تحصیل وجه پیشکش بعهدۀ احمد خان پسر محمد خان نیازی تیولدار هر دو بنگش نمود و این مقدمه چاردهم بعرض رسید از آنجا که صوبه کابل بشاه بلند اقبال متعلق بود مبلغ مذکور بآن بخدمت بیدار عنایت شد *

بیست و نهم بهگوان داس که سابقاً دیوان خان اعظم بود و پس از سپری شدن او در سلک بندهای درگاه منسلک گشته بخدمت دیوانئی صوبه مالوه و اضافه منصب مباحی گردید -

در طی سوانح سال گذشته رقم پذیر خامهٔ وقایع نگار گشته که خلیل الله خان بمالش مرزبان سري نگر و گرفتن دون دستوري یافته بود بیست و ششم صفر بافواج قاهره بره نوردی در آمد و زمیندار سرمور بقاید طالع آمده به لشکر ظفر اثر ملحق گشت - چون این معنی بمسامع جاه و جلال رسید زمیندار مذکور بعطای خلعت و صدور فرمان عاطفت عنوان متضمن به خطاب راجه سوبهاگ پرکاش سربلندی یافت - سرمور کوهی است شمالي سمت اکبر آباد که درازي آن سي گروه است و عرض بیست و پنج - و در آنجا یخ چالها و برفدانها بجهت سرکار والا ترتیب یافته و از اول اسفندار تا آخر مهر یخ و برف فراوان بدارالخلافة هنگام نزول موکب اقبال می رسد - از یخ چال تا دهمراس نام جای که بر کنار دریای جون واقع است و مسافت مابین شانزده گروه و راهش دشوار گزار حملان برف و یخ را بره پشت می آرند و از آنجا در صندوق انداخته بر بالای سیل راه دریای جون به دریاپور از مضافات پرگنه خضر آباد که از دهمراس نیز شانزده گروه مسافت دارد میرسانند و از آنجا تا دارالخلافة در کشتی در سه شبانروز می رسد - چهاردهم ربیع الثانی خلیل الله خان با زمیندار سرمور و برخی دیگر زمینداران اطراف دون که جلگائیست بیرون کوه سري نگر بدرازي بیست گروه و پهنائي پنج که در طول یک سر آن بدریای جون پیوسته و دیگری بگنگ و در اطراف مواضع و محال آباد دارد رسید نزدیک کیلا گده گلین قلعه بطول صد و چهل ذراع و عرض صد و بیست بنیاد نهاده و در یک هفته صورت تمامیت داده شیر خواجه را با دو صد پیاده تفنگچی به تهانه داري آنجا معین ساخت - و بیست و دوم از آنجا راهی شده بیست و هفتم به بهادر پور که از محال متعلقهٔ دون است و مابین دریای گنگ

و چون واقع شده رسید - چون رعایای آن نواحی پناه بکوه و جنگل برده رجوع نمی آوردند لشکر از اطراف به تنبیه آنها فرستاده مالش بسزا داد - و درین مکان نیز قلعه‌چہ بطول دو صد و بیست ذراع و عرض صد و پنجاه بر افراخته بهار نوحانی را با پانصد پیاده و تفنگچی بطریق تھانه گذاشت - نهم جمادی الاول از آنجا کوچ نموده دوازدهم نزدیک قصبه بسنت پور که آن نیز ادا مضافات دون است و در کمر کوه آباد و فراوان آب روان رزد فرود آمده محاذی قصبه مذکور محکمہ بطول صد و سی گز و عرض صد و بیست بنا نموده سید بلوچ را با دو صد و پنجاه پیاده تفنگچی گذاشت - بیست و دوم به سہج پور کہ مکانی است مشتمل بر چشمها و نہرها و فراوان گل و سبزه آمده بر فراز تلی کہ دورش ہزار ذراع است و ارتفاعش پانزده و در سوائف ایام قلعه و اثرش باقی بود قلعه موافق آن مرتب ساخته محمد حسین تیراہی را بہ تھانه داری تعیین نمود و دو صد و پنجاه بندو قچی همراه داد - و چون بساحل گنگ کہ از آن عبور نموه بکوه در می آیند رسید جمعی از بندها با توپخانہ بادشاہی عبرہ کردہ تھانہ چاندی را کہ از توابع سری نگر است و خارج دون کیلا گدہ بتصرف در آوردند - درین اثناء بہادر چند مرزبان کمایون بفروغ ظالع بارادہ خدمت گزارى آمدہ داخل لشکر شد - از آن رو کہ موسم یساق آن سرزمین و هنگام در آمد کوهستان گزشتہ بود و برسات نزدیک رسیدہ گرفتن آن متضمن ہچ مصلحت نبود و ہواى آن مکان کہ بجز سکنہ آنجا کہ از قبیل دیو و دد اند بدیگری سازگار نیست و دون بتصرف در آمدہ بہ خلیل خان حکم شد کہ مہم کوه موقوف دارد و خدمت نگاہبائی دون بہ چتر بہوج چوہان مفوض شد - و دون کہ حاصل آن هنگام آبادی و معموری

یک لک و پنجاه هزار روپیه می شد به شصت لک دام بطریق وطن در تیول او مقرر فرمودند - چون مزروعات دون پی سپر مواکب فیروزی شده بود و کشاورزان متفرق گشته مقرر گشت که تا یکسال پانصد سوار و هزار پیاده بندوقچی از سرکار والا بطریق کومک با وی باشد و ماهانه ده هزار روپیه که سالانه یک لک و بیست هزار روپیه باشد بجهت علوفه این جماعت نقد از خزانه عامره تنخواه نمایند - دوازدهم خلیل الله خان از دون آمده باحراز شرف ملازمت مستعد گردید - شانزدهم هر یکی از محمد بیگ و احمد آقای رومی که از بصره باراده عبودیت آستانه کیوان مرتبت آمده بودند بخلعت و منصبی درخور نوازش یافتند *

اکنون بتقریب ذکر بصره لختی از چگونگی حاکم آن بلده درین نامه مفاخرت ثبت می نماید - حسین پاشا ولد علی که بحکومت بصره می پرداخت و در ظاهر اطاعت سلطان روم می نمود و محمد عم او بتقریبی از وی رنجیده باستنبول رفت بداعیه آنکه برادرزاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش در آنجا صورت پذیر نه گشت پیش ابشر پاشای حلب که عزل و نصب حکام برخی بلاد روم باختیار او بود رفته بد سلوکی برادرزاده ظاهر ساخت و استدعای اقطاع نمود که محصول آن را صرف حوایج ضروری نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت که محلی از لواحق بصره بوی باز گزارد - بعد از آنکه به بصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شده محمد را بدلجوئی نزد خود نگهداشت - چون محمد باتفاق برادر دیگر پا از اندازه بیرون گذاشته در بصره بی اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بند نموده بر جهاز قرحقای سوداگر که از سورت رفته بود روانه هندوستان نمود - اینان بلطایف الحیل بر کنار لحشا از جهاز برآمده به بغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد از روی تزویر اتفاق حسین پاشا

بقزلباش و وفور خزانہ او وا نموده ظاهر سانت که اگر کومت
بصره بمن تعلق گیرد و شما با جمعیت آمده او را از بصره برآرند
خزانہ مذکور بشما عاید خواهد گشت - مرتضیٰ باشا این قصه
بقیصر نگاشته دستوری گرفت که از بغداد به بصره رفته حسین باشا را
بر آورد و بصره را به محمد سپارد - چون این عزیمت از قوه بفعل
آورده نزدیک بصره رسید حسین باشا یزنہ خود یحییٰ را با
فوجی به نبرد او فرستاد - یحییٰ چون دانست که با وی
جمعیت بسیار است و تاب مقاومت ندارد راه مطاوعت سپرده
باو پیوست - و حسین باشا از شنیدن این خبر سراسیمه گشته
اعیال و اموال خود را به بهیان که از مضافات شیراز است
برده بقزلباش ملتجی گشت - مرتضیٰ باشا بصره آمده هر چند تفحص
و تجسس نموده خزانہ که محمد نشان داده بود نیافت و ازین
رهگذر او را با برادر و گروهی دیگر از هم گزرانید - پس از چندی
اعراب جزایر از بد سلوکی و ناهنجاری مرتضیٰ باشا بستوه آمده
هنگامه آرای قتال گشتند و مرتضیٰ شکست یافته به بغداد
شتافت و این مژده را به حسین باشا رسانیده*

رضی دانش تخلص شاعر مشہدی کہ قصیدہ در مدح شاه
سخا گستر بعرض رسانید بانعام دو ہزار روپیہ بہ افراخت -
این چند بیت از آن قصیدہ است . * ابیات *

سجود درگہ صاحبقران ثانی کن
کہ این خطاب نمایان ز عالم بالا است
بخوان بلند کہ تفسیر آیه کرم است
خطی کہ در کف دست مبارکش پیدا است
جهان بوسعت دولت سرای جاهش نیست
بہر طرف کہ زند پر ہمای بخت فضا است

ز رتبا سایه حق گفته اند شاهانرا
 زمین بیوس که این بادشاه نور خداست
 پراغ خانه بختست شعله تیغش
 بروز معرکه برق سیاهی اعداست
 سرش بشرکت گردون فرو نمی آید
 کسی که کرد درین بارگاه قامت راست
 باین بلند مکان عرض حال حاجت نیست
 دقیقه یاب نگاه و رموزدان اداست
 بنور شعله ادراک در سیاهی شب
 سواد خوان خط جبهه صحیفه نماست

سید ولی فرستاده عادل خان بمرحمت خلعت و اسپ عراقی
 با زین نقره و هفت هزار روپیه شاد کام گردیده دستوری انصراف
 یافت - یک لک روپیه از خزانه احمد آباد بیادشاهزاده عالی
 تبار محمد مراد بخش و شصت هزار روپیه برسم معهود در ماه
 رمضان بمساکین و ارباب استحقاق مرحمت گشته غره شوال
 بدستور هر سال بجهت ادای دوگانه عید الفطر بمسجد حجله
 نشین تنق عصمت و اعتلا بی بی اکبر آبادی محل تشریف
 برده بعد از ادای نماز فراوان زر سرخ و سفید که آن زینت
 افزای سرادق دولت فرستاده بود نثار فرق مبارک ساختند*
 سوم رمضان ذوالفقار خان که بیست لک روپیه خزانه از
 محصول پرگنات خالصه صوبه اله آباد و بهار حسب الحکم والا
 همراه آورده بود بدرگاه فلک جاه رسانید - بیست و هشتم پورن
 بندیله را باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و
 پانصد سوار مفتخر گردانیدند و برگنه پنواری از توابع سرکار
 کالپی در تیول او عطا فرمودند - بیست و یکم شوال مجال یک

کرور دام از صوبه بنگاله و اودیسه بساطان زین الدین خلف شاهزاده والا تبار محمد شجاع بهادر و پرگنه سلطان پور از مضافات صوبه خاندیس که جمعش یک کرور دام است بساطان محمد ولد بادشاهزاده کامگار محمد اورنگ زیب بهادر بطریق انعام مرحمت شد *

چون بعرض اقدس رسید که لشکر خان بخشی دوم دست طمع کشوده و ذیل دیانت خود را بلوث خیانت آلوده او را ز خدمت باز داشته پانصد بذات از منصبش کم فرمودند تا دیگر از پرستان دراز امل عبرت گیرند - بیست و نهم ملا شفیعا را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و شش صد سوار و خطاب دانشمند خان بر نواخته بخشی دوم گردانیدند و قلمدان مرصع و خلعت عنایت فرمودند - چهارم ذیقعه بحکیم صالح که معالجه اسهال خواجه صادق نیکو نموده بود تمامی زر جیب خاصه عنایت شد - این جیب عبارت است از خریطه که مشتمل می باشد بر اکثر اشیای ضروریه از تراکیب و ادویه مانند تریاق فاروق و دواء المسک و نوشدارو و کمونی و زهر سهره و موسیائی و جدوار و امثال آن و محتوی بر صد اشرفی و صد روپیه که همواره در سفر و حضر و درون و بیرون در پیشگاه حضور دیدارند *

چهاردهم نورالدین قلی خان به بیجا پور نزد عادل خان دستوری یافت که لوح طلا که حسب الالتماس او منشور نوازش بر آن مرتسم گشته برساند - هژدهم ذوالفقار خان را بعطای خلعت و نقاره بر نواخته رخصت جاگیر فرمودند - سوم ذی حجه زین العابدین کرمانی را که مشرفی توپخانه معلی داشت میر سامان شاه بلند اقبال گردانیدند و مشرفی توپخانه بگردهر تفویض یافت - روز مبارک دوشنبه دهم ذیحجه خاقان اسلام پرور بفر خلافت بعیدگاهی که بحکم اقدس بیرون حصار شهر دارالخلافت بنا یافته

پرتو ورود افکنده نماز ادا فرمودند - و با آئین هر سال خلعتها بخطیب مرحمت شد و بعد از معاودت بدولتخانه رسم قربان بتقدیم رسید - این بنای است بطول شصت و دو ذراع و عرض هژده و نیم و ارتفاع دوازده ذراع از زمین تختهای سنگ سرخ تراشیده اساس پذیرفته - و مشتمل است بر هفت چشمه و پیش طاقی بارتفاع پانزده ذراع و ازاره و فرشش تمامی از سنگ سرخ ترتیب یافته و چبوتره پیش این قدسی مکان بطول نود و یک ذراع و عرض پنجاه و چهار و ارتفاع یک و نیم گز از سنگ سرخ مرتب گشته و بر دور آن محجری از سنگ مذکور نصب شده - پیش چبوتره صحنی است دویست در دویست ذراع که در آن اشجار سایه دار نشانده اند و در وسط آن حوضی کواثر نما هژده در هژده - و چار دیواری دارد محتوی بر سه دروازه رفیع و چهار برج هر برجی بقطر پنج ذراع که آنرا دو طبقه گنبدی سقف بر آورده اند - پیش دروازه خاور سو جلو خانه ایست دو صد ذراع در صد و پنجاه ذراع و پیش آن بازاری دو رویه مشتمل بر یک صد و چهار حجره و پیش هر حجره ایوانی بکمال خوبی ساخته شده - بصرف مبلغ پنجاه هزار روپیه در عوض یک و نیم سال تمامیت پذیرفته *

بیست و هشتم از عرضداشت قایم بیگ که از جناب خلافت بسفارت روم دستوری یافته بود معروض گشت که ذوالفقار آقا سفیر فرمانروای روم که رفتن خود بر جهاز سلامت رو بادشاهی اختیار نموده التماس نموده بود که بر جهاز رضائی روانه ساخته گردد بعد از رسیدن بندر قنقده که از آن جا تا مکه معظمه ده دوازده روزه راه است بیشتر احوال را در آن جهاز به بندر جده روانه ساخته مبلغ سی هزار ابراهیمی و صندوقچه جواهر و لختی دیگر اشیا همراه گرفته با جمعی براه خشکی در شش روز داخل

جده شد - چون جهاز بمرشه^۱ عمر که دو سه منزلی جده است رسید بسبب رسیدن باد تند و نا بودن معلم شناسا بر کوه خورده فرو نشست - و ذوالفقار آقا که بیمار بود از شنیدن این خبر قرین حسرت و اندوه زندگانی بانجام رسانید *

سلخ ماه سہابت خان بہ تیول خود گوالیار رخصت یافت - سید فیروز خان بفوج داری ایرج و بہاندر و شاہزادہ پور کہ سہ کرور چہل لک دام جمع این ہر سہ محال است و از جہت عدم پرداخت و زبونی عمل از نجابت خان تغیر شدہ بخالصہ شریفہ متعلق گشتہ سر بر افراخت - سوم محرم قلعداری مستقرالخلافت از تغیر سیادت خان بگردہر کور مقرر شد - راول پونجا زمیندار دونگر پور بہ تہانہ داری اعظم آباد از توابع صوبہ^۲ احمد آباد نوازش یافتہ مرخص گردید - ہشتم صفر خدمت عرض وقایع صوبہ جات از تغیر اسد خان بارادت خان مقرر شد *

چون میر محمد سعید میر جملہ کہ از سادات اردستان صفہان است و رتق و فتق مہمات قطب الملک بدو منوط بود و ولایتی از کرناتک کہ طولش صد و پنجاہ کرورہ است و عرض بعضی جای بیست کرورہ و برخی سی و چہل لک روپیہ حاصل دارد و مشتمل است بر معادن الماس و ہیچ یکی از نیاگان قطب الملک را میسر نشدہ کہ قلیلی ازان توانند گرفت با چندین حصون حصینہ کہ از کرناتکیان انتزاع نمودہ بتصرف در آورد - باوجود سامان سابق بعد از اخذ آن ولایت مکتی تمام و ثروتی فراوان بہمرسانیدہ بود چنانچہ پنج ہزار سوار نوکر داشت ازین رہگزر کہ جمعی باو مخالف بودند قطب الملک را ازو منحرف ساختہ در صدد برہمزدن دولت او شدند - چون او متصدی خدمات شایستہ گشتہ بود و چنین ولایتی از زمینداران کرناتک انتزاع نمودہ توقعی کہ داشت بظہور نہ پیوست بنا برآن بیادشاہزادہ

محمد اورنگ زیب بهادر توسل جسته برهنمونئی طالع سعید بدرگاہ خواقین پناه التجا آورد - بعد از آنکہ این ماجرا از عرضداشت آن کامگار بمسامع حقایق مجامع رسید درین تاریخ خلعت فاخره با منشور نوازش متضمن عنایت منصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار با دو ہزاری ہزار سوار بمحمد امین پسرش و یرلیغ قضا نفاذ با خلعت خاصہ بتطب الملک در باب عدم ممانعت او و متعلقانش مصحوب قاضی عارف بخشئی دوم احدیان فرستادہ شد - و قاضئی مسطور بمرحمت خلعت و اسپ و انعام دو ہزار روپیہ سر بر افراخت و خدمت او بہ محمد جعفر مرحمت شد*

ہژدہم علی مردان خان امیرالامرا با ابراہیم خان و دو پسر دیگر از کشمیر آمدہ شرف اندوز ملازمت گردید - نوزدہم سہاگ پرکاش مرزبان سرمور برهنمونئی بخت و دولت تقبیل عتبہ اقبال اندوختہ نہ اسپ و برخی طیور بطریق پیشکش گزارانید - ہفتم ربیع الاول سلطان زین الدین نخستین خلف بادشاہ زادہ محمد شجاع بہادر کہ از بنگالہ روانہ حضور شدہ بود و بحکم والا علی مردان خان امیرالامرا و جعفر خان تا کنار شہر استقبال نمودہ بدرگاہ عرش مرتبت آوردہ بودند شرف اندوز ملازمت لازم البرکت گردید - ہژدہم سہاراجہ جسونت سنگہ و روپ سنگہ راتھور و مکند سنگہ ہادا و راجہ شیورام کور از اوطان خود آمدہ باستیلام عتبہ اقبال چہرہ طالع بر افروختند - بیست و دوم رستم خان بہادر فیروز جنگ و راجہ جی سنگہ و راو ستر سال از تیول خود آمدہ دولت ملازمت اندوختند *

جشن وزن شمسی

روز دوشنبہ بیست و چہارم ربیع الاول سال ہزار و شصت و شش ہجری مطابق سوم بہمن بزم جشن وزن شمسی انتہای

سال شصت و چهارم و ابتدای سال شصت و پنجم از عمر ابد قرین انعقاد یافته جهانی را بجزایل مواهب و عطیات کام اندوز ساخت - درین محفل عیش و سرور شاه بلند اقبال را بخلعت خاصه طلا دوزی با نیمه آستین و تسبیح لآلی و زرد و کمر مرصع که قیمت آن یک لک و پنجاه هزار روپیه بود و باضافه ده هزاری ذات بمنصب چهل هزاری بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه عز اختصاص بخشیدند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت خاصه و اضافه هزار سوار بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صاحب صوبگی پتنه سرافراز گردانیدند - و سلطان زین الدین را بخلعت خاصه و تسبیح سروارید و منصب هفت هزاری دو هزار سوار فرق عزت بر افراختند - علی سردان خان امیرالامرا و جمده الملکی سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و مهاراجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی سنگه و قاسم خان میرآتش و اعتقاد خان میر بخشی و سید هدایت الله صدر و تقرب خان و راو ستر سال و روپسنگه راتهور و دانشمند خان بخشی دوم و دیگر اسرا بعنایت خلعت خاصه مفتخر و مباحی گردیدند - قاسم خان میر آتش باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار و دانشمند خان بفرزونی پانصدی بمنصب سه هزاری شش صد سوار و محمد علی خان از قبل شاه بلند اقبال بخدمت حراست صوبه پتنه و سید عبدالرزاق گیلانی از معتمدان آن والا گهر بعنایت صوبه ملتان و نهال چند مقیم جواهر بخطاب رای فرق مباحات بر افراختند - سیر میران پسر خلیل الله خان باضافه پانصدی صد سوار و خدمت میر توزکی از تغیر مخلص خان سر افرازی یافت*

جشن وزن قمری

روز دو شنبه غره ربيع الثاني مطابق دهم بهمن بزم مسعود فرخنده وزن قمری انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از عمر جاوید طراز در شاه محل که از خجسته وزن شمسی تا این روز که باقسام مواد عشرت و کامرانی زینت افروز بود منعقد گردید - بعد از یک پهر و دو گهري آن جان جهان را بطلا و نقره و دیگر اشیا بسنجیده بفقرا و مساکین و فضلا و شعرا و ارباب طرب قسمت یافت - کنور رام سنگه بفزونئی پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بعطای نقاره و نامدار خان بانعام بیست هزار روپیه و ابراهیم خان پسر علی مردان خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و رای رگهناتیه بمنصب هزاري دو صد سوار از اصل و اضافه فرق افتخار بر افراختند - محمد وارث بادشاهنامه نویس بتفویض خدمت عرض وقایع صوبجات و عطای خلعت و اضافه منصب سرافراز گردید - درین دو خجسته جشن پیشکش درارثی برج خلافت و نوئینان بلند مرتبت موازي بیست و سه لک روپیه پذیرائی یافت*

چون بعرض اقدس رسید که مرزبان سري نگر از رهنمونئی دیو ادبار بترمیم قلعه سانتور که از دیر باز از هم ریخته بود و دو کروئی بهادر پور است که بچتر بهوج چوهان مرحمت شده اشتغال دارد و بنهب مواضع دون می پردازد بنا بر آن قاسم خان میر آتش با چهار هزار سوار که از آن جمله یک هزار و پانصد سوار برقنداز بود و پنج هزار پیاده بندوقچی و باندار بدآنصوب دستوری یافت و راجه سبحان سنگه بندیله نیز همراه خان مذکور مرخص شد*

چون خان دوران بهادر نصرت جنگ در سال دهم از جلوس اشرف بر سر کوکن زمیندار دیو کده رفته یک صد و هفتاد زنجیر فیل که در تصرف او بود و یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق پیشکش گرفته مقرر فرموده بود که در طی هر سه سال چهار

لک رویه برسم پیشکش واصل خزانه شاهي مي ساخته باشد و از آن باز تا حال که کیرت سنگه پسرش بمرزبائي آنجا مي پردازد در ادای آن تعلق ورزیده بلطایف الحیل مي گزرانید بنا برآن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر فرمان رفته بود که میرزا خان ناظم صوبه برار و هادي داد خان صوبه دار تلنگانه را بر سر زمیندار مذکور بفرستند پیشکش مقررہ چند ساله که نزد او مانده با پیشکش سال حال و اخیال ازو بستانند - چهارم این ماه از عرضداشت آن والا گهر بمسامع حقایق مجامع رسید که بر طبق یرلیغ قضا نفاذ میرزا خان را بمالو جي بهونسله و جمعی دیگر و هزار سوار از تاینان خود دستوري دادند که از راه ایلچپور و هادي داد خان را با دولتمند زمیندار بکلانه و گروهی از دکنیان و منصبداران تعیین نموده که از راه ناگپور بمقصد شتابند - اینان بره نوردی در آمده چون بسرحد ولایت او رسیدند و از دو جانب ملک او را زیر کردند از در عجز و استکانت در آمده ناچار مرزا خان را دید و ادای بقایای پیشکش تا سال بیست و نهم قبول نموده مقرر ساخت که بعد ازین وجه پیشکش را سال بسال بخزانه عامره برساند - مرزا خان مرزبان مذکور را با بیست زنجیر فیل که سوی آن در تصرف نداشت همراه گرفته معاودت نمود*

از عرضداشت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسیده بود که سري پت زمیندار جوار که سمت شمالي آن سرحد ملک بکلانه و جنوبي ولایت کوکن که سابق به بی نظام تعلق داشت و آنرا بعادل خان مرحمت فرموده اند و بر کنار دریای شور واقع شده و بندری دارد چیول نام که اعظم بنادر است مرتکب اعمال نکوهیده میگردد و در تقدیم خدمات پادشاهی تهاون ورزد و راو کرن تعهد مي نماید که اگر جوار از پیشگاه

خلافت در تیول او مرحمت شود از قرار واقع بربط و ضبط آن
 بپردازد حسب الحکم آن والا گهر راو کرن را باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار سرافراز ساخته جوار
 را بجمع پنجاه لک دام در طلب این اضافه مرحمت نمودند - راو
 مذکور بدآنصوب شتافته در صدد استیصال سري پت مذکور
 در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده باطاعت و انقیاد
 گرائید و راو کرن را دیده مبلغی بطریق پیشکش رسانیده خراج
 محال متعلقه زمینداران خود پذیرفته پسر خود را برسم نوا نزد
 راو کرن گذاشت - رقم پذیر خامه حقائق نگار گردید که قاسم
 خان بگرفتن قلعه سانتور دستوری یافته او با دلیران پیکار پرست
 بیست و نهم این ماه بنواخی قلعه مذکور رسید و جمععی از
 بندیلهها را تعیین نمود که هنگام شب رفته سرکوبها و راه بر آمد
 قلعه بگیرند و مقرر ساخت که آخر شب با دیگر بندهای بادشاهی
 یورش نمایند - اتفاقاً بمجرد وصول جماعت بندیله جوقی از
 مخاذیل که در قلعه بودند ثبات نورزیده خانها را آتش زده ره
 سپر وادی فرار گشتند و اینان قلعه بتصرف در آوردند - قاسم خان
 از شنیدن این ماجرا با رفقا آنجا شتافت و تا یک هفته توقف
 نموده قلعه را خراب گردانید و سه صد بندوچی پیاده بمدد چتر
 بهوج گذاشته معاودت نمود و بیست و یکم دولت ملازمت اقدس
 دریافت*

آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس

روز سه شنبه غزه جمادی الثانی سال هزار و شصت هجری
 شروع سال سیم از جلوس اشرف روزدار را بتازگی بهجت آمود
 گردانید - حاجی فولاد سفیر عبد الله خان حاکم کاشغر بخاعت

سرافراز گشته دستوری انصراف یافت و از پیشگاه کرم گستری پانزده هزار روپیه عنایت شد که متاع هندوستان خریده برای خان مذکور ببرد - کب اندر بانعام صد مهر و راگهو پندت بانعام هزار روپیه سرافراز گردیدند - دوازدهم علی مردان خان امیر الامرا بکشمیر مرخص شد و ابراهیم خان و اسحاق بیگ پسرانش همراه پدر دستوری یافتند - بیست و دوم جمادی الثانی جمده الملکی سعد الله خان ازین سپنجی سرای انتقال نمود - تفصیل این واقعه برین منوالست که در ماه صفر سال گزشته باین علت گرفتار شده بود اما برهنمونئی سعادت حرمان تقبیل سده اقبال بر خود نه پسندیده هر روز شرف کورنش می اندوخت و باین سابق خدمات مرجوعه بتقدیم میرسانید و اظهار عارضه خود نمی کرد - و تا دو ماه بمعالجه تقرب خان عمل نموده در ازاله مرض می کوشید چون در اوایل ماه جمادی الاول از غلبه ضعف و ناتوانی خانه نشین شد و تقرب خان بسمع والا رسانید که بیماریش بغایت صعب است بادشاه بنده نواز حکمای دیگر را بمداوی او دستوری داده هر روز استفسار احوال او می فرمودند چون بمعالجه اینان نیز اثری مترتب نشد و بیماری رو باشتداد گذاشت شهنشاه بنده پرور برای سرافرازی او و اعقابش چهارم جمادی الثانی به بادشاه بلند اقبال بمنزل او پرتو وردو افگندند - اگرچه بمجرد دیدن بر لوح ضمیر غیب دان منعکس گردید که ازین بیماری رستگاری ندارد اما بصنوف تسلی و دلاسا او را طمانیت بخشیده متوجه دولت خانه معلی گشتند و بشاه بلند اقبال فرمودند که عنقریب بساط هستی در می پیچد - مجملاً چون اجل موعود رسیده بود تدبیر اطبا مفید نیفتاد و مرض قوی و قوی ضعیف گشت و در تاریخ مذکور بجهان بقا ارتحال نمود - خاقان ایزد شناس مغفرت او را از جناب کبریای الهی مسألت

نمودند و لطف الله پسر او را که در سن یازده سالگی بود بخلعت و منصب هفت صدی سوار بر نواختند و به دیگر پسران و دختران و چهار زن او یومیه مرحمت شد - و یار محمد همشیره زاده بمنصب سه صدی شصت سوار سرافراز گردید - و جمعی کثیر از نوکرانش که سزاوار بندگی درگاه والا بودند بمنصب درخور نوازش یافتند - از آن جمله عبد النبي که نوکر عمده او بود و به فوجداری مهابن و متھرا و جلیسر و دیگر برخی محال تیولش و بخدمت راهداری مابین مستقرالخلافة اکبر آباد و دارالخلافة شاهجهان آباد می پرداخت بمنصب هزاری چهارصد سوار و فوجداری شمس آباد وغیره بر افراخت - و بیست و چهار کروور دام بشاه بلند اقبال انعام شد و از محال تیول سعد الله خان ننخواه گردید و خدمت راهداری بعهدہ مردم آن بیدار بخت قرار یافت - و رای رگناتھه که خدمت دفتر خالصه و تن بدو مفوض بود بمرحمت خلعت و فیل و خطاب رای رایان مفتخر گردید و مقرر شد که تا تعیین دیوان اعلی امور کبی و جزئی دیوانی را بعرض اقدس میرسانیده باشد و اعلی حضرت بنفس نفیس به تنقیح آن پردازند - چندر بهان منشی که بحسن تربیت افضل خان شایستگی بندگی درگاه والا بهم رسانیده مدتی داخل بندگان بود و حسب الالتماس شاه بلند اقبال بان والا تبار عنایت شده بود چون بانشای مدعا نویسی آشناست او را درین تاریخ از شاه بلند اقبال گرفته بخطاب رای و منصبی در خور نواختند*

بہادر چند مرزبان ولایت کمایون بوساطت خیال الله خان بتلیم سده جہانبانی سرمایہ افتخار اندوخت و دو زنجیر فیل و برخی اشیا بطریق پیشکش گزارانید - و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و مالای مروارید بدو دست بند مرصع بالماس و جمدھر مرصع با پھولکتارہ و سپر با یراق طلای میناکار و کافوردان مرصع میناکار سرافراز

گردید - محمد صالح کرمانی بخدمت دیوانی بیوتات از تغیر
 میر جعفر و بعطای خلعت و قلمدان طلا مفتخر گشت - یوسف
 چیلہ فوجدار و امین امن آباد بفوجداری و امینی پرگنہ سیالکوت
 وغیرہ از تغیر رای سبہا چند سر بر افراخت - بیستم خلیل اللہ خان
 باضافہ ہزار سوار بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار مباحی
 گشت - بیست و یکم بہادر چند سرزبان کامیون بعطای خلعت و
 متکی مرصع و صد اسپ یکی عراقی با ساز طلا و نود و نہ ترکی و
 کچی و یک زنجیر فیل و مرحمت ولایت کامیون بدستور
 سابق مفتخر گشتہ بوطن خود دستوری یافت - و دو پرگنہ
 دیگر بجمع دوازده لک دام یکی سوا پارہ و دیگر رامکوت کہ
 سابقاً باو متعلق بود و پس از آن در تیول رای مکند فوجدار و امین
 بریلی مقرر شدہ ضمیمہ عنایت گردید - سیدی فولاد پسر جواہر
 خان بعنایت فیل بلند پایگی یافت - چون حیات خان کہ سنین
 عمرش بہ سبعین رسید و بفزونی اعتقاد و وفور محرمیت و دوام
 حضور منظور انظار خاقانی بود و بخدماتی کہ جز بمعتمدان
 تفویض نمی یابد می پرداخت بعروض مرض فالج از احراز سعادت
 استیلام عتبہ گردون مرتبہ محروم گردید - دوازدهم ماہ
 شہنشاہ بندہ پرور مواضع بیست لک دام از حویائی اکبر آباد
 بطریق سیورغال باو عنایت نمودند و بر منصب پسر و نبیرہ اش
 افزوده از تغیر او خدمت داروغگی دولت خانہ خاص بہ نامدار
 خان و داروغگی چیلہای ترک بیوسف آقا و داروغگی آبدار
 خانہ بہ شادکام چیلہ و داروغگی خواصان بناصر پسر نوبت خان
 مفوض ساختند - و نامدار خان باضافہ پانصدی پانصد سوار
 بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار پانصد سوار سرفراز گشت*

نہضت بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بگنکنده و آمدن میر محمد سعید میر جملہ

در طی وقایع سال گزشتہ حقیقت پناہ آوردن میر محمد سعید میر جملہ و فرستان فرامین مطاعہ بنام او و قطب الملک مصحوب قاضی عارف نگارش یافت - چون پیش از رسیدن قاضی عارف بدولت آباد قطب الملک از ناعاقبت بینی محمد امین را با متعلقان قید نموده آنچه از صامت و ناطق داشت بتصرف در آورده او را بہ قلعه گنکنده فرستاد - پس از آنکہ اطلاع این ماجرا ببادشاہزادہ رسید بعتبہ خلافت معروض داشتند کہ قطب الملک التجای میر جملہ بسدہ اقبال شنیدہ پسرش را با لواحق مقید گردانیدہ و بر تمامی نقد و جنس او متصرف گشتہ است اگر درین کار طریقہ مساهلت و مسافحت مسلوک میدارند باعث زیادتی جرأت دیگر دنیا داران دکن خواهد شد - بعد از وصول عرضداشت یرلیغ قضا نفاذ بقطب الملک در باب محمد امین باقواب مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ گرزداران بطریق دا کچوکھی ارسال یافت و فرمان والا در جواب عرضداشت بادشاہزادہ کامگار صادر شد کہ اگر محمد امین را قطب الملک نہ گزارد و بہ غنودگی طالع امثال فرمان واجب الاذعان را کار نہ بندد آن فرزند روانہ آن صوب گردد - و مناشیر مطاعہ بنام شایستہ خان ناظم صوبہ مالوہ بصدور پیوست کہ زود خود را باسرا و منصبداران متعتیہ آن صوبہ بہ نزد پادشاہ زادہ والا تبار رساند - از آن جا کہ قطب الملک بہ مضمون نشان بادشاہ زادہ کہ در باب استخلاص محمد امین نوشتہ بودند کاربند نہ گردید آن کامگار ہشتم ربیع الاول سال گذشتہ سلطان محمد را با بسیاری از بندہای بادشاہی و تاینان خود بدآن صوب مرخص ساختند و سیوم ربیع الثانی خود از عقب روانہ شدند -

و در همین تاریخ قاضی عارف ملازمت نمود - اگرچه گمان
 بادشاه زاده عالی تبار آن بود که قطب الملک پیش از رسیدن
 سلطان محمد بسرحد ولایتش محمد امین و لواحق او را بخدمت آن والا
 گهر خواهد فرستاد او کار را بجای رسانید که نخواهد رسانید و
 توفیق این معنی در نیافت و بسبب عدم مساعدت بخت فرمان
 والا وقتی بدو رسید که افواج قاهره بولایت او در آمد - او بعد
 از وصول فرمان و اطلاع بر در آمدن سلطان از خواب غفلت بیدار
 گشته و راه بخطای خود برده محمد امین را با والده اش و تبعه
 او فرستاد و عرضداشتی محتوی بر این معنی و اظهار متابعت و
 فرمانزرداری مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ بدر گه آسمان جاه
 ارسالداشت - و محمد امین دوازده گروهی حیدر آباد ملازمت
 شاهزاده محمد سلطان دریافته شکر اعطاف بادشاهی بتقدیم رسانید -
 چون قطب الملک از اموال آنها آنچه گرفته بود باز پس نداد
 سلطان محمد عازم شهر حیدر آباد که سه گروهی گلکنده این
 طرف محمد قلی قطب الملک آباد نموده بود گردید - قطب الملک
 از فرط هراس فرزندان را بقلعه گلکنده که اندوختههای خود را
 در آن نگاه می داشت روانه نمود و خود نیز پنجم ربیع الثانی
 بحصن مذکور در آمده و جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات
 با خود برد - و دیگر اشیا از قسم و قالی و چینی آلات که درین
 وقت فرصت برداشتن میسر نیامد آنها در حویلی خود که وسعت
 تمام دارد گذاشت - و از نا عاقبت بینی پنج شش هزار سوار و پانزده
 هزار پیاده تفنگچی باندار به سرکردگی موسی محلدار و تولکچی
 بیگ و مظفر بقصد نبرد تعیین نمود - صباح آن چون سلطان محمد
 در نواحی حیدر آباد بر کنار تالابی که موسوم بحسین ساگر
 است رسید و خواست که معسکر گرداند محمد ناصر که
 قطب الملک او را فرستاده بود رسیده صندوقچه پر از جواهر و مرصع

آلات گزرائید - درین اثناء مقاهیر قطب الملک نمودار شده شوخی و خیرگی آغاز نهادند - دلاوران عسکر فیروزی اثر از یمین و یسار معرکه آرای پیکار گشتند و بمیامن اقبال بادشاهی افواج غنیم را از پیش برداشته ره سپر هزیمت گردانیدند و تا دیوار شهر تعاقب نموده جمعی را مقتول و مجروح ساختند - و دیگر ادبار زدگان در شهر توقف نه نموده پپای فرار پناه بقلعه گلکنده بردند چون از قطب الملک چنین جسارتی بوقوع آمد و سرمایه فساد ناصر بود سلطان او را در قید نموده فردای آن شهر حیدر آباد را بتصرف در آورد - و باندیشه آنکه مبادا از لشکریان برسکنه شهر ستمی رود و متاعی که قطب الملک در حویلی خود گذاشته بتاراج رود کنار شهر مذکور را مخیم ساخته محمد بیگ را با جمعی تعیین نمودند که شهر رفته سکن آن بلده را بدلجوئی و دلاسا از پراگندگی باز دارد - و چون عمارت آن جا در چوبست و قابل در گرفتن آتش و پیش ازین بچندین سال در خانه محمد قلی قطب الملک از شعله شمع به پرده ایوان آتش گرفت و به سقف ایوان عمارت رسیده و زبانه کشیده خانهای آن طرف را سوخته خاکستر گردانید و تا یک ماه مشتعل بود تا کید بلیغ نمودند که شهر را از آسیب آتش صیانت نماید*

درین تاریخ میر عبداللطیف حاجب بادشاهزاده کامگار آمده سلطان را ملازمت نمود - و حکیم نظام الدین احمد که سابق نوکر مهابت خان خانان بود پس از سپری شدی او نوکر قطب الملک گردیده از جانب قطب الملک آمده سلطان را دید و دو صندوقچه جواهر و مرصع آلات و دو زنجیر فیل با ساز نقره و چهار اسپ با زین و کلفی بنظر در آورد - سلطان هادی داد خان و محمد امین پسر میر جمله و محمد طاهر و محمد بیگ را فرمود که متاعیکه قطب الملک در حویلی خود گذاشته رفته است ملاحظه نموده و

ابواب را مقفل ساخته جوقی از برقندازان را بحراست آن بگزارند - و ازین رهگذر که قطب الملک در ارسال میر جمله تعلق ورزیده بود مقرر شد که تا رسیدن آن حکیم نظام الدین در اردو باشد*

دوازدهم ماه مذکور قطب الملک یازده فیل و شصت اسپ و دیگر اشیای میر جمله فرستاد - و بادشاهزاده کامگار که سوم ربیع الثانی از اورنگ آباد روانه شده بودند در شانزده روز بسعید آباد که سرائیست هشت گروهی حیدر آباد و آن را میر جمله بنا نهاده و به پیتھے میر جمله اشتهار دارد رسیدند - بیستم از آنجا کوچ نموده یک گروهی قلعه گکنده آمدند و از فرط حماست بدایره در نیامده فیل سوار بجهت تعیین ملچار و دیدن دور قلعه که قریب سه کروه است رفتند - و خبر آمدن اشرار نابکار شنوده سلطان محمد را امر نمودند که بافواج خود جانب دست چپ توقف نماید - درین هنگام پنج شش هزار سوار ادبایه آثار و ده دوازده هزار پیاده بندوچی و باندار در برابر عسکر فیروزی آمده بانداختن بان و تفنگ آتش پیکار بر افروختند - و قلعه نشینان نیز از بالای حصار فراوان توپ و بان سر دادند - بادشاهزاده کامگار بقائد تائید الهی و اقبال لایزال شاهنشاهی فیل پیش رانده دلاوران عرصه و غا را بمالش مخدولان اشاره نمودند - و مبارزان شہامت نشان از صفوف دریا موج لشکر فوج فوج چون برق فروزان و آتش سوزان برآمده بصدقات کوه شکن و حملہای مرد افکن قواعد استقامت مقهوران متزلزل ساخته بسان خس و خاشاک پراکنده گردانیدند - آن گروه اجل ستیز از مال نسگالی باز دو فوج شده آتش افروز قتال گشتند و تا شام قدم ادبار در عرصه پیکار فشرده پروانه وار بر شعله تیغ آتشبار شیران خونخوار ظفر شعار میزدند - و بہادران معرکہ فتح و نصرت و دلاوران میدان فیروزی و ظفر بی محابا و ابا برآن

گروه شقاوت پژوه تاخته و دود از نهاد آن ستاره سوختگان بر می آوردند - تا آنکه بسیاری از نکبت زدگان بزخم تیر و سنان دلیران فیروزی نشان نیست و نابود شدند - و یکه تا زان میدان فیروزی اسپان را بجولان در آورده و تا دیوار حصار تعاقب نموده اکثری از آنها را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - و بدستیاری تائید و مددگاری توفیق که همه وقت قرین و رفیق شفیق طریق هواخواهان آن حضرت است کارستانی در عرصه کارزار بر روی کار آورده روکش کار نامه رستم و اسفندیار نمودند - آنگاه حسب الامر عالی بکه تازان خیل سعادت عنان بدست شوخی و تیز جلوئی داده تا شام جمعی کثیر از خون گرفتگان را بی سر و پی سپر ساخته بی توقف عنان تعاقب سبک و رکاب تمکین گران کرده از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافتند - و روز دیگر ملچارها قرار داده بجد کبی و اهتمام تمام جا بجا نگاهبانان بر گماشتند - و در هر ملچار چندی از مرد مردانه قرار داده و ملچارها پیش برده رفته رفته ازین راه عرصه کا، بر متحصنان مانده ضیق حوصله آنها تنگ فضا ساختند - چنانکه همگنان دل از دست داده دست از جد و جهد باز داشتند بکده دل از خویش برداشته خود داری نیز فرو گذاشتند *

بیست و دوم قطب الملک میر فصیح را با چهار صندوقچه جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر فیل با ساز نقره و پنج اسپ با ساز طلا فرستاده معروض داشت که بجهت استعفاى جرایم مادر خود را با پیشکش می فریسم - ازین جهت که او مکرر مرتکب جنگ شده در نافرمانی کوشیده بود میر مذکور را بار ندادند و در گرفتن اشیا درنگ نموده مردم ملچار را از انداختن توپ منع فرمودند - او از نابخردی قدر این نوازش و رعایت ندانسته جمعی کثیر را بسر کردگی جبار بیگ خراسانی و خیریت شیرازی وغیره تعیین نمود که از سمت شمالی نمودار شده شیوه برگی گری نه پیشه

معہودہ ایشانست فرا پیش گیرند - و بدستباری دستبازی حرکت المذبوجی بجا آورده شاید بحسب اتفاق دستبردی توانند نمود و علت تشویش اولیای دولت گردند - آن والا گہر برین اندیشہ ناصواب مطلع شدہ بہادران کار طلب را بپرداری مالوجی بہ توپخانہ خود فرستادہ کہ بمالشی آنها پردازند - دلاوران عسکر فیروزی اثر بمجرد رسیدن خود را بر ایشان زدہ آن پریشان خیالی چند را سر راست راہ فرار ساختند - و یک زنجیر فیل خیریت مذکور کہ در اثنای جنگ بدست آورده بودند از نظر انور گزرانیدند - درین تاریخ میر عبداللطیف حاجب را برای آوردن میر جملہ تعیین نمودند - روز دیگر مقاہیر چون باز قدم جرأت پیش نہادہ باین شائستہ نبرد آرا گشتند شاہزادہ والا گہر عزم تنبیہ آن گروہ متمرد را زیور جزم بخشیدہ خود سوار شدند و جمعی کثیر را اسیر و گروہی انبوه را دستگیر و ہزیمت پذیر ساختند - درین نبرد از بندہای بادشاہی برخی شہید و چندی زخمی گشتہ داد دلاوری دادند - از آن جملہ شیخ میر و محمد بیگ میر آتش زخم تفنگ برداشتہ چنانچہ شرایط کوشش بود بجا آوردند و بد ہمراہی اقبال بادشاہی یعنی تائید الہی باو بود زخم مظفر و منصور باردو مراجعت نمودند*

شیشم شایستہ خان کہ بیست و ہفتم ربیع الاول از مالوہ حسب الحکم والا روانہ شدہ بود بافتخار خان و نصیری خان آمدہ بلشکر ملحق گشت - نہم جمادی الاول منشور عنایت نشور مشتملبر عنایت خلعت خاصہ و جمدھر مرصع با پھولکتارہ بشاہزادہ نامدار کامگار و مرحمت خاصہ و منصب ہفت ہزاری دو ہزار سوار بسلطان محمد از پیشگاہ خلافت بصدور پیوستہ فرمان دیگر جواب عرضداشت قطب الملک نیز رسید - چون دلاوران لشکر فیروزی در اندک فرصت ملچارہا را نزدیک قلعہ رسانیدہ در صد فروچیدن

باقی منصوبه‌های فتح از نصب دمدمه و رفع سرکوب شده بودند ناچار قطب الملک زینهارى شده میر احمد و میر فصیح را با برخی پیشکش فرستاده درخواست فرو گذاشت تقصیر و باز داشت بهادران لشکر نصرت اثر از انصرام قرار داد خاطر نموده حرف ادای بقایای پیشکش مقررۀ سنوات لغایت سنه بیست و هشت جلوس و نسبت صبیہ^۱ خود بسططان محمد درمیان آورده روز دیگر مصحوب میر فصیح همه پیشکش مقررۀ سنوات و اسباب محمد امین که دو زنجیر فیل و برخی دیگر اشیا بود و عرضداشتی مشتمل بر مبارک باد بمنصب شاهزاده سلطان محمد و دو زنجیر فیل با ساز نقره و یک اسپ با زین طلا و ساز مرصع بآن نو باوۀ بوستان خلافت و شهریارى فرستاده التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول استمالت نامه بامید حصول مرام والده را فرستاد - حسب الامر عالی جمعی باستقبال شتافته بعزت و احترام در منزل شایسته خان فرود آوردند - و فردای آن بوساطت خان مذکور سلطان را دیده دو اسپ با زین طلا و ساز مرصع و دو فیل با ساز نقره گزرائیده ظاهر ساخت که در حضور عالی خواهد آمده ادای پیغام و گزارش مطالب و مدعیات نماید - بنا بر آن بحضور رسیده هزار مهر بطریق نثار و پنج اسپ از آن میان یکی با زین مرصع و پنج زنجیر فیل با یراق نقره بخدمت آن مؤید و مظفر و منصور گزرائید و التماس عفو جرایم و خطایای قطب الملک کرد و تعیین کمیت پیشکش و قبول ازدواج صبیہ^۱ او بسططان نمود - بعد از مبالغه و رد و بدل بسیار ملتمس او را در پذیرفته بیک کرور روپیه پیشکش مقرر ساختند - چون میر عبداللطیف حاجب سرکار والا که بجهت آوردن میر جمله رفته رفته بود خبر رسیدن او بنواحي کاکنده آورد قاضی عارف فرمان و خلعت خاصه که از درگاه آسمان جاه آورده بود حسب الامر عالی برده بر کنار تالاب حسین ساگر رسانید - او بعد از ادای بندگی

بوصول این عطیه عظمی قاست دولت و بخت بر افراخته تا رسیدن ساعت ملازمت بادشاهزاده عالی فطرت بمنزل خود برگشت - و دوازدهم جمادی الثانی سنه سی جلوس مبارک موسی الیه از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای این امتیاز خاص شده بملازمت بادشاهزاده عالیان رسید و سه هزار ابراهیمی نذر گزارانید - آن والا گهر از روی قدردانی او را بشمول انواع عواطف امتیاز تمام داده نخست خلعت و طره مرصع و جمدهر مرصع و دو اسپ با زین زرین و سیمین و فیل با ساز نقره و ماده فیل عنایت نموده بعد از آن به بشارت گوناگون عاطفت نامتناهی و اقسام عنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته حکم نشستن فرمودند - و پس از لحظه در خلوت همراه برده محال متعلقه او را بدو باز گذاشته رخصت منزل نمودند - چون ساعت ازدواج سلطان صبح هژدهم ماه مذکور مقرر شده بود محمد طاهر و شیخ نظام قاضی و میر عدل خود را نزد قطب الملک فرستاده خلعت و جیغه مرصع و تسبیح مروارید و فیل با یراق نقره و ماده فیل برای او فرستادند - و او تا دروازه قلعه آمده خلعت و غیره گرفت و فرستادها را در حویلی متصل دروازه قلعه فرود آورده در ساعت مختار اجازت خواندن خطبه داد - و برسم و آئین ملت حنفیه شرایط عقد بتقدیم رسانید و محمد طاهر را رخصت انصراف داد - و بیست و پنجم محمد طاهر و شمس الدین و شاه بیگ خان و چندی دیگر آن عقیقه را با والدۀ قطب الملک باحترام بدائره که نزدیک دیره سلطان ایستاده نموده بودند رسانیدند - مبلغ ده لک روپیه که بطریق جہیز داده بود بسطان ارزانی داشتند*

سلخ ماه بادشاهزاده عالی گهر بمنزل میر جمله تشریف برده او را من جمیع الوجوه سرافراز ساختند - آن امیر آداب فهم قاعده دان بشکر این مرحمت بی پایان یک قطعه الماس نا تراشیده

و دو لعل و نه زرد و یک نیلم و شصت دانه مروارید و پنج
 فیل با یراق نقره و یک ماده فیل با زین طلا و پنج اسپ عراقی
 با ساز طلا و برخی دیگر اشیا در خدمت عالی و سه انگشتری
 الماس و یاقوت و زرد و طره مرصع و دو اسپ با ساز طلا و نقره
 و فیل و ماده فیل با یراق سیمین و لختی دیگر اشیا بسططان محمد
 و دو انگشتری الماس و یاقوت و خنجر مرصع با پنهولکتاره و یک
 فیل با ساز نقره و ماده فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره بسططان
 محمد گزرانید - هفتم رجب قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده
 هر کدام از اسرای عظام مثل شایسته خان وغیره را بجا و مکان
 خود رخصت فرمودند - نوزدهم ماه میر جمله معظم خان را رخصت
 درگه والا نموده قاضی عارف را همراه دادند - درین مکان فرمان
 عنایت عنوان متضمن خطاب مستطاب معظم خان و خلعت خاصه
 و جمدهر مرصع با پنهولکتاره و علم و نقاره مصحوب محمدی
 بیگ گرزدار پرتو ورود بر ساحت او انداخته سرافراز و کامیاب
 اختصاص ساخت - بادشاهزاده والا گهر وقت مراجعت از گلکنده
 قلعه قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده سوم شعبان داخل اورنگ
 آباد گشتند - چون حقیقت داخل شدن بادشاهزاده والا جاه قریب
 نصرت و فیروزی در اورنگ آباد بمسامع جاه و جلال رسید آن
 والا گهر را باضافه پنج هزار سوار دو اسپه و شایسته خان را باضافه
 هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب شش هزار شش هزار
 سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب والای خان جهانی معزز و
 بلند پایه ساختند - ذوالفقار خان باضافه هزار سوار بمنصب هزار
 سه هزار سوار و حراست صوبه بهار از تغیر جعفر خان و احمد بیگ
 خان که بسبب وقوع بعضی امور چندی بی منصب و جاگیر
 بود باز بدستور سابق بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
 مقضی المرام گشتند - نور الدین قلی خان ولد موسی خان که

نزد عادل خان به بیجا پور رفته بود آمده ملازمت نمود و سید ولی کس عادل خان نیز همراه او آمده برخی جواهر و مرصع آلات و چهار فیل از آن میان یکی با یراق طلا و یک ماده فیل و نه اسپ عربی که مجموع یک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت شد از نظر فیض اثر گزرانید*

انوپ سنگه زمیندار باندهو همراه سید صلاحیت خان ناظم صوبه، اله باد بدولت زمین بوس بارگه عالم پناه رسید - بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و سپر با یراق نقره مینار کار و منصب سه هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - چون بعرض رسید که معظم خان در نواحی دارالخلافت رسیده حسب الحکم اشرف قاسم خان میر آتش و دانشمند خان بخشی دوم تا کنار شهر پذیره شده بدرگه عالم پناه رسانیدند - خان مذکور بشکر روزی شدن این سعادت و بهروزی هزار مهر نذر و برخی جواهر که در آن میان الماسی چند گران بها بود از نظر اشرف گزرانید و مشمول انواع عوطف عمیمه شده بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و منصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والا مرتبت وزارت کل و مرحمت قلمدان مرصع و دو اسپ یکی از آن میان عربی با زین زر و دیگری عراقی و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پنج لک روپیه نقد به نهایت مرتبه سر افرازی و کامرانی رسید*

روز دوشنبه غره شوال بمسجد جامع بادشاهی که بر کوهچه اساس یافته بجهت ادای دوگانه عید بشان و شکوه تمام تشریف برده بفروغ ایزدی و پرتو ظل الهی ساحت انرا طور تجلی ظهور ساختند - بمهین اختر فلک خلافت دست بند لعل و مروارید گران بها و بسططان سلیمان شکوه و سپهر شکوه خنجر مرصع با پهلکتاره مرحمت نمودند - پنج کس از ملازمان آن والا جاه را سابق بخطاب خانی ممتاز فرموده بودند بهادر خان ناظم کابل و

صلابت خان حارس اله باد و معتمد خان دیوان سرکار آن والا
اقتدار و محمد علی خان حاکم پتنه و برقنداز خان میر آتش -
پنج نفر دیگر درین روز بخطاب سرافرازی یافتند - عبد الله بیگ
نجم ثانی میر بخشی بعسکر خان و خواجه معین حاکم لاهور
بمعین خان و سید عبدالرزاق متکفل امور ملتان بعزت خان و
شیخ داؤد فوجدار مابین اکبر آباد و شاهجهان آباد به داؤد
خان و سیدی ناهر پتمن پوری بناهر خان - چون مرزبان سری
نگر متوسل به شاه بلند اقبال گشته بجهت عفو جرایم میدنی مل
پسر کلان خود را بدرگه عالم پناه فرستاد ملتس او بدرجه پذیرائی
رسیده حکم بار درگه جهان پناه یافته بعد از تقدیم مراتب زمین
بوس هزار اشرفی و نه اسپ کوهی خورد با ساز طلا و چند دست
جره و باز بعنوان پیشکش گزرانیده از جناب خلافت بعطای خلعت
و دست بند مرصع و اسپ با زین مطلا سر بر افراخت*

شانزدهم بعرض رسید که خواجه عبدالهادی ولد صندر خان
در تیول خود روانه ماک بقا گشت - خواجه خان پسر کلانش
را بمنصب هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه و پنج پسر دیگر
را در خور پایه و حال بنزونی منصب و عطای خلیع سر افراز
نمودند - سیم بهر کدام از انوپ سنگه زمیندار باندهو و میدنی
مل پسر زمیندار سری نگر خلعت و اوربسی مرصع و شمشیر مرصع
با یراق نقره میناکار و اسپ عراقی با زین نقره و بدوسین فیل هم
مرحمت نموده رخصت وطن دادند - منصب مغل خان ولد زین
خان کوکه بسبب نرسیدن قندهار بر طرف شده به پریشانی می
گزرانید درینولا حسب التماس شاه بلند اقبال به سالیانده پانزده
هزار روپیه سر افراز ساختند*

بعرض مقدس رسید که آدم خان تبتی ولد علی رای تبتی در
کشمیر بساط هستی در نوردید چون لاولد بود محمد مراد

برادرزاده او را بر نواختند و تبت در جاگیرش مرحمت نمودند - ازین رو که سلسله نظام دنیا بتوالد و تناسل مربوط است و بادشاه زاده محمد مراد بخش را از دختر شاه نواز خان فرزند نمی شد دختر امیر خان را که بحلیه جمال آراسته و شایستگی ازدواج آن عالی گهر داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا تبار او را بعقد نکاح در آورد و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات وغیره که همه یک لک روپیه را بود بطریق جهیز او مرحمت فرمودند - و آن بلند مرتبه را باغافه دو هزار سوار دو اسپه سد اسپه سرافرار ساختند و یک لک روپیه از خزانه سورت مرحمت فرمودند - منشور عاطفت طراز متضمن بعنایات مذکوره و خلعت خاصه و دو اسپ عربی و عراقی از طویلله خاصه با زین طلا مصحوب سید علی ولد عنبر و صالح بیگ گرزدار فرستادند و جونا گده در طلب این اضافه تنخواه شد - بعرض رسید که شادمان پگھلیوال فوت شد عنایت پسر کلان او را بمنصب شش صدی شش صد سوار مباحی گردانیده پگھلی در تیول او مرحمت شد - میر گل تھانه دار پنج شیر را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و خطاب مبارز خان و مرحمت شمشیر با یراق طلا و علم مفتخر و مباحی ساخته میر محمود صفاهانی را بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی احمد آباد از تغیر رضوی خان بلند مرتبه گردانیدند *

روز دو شنبه دهم ذی حجه بجهت ادای دوگانه بمسجد جامع والا که کیفیت آن در ضمن ستایش دارالخلافت شاهجهان آباد نگاشته شده تشریف برده در آمد و رفت از زر نثار جهانی را بهره ور ساختند - چون منصور ولد سید خان جهان از ادای حرکات ناشایسته باز نمی آمد حسب الحکم والا شاهزاده مراد بخش از احمد آباد او را بمکه معظمه فرستاده بودند که بدان مکان فیض رفته استعفای جرایم و معاصی خود نماید - درین ولا از آن جا

برگشته آمده اظهار کمال ندامت و عجز نمود - بر طبق التماس
بادشاهزاده مراد بخش بمنصب هزاری چهار صد سوار نواخته
تعینات احمد آباد فرمودند - بیست و پنجم اسد خان از اصل و
اضافه بمنصب دو هزاری هشت صد سوار سرافراز شد و
عبدالنبی سعدالله خانی فوجدار شمس آباد از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت فوجدارئی رپری چندوار
نیز مقرر گشت*

چون بجهت ازدواج قره باصره دولت سلطان سلیمان شکوه
دختر بهرام برادر جعفر خان را از پتنه طلبیده و جواهر و مرصع
آلات و دیگر اشیا بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از سرکار
خالصه بطریق جهیز مرحمت نموده بودند هفتم محرم الحرام سنه یک
هزار و شصت و هفت که یک پهر و شش گهری روز ساعت
مناکحت مقرر شده بود شاه بلند اقبال آن نور حدقه سلطنت را
بدولت خانه معلی برده برخی جواهر برسبیل پیشکش گزارانیدند -
اعلی حضرت خلافت منزلت خلعت خاصه و دست بند مرصع و
انگشترئی مرصع و فیل خاصه با یراق نقره بآن نهال چمن دولت
عنایت نموده بدست مبارک سهره مروارید گران بها بر فرق آن
والا گهر بستند - بعد از تعیین دو لک روپیه سهر حسب الحکم
قاضی خوشحال بخواندن خطبه قیام نموده بانعام خلعت و دو هزار
روپیه کامیاب گردید - و سائر رسوم این روز طرب افروز بمقتضای
مقام بآئین شایان و روش نمایان بتقدیم رسانیده صدای شادی و
نوی مبارکبادی از هر طرف بلندی گرای شد - محمد بدیع
ولد خسرو سلطان باضافه پانصدی سوار بمنصب دو هزار و
پانصدی هشت صد سوار و شمس الدین خان ولد مختار خان به
قلعدارئی اودگیر و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و
الهام الله ولد رشید خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار

و پانصدی هزار و پانصد سوار بعد از وفات هادی داد خان عم خود سرافرازی یافتند - اگرچه از هادی داد خان سه پسر مانده بود و اکثری بمناسب سر بلندی داشتند اما برای انتظام جمعیت او درین قبیله غیر از الهام الله کسی نبود بنابراین باضافه مذکور او را نوازش فرمودند *

چهاردهم صفر محمد امین ولد معظم خان که بسبب فزونئی بارش در برهانپور مانده بود آمده ملازمت نمود و بخطاب خانی و انعام خلعت سر بر افراخت - هژدهم جمده الملکی معظم خان جواهر ثمینہ کہ در آن میان الماس کلان بوزن نه تانک کہ دو صد و شانزده سرخ باشد و حسب الحکم قیمت آن دو لک و شانزده هزار روپیہ مقرر گشت با بیست فیل نر و ماده از آن جمله چهار با یراق طلا و شانزده با یراق نقره بطریق پیشکش گزارانید - و قیمت مجموع آن با جواهری کہ سابق گزارانیده بود پانزده لک روپیہ شد *

ماور شدن بادشاهزادۀ کامل نصاب تام النصیب

محمد ارننگ زیب بہادر بمہم بیجا پور

و مرخص گشتن معظم خان و دیگر

امرای عظام بانصرام آن مہم

چون از عرضداشت آن نامدار کامگار بسمع اشرف رسید کہ عادل خان والی بیجا پور رخت هستی بر بست و ملک را بی کار فرمای گذاشت و از نوکران او کہ اکثری غلام اند علی نام شخصی مجهول النسب را کہ عادل خان بفرزندی برداشته بود بجایش نشانده اند و سر رشتہ رتق و فتق دولت آن سلسلہ بقبضہ

اقتدار او در آمده نزدیک است که مفسد کلیه برین مراتب مترتب گردد بنا بر آن هژدهم ربیع الاول یرلیغ شد آن والا جاه با لشکر ظفر اثر تعینات صوبه دکن بدان صوب شتابد و این مهم را بهر کیف که داند بوجه شایسته بانجام رساند - و بخان جهان حکم شد که بانصرام قرار داد از مالوه بدولت آباد رفته بمهمات آنجا پردازد - و معظم خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و نجابت خان را بخلعت و اسپ با زین طلا و میرزا سلطان بخلعت خاصه و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار از اصل و اضافہ و اسپ تبچاق با زین طلا و ایرج خان را بخلعت و محمد قلی وند نجابت خان بخطاب معتقد خان و خلعت و جمعی کثیر را بنزونی منصب و خلعت و بعضی را بانعام اسپ نوازش فرموده از حضور پرنور رخصت این یساق فرمودند - و از تاریخ ملازمت تا این تاریخ پنج لک روپیہ نقد و دو لک روپیہ را جنس از فیل و اسپ و اقمشہ بمعظم خان مرحمت شد - و گروهی دیگر از امرا و منصبداران را مثل مہابت خان و راجہ رای سنگد و افتخار خان و اخلاص خان و نصرت خان و راجہ سبحان سنگه و دیبی سنگه بندینہ و دلیر خان و رتن راتھور و ایرج خان و میرزا محمد مشہدی و راو امر سنگه و سید شہاب و سجان سنگه و مہدی قلی خان و راو امر سنگه نوروی فرمان شد کہ از اوطان و اقطاع خود برکاب سعادت نصاب آن نامدار کامگار رفته حاضر شوند - مجموع لشکر از حضور پرنور و باشندگان اوطان و اقطاع بیست هزار سوار جرار با بسیاری از برقندازان سوار و پیادہ و باندار بہمراہی آن سرور سروران زمان معین گشتند - قاضی نظاما بخدمت بخشی گری و واقعہ نویسی دکن مامور گردید و محمد امین خان بنزونی ہزاری ذات بمنصب سه ہزاری ہزار سوار سرافراز گردید و حکم شد

که تا رسیدن پدر نیابتاً بمعاملات دیوانی پردازد - و خدمت
عرض وقایع صوبجات برضوی خان تفویض یافت *

نہضت والا بکنار گنگ

چون بسبب قران النحسین علت وبای طاعون در دارالخلافت
شیوع یافت و هر روز جمعی کثیر باین مرض در می گزشتند و
در کنار گنگ از بیماری مذکور اثری نبود لاجرم روز پنجشنبه چهارم
ربیع الاول خدمت قلعه دارئی ارک دارالخلافت بسیادت خان
مفوض ساخته برای صید و شکار جز و مرغابی متوجه آن صوب
گشتند - و بچهار کوچ متواتر در حوالی کده مکتیسر که بر
کنار گنگ واقع است نزول اجلال نموده نهم شکار کنان از راه
کنار گنگ به نور پور نہضت فرمودند - بعرض مقدس رسید که
آگاہ خان متولئی روضہ منورہ و فوجدار نواحی اکبر آباد بساط
ہستی در نوردید - گردہر کور را بعطای بمنصب دو ہزاری
دو ہزار سوار بخدمت حراست قلعه اکبر آباد و فوجدارئی نواحی
آن و محرم خان ار بتولیت سرافراز ساخته رخصت فرمودند - و
چون محمد ابراہیم پسر اصالت خان کہ بجهت دیدن عمارت
مخلص پور رفتہ بود آمدہ بعرض رسانید کہ کار عمارت بائین
سابق جاری نیست و نہری کہ بدولت خانہ می آوردند بانجام
نرسیدہ بنا بر آن غضنفر خان را از تغیر حسین بیگ خان بفوجدارئی
میان دو آب و منصب ہزاری ہزار سوار بر افراختہ دستوری
دادند کہ رفتہ زود عمارت مذکورہ را بروجہ دلخواہ باتمام
رساند - و از آن رو کہ در تماشائی این راہ ہمگی ہشتاد جز و
چہل مرغابی سونہ وغیرہ شکار شد و بنہجی کہ مذکور شدہ
بود وفور نداشت قراولان را مخاطب و معاطب ساختہ فرمودند

که این شکارگه قابل تشریف آوردن دوباره نیست - مخدوم مراجعت نموده در پنج روز بیست و یکم بکنار جون تشریف آورده از آن جا کشتی سوار در عرض چهار روز بیست و پنجم داخل مراجعت نموده در پنج روز بیست و یکم بکنار جون تشریف آورده از آن جا کشتی سوار در عرض چهار روز بیست و پنجم داخل دولت خانه معلی گشته عمارت دولت خانه را بنور قدوم میمنت لزوم فروغ آموذ گردانیدند - چون وبای طاعون رو بکمی نهاده بود دلنهاد این مکن شده حکم ترتیب جشن وزن شمسی فرمودند*

جشن وزن شمسی مبارک

لاجرم پیشکاران دولت و مهسات رایان سلطنت چهارم ربیع الثانی سال هزار و شصت و هفت هجری مطابق سیم‌دی ماه ال‌بی محفل والای فرخنده وزن انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از زنددنی ابد میعاد در غسل خانه ترتیب داده بعد از دو پهر و دو گه‌ری آن انسان کامل و عنصر اکمل را با جواهر و طلا و نقره و دیگر اشیای معهوده بر سنجیدند - و صدای کوس شادی و آوازه تمهیت و مبارکبادی سامعه افروز گیتی رفته عالمی کامیاب به نیل مقاصد و مارب گشتند - بی تکلف دولت خانه والا بیدیع بساطی غریب و رعایت تکلف بزیب و زینت آرایش پذیرفته که قلم از تحریر آن و زبان از تقریر کمیت و کیفیت آن عاجز است - و فرخنده انجمنی به پیرایه گوناگون صورت آراستگی یافت که نگار خانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگارنگ چرخ بوقلمون را نمونه آن توان گفت - و امرای عظام برسم تمهیت پیشکش های عظیم ششیده زبان به مبارکباد کشادند - و خورد و بزرگ درین محفل فیض و سعادت بانعام مبلغی گرانمند بهره مند گشته هر کدام از زر سرخ و

سفید برای روزگاران ذخیره نهادند - و درین ایام پنج کرور دام از پرگنه حویلی کول و دیگر پرگنات توابع بطریق انعام بشاه بلند اقبال مرحمت فرمودند - و تنخواه آن بیدار بخت از سابق و لاحق شصت کرور دام موافق دوازده ماهه یک کرور پنجاه لک روپیه شد - و سلطان سپهر شکوه را بمنصب هشت هزاری سه هزار سوار و محمد امین خان را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و مرحمت اسپ و جمدھر مرصع با پھواکتاره سرافراز ساختند*

چون خدمت صوبه داری کابل از بہادر خان بعنوان شایسته بتقدیم نمی رسید لاجرم حسب الالتماس شاه بلند اقبال برستم خان بہادر فیروز جنگ صوبه مذکور مرحمت نموده بآن والا گھر عوض اقطاع کابل از پرگنات خالصہ لاهور مرحمت شد - و خان مذکور بانعام شمشیر مرصع و اضافہ هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپہ سه اسپہ و تنخواہ کابل و پشاور در جاگیر یافتہ رخصت گردید - و بہادر خان بصوبہ داری لاهور از تغیر معین خان مقرر شد - و بیرم دیو سیسودیہ بمنصب سه هزاری هزار سوار و ابراہیم خان ولد امیرالامرا بمنصب دو هزار پانصدی هزار سوار و عبداللہ بیگ پسر دوم بمنصب هزار و پانصدی ہشت صد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان نیز بہمین منصب و خطاب ہمت خان و سید نجابت برادر او بمنصب ہزاری پانصد سوار سرافراز گردیدند - مالوجی و پرسوجی بجایگز خود کہ ایرج و بہاندر بود دستوری یافتند - و درین ایام شاه بلند اقبال جواہر ثمینہ و مرصع آلات بنظر اشرف گزرائیدند از آن جملہ پلنگی بود قیمت ہفتاد ہزار روپیہ کہ پایہا و سر تکیہ ہای آن از سنگ یشم است و بالاماس و یاقوت و زمرد مرصع ساختہ*

جشن وزن قمری مبارک

چون جشن آغاز سال شصت و هشتم از عمر جاوید طراز نوزدهم ربیع الثانی مقرر گشته بود از ابتدای چهارم ماه مذکور تا این روز اسپک و شامیانه و فرشهای ملون و مصور انجمن بهشت آئین که جای گنجای هزار محفل دل نشین داشت بهمان زیب و زینت روز اول بود و نوای کوس و کرنای و زمزمه نغمه سرایان و صنوف مواد بهجت و وفور اسباب عظمت و انواع انعمه و اشربه و شیرینی و پان خوشبوی بهمان دستور بود - درین وزن خواجه رحمت الله میر توزک و ناظر خان بمنصب هزاری پانصد سوار نخستین بخطاب سر بلند خان و هر کدام از اسمعیل و اسحاق پسران امیرالامرا بمنصب هزاری سه صد سوار عز افتخار اندوختند - و امیرالامرا جواهر و مرصع آلات که از آن میان کوکبه بود بقیمت پنجاه و پنج هزار روپیه و اقمشه نفیسه و قالیهای پشم شال که در لاهور و کشمیر در کارخانهای خود مهیا ساخته بود و دیگر اشیا مجموع بقیمت دو اک روپیه بعنوان پیشکش گزرائید - و درین دو جشن مبارک از پیشکش بندهای درگاه بیست لک روپیه بدرجه پذیرائی رسید*

فہضت موکب معالی بمنازل فیض آباد

چون مکرر بعرض رسیده بود کہ بر کنار دریای جون متصل دامن کوه شمالی کہ بکوه سرمور نزدیک است بنامہ جبل و ہفت کروزہ شاہجہانی از دارالخلافہ موضعی است معروف بہ مخلص پور از مضافات سہارن پور بخوش ہوائی و فرح افزائی موصوف و در ایام تابستان کہ هنگام شدت حرما است ہوائی آن جا بسبب وزیدن باد بہ برودت مایل است و لطف دیگر آنکہ از دارالخلافہ تا آنجا کشتی سوار می توان رفت و بہندہ

مراجعت چون دارالخلافة پائین آہست در یک ہفتہ باسانی می توان آمد بآنکہ ہوا دارالخلافة بہتر از بلاد دیگر است و از غایت فرح افزائی فضا و فیض بخشی آب و ہوا از سائر متنزہات روی زمین بہتر اما در سالی کہ باران کمتر می بارد و زیادہ گرمی میشود بنا بر آن در سال بیست و ہشتم جلوس ہمایون سزاوار عظمت و شان و رفعت مکانت و مکان حکم اساس عمارتی فرمودہ بودند - درین ولا کہ خبر اتمام آن بعرض مقدس رسید در اثنای این آوان از فساد ہوا و افساد امزجہ وقوع علت وبای مفرط طاعون در دارالخلافة شیوع کلی یافتہ بجای رسید کہ علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظہور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب نمای خدیو زمین و زمان آمدہ ساحت باغ اغر آباد کہ در آن جا اثری ازین نبود بنزول انور منور گشت - و روز جمعہ دوم جمادی الاول مطابق بیست و ہشتم بہمن متوجہ مخلص پور گشتہ سیادت خان را بدستور سابق بخدمت قلعداری و محافظت دارالخلافة مقرر نمودند - روز دیگر بمبارکی از راہ کنار دریا شکارکنان بعد از طی منازل بیست و ششم ماہ مذکور داخل عمارت مخلص پور گشتہ آن مکان را بہ نزول اشرف فروغ آمدہ گردانیدند - درین تاریخ کہ بیست و سوم اسفندار بود ہوا بمرتبہ سرد بود کہ بی اختیار بر زبان فیض ترجمان گزشت کہ ہوا این جا مانند ہوا تہنہ و راہ کشمیر فرح افزاست - و چون لطف آب و ہوا این سرزمین دل نشین ملایم مزاج اشرف و موافق طبع مقدس بود بہ فیض آباد موسوم ساختہ اکثر مواضع و پرگنات بجمع سی ایک دام جدا گردانیدہ بفیض آباد متعلق ساختند - این دولتکدہ نو آئین و صفوتکدہ فردوس آئین کہ بحسب صفا و نور پاشی و رنگ

آمیزی و نقاشی نگار خانه ایست بیقین و سوادش خال صفحه
 جبین سر تا سر متنزهات روی زمین است بدستور دولتخانهای
 دارالخلافه و شهرهای دیگر مشتمل است بر خوابگاه و محل و
 غسل خانه و درشن و خاص و عام و مشرف است بر دریای
 جون و کرسی آن از جانب دریا بارتفاع نه ذراع است و در
 مکانی بنا یافته که آبش از فرط صفا و عذوبت یاد از جوی شیر
 بهشت میدهد و از روی فسحت منظر و صفای نظر یاد دل کشمیر
 و تال صفا پرور صفاپور از خاطر می برد - آبش از کمال صفا و
 غلظانی یحتمل که بر چشمه سار سلسبیل بهزاران درجه تنوع
 داشته باشد - و تماشایش دلنشین اهل نظر شده عزم رحیل
 ابنای سیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و عرض آب جون
 در هنگام کمی آب هشتاد و دو و در موسم طغیان مضاعف
 میگردد و بیک عنوان در حالت زیادت و نقصان در نهایت صفا
 و غلظانی جریان دارد - و غربی دولتخانه والا کوهی است
 مشجر پر سایه در غایت خوشنمائی و درختانش پنداری سبز فام
 طائران اولی الاجنحه شمیم قدس پر در پر بافته اند - فروغ
 اقبال بی منتهای مبداء فیاض زیاده از درجات فرض وهمی و
 احتمال عقلمی دریافته - و نهری نو آئین از دریای مذکور در سائر
 عمارات عالیه دایر و سائر گشته بلطافت روانی و سلاست امواج
 تکیه بر سلسبیل و آب تسنیم گرفته جا بجا آبشارهای نو آئین
 بر کنار حیاض میریزد و هر یک از غایت خوشنمائی سرور بخش
 خاطر تماشاگران و نشاط انگیزی طبیعت بینندگان میگردد -
 و پیش هر عمارت باغچه از کمال صفا و طراوت بغایت خوشنما
 بسیار بدل نزدیک پر گل و سبزه ترتیب یافته و همه جا بغل بغل
 سبزه شاداب بانواع و اشکال غیر مکرر جا بجا رسته - و در باغ
 کلان حوضی چهل در چهل و در هر چهار خیابانش نهری

بعرض شش ذراع هر یک مشتمل بر شصت فواره روانست - و سائر خصایص جنات عدن و نفایس حدایق ارم از چمنهایش عیان - و این مکمن برکات در عرض دو سال و دو ماه به صرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته و کار باقی مانده نیز بصرف یک لک روپیه دیگر با تمام میرسد - و درین تاریخ دو لک روپیه بشاه بلند اقبال و پنجاه هزار روپیه به سلیمان شکوه بجهت ساختن منازل درین مکان مرحمت شد*

در سال بیست و چهارم جلوس مبارک حصاری از سنگ و گل بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه دور آبادانی شاهجهان آباد ساخته بودند چون از وفور باران جا بجا ریخته و رخنها بهم رسانیده حسب الحکم در بیست و دوم ربیع الاول سنه بیست و ششم جلوس حصاری از سنگ و ساروج در کمال متانت و استحکام شروع نموده درین سال حصار مذکور بطول شش هزار و شش صد و شصت ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه خورد و کلان و جدار فصیل بعرض چهار و ارتفاع تا شرفات نه ذراع بصرف چهار لک روپیه صورت اتمام گرفت*

این سواد اعظم رحمت الهی که عبارت از هندوستان جنت نشان است سه فصل دارد - زمستان و تابستان و برسات - از غره آبان تا بهمن چهار ماه زمستان است - در ماه اول و آخر هوا در کمال اعتدال می باشد و دو ماه میانه که آذر و دی ماه است ایام شدت سرماست - و از غره اسفندار که آغاز بهار هندوستان است تا خرداد چار ماه تابستانست و تا فروردی دو ماه هوا خوب می گزرد و اردی بهشت و خرداد تعب گرما بسیار دارد - و بتخصیص خرداد که سیر و سفر در آن متعذر است - و از آغاز تیر تا غایت مهر برسات است و ایام خوبی های هندوستان بهشت صفاتست - در ماه تیر اگر باران بیارد هوا بهتر است و الا بدستور

خورداد گرم بود - الحاصل این فصل برسات سه هوا دارد -
 اگر ابر و باد است هوای زمستان - و اگر بارش است برسات ۵۰
 کمال خوبی و اگر نه هوای تابستان - و در برسات روزی که
 باران نبارد و باد نوزد هوا گرفته می باشد و در تابستان گرفتگی
 هوا نمی باشد - این کیفیت هوای شاهجهان آباد است که
 بهترین شهرهای هندوستان است - و درین شهر فیض بهر در
 اردی بهشت باد مشرق و در خورداد باد مغرب اکثر اوقات می
 وزد - و لاهور در زمستان سرد تر از شاهجهان آباد است و
 شاهجهان آباد سرد تر از اکبر آباد*

آغاز سال سی و یکم از جاوس والا

المنت لله که بفرخی و فیروزی روز شنبه غره جمادی الثانی
 سن هزار و شصت و هفتم مطابق بیست و هشتم اسفندار سال سی
 و یکم از جلوس مبارک فرمان روای دارالخلافه آدم شروع شده
 مسرت افزای خاطرها شد - و از آرایش جشن نوروزی دولتخانه
 چون ارم پیرایه شگفتگی یافته دیده افروز اهل زمان گشت -
 دانشمند خان بخدمت بخشی گری از تغیر اعتقاد خان و بمنصب
 سه هزاری هشت صد سوار و عنایت خلعت خاصه و فاضل خان
 خانسامان نیز بمنصب مذکور و اسد خان بخدمت بخشی دوم
 و منصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و سر بلند خان
 بخدمت آخته بیگی از تنیر اسد خان و مظفر حسین بخدمت داروغگی
 گرز داران و خطاب فدائی خان سرمایه عزت و افتخار اندوختند -
 بیکی بی دربان که سبحان قلی بعریحه نیاز او را بدو آسمان
 جاه فرستاده بود خود را بسعادت آستان بوس رسانیده عرضداشت
 او را با بیست و هفت اسپ و پنج قطار شتر از نثار اشرف گزرانید -

و از پیشگاه والا بانعام خلعت و کمر خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد سرافرازی یافت*

بیست و سوم که روز شرف آفتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل معزز گشته و همت خان بخلعت و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دون سری نگر و سلطان نظر برادرسیف خان بمنصب هزاری هشت صد سوار و بیکسی بی دربان بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یک مهر صد تولگی و یک روپیه به همین وزن مفتخر و مباحی گردیده رخصت یافتند - و از روی کمال عنایت و متوسل نوازی چهل هزار روپیه به سبحان قلی خان مرحمت فرموده مصحوب مومنی الیه فرستادند*

چون بعرض اشرف رسید که سرافراز خان ولد لشکر خان در قرهت باجل طبعی در گزشت سلخ ماه میر ابوالمعانی ولد میرزا ولی به فوجداری سرکار مذکور و عنایت خلعت و اسپ و میر جعفر همشیرزاده خلیفه سلطان اعتماد الدوله ایران بفرزونی پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری سوار و تیولداری و فوجداری چین پور از توابع صوبه بهار کامگاری پذیرفته خلعت تقدیم این خدمت عظیم القدر یافت - گردهر ولد راول پونجا بعد از در گذشتن پدر بمنصب هزاری سوار سر بلند گردید*

سوم رجب المرجب مطابق سلخ فروردی ماه از فیض آباد کوچ نموده روز سوم بخضر آباد نزول اجلال فرمودند - ازین منزل قرین نصرت و اقبال کشتی سوار متوجه شده پانزدهم ماه مذکور در باغ آشر آباد پرتو ورود افکنده آن مکان خلد نشان را از قدم بیعت لزوم طراز جاوید بخشیدند - و یک هفته در باغ مذکور بتمشای گل و سبزه به نشاط خاطر عالی پرداخته بیست

دوم دولتخانه دارالخلافة را از نور قدوم انور رشک باطن صاحب
دل صائب نظر گردانیدند*

درین وقت بمسامع جاه و جلال رسید که خان رفیع المکان
عالیشان امیرالامرا علی مردان خان که بعروض عارضه اسهال
از خدمت فیض درجت رخصت کشمیر که هوای آن بمزاجش
سازگاری داشت یافته بود از ماچھیوارہ بناہر غلبہ ضعف و ناتوانی
کشتی سوار بہ تمہار رسیدہ بود دوازدم از آن جا کہ رسم معہود
روزگار ست بخشیان دیوان کدہ ارزاق و اعمار او را داخل
تعیناتیان صوبہ دارالبقا ساختند و بناہر سزاوٹی متقاضیان اجل
موعود بدانصوب شتافت - ابراہیم خان وغیرہ پسرانش نعل
او را بہ لاہور بردہ در روضہ والدہاش مدفون ساختند - چون از
بندہای عمدہ و اسیر با تدبیر کاردیدہ و بمزید مواد دولت و جاہ
و وفور اسباب عزت و دستگاہ و فزونٹی جمعیت و سپاہ و ازدیاد
عنایت بادشاہی عز امتیاز یافتہ بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار
سوار پنج ہزار دو اسپد سہ اسپہ و یک کرور دام انعام کہ
مجموع تنخواہش سی لک روپیہ می شود سر افزای داشت فوت
او موجب کمال تحسر و تاسف بندگان اعلیٰ حضرت کہ جوہر
شناس گوہر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند
گردید - و از روی کمال عنایت و بندہ پروری ابراہیم خان را
کہ شایستہ تربیت و عنایت است و آن خان مرحوم را باو تعلق
تمامی بود باضافہ ہزار و پانصدی دو ہزار سوار بمنصب
ہزاری سہ ہزار سوار و عبد اللہ بیک پسر کلان را باضافہ ہفت
صدی پانصد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد
سوار و ہر یک از اسمعیل و اسحق از اصل و اضافہ بمنصب ہزار
و پانصدی ہشت صد سوار سر افزاز نمودہ بعنایت خلعت نامت
عزت و انتخار ہر کدام را بر آراستند - و فاضل خان میر

سامان را رخصت لاهور دادند که همه را تسلی داده بدرگه عالم پناه بیاورد - و چندی دیگر نوکرانش را که شایستگی بندگی درگه داشتند در خور پایه و حالت سر بلند و در سلک ملازمان بموجب ذیل به نوازش والا معزز و مباحی گردانیدند - محمد مقیم دیوان بمنصب نه صدی صد سوار و فرهاد بیگ بمنصب هفت صدی صد سوار و خواجه اسمعیل میر سامان بمنصب هفت صدی هفتاد سوار و رسول بیگ روز بهانی بمنصب پانصدی صد سوار - هژدهم ماه لشکر خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار پانصدی دو هزار سوار و نظم صوبه کشمیر سربلندی یافته مرخص گردید - و قاسم خان باضافه هزار و ذات و هزار سوار بمنصب پنج هزار و سوار و حراست صوبه بهار از تغیر ذوالفقار خان و حسین علی پسرش بمنصب هزار و چار صد سوار معزز شده بنهایت آرزو رسیدند - و مکرم خان از تغیر اله وردی خان بفوجداری جونپور و سعادت خان بمنصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و فدائی خان بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و سید بلوچ بخطاب فوجدار خان و خدمت فوجداری باری و میر جعفر بخشئی معزول دکن بخدمت فوجداری اجمیر از تغیر بهادر کنبو و حافظ ناصر بدیوانی آنجا و همت خان ولد سید شجاعت خان بخطاب سید مظفر خان مفتخر و مباحی گردیدند*

بیست و پنجم منزل شاه بلند اقبال از فر قدوم سیمنت لزوم مہبط انوار برکت جاودانی شد - و آن شا والا مکان آداب دان پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینہ و مرصع آلات و پنجہ اسپ عربی و عراقی با ساز طلا و دیگر اشیای نفیسه بقیمت سه لک روپیہ بعنوان پیش کش گزرائید - خدیو آفاق تمام روز در همانجا بسر بردہ آخر روز بدولت خانہ مراجعت نمودند - شانزدہم رمضان المبارک فاضل خان بابراہیم خان وغیرہ چہار

پسر امیرالامرا و دیگر نوکرانش از لاهور آمده پیشانی بخت را به سعادت زمین بوس عتبه والا رتبه نور اندود ساخت - ابراهیم خان را به عنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اضافه هزار سوار بمنصب چهار هزار چهار سوار و بمرحمت علم و تقاره و عبدالله بیگ را بعنایت خلعت و علم و دو پسر دیگر را بخلعت معزز و مکرم نمودند - تمامی متروکات آن مرحوم را که از نقد و جنس یک کرور روپیه بقید ضبط در آمده از روی کمال عنایت سی لک روپیه بابراهیم خان و بیست لک روپیه به سه پسر و ده دختر مرحمت گشت - و پنجاه لک عوض مطالبه در سرکار والا ضبط گردید*

بیست و یکم رمضان که روز تیر از ماه تیر بود جشن گلابی آرایش یافته بآئین معهوده هر ساله از شاهزادهای والا گهر و امرای عظام صراحی های مرصع و طلا میناکار پر از گلاب از نظر اقدس گزشت - و محمد صفی ولد اسلام خان از اصل و اضافه بمنصب هزار پانصد سوار و قلعه دارئی کانگره از انتقال سید خضر نوازش یافت - بعرض مقدس رسید که نوزدهم رمضان حیات خان در اکبر آباد و بیست و هفتم شعبان میر شمس الدین در پتن بساط حیات در نوردیدند - شصت هزار روپیه بدستور هر سال بمستحقان و بی نوایان مرحمت نموده هر روز جمعی کثیر را با صنایع اطعمه و اشربه و تنقلات حلاوت مآب کامیاب لذات گوناگون می فرمودند - حکیم حاذق در مستقر الخلافه از دارالفنا رحلت بعالم بقا نمود - شانزدهم شوال اسد خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و سلطان حسین ولد اصالت خان بمنصب هزار پانصد سوار و حاجی احمد سعید بدیوانی بهار و سردار قیام خانی بمنصب هزار سه صد سوار از اصل و اضافه سر بلند گشتند*

کیفیت رسیدن معظم خان بخدمت بادشاهزاده

والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر

و مفتوح شدن اکثر قلاع

بیجا پور و سوانح دیگر

چون معظم خان از موقف خلافت رخصت گشته بکوچهای متواتر دوازدهم ربیع الثانی بافواج قاهره بخدمت دره التاج خلافت و اقبال گوهر اکیل سلطنت و اجلال بادشاهزاده عالی مقدار والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر رسید آن عالی جناب در همان تاریخ بی توقف با جمیع بندهای بادشاهی و ملازمان خود بهمراهی تائید و توفیق الہی بسمت مقصد راهی شده در عرض چهارده روز بنواحی چاندور رسیدند - و محلدار خان را با فوجی از برقدازان وغیره بحراست راه و سر براهی رسد در آنجا گذاشته روز دیگر نزدیک قلعه بیدر دائره نمودند - سیدی مرجان قلعه دار که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل خان بود و از مدت سی سال بحراست آن قلعه می پرداخت و سامان سرانجام و دیگر مواد قلعداری مهیا داشت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچی و باندار همراه داشت باندیشه نگاهداشت قلعه باستحکام برج و باره و سد مداخل و مخارج آن پرداخته بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله گشت - شاه آفاق گیر بسبب این حرکت ناهنجار بمجرد رسیدن از راه همت بر تادیب او و تسخیر آن حصن حصین که چهار هزار و پانصد ذراع دور و دوازده ذراع ارتفاع و سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفائی پانزده گز در سنگ دارد گماشته خود با معظم خان بگرد قلعه بر آمده اطراف چار دیوار حصار را

بنظر دقت نگر در آوردند - و همه جا ملچارها قرار داده بندهای
 بادشاهی و ملازمان خود را بمحافظت آن تعیین نمودند - باوجود
 آن که از برج و باره قلعه از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله
 آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران بود معظم خان و دیگر
 بهادران موکب سعادت در عرض دو روز توپها را بکنار خندق
 رسانیده شروع در انباشتن آن نمودند - درین میان چندین مرتبه
 اهل حصار از سر جان گزشته و ملچارها ریخته با اجل دست و
 گریبان شدند - و هر مرتبه جمعی کثیر جان باخته بقیه السیف
 زخمهای کاری برداشته باز پناه بقلعه آوردند - تا آنکه مبارزان
 قلعه کشا بضراب توپ و تفنگ دو برج قلعه را خراب ساخته
 شرفات دیوار پائین را انداختند - بیست و سوم جمادی الثانی سنه
 سی و یکم که روز شرف نیر اعظم بود محمد مراد با برقندازان
 و جمعی از ملازمان شاهی بهیئت مجموعی از ملچارهای خود
 بحرکت در آمده یورش نمودند و بمجرد رسیدن برج محاذی
 دیوار ملچار معظم خان نردبانها را باطراف و جوانب گذاشته بیالا
 بر آمدند - سیدی مرجان عقب برج مذکور جری عظیم کننده و
 آن را به باروت و بان و حقه بر آورده با هشت پسر و تمامی
 جمعیت خود نزدیک برج آمده ایستاد - و از روی تهور و تجلد
 سرگرم اظهار جلادت شده چنانچه باید آماده مدافعه موکب
 اقبال گشت - درین اثنا بنا بر آنکه همه وقت و همه حال بموافقت
 توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست
 می نشیند چنانچه اسباب پیشرفت کار بر اصحاب سپیم السعادت
 خود بحدود مهیا و آماده می گردد قضا را از بانی کند دلاوران
 عسکر منصور می انداختند شراره در جر مذکور افتاده آتش به
 باروت در گرفت و یکبار شعله غضب الهی بلندی گرای
 گشت - و خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را با سیدی مرجان

و دو پسرش در هم سوخت و بقیه آنها بد شواری تمام او را با پسرانش برداشته پارک رسانیدند و مجاهدان نصرت قرین فرصت را غنیمت دانسته از اطراف و جوانب قلعه در آمده بر جمعیت تفرقه اثر غنیمت حمله آور گشتند - و از صدمه مرد آزماي سرداران آهنگ سر بدر بردن نموده جمعی را بکشتن دادند - درین وقت شیر بیشه دلیری و دلاوری اعلام نصرت بر افراخته و کوس فیروزی بلند آوازه ساخته داخل قلعه گشتند و مهابت خان و محمد بیگ داروغه توپخانه را بمحافظت شهر برگماشتند - و قلعه دار که گرفتار چنگ اجل گشته بود از روی کمال عجز و فروتنی امان طلبید و چون خود طاقت حرکت نداشت پسران خود را با کلید قلعه همراه میر حسین که امان نامه برده بود نزد بادشاهزاده فرستاد - آن مؤید منصور همه را خلعت داده امیدوار نوازش بادشاهی فرمودند - فردای آن روز چهار شنبه که سیدی مرجان جان بملک سپرده بود شاه عالی تبار باز قلعه و شهر تشریف برده در مسجدی که پیش ازین بدو صد سال در حکومت بهمینیه ساخته شده خطبه را بنام نامی خدیو آفاق بلند آوازه ساختند الحمد لله و المنت که بنیرنگی اقبال جهان کشای چنین قلعه متین که دم برابری با قلاع چرخ چنبری می زد در عرض بیست و هفت روز بکمال آسانی مفتوح گشته دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و غله و دیگر مواد قلعه داری و دو صد و سی توپ بقید ضبط در آمد - بیدر شهریست معمور و خوش عمارت سرحد ولایتش متصل تلنگانه است - در پاستان نامهای هندوستان مسطور است که سابقاً بیدر حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهته و تلنگ اطاعت رای بیدر می نمودند - و دمن معشوقه نل راجه مالوه که شیخ فیضی داستان او را به نظم در آورده به نل دمن موسوم

ساخته دختر بهیم سین مرزبان بیدر است - نخست سلطان محمد ولد سلطان تغلق بر آن دست یافت بعد از آن به بهنمیه منتقل گشت - و پس از آن در تصرف بیجاپوریان بوده اکنون بعنایت الهی داخل ممالک محروسه گردید*

چون بعرض عالی رسید که جمعی از لشکر عادل خان در نواح گلبرگه بقصد نبرد فراهم آمده بودند به مهابت خان امر شد که با پانزده هزار خوش اسپه رزم آزموده به تنبیه مخدولان پرداخته از آبادی در آن سرزمین نشانی نگذارد - و بنیاد عمارات و آبادانی انداخته عالم را بر بوم و چغد گلستان سازد - هنوز خان مذکور از نواحی بیدر روانه نگشته بود که در وسط روز قریب دو هزار سوار به فاصله سه کروه از لشکر ظفر اثر گوان بنجاره را که بچراگه رفته بود پیش انداخته روانه قرارگاه خود شدند - معظم خان و دلیر خان و رتن و سید شهاب و دیگر بندهای بادشاهی و محمد مراد را با جمعیت خود بجهت استخلاص مواشی و تادیب مخدولان تعیین نمودند - فرستادها باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر سر مقاهیر تاختند و گروهی انبوه را بقتل رسانیده سر تا سر مواشی را بدست آوردند - چون مردودان بهزار دشواری خود را افتان و خیزان از معرکه بیرون برده بودند قرین ظفر بمعسکر معاودت نمودند - و افضل مقهور نوکر عادل خان که بقدم جرات پیش آمده بود از استماع این خبر بی دست و پا شده بی آنکه گریختها باو رسند از بسیاری بیم و هراس به کلیانی بند نشده بدیگر سران عسکر نکبت اثر پیوست - و چون مهابت خان نواحی کلیانی را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده روانه پیش گردید در اثنای راه هر روز غنیم تیره گلیم از دور سیاهی نمودار ساخته قدم پیش نمی گذاشتند - بهادران عسکر بر آنها تاخته بیاد صدمه باد پایان آتشین عنان چون اندیشه

تفرقه اثر ایشان آنها را پریشان ساخته همگان را سپرد شمشیر تقدیر می ساختند - هشتم رجب خان محمد و افضل و رستم پسر رندوله با برادران و پسران ریحان و دیگر مقهوران قریب بیست هزار سوار از کم فرصتیها قابوی وقت یافته در اطراف لشکر ظفر اثر شوخی و خیرگی بنیاد نهادند - و رفته رفته کار آن مقهوران از خیره چشمی بچیره دستی کشیده آغاز پیش تازی و دستبازی نمودند - مهابت خان زیاده روی و بالادویی اهل خلاف را بر نتافته از جا در آمد و راجه سجان سنگه بندیده را بر دائره گذاشته با او ستر سال و جلال کاکر وغیره بهادران که هراول این فوج بودند عنان به تیز جلوئی سپرد - درین حال غنیم برابر فوج برانغار که سرداری آن به دلیر خان مقرر بود شروع بیان اندازی نموده بازو بدار و گیر کشاد - رتن راتهور و بهوج راج بی رخصت سردار بزد و خورد در آمده بر قلب مقهوران زدند - غنیم به رزم اینان پرداخته از روی ثبات قلب و دلاوری بر سر دلیر خان جلوریز در آمد - و از جانب دیگر افضل و رستم و یاقوت و پسران بهلول از هر جانب شروع در انداختن بان و تفنگ نموده هنگامه آرای نبرد گشتند - مهابت خان که آئین سرداری مرعی داشته از هر طرف خبر می گرفت چون دید که بر اخلاص خان و دلیر خان کار تنگ ساخته اند و معامله از خود داری در گذشته و ایستادن خلاف آئین سرداریست خود را بی اختیار بر غنیم زده حمله نمایان بجا آورد - چنانچه بمحض تاختن آن سردار جلادت آثار سرداران مخالف را قرار از دل و دل از جا و پا از رکاب و ثبات از پا رفته پپای باد پایان که سر راست راه فرار شده بودند بمقر خود شتافتند - و آن خان شجاعت نشان تا دو گروه دنبال ایشان از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساخته مراجعت نمود - و حقیقت حال

معروض داشته نظر بر کثرت غنیم و جنگ بگریز آنها التماس کومک نمود - چون اثری غنیم نیافت زیاده بر یک روز توقف ننموده پیش از رسیدن کومک دهم رجب مراجعت نمود - باشاره غنیم لئیم سیوا و مناجی بهونسله سر به شورش برداشته از غفلت تهانه داران پیرگنه رایشین و چمار کونده و دیگر برخی از نواحی احمد نگر تاختند - بادشاهزاده والا مقدار نصیری خان و کار طلب خان و ایرج خان و جمعی دیگر از بندها را که مجموع سه هزار سوار باشد به تنبیه آنها تعیین نموده راو کرن را که از اورنگ آباد به بیدر می آمد فرمودند که خود را باحمد نگر رسانیده باتفاق یک دیگر بمالش غنیم پردازند - و شاهزاده سلطان معظم را بافتخار خان در قلعه بیدر گذاشته بیست و سوم رجب خود بدولت و اقبال متوجه تسخیر قلعه کیانی شدند - و سبکبار جریده طومار راه در نوردیده بیست و نهم مطابق بیست و ششم اردی بهشت به سرزمین کیانی پیوسته در همان تاریخ برج و باره آنرا بنظر آورده بمحاصره پرداختند - با آنکه در عین این حال متحصنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ کشوده بودند معظم خان و دیگر امرا برای ساختن ملچار و دمدمه پرداخته قصد داشتند که بهرکیف خود را بیای حصار رسانند - و متحصنان در گرمی هنگامه جدال و قتال افزوده بر ملچار معظم خان ریختند و باندک ستیز و آویز جمعی تن بکشتن داده خود را باز به پناه قلعه رسانیدند - و هر چند قلعه نشینان بان و توپ و تفنگ چون ژاله بیارش در آورده در ممانعت و مدافعت سعی بلیغ بجای آوردند و مردم بسیار از لشکر ظفر اثر زخمی گشته بعضی هلاک گشتند اما بحسن سعی و اهتمام معظم خان هشتم شعبان ملچارها بکنار خندق رسیده کار متحصنان تنگ گشت - چون

مردم غنیم مانند مور و ملخ در صحرا پهن شده سد راه رسد و مترددین بودند لاجرم دو نوبت کھی یکی بسرکردگی مہابت خان با راجہ رای سنگہ و راو ستر سال و اخلاص خان وغیرہ با دہ ہزار سوار و دیگر باہتمام شاہ نواز خان و نجابت خان و میرزا سلطان وغیرہ با دہ ہزار سوار قرار دادند - و این ہر دو سردار جلادت آثار نوبت بہ نوبت کھی بلشکر ظفر اثر میرسانیدند - روزی مہابت خان بہ پیتہ شاہجہان پور از مضافات اود گیز کہ پنج کرویہ کیانی است رفتہ وقتی کہ کھی را ہمراہ سپہ سالار روانہ نمود بعد از طی قدری مسافت از نمودار شدن غنیم بجمعیت تمام او برگشتہ نزد مہابت خان آمد - خان مذکور نگاہبائی پیتہ بہ عہدہ نعمت اللہ و مرتضیٰ قلی خان پسران حسام الدین خان مقرر نمودہ خود با عسکر منصور بقصد نبرد از جای خود حرکت کردہ بسوی غنیم رہگرای گردید - بیست ہزار سوار از مدبران روباہ باز پیش آمدہ افواج بادشاہی را دائرہ وار احاطہ نمودند - و از طرفین ہنگامہ جنگ بہ تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بازار گشتہ ضرب تیغ مجاہدان دین نرخ کالای گران مایہ جان را بغایت ارزان ساخت - رستم وغیرہ اگرچہ بغلبہ تمام بافواج چنداول کہ سردار آن اخلاص خان بود آویزشی سخت بجا آوردند اما از بسیاری ریزش تیر و تفنگ و زور بازو و ضرب تیغ مجاہدان دین جز تن بکشتن و گردن بہ تیغ مرد افگن دادن نفعی ندیدہ خایب و خاسر بر گشتند - درین اثناء خان محمد با فوجی عظیم بر راو ستر سال جلو ریز در آمدہ بگیر و دار در آمد - آن مرد مردانہ کہ چون کویہ پایدار از غایت وقار بجای خود ایستادہ بود قدم مردانگی استوار نمودہ اصلا از جا در نیامد و صدمہ آن فوج گران سنگ بکاهی بر نداشتہ بجانب آن بد اختر چون شیر ژیان آن چنان حملہ آورد کہ جمعی را بر خاک ہلاک انداختہ

همه مخالفان را بطعن نیزه و ضرب شمشیر بی جا و بی پا ساخت - درین وقت که عرصه پیکار از دود توپ و تفنگ آتش بار و شرار نعل هیونان برق کردار و فزونئی گرد نمونه محشر شده پدر از پسر خبر نمی گرفت پسران بهلول با حشری انبوه بر راجه رای سنگه ریخته از طرفین هنگامه جدال و زد و برد بنوعی گرم کردند که در جنب آن دار و گیر روز شمار بحساب در نیامد - و کارزاری بغایت صعب در میان آمده کار بجای رسید که راجه هم نبرد خود را بر خاک هلاک انداخته خود هم بسه زخم کاری و جراحت های منکر و هجوم غنیم پیاده شده به تردد در آمد - و بیرم دیو و غیره راجپوتیه نیر بجهت رعایت خاطر و اعانت برادری از اسپان فردو آمده و دل بر سرگ نهاده بکشاده پیشانی کمر همت بستند - و بنا بر دلیری طبیعی و دلسوزیهای خویشی دست و بازو بکشش و کوشش بر کشوده بسی مرد و مرکب از غنیم بر خاک هلاکت انداختند - و بعد از ادای حق مردی و مردانگی سیو رام سردار فوج رانا و جمعی کثیر از تاینان راجه جان در حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - مهابت خان درین وقت خود را بوقت رسانیده بمله نخست غنیم را برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - و صفوف مخالفان را از یک دگر شکافته و عقب هزیمتیان خیلی راه تاخته بعد از برگشتن راجه را از میدان برداشت - و همچنین اخلاص خان نیز با وجود زخم نیزه بر ران مردانه به ثبات قدم پرداخته افضل مقهور را که بافواج کلیانی روبروی او بود بی جا نمود - و سجان سنگه سیسودیه و دیگر بندهای ناموس پرست نیز زخمهای کاری برداشته آن تیره درونان را نومید از معرکه بیرون راندند - و دو گهبری از شب گذشته به پناه ظلام افواج افواج غنیم ایم رو به هزیمت داده سر خود گرفتند *

پون ملچار بکنار خندق رسیده و اکثر شرفات بضرب توپ از هم ریخته اولیای دولت بانباشتن خندق اشتغال داشتند و تا نوزدهم این ماه سه حصه آن را بر آورده قلعه را مشرف بر تسخیر ساخته بودند و باوجود شوخی و خیرگی غنیم بادشاهزاده عالی فطرت متوجه تنبیه آنها نمی شدند و همگی توجه مصروف فتح قلعه نموده بدفع افواج عادل خانیه کما ینبغی مقید نمی گشتند - غنیم ازین جهت دلیر تر شده قدم هر روز پیشتر می گذاشتند و قریب سی هزار سوار شش گروهی معسکر بنگاه خود قرار داده از آنجا جریده شده دو گروهی لشکر ظفر اثر قرار گرفتند - بادشاهزاده پی بمقصد آنها برده دریافتند که خلاصه مطلب ایشان اینست که علت تشویش و تفرقه جمعیت خاطر گردیده باین طریق چندی معامله تسخیر قلعه را در حیز تاخیر و تعویق اندازند - لهذا از راه مصلحت فرستادن افواج نصرت امتزاج بصوب بهالکي بجهت آوردن رسد شهرت داده بیست و چهارم شعبان شاه فلک دستگاه هژبر میدان دلیری و خصم افگنی راجه رای سنگه و اخلاص خان وغیره بندها را بجهت محافظت اردو و ملچار گذاشته فوج قول را بوجود فایض الجود خود زینت بخشیده بتائید آسمانی و اقبال حضرت ظل سبحانی بافواج آزموده کار به پیکار غنیم فرسوده روزگار سواری فرمودند - و نوباوه ریاض سلطنت سلطان محمد را با جمعی از بندگان و تاینان خود التمش و معظم خان و نجابت خان و راجه سجان سنگه بندیله و دلیر خان وغیره بندها را هراول و شاهنواز خان و راو ستر سال وغیره را جرانگار ساخته همین که از حیمهها بر آمدند غنیم لثیم با سی هزار سوار از دور سیاهی آشکار ساخت - پسران بهلول که هراول آن تیره باطنان بودند با فوجی دلیری نموده با هراول لشکر ظفر از

در آویختند - اگرچه بعد از حصول اقبال وصول بموکب اقبال و قبول دمی چند ثبات قدم ورزیده تلاش نمایان بجا آوردند چنانچه ضرب شمشیر به دلیر خان در آن دار و گیر رسیده بسبب مسلح بودن آسیب نرسید - هم چنان از چهار طرف هجوم آورده بهیئت اجتماعی اسپ انداختند اما دلیران لشکر ظفر اثر جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیش آمدند - چون قابوی تاختن اسپ به یکه تازان معرکه پرداز شد به یکبار اسپان بر انگیخته بر آن کم فرصتان زیاده سر حمله آور گشتند - آخر کار جمعی کثیر از آن سوخته اختری بخت برگشته را به شعله کین آتش فنا در خون بقا زده سر گشته وادی گریز ساختند - و چندی از بندهای بادشاهی نیز برفع درجه شهادت مرتبه رسائی سر افزائی دارین و سعادت کونین در یافتند - درین اثناء شاهنواز خان و راوستر سال و شمس الدین خویشگی و مهابت خان از چپ و راست در آمده بیاد حمله دلیرانه جمله بداندیشان را پاشان و پریشان ساخته هر سبک سری را بگوشه انداختند - و پس از فرار ایشان بر سبیل تعاقب شیوه دنبال گیری آن مقهوران پیش گرفته تا بنگاه ایشان تاختند - و خیمه و خرکه را آتش زده تا ممکن به هیچ وجه دست از قتل و اسیر آن گروه باز نداشته بعد از استیفای بهره اوفر از مقصود مظفر و منصور معاودت نمودند - از آن رو که محاصره فلعه در میان بود و اثری از غنیم پیدا نه و خبر از سلچار گرفتن ضرور تر از همه لاجرم زیاده برین تعاقب ننموده شامگاه مقارن فتح و نصرت بدوایر دولت نزول نمودند - و برخی از اهل وفا و وفاق که نصیری خان و غیره بندهای با اخلاص باشند چون باحمد نگر رسیدند به یکبار از موضع خود پارگیها بر سیوا که در آن سر زمین کرد فساد بر انگیخته بود تاخته و پلارک خون ریز بر آخته همه مخالفان را در میان گرفتند و جمعی کثیر را جریح و قتل ساخته سر راست

راه فرار گردانیدند - و بعد ازین مقرر شد که کار طلب خان در نواحی جنیر و عبدالمنعم پسر میرزا خان و هوشدار در تهانه چمارکونده و ایرج خان و نصرت خان و دیگر جمعی از بندها در ناندیه محاذی قلعه پرینده توقف نمایند - تا پرگنات از آسیب آن دیو ساران سالم و ایمن بوده کسی را مجال تعرض به رعایا نباشد - چون در آن مملکت صحرای زقوم بسیار است و بفرمان سردار شهماست آثار بیشتر از زقوم خندق پر نموده بودند و حصار گزینان پیوسته باروت و نفت و گاه بسیار از بالا آتش زده می انداختند و چوب زقوم سوخته باز از سرنو تردد پر ساختن آن می نمودند بدین سبب کار یورش بد رنگ می افتاد - لاجرم بامر عالی شروع بانباشتن آن از سنگ و خاک نمودند - و در همین تاریخ ملک حسین و فتح روهیله و محمد بیگ داروغه توپخانه حسب الامر عالی با دو هزار سوار بقصد تسخیر قلعه نیلنگه شتافته بعد از وصول بمقصد باوجود سعی متحصنان در مدافعه و مقابله سر سواری بفر و غلبه قلعه را بدست آورده قلعدار و غیره را با تمامی اسب و اسلحه مقید ساخته بحضور پر نور فرستادند - و هم چنین شیخ میر بگرفتن چچولی شتافت - چون پیش از رسیدن موسی الیه حارس آن جا مغلوب رعب و هراس گشته از قلعه بیرون رفته بود بی تصدیقه آن قلعه نیز به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و جمعی که دست به یراق بردند مقتول و ماسور گردیدند *

بیستم این ماه شهزاده سلطان محمد را با معظم خان و راو سترسال و میرزا سلطان و دلیرخان و غیره بجهت دفع اشرار که مکرر مالش سزایافته متفرق شده بودند و باز جمع آمده می خواستند محل قلعه گرفتن شوند تعیین فرمودند و به تاکید امر نمودند که بسعی و تلاش بر آن بد سگالان پیشی بسته سلک جمعیت ایشان را بنحوی از هم پریشان سازد که دیگر این گونه خیالات در خاطر

آن آشفته مغزان سراسیمه سر گزرنکند - لاجرم آن قره باصره عظمت باین عزیمت صائب جریده گردیده با بهادران گزیده بر چیده بامداد حمایت و عنایت الهی راهی بنگاه آن مقهوری چند گردید - بعد از طی بیست و چهار گروه رسمی سیاهی سپاه غنیم تیره گلیم از دور ظهور یافت هوا خواهان بی درنگ چون برق سوزان خود را بر قلب لشکر آن سیاه رویان سوخته خرمن زدند - و در اندک زمانی به نیروی تائید الهی و اقبال نامتناهی بادشاهی مخالفان را بی پا و بی جا ساخته ت دو گروه تعاقب نمودند - و در اثنای ره نوردی بسی دیهات و قریات را پی سپر مراکب مواکب اقبال گردانیده خشک و تر آن دیار را باتش غارت و نهب پاک سوختند - و آخر روز بقصبه گلبرگه رسیده حسب الامر جمعی را بجهت محافظت پناه بردگان مزار فیض آثار سید محمد گیسو دراز تعیین نموده دیگر تمام سر زمین آن را بجا روب نهب و غارت پاک روفتند - چون خندق قلعه بسنگ و خاک انباشته برجها با فصیل بضر ب توپها زاب گشت بیست و هفتم دلاوران نصرت شعار بمدد زنه بر برجی مخاذیل پیش آن دیوار ریخته بر آورده بودند برآمده شروع در کندن و انداختن آن دیوار نمودند - اگرچه متحصنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده بیان و تفنگ بازار کارزار و هنگامه جنگ را رونق و گرمی دادند و حقهای باروت و لحافهای نفت آلود و پشتوارهای گاه را آتش داده از بالا می انداختند اما دلاوران تهور کیش سخت کوش به یمن کار کشائی اقبال بیزوال شهنشاه عدو بند آفاق گیر آن را شبم گلزار فتح انگاشته و در راه خداوند خود جان عزیز را دریغ نداشته یک دفعه بدرون ریختند - درین صورت دلاور حبشی که از قبل عادل خان با دو هزار پانصد برتنداز و توپ تفنگ بسیار محافظت آن می پرداخت خود را در معرض هلاک دیده دل

پای داد و بیست و نهم عرضداشتی مشتمل بر استعفای زلات و جرایم خود ارسال داشته اظهار اطاعت نمود - چون در قلعه بیشتر مردم مسلمان خصوص از گروهی سادات بودند بمقتضای سروت و فتوت دینداری او را با سائر قلعه نشینان امان جان داده حکم فرمودند که باعیال و اطفال همه از قلعه برآیند - روز دیگر غره ذی قومه سنه یک هزار و شصت و هفت نلعدادار با کلید در خدمت عالی رسیده التماس رخصت بیجا پور نمود - شاه فلک دستگاہ قلعه را بتصرف خود آورده خطبه بنام نامی بادشاه آفاق گیر بلند آواز ساخته اورا مخلع به بیجا پور رخصت فرمودند *

چون از عرایض گوهر اکیلی جهانبانی حقیقت کشودن قلعه مذکور بعرض مقدس رسید از روی کمال قدردانی و نهایت مهربانی شانزدهم ذی قعده بآن بخت بیدار سر پیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و فیل با یراق طلا و ماده فیل بمطریق انعام که از سابق و لاحق دوازده کرور دام باشد مرحمت فرمودند و بیدار را بظفر آباد موسوم ساختند - و بمعظم خان خلعت خاصه و مجال ولایت کرناٹک بجمع چهار کرور دام که پیش از ملازمت اشرف از مرزبان آن جا گرفته و پس از آن داخل ممالک محروسه گشته بود بطریق انعام عنایت نمودند - و شاهنواز خان را باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مہابت خان را باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خلعت خاصه و شمشیر مرصع و نجابت خان را باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزار سوار و راجه رای سنگه را نیز بهمین منصب و خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربی با زین زرین و فیل و ماده فیل معزز و مہاهی گردانیدند - فرمان شد که چون راجه رای سنگه

درین مهم ترددات نمایان بجا آورده و زخم‌های منکر برداشته او را رخصت وطن داده یک لک روپیه نقد در طلب نقدي او تن نمایند - و اخلاص خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای خلعت و نصرت خان نیز باضافه مذکور بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و دلیر خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و سجان سنگه بندیله بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و زاو رتن بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و دیگر اکثر بندها که مصدر تردد نمایان شده بودند بمنصب نمایان از اصل و اضافه سر افزای یافته بر کام خاطر فیروز گشتند *

چون غازی پسر رندوله و عبدالرحمن داماد ریحان بیولا پوری باراده بندگی درگاه آمده درین یساق ترددات نمایان بجا آورده بودند نخستین بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و دومین بمنصب دو هزاری هزار سوار سربندی یافتند - چون درین وقت کارها بر وفق مرام موافقان بر آمده فتح حصون که پیش نهاد خاطر اشرف بود بوجه احسن روی نمود بیجاپوریان شیوه تطوع و تعبد پیشه کرده بنده و سرب افکنده شدند - و جانشین عادل خان در هیچ ماده ایستادگی ننموده ابراهیم خان بچتر را که از معتمدان آن خاندان بود فرستاده امان طلبید - و مقرر شد که یک کروور و پنجاه لک روپیه از جواهر گران بها و نقد و افیان بطریق پیش کش واصل ساخته قلعه پرینده با لواحق و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو بتصرف بندهای بادشاهی وا گزارد - و بعد از برگشتن بچتر خان اسناد سپردن حصون و ولایت مذکور بنام بندهای درگاه ارسال داشت و عرضداشت بادشاهزاده والا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه جهان رسید - بادشاه شکسته نواز فلک دستگاه از روی کمال عنایت و احسان

بر عجز و درماندگی او بخشیده پنجاه لک روپیه از جمله
پیش کش معاف فرمودند و فرمان عالیشان محنوی بر عنایات بادشاهی
بنام او صادر فرمودند - و پیداشاهزاده عالی مکان فرمان دادند که
با عساکر فیروزی مآثر مراجعت باورنگ آباد نموده قاضی نظاما را
برای وصول پیش کش بفرستند - و به معظم خان حکم شد که در
قلعه پربنده و قلاع ولایت کوکن و مجال ونکو تهانه نشانده
بعد از مراجعت قاضی نظاما با پیش کش روانه درگاه عالم پناه
گردد *

هزدهم ذی قعدة شجاعت خان بقلعداری ارک کابل و سعادت
خان بصیانت حصار شهر مذکور از تغیر فتح الله ولد سعید خان و
عبدالله خان ولد خان مذکور بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و
قوجداری هر دو بنگش از تغیر سعادت خان و بیست و یکم خواجه
دولت معلی بخدمت نظارت مشکوی معلی از تغیر ناظر خان و
عطای خلعت و خطاب دربار خان و اضلفه سر بلندی یافتند *

حقیقت عارض شدن عارضه نا ملائم بر مزاج

اشرف و وقوع و قابع عظیمه و برهم

شدن معاملات سلطنت

در عین این امن و امان که از وفور عاطفت و احسان و فرط
نوازش و لطف بی پایان آن سرور رعیت پرور کافه انام بکمال فارغ
بال و رفاه حال می گزرانیدند و از صبح تا شام بفرخی روز عید
و نوروز و از شام تا بام بروسفیدی لیلته القدر بسر برده از حصول
انواع امال و امانی کامیاب مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی
بودند که به یک ناگاه هفتم ذی حجه سنه یک هزار و شصت و هفت

عارضهٔ نا ملائم عارض و بود مقدس گردید و مزاج مبارک آن باعث استقامت احوال عالم اول از حبس بول و قبض طبیعت و ثانیاً از رهگذر ازدیاد مواد دموی که سبب ورم اسافل شده فی الجمله تمایلی از مرکز اعتدال حقیقی راه یافته طرفه گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - بنابر آن که کار از چاره گری محلات گذشته بود اطبای قانون دان شفا طلب ناچار در تقلیل مواد مرتفعه و تلطیف قلع مادهٔ منتصبه بحجاست کوشیدند - از آن جا که کوشش تدبیر با دستبرد تقدیر بر نیاید اصلاً معالجهٔ اطبای مسیحا دم نافع و سودمند نیفتاد - و روز بروز بیماری رو باشتداد آورده امتداد آن یک هفته کشیده رفته رفته به تسلسل بول و قبض طبیعت و ورم زیر ناف منجر گشت و خشکی کام و دهان رو به تزیاید نهاد و بسبب خوردن ادویه سرد کار بادرار بول انجامید و گاه گاهی اثر تپ نیز علاوه دیگر علل می شد - چون درین هفت روز مطلقاً میل طبیعت اقدس بطعام نبود و اصلاً چیزی نوش جان نفرموده و دوا و مداوای حکما فائده نمی داد تنزل اساس طبایع و ارکان و وهن و فتور در بنای استقرار کون و مکان راه یافته زمین بر قرار خویش بل آسمان بر مدار خویش نماند - تا آنکه بعد از مبالغهٔ اطبا شروع در خوردن قلیلی شوربای پودینه فرموده برای دفع قبض بتجویز تقرب خان شیر خشت نفعی عظیم بخشید - و ضعف رو بکمی نهاده طبیعت مکرر اجابت نمود *

درین مدت اگرچه شاه بلند اقبال محمد دارا شکوه و بعضی از خاصان و مقربان حضرت خلافت در آسایش گاه مقدس بار یافته از مشاهدهٔ طلعت خجسته کسب مادهٔ آرامش خاطر و تسلی دل می نمودند ازین جهت که در معرض این احیان از مطلع غسل خانه چه جای بارگاه خاص و عام آن آفتاب اوج عز و اجلال طلوع گیتی افروز نمود عموم خلایق از سعادت دیدار حرمان نصیب بوده از روی

کمال خواهش و آرزو مندی بغایت اضطراب داشتند - پانزدهم ذی
حجّه بجهت روکه دیوان خوابگاه معالی تشریف آورده سایر بندها را
بار کورنش دادند و آرزومندان دیدار فیض الانوار را از جلو
جمال با کمال حیات تازه و مسرت بی اندازه عطا فرمودند - درین
تاریخ بادشاهزاده سعادت پژوه محمد دارا شکوه را باضافه د
هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجاه هزار
چهل هزار سوار سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام
یک کرور دام که از سابق و لاحق بیست کرور دام باشد سربلند
و سرفراز ساختند - و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکوّه
سائر دارالخلافه معاف فرموده حکم فرمودند که هر جا رایات اقبال
نزول اجلال داشته باشد زکوّه آنجا معاف شناسند - و پنج هزار
مهر بجهت ارباب استحقاق حواله فاضل خان و رضوی خان و سید
هدایت الله صدر فرمودند و بسیاری از زندانیان را بی آنکه از
کیفیت جرائم جنایات آنها شرایط استفسار بجا آید آزاد نمودند *
درین ولا عرضداشت بادشاهزاده جهان و جهانیان محمد
اورنگ زیب بهادر مشتمل بر خبر تولد فرزند سعادت مند شب یازدهم
ذی حجّه سنه یک هزار و شصت و هفت با هزار مهر نذر از نظر
فیض اثر گزشت - آن نوباوه ریاض سلطنت را بسططان محمد
اکبر نامور گردانیده خلعت خاصه بیادشاهزاده عالی فطرت بلند
مرتبت مرحمت گشت - و معظم خان بسبب وقوع بعضی امور
خلاف مرضی اشرف از خدمت جلیل القدر وزارت معزول گشته حکم
معالی بشرف نفاذ پیوست که محمد امین خان که به نیابت پدر
خدمت دیوانی بتقدیم می رسانید به کچهری نرود و معظم خان
با مهابت خان و دیگر بندهای بادشاهی بحضور پرنور بیاید و تا
مقرر شدن دیوان دیگر رای رایان نامور دیوانی پردازد *

از واقعهٔ سورت بعرض مقدس رسید که قایم بیگ فرستادهٔ درگاه جهان پناه چون از استنبول مراجعت نموده وارد حلب گردید با مرتضی پاشا حاکم آن جا کمال محبت و دوستی بهم رسانیده از کثرت آمد و رفت بخانهٔ یکدیگر و کمال بی حجابی بیک کنیز معتبر او که تازه خریده بود تعلق بهم رسانید و این معنی بر طبع او گرانی نموده به نوکران خود اشاره نمود که بخدمتگاران او سازش نموده زهر بخورش دهند - آن ناقص خردان باندک طمع فریب خورده بشریت زهر آگین کار او و محمد سین دامادش باتمام رسانیدند *

هفدهم و نوزدهم محرم الحرام بجهروکه درشن در آمده منتظران دولت دیدار را بشرف دریافت مشاهدهٔ جمال چهرهٔ نورانی کامیاب صورت و معنی ساختند - و بجهت تخفیف کوفت و تغیر مکان حرکت بر توقف اولی دانسته برفاقت توفیق ایزدی و حراست تائید صمدی بیستم محرم روی توجه از دارالخلافه بصوب اکبر آباد آورده در وقت متوجه شدن خلیل الله خان را باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و صوبه داری و حراست قلعهٔ شاه جهان آباد و میر میران پسرش را بخطاب میر خان و حسین بیگ خان از تغیر او بخدمت میر توزکی و روح الله میر عمارت را بخدمت دیوانی و محمد صالح علی سردان خانی را به بخشی گری و دیوانی بیوتات و واقعه نویسی دارالخلافه و محمد مقیم برادر کلانش را بخدمت دیوانی بیوتات رکاب سعادت از تغیر او و عزت خان را به نیابت شاه بلند اقبال بحراست دارالسلطنت لاهور از تغیر بهادر خان و شیخ موسوی گیلانی را بنظم صوبهٔ ملتان از قبل آن بیدار بخت و منصب هزاری چهار صد سوار اختصاص بخشیدند - بیست و نهم نزدیک متهر از تغیر دانشمند

خان میر بخشی که خود استعفا نموده بود محمد امین خان را بخشی گردانیده باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاصه و قلمدان مرصع برنواختند. تقرب خان بانعام ده هزار روپیه از جواهر و طلا و شیخ فرید ولد قطب الدین خان باز بمنصب سابق سه هزاری دو هزار سوار و ابدال بیگ کوتوال بخطاب کوتوال خان نوازش یافتند *

از واقعه دکن بعرض مقدس رسید که گرامی گوهر بحر عز و اقبال محمد اورنگ زیب بهادر معظم خان را به پرینده و قاضی نظاما را بجهت حصول پیشکش به بیجاپور فرستاده علی بیگ ملازم سرکار خود را با جمعی از تفنگچیان بحراست قلعه گذاشته شب دو شنبه ششم محرم مطابق حکم معلی مراجعت باورنگ آباد فرمودند - در پنج روز بطفر آباد عرف بیدر رسیده نه روز مقام فرمودند - و میرجعفر بخشی خود را با هزار و پانصد سوار و چهار هزار بندوقچی و پیاده وغیره بمحافظت قلعه مذکور گذاشته چهاردهم صفر در سواد اورنگ آباد نزول اجلال فرمودند *

چون درین ایام صبیبه رضیه شاهنواز خان که زوجه مکرمه آن والا تبار عالی مقدار بود ازین جهان فانی رحلت نموده در قصور جنات عدن با حورالعین آرام گرفت و از رهگذر انس و الفتی که بان کریمه دودمان صفوت و صفا داشتند غبا کدورت بخاطر عاطر راه یافته پنج روز بیرون توقف نموده نوزدهم صفر داخل اکبر آباد گشتند - مجملأ هشتم صفر سنه یک هزار و شصت و هشت همعنان دولت و اقبال بمنزل گهات سامی که بر کنار جون بفاصله سه کروه از اکبر آباد واقع است نزول اجلال فرموده تا رسیدن ساعت مسعود برای نزول موکب والا بمرکز محیط دولت و اقبال که باختیار اهل تنجیم نوزدهم ماه مسطور قرار یافته بود ده روز در نشیمنهای آن مکان اقامت ورزیدند -

درین مکان بکرم آلهی از خوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بحال آمده از ابتدای کوفت لغایت امروز بعد از دو ماه و کشیری بی مدد دوا طبیعت اجابت نموده روز بروز اثر صحت رو پافزایش نهاد - اگرچه ازین کوفت تصدیع بیماری آن حضرت به نهایت مرتبه ناتوانی کشید و لیکن بنا بر آنکه در تشیید مبائی ثبات و قرار و توکل کامل آن حضرت خلل راه نیافته بود در عین آزار و کلفت که تاب و تجمل آن مقدور بشر نبود باوجود کمال درد بصبر ایوبی و نهایت شکفته روئی گزرانیدند - و خود را بحفظ و صیانت حکیم علی الاطلاق سپرده معالجت روحانی که عبارت از عطای نذور و صدقات است عمل نموده باین دستور شافی اجزا و مصالح داروی شفا مهیا ساختند - تا آنکه بخاصیت صدق نیت و التجا و ارادت بجانب احدیت که از لوازم علو همت است و بدستیاری و ثوق امیدواری و پایمردی رسوخ عقیدت که مستلزم نبات قدم و پائنداریست در عرصه رضاجوئی آلهی دوا سود مند و دعا مؤثر گردیده بمحض فضل آلهی و عنایت بی غایت نامتناهی بمجرد رسیدن این مکان فیض نشان شاهد مقصود از پرده غیب چهره بنموده کار پردازیها مشیت جناب پروردگار بروی کار آمد - و رنگ آمیزیها نیرنگ قدرت قادر علی الاطلاق آشکار گشته مزاج وهاج آن مظهر لطف آفریدگار بمرکز اعتدال و حالت اصلی باز آمد - چون قرار یافته بود که تا باتمام رسیدن کار عمارت بمنزل گرامی بادشاهزاده بلند اقبال بمبارکی اقامت نمایند لاجرم هژدهم صفر از آن خجسته مکان به بهادر پور تشریف آورده نوزدهم ماه مذکور سال هزار شصت و هشت هجری هلال سفینه را از برکت نزول اشرف غیرت افزای ماه چهارده و دریای جون را چون نهر معجزه ~~پدید~~ گردانیده در ساعتی سعادت آمود بدولت سرای شاه بلند اقبال نزول اجلال ارزانی فرموده ساحت روزگار را بفروغ دیدار

انور تجلی نمود فیض سرشار نمودند - سایر متوطنان اکبر آباد که مانند اهل صوم منتظر طلوع هلال فرخ فال عید شوال بر هر دو جانب دریا بسان مژگان صف بصف بهر تماشای آن زینت افزای انجمن شهود و پیرایه پیرای عالم وجود ایستاده بودند چون در عین پریشانی خاطر و توزع باطن در دل شب نو میدی طلیعه طلوع بامداد مراد برای العین مشاهده نمودند از غایت شادی و انبساط آن روز را روز عید سعید و نوروز گیتی افروز گرفته گروز عمر رفته و آینده گرفتند - و از ساکنان عالم بالا تا سکنه دارالخلافت والا رو بقبله اجابت آورده دست بدعا و لب بآمین کشادند - بعد از نه روز بعمارت عالیه قلعه تشریف فرموده رای عالم آرا بر آن قرار گرفت که بشکر این احسان بی پایان الهی و سپاس بی قیاس لطف خاص نامتناهی مجلس نو آئین بحسن زینت چون گلشن ارم ترتیب دهند - لاجرم درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که از مژده صحت بادشاه آفاق خدیو مارب و استحقاق جهانیان کامیاب مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی گشته هر روز بنوروز عشرت می گزرانیدند و ابواب نزول حوادث آسمان و شیوع فتنه آخرالزمان بر روی اهل زمین مسدود گردیده خلق از غایت شادی و نشاط در جامه نمی گنجیدند آوازه جشن قمری انتهای سال شصت و هشتم و آغاز سال شصت و نهم از زندگانی جاودانی آن حضرت روز دو شنبه بیست و چهارم ربیع الاول موافق دهم بهمن در دولت خانه اندرون قلعه مبارک آرایش پذیرفته آویزه گوش ماهی تا ماه گشته شمولا نشاء بیغمی از سرنو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغها گسترده و فیض خورمی در فسحت آباد فراغ خاطرها رحل اقامت انداخته قاف تا قاف آفاق را سرشار نوشخند و قمقهه انبساط ساخت - بنام ایزد نوائین مجلسی بزیب و زینت آراسته گشت که از آغاز سرانجام

اسباب نگارین کارخانه دنیا تا این آوان در عهد هیچ یک از سلاطین نامدار و خواقین کامگار آذین پذیر نشده بنظر فلک هزار چشم در نیامده باشد و بعد این هم ذکر مجملش چه جای تفصیل سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار گردیده تا قیام قیامت مذکور زبانها خواهد بود - لله الحمد و المنت که از سر نو روی تخت روزگار و افسر گوهر نگار از قدم فرخنده و تارک مبارک زینت دیگر یافت و قامت خمیده پشت سپهر دوار باستقامت مزاج وهاج میل برامتی نموده عالمی بفوز مدعا رسید - چون از آغاز ایام کوفت تا انجام آن بادشاهزاده والا گهر بلند اقبال وظایف خدمتگاری آن حضرت را که اعظم مراتب عبادات است از سرحد امکان در گزرانیده نیم نفس از فیض خدمت دوری نمی گزیدند لاجرم آن حضرت بعد از یافتن صحت بیشتر از پیشتر در مقام تربیت و ادای حقوق آن والا گهر گشته نخست به تشریف خلعت خاصه و انعام کرور روپیه نقد و جمدهر با پهلکتاره و سرپیچ لعل و بازو بند خاصه و تسبیح مروارید که اکثر اوقات مرسله گردن مبارک می ساختند و بیست و سه لک روپیه ارزش داشت و دیگر مرصع آلات بقیمت چهارده لک روپیه دقایق مراتب و قدر و مقدار آن والا تبار را افزایش داده ده هزاری ذات و سوار بر اصل منصب آن سپهر مرتبه افزوده جاگیر گرامی را موافق منصب شصت هزاری چهل هزار سوار سی هزار دو اسبه سه اسبه تنخواه نموده و تمام طلب منصب بانعام که هشتاد و سه کرور دام و حاصل آن از قرار دوازده ماهه دو کرور و پنجاه و هفت لک و پنجاه هزار روپیه می شود با صوبه بهار و صد راس اسب ضمیمه آن مراحم عمیمه نمودند - سلطان سلیمان شکوه را باضافه سه هزار سوار بمنصب ده هزار سوار پنج هزار سوار

معزز و مکرم ساختند - جعفر خان را بخدمت وزارت کل و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهره مزید اعتبار بر افروخته تارک افتخار برافراختند - و مقرر شد که بر محاسبات دستخط رای رایان و بر پروانجات پائین مهر خان مذکور مهر او هم می شده باشد - و تقرب خان بمنصب پنج هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزار سوار و نوازش خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و تربیت خان بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار و اضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه دارئی اوده و عطای نقاره و راجه مها سنگه بهدوریه بمنصب هزار سوار از اصل و اضافه سرافزای یافتند *

درین وقت سہابت خان و ایرج خان و سید شہاب الدین و مہدی قلی خان و دیگر جمعی از بندها کہ بفرمان والا از دکن بدرگاہ جہان پناہ روانہ شدہ بودند سعادت اندوز ملازمت اشرف گشتند - و ہر کدام از محمد بیگ و یادگار بیگ باضافہ پانصدی صد سوار بمنصب ہزار و پانصدی ہفت صد سوار و سید بہادر بمنصب ہزاری ہزار سوار و خدمت فوجداری میان در آب از تغیر غضنفر خان و جاگیر دارئی دون سری نگر وغیرہ و راجہ سیو رام کور باضافہ پانصدی ہزار سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار و پانصد سوار و خدمت قلعداری مندو و اسمعیل بیگ بخدمت بخشی گری احدیان از تغیر سید بہادر و شفقت اللہ بداروغگی پیشکش از تغیر اسمعیل بیگ و سر بلند خان بخدمت داروغگی توپ خانہ و منصب ہزار و پانصدی سہ صد سوار و فیض اللہ خان از تغیر مشار الیہ بخدمت آختہ بیگی و فرہاد بیگ علی مردان خانی بخدمت میر توزکی و سید شہاب بارہہ از اصل و اضافه بمنصب ہزار و پانصدی و دوہست سوار و خطاب شیر خانی و فوجداری مندسور و عبداللہ خان ولد سعید خان بفرزونی پانصدی

بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و نصیری خان بمنصب سه هزار سوار از سابق و لاحق سرافراز گشته گرامی قدر والا مقدار شدند *

هژدهم ربیع الثانی بعرض اشرف رسید که ملا عبدالحکیم سیالکوتی که شرح فضائل و کمالاتش را دفتری جداگانه باید این مکان را محل اقامت خود ندانسته دوازدهم ماه مذکور رهگرای عقبی گردید - پانزدهم جمادی الثانی سہابت خان بعنایت خلعت خاصه و جمہر مرصع با پهلکتاره و خدمت صوبہ داری کابل و معتقد خان ولد نخبت خان را بفوجداری و تیولداری بہرایچ از اصل و اضافہ بمنصب دو هزار دو هزار سوار ہشت صد دو اسپہ سہ اسپہ اختصاص بخشیدہ معزز و مکرم رخصت فرمودند *

گزارش داستان عبرت افزای و نگارش واقعہ
عبرات پیرای کہ در آغاز سال سی و دوم
جلوس والا باقتضای قضای نازل
روداد و وقوع حوادث و مصائب
و برہم شدن معاملہ

اگر محول ال جہانیاں بہ قضا است
چرا مجاری احوال ما خلاف رضا ست
بلی قضا است بہر نیک و بد عنان کش خلق
بدآن دلیل کہ تدبیرہای جملہ خطا ست
کسی ز چون و چرا دم ہمی نیارد زد
کہ نقشبند حوادث و رای چون و چرا ست
بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست
بہ عیش ناخوش و خوش گر رضا دہیم سزا ست

از غرائب سوانح دهر بوالعجب و بدایع وقایع روزگار حادثه
 زای واقعه طلب که در انجام عهد و فرجام روزگار اعلیٰ حضرت
 ظل سبحانی صاحبقران ثانی روداد سانحه ایست اعتبار آموز حیرت افزای
 و واقعه ایست بصیرت اندوز عبرت پیرای که سرمایهٔ بینائی و کحل
 روشنائی در دیدهٔ اصحاب دانش و ارباب بینش می کشد و بی بصرانرا
 دیده حق بین حقیقت نگر بل گوش و هوشی دیگر می بخشد - چنانچه
 از بدو آفرینش تا این آوان در آثار نامهای پاستان و تواریخ پیشینیان
 خاصه از سلاطین قدیم و ارباب ملک عظیم نظیر آن بنظر حقایق نگر
 صاحب نظران در نیامده - و کیفیت این معامله برین نمط است که
 چون بخشندهٔ بی منت آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را که در
 عالم صورت به همه معنی جانشین خلفای راشدین و قائم مقام آئمهٔ
 دین مبین اند بلکه آیهٔ رحمت خاص از آسمان مواهب ایزدی بر
 بلاد و عباد فرود آمده بعطای کثرت اولاد امجاد کد عمر دوباره
 بل حیات جاوید عبارت از آنست زندگی ابد بخشیده افسر سروری
 آن خورشید اوج ذره پروری راز فر فرخندگی چهار گرامی در خلافت
 که هر یک درهٔ التاج تارک اقبال اند فروغ نیک اختری داده
 لاجرم آن سرور ادب پرور بشکر این عطیهٔ کبری و سپاس این
 موهب عظمی آن والا گهرانرا تعلیم اوضاع محموده و آداب ستوده و
 اخلاق پسندیده و اطوار برگزیده و اجتناب از افعال ناشایسته و
 کردار و گفتار نکوهیده و تقوی و ورع و دیانت و امانت از
 آن رو که هر یک باعث اعتدال مزاج جهان و علت آرام طبایع
 جهانیانست و اورنگ آرایان زمانرا ناگزیر فرموده بهریک ملکی
 وسیع و مملکتی فسیح ارزانی داشتند و سر رشتهٔ انتظام و سر انجام
 رتق و فتق و بست و کشاد مهام مملکت مذکور برای رزین
 ایشان حوالت فرمودند و در سلوک وادی کشور کشائی هادی
 گشته بخیال تسخیر ولایات نزدیک و دور انداختند - چون بنظر

فیض اثر اعز و ارشد و بحسب قدر و سال از همگنان کلان تر
 بادشاه زاده محمد دارا شکوه بود بعد از رخصت انصراف دیگران
 باقطاع مملکت از فرط محبت معنوی و خواهش باطنی که بان
 والا گهر داشتند پیوسته جلس مجلس انس و انیس محفل قدس ساخته به
 یک لحظه دوری آن سلطنت مآب از جناب خلافت تجویز نمی
 فرمودند - و در جمیع امور و همه حال او را بحسن سلوک و به
 نکوئی با برادران و مراعات مراسم موافقت و مرافقت اخوان و از
 بدئی عاقبت ترک وفا و وفاق و سوء خاتمت اظهار نفاق تخویف
 و تحذیر نموده هر چند خواستند که فی مابین همواره طریقه برادری
 که انصراف آن هنجار مستقیم میان اخوان صداقت آئین رسمیت
 مقرری مسلوک داشته نوعی تاکید و اهتمام در اتمام مراعات
 آن نمایند که سلسله الذهب اخوت و صداقت از هر دو طرف
 بوثایق خلود و علایق دوام متانت پذیرد - اما چون مقتضای قضا
 بامر دیگر تعلق پذیرفت و سرانجام امور خلافت و فرمانروائی در
 وقت مقرر به قدرت و اقتدار این قوی بازوی سراپا نیرو رفته بود
 اثری بر آن مراتب مترتب نشد و این همه سعی اشرف و نصایح
 ارجمند فائده نداده بجای نرسید بلکه صورتی چند از رنگ آمیزیهای
 فتنه پرستان و مکر و دستان ناراستان که داستانشها ساخته از افسون
 فساد افسانهای پرداخته بودند جلوه گر عرصه ظهور گشته کار بجای
 رسید که فی مابین ابواب پرخاش و ستیز مفتوح و راه صلح و صلاح
 مسدود شده رنجش تمام بخاطرها راه یافته بمرتبگی که هر کدام در
 مقام تلافی و تدارک این امر نامرضی پای قائم فشرده در طریقه
 و جوب انتقام نهانی تردد می نمودند - و بی اختیار از جا در آمده از
 خویشن داری برآمده منتظر وقت و قابو بودند تا آنکه عارضه ناملایم
 عارض ذات اقدس و مزاج مبارک اعلی حضرت ظل سبحانی که
 باعث تعدیل اموجه و تقویم طبایع عالم بود گشته از هیچ

اعتدال انحراف یافت و خبر شدت و طول مدت آن در ملک شهرت یافته بسبب بعد مسافت و خلل اشرار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسائل بتجویز شاهزاده کلان و مقید شدن وکلا و نرسیدن خبر واقعی چگونگی احوال خیر مال بصوبجات دکن و نزدیک و دور که بنا بر رفع مواد فتنه و فساد و حصول جمعیت خواطر اشتها آن واجب عقلي و مستحسن شرعي بود معامله از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت - و در ضمن این بداندیشی چند برای صلاح دو روزه کار پریشانی عالم را وسیله جمعیت خود انگاشته باخبار نویسی راست و دروغ در آمده عرایض اخلاص آمیز به هر طرف فرستاده معامله برنگ دیگر وا نمودند - و هم درین وقت بسبب آنکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروزی دیگر می نمود آن حضرت علامت ارتحال در احوال خیر مال آشکارا یافته از غایت دینداری و اسلام بسرانجام مواد معاد پرداخته باحضر چندی از خاصان و عمدهای دولت فرمان جهان مطاع صادر فرمودند پیش از آن که مجلس قرار بیعت دست بهم داد ابواب اندرز گوئی از هر روی کشوده نخست حاضران انجمن را به نگاهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و موافقت ظاهر و باطن در هر وقت و همه ال و مرافقت در همه جا بان والا جاه وصیت فرموده آنگاه مواعظ ارجمند و پندهای دلپسند در همه باب خاصه تحصیل رضامندی و خرسندی جناب آلهی و حسن سلوک با عموم خلائق خدا و رعایت رعیت و جانب سپاهی آویزه گوش هوش آن چشم و چراغ دودمان خلافت ساختند - و بنا بر آنکه چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و دفع مقتضای آن از حوصله طاقتمندان افزونست دل از خلافت دنیا برداشته از راه آب بسرعت باد و سحاب خود را کشتی سوار با کبرآباد رسانیدند - چه ازین جهت و چه از رهگذر عدم

دور بینی و نا عاقبت اندیشی شاهزاده کلان که ناسزاواری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منسوب گشته متصدی خدمات بی نسبت شده بودند و نیز بحکم اقتضای قضا در سائر تدابیر خطاهای صریح روداده سررشته ملک رانی و قانون جهان ستانی از دست رفت و بسی مفسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خلیلهای کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - بنحویکه عنقریب بتقریب ذکر کیفیت حال مذکور می گردد - مجملًا حضرت وهاب بی ضنت و بخشندگی بی منت بحسن نیت و صدق طویت و توکل کامل و یقین ثابت آنحضرت در عین نومیدی زندگی از سر نو بخشیده مدت عمر اشرف را بجهت تماشای بازیچههای روزگار لعبت باز سرمایه افزایش داد - و بسلسله جنبائی قضای مذکور و سر نوشت مسطور در پایان احیان کوفت و چهره نمائی شاهد صحت از پرده غیب معروض رای گیتی آرای ایستادهای پای تخت همایون بخت گردید که شاهزاده مراد بخش کار زیاده از پایه خویش فرا پیش گرفته بی آنکه تدبیر درستی اندیشد یا منصوبه صایبی ببیند محض باستماع خبر ناخوشی مزاج وهاج مرتکب انواع افعال مذمومه گشته بگفته نا آزموده کاری چند میر علی نقی بی گناه را که دیوان سرکار و از حضور پر نور باصلاح مفسد او مامور بود و از روی خیر طلبی و هوا خواهی برای خیریت او کلمات ارجمند بگوش اومی رسانید بی باعثی و سببی بدست خود گشته قبل از آنکه مطلبش صورت درستی بر کند و مقصد او اصلی بهم رساند سکه و خطبه بنام خود کرد - همچنین محمد شاه شجاع از خام خیالی و نادانی سر از ربه اطاعت و انقیاد بر آورده بحمایت زمینداران که بعقیده باطله و اغراض فاسده همراهی اختیار نموده مطلق العنان بترکتاز در آمده از روی تباه اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی است دست تصرف

بر اکثر مجال خالصه شریفه دراز کرده رو بعرصه مقابله و مواجهه نهاد - اعلیٰ حضرت بنابر مصلحت و رعایت مراسم حزم و لوازم آگاهی که رکن اعظم بادشاهی است از مراد بخش حسابی بر نداشته بنابر رعایت خاطر بادشاهزاده کلان که بنای کار بر خواهش طبع خود نهاده بود بی آنکه به تسلی و اطمینان خاطر او پرداخته بحسن عاطفت و مهربانی برگردانند لشکر گران بسرداری نخل نوخیز حدیقه دولت و اقبال شاهزاده والا شکوه و اتالیقی و کار گزارئی میرزا راجه جی سنگھ که در فنون تدبیر عدیم النظر روزگار است با خزانه گران و فیلان نبرد آزموده کار زار دیده و دیگر امرای نامدار و بیست هزار سوار جرار و ده هزار پیاده تفنگچی تعین نمودند - و در وقت رخصت سلطان سلیمان شکوه را بعنایت خلعت خاصه و نیمه آستین و خنجر مرصع با پهلکتاره و اضافه سه هزار دو هزار سوار بمنصب پانزده هزار ده هزار سوار دو اسپ عربی و عراقی بجا ساز طلا و فیل و ماده فیل یا یراق نقره اختصاص بخشیده آنگاه میرزا راجه جی سنگھ با اضافه هزار دو اسپ دو اسپ سه اسپ بمنصب شش هزار پنج هزار سوار دو اسپ سه اسپ و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره از حلقه خاصه و یک لک روپیه نقد و بهادران نایب دارا شکوه را بمنصب چهار هزار سه هزار سوار از اصل و اضافه و اسپ با ساز طلا و خدمت صوبه داری بهار به نیابت شاه بلند اقبال و راجه انروده را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپ سه اسپ و عنایت اسپ عراقی با زین مطلا و شیخ فرید را بعطای خلعت و دلیر خان را بعطای نقاره سر افتخار باوج عیوق بر افراختند - اعتماد خان ولد اسلام خان بخدمت دیوانی و بخشی گری این فوج عز امتیاز یافته عنایت خان ولد ظفر خان از تغیر موسی الیه بخدمت داروغگی کتاب خانه معزز

و مفتخر گردید - و به همین دستور شاه بلند اقبال سائر سرداران و مردم کار آمدنی خود را که سالهای دراز بمرمت حال و تربیت آنها پرداخته بود بکمک تعیین نموده از عدم تمیز و صلاح وقت از خود جدا ساخت - چون لشکر ظفر اثر رو بمقصد نهاده در نواحی بنارس خود را باو رسانیدند آن عزیز مصر بی جوهری که همه وقت گرفتار مستلذات نفسانی و اکثر اوقات مست گران خواب بی خبری بوده از تدبیر کار و گردش روزگار اصلاً آگاهی نداشت بی آنکه دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی بر کشاید و گرمی هنگامه گیر و دار بمیان آورده صف آرائی نماید بدمدمه افسون افسانه راجه مذکور دیده برهم نهاده هنوز سر از بالش راحت بر نداشته بود که اعوان و انصارش از ضرب تیز دستی بهادران جنود فیروزی آمود مغلوب و منکوب گشته رو بوادی فرا و حق بر باطل فایق آمده خلقی نا محصور قتیل و ماسور گردید - و خود نیز از شور دار و گیر با کمال غنوده خردی و مدهوشی از شاد خواب غفلت بیدار و هشیار شده لمحہ در میدان کار راز ثبات قدم ورزیده از باب حرکت مذبوجی بدست و پا زدن در آمده در آخر کار نام و ننگ بیاد فنا داده خیمه و خرگه و دیگر اسباب و اشیا را بقرارگه گذاشته و بتاراجیان و یغمائیان لشکر ظفر اثر سپرده جان مفت از آن مهلکه بردن غنیمت شمرده با هزاران عار و بدنامی کشتی سوار رو بسوی پتنه گذاشت - و چند روزه توقف اولیای دولت بسبب تردد راه خشکی از جمله مساعدهت‌های روزگار و هم‌رایهای بخت شمرده از آن مکان نیز بشتاب بخت برگشته و دولت راجع راه راج محل پیش گرفته خود راه به پناه عقبه دشوار گزار مونگیر رسانید - و از جهت شکست درست و تنگنی عرصه کار در آن مقام نیز توقف نورزیده دست استیمان بدامان امتشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لعجاج نموده

عرضداشت ضراعت آمیز بعنوان ارباب زینهار بدرگاه آسمان جاه ارسال داشته درخواست عفو تقصیرات خود و توقع عنایت از حضرت سلیمان منزلت درین باب نمود - از آن جا که مدار کار آن قبله آفاق با عامه خلق خدا بر مدارا و اغماض عین و فروگذاشت تقصیرات است چه جای فرزند دلبنده مطلقاً در مقام انتقام در نیامده بمقتضای مهر ابوت همت بر نظام احوال و درستی شکست حال او برگماشته بمعادوت و مراجعت شاهزاده سلیمان شکوه با سائر لشکر فرمان دادند - و از فرط نوازش و مهربانی منشور عاطفت مضمون مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز و وصایای بصیرت افروز از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر آن قره العین فرستاده مملکت بنگ را بدستور سابق بتصرفش وا گذاشتند *

بیست و ششم جمادی الثانی سنه سی و دو جلوس والا سلطان سلیمان شکوه را که بفریب ارباب لشکر بر شاه شجاع دست یافته بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب بیست هزار پانزده هزار سوار ده هزار برآوردی پنج هزار دو اسبه سه اسبه و راجه بی سنگه بمنصب هفت هزار شش هزار سوار پنج هزار دو اسبه سه اسبه و دلیر خان را بمنصب سه هزار سوار سر باند و معزز گردانیدند *

از بدایع وقایع که بعد ازین واقعه سمت وقوع یافته آنکه چون بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب رو نمود و ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت و بهروزی گردیده حالت منتظره نماید و خفت تمام در عارضه رو نموده گرانی کوفت بالکل کرانه گزین گردید و ازین باب امری که باعث تفرقه خاطر اشرف تواند شد متوقع الوقوع نبود جذبہ خواهش شوق افزای سیر و شکار دارالخلافت شاهجهان آباد دامن کش و محرک اراده آن حضرت گردید - درین وقت بادشاه

بلند اقبال تمهید مقدمات دولت و پیشرفت امور سلطنت خود را در نظر داشته اموری که متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بود بمیان آورده خاطر نشان اشرف نمودند که از دیر باز مراد بخش از بجاده کعبه مقصود پا بیرون نهاده از عمل ناصواب باز نمی آید بالفعل مصلحت آنست که صوبه احمد آباد ازو تغیر ساخته بجایگزین درای برار مقرر فرمایند - لگر اطاعت حکم بجای آورده برهنونئی بخت متوجه آن سمت گردد از سر تقصیرات او گذشته ابواب عفو بر روی روزگارش مفتوح باید ساخت - و اگر از عدم دور بینی ترک اندیشه های دور از راه نداده سر از حکم باز زند و سر رشته بهبود از دست داده فرموده بجای نیارد گوش تابی بلیغی داده و ادب کما ینبغی نموده مقید بحضور اشرف باید طلبید - و چون شاهزاده بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر را نیز جمعی از منافقان به نیرنگسازي از راه برده خواه نا خواه برین میدارند که در مقام کینه توزی و انتقام کشی آن برادر هزیمت خورده و کمک این برادر که سر بفساد برداشته بود آمده با لشکری شایسته از مردم بادشاهی و شاهی که بالفعل با خود دارد به پنهان عیادت رو بدرگاه فلک جاه آورد و از هر راه که رو دهد خلل در اساس پائدار دولت ابد پیوند افکند - چنانچه بهمین اراده در مقام استمالت امرا و ارکان دولت در آمده اکثری را از خود کرده پیش از آنکه پرده از روی کار افتد و راز نهانی آشکارا شود باین پخته کاری در لباس پیغامهای نهانی کار خود می کند - و زری که از قطب الملک بعنوان پیشکش بدست آورده بی اجازت والا صرف فراهم آوردن سپاه و جمعیت نموده عنقریب است که قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده کمر بجنگ بندد - خدا نخواسته اگر درین وقت بنیروی ازین دست لشکر عظیم که سابق بجهت تمخیر بیجا پور از حضور پرنور تعیین شده بود و الیوم باوست از

شاهراه اطاعت بر گردد و مبائی استقلالش که بخزانده معمور و جاگیر آباد مستحکم است از زر پیشکش مشید تر شود هر آئینه ازین معنی فتوری بدولت جاوید طراز رسد که تلافی تدارک آن از حیز امکان بیرون باشد - صوابدید وقت چنان است که فرامین مطاعه در باب طلب سائر امرا و تعیناتیان صوبه دکن شرف صدور یافته بعد از آن مبالغه در آوردن خزانده مذکور بمیان آید تا باین وسیله بتدریج ضعف و وهن در احوال آن والا اقبال عالی جا راه یافته مواد شوکت و حشمتش کمی پذیرد و اعوان و انصار که علت استقلال و اقتدار آن عالی جاه است رو بقلب نهند - اگرچه شاه بلند اقبال بحسب ظاهر دولت خواهی نمود اما باطناً در پی نا دولت خواهی خود بود و صوابدید صالح دولت را پی سپر کرده و چشم از مراتب آگهی پوشیده و بجرم این معنی از همه بی بهره گشته دولتی باین پایه بزرگی و نعمتی باین مشابه عظمت از دست داد - هر چند اعلیٰ حضرت بقبول این معنی مبادرت نمودند و درباب فرستادن فرامین ایستادگی تمام فرمودند لیکن از فرط غلبه و وفور تصرف آن بلند قدر در مزاج مبارک امتناع از پیش نرنت - و خواه نا خواه مناشیر والا متضمن آن مضمون ناصواب مصحوب چندی از یساولان شرف صدور یافت - در عین وقت کار که آن شاه والا جاه مشغول به تنبیه و تادیب اهل بیجا پور از روی تسلط و غلبه تمام لشکر منشتر او را در مضیق احاطه داشتند یساولان مذکور رسیده خلل در بنای ثبات و استقرار مردم افکندند و این حرکت نا هنجار باعث کدورت ضمیر انور شده مایه شورش عظیم گشت - چنانچه جمعی از امرا و ارکان مثل مهابت خان و راو ست سال وغیر بی اطلاع عالی متوجه اکبر آباد گشتند - و زبده کار آگاهان معظم خان که سرکرده این کار بود نیز سلوکی که اصلاً

موافقت با روشن و دستور العمل خرد نداشت در میان آورده خواست که بی رعایت شرط موافقت و دریافت اجازت عالی روانه حضور اشرف گردد - لا علاج بسبب عدم رفاقت مردم و تعلق خاطر بچگونگی احوال اعلی حضرت ملتسمات اهل بیجا پور را بدرجه قبول جا داده بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و سرانجام کار و اتمام این مهم دشوار را بوقت فرصت حواله نموده عنان انصراف را انعطاف داده متوجه اورنگ آباد گشتند - و بمجرد رسیدن آن مکان بخان مشار الیه از راه مدارا پیغامی چند داده خواهش آمدن حضور فرمودند - چون او پیغامهای مذکور بسمع قبول اصغا نموده اطاعت امر جلیل القدر نکرد حکم والا شرف نفاذ یافت که شاهزاده سلطان محمد بزودی روانه گشته بهر نهجی که ممکن باشد او را در موقف دولت حاضر سازد - و پس از آنکه فرموده بنفاد پیوست و او بحضور انور رسید بحکم سیاست سلطانی در همان مجلس مقید ساخته بقلعه دولت آباد فرستادند - و خزانه و فیلان و دیگر اموال را بقید ضبط در آورده تحویل تحویلداران سرکار عالی نمودند - و همچنین در باب شاهنواز آن که باوجود نسبت قرابت پهلوی از رفاقت تهی کرده تن باطاعت در نداده بود بمقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی بظهور پیوست که هوا خواهان سرکار عالی بضبط نقد و جنس او پرداخته بجهت عبرت دیگران خان مذکوره را نیز نظر بند نگاهدارند - اعلی حضرت خلافت مرتبت از استماع این مقدمه قرین کدورت و ملال گشته فرمان عالیشان بخط همایون صادر فرمودند که درین وقت چنان بموقف عرض واقفان محفل عز و جلال رسید که آن فرزند ارجمند آن دو سید بی گناه را که مصدر انواع خدمات شایسته و متصدی صدور اقسام اعمال نیکو بندگی گشته بحکم کار فرمائی عقل ادب آموز و خرد هوش افزا اطاعت حکم بجا آورده روی

ارادت بجناب خلافت آورده بودند بتحریرک اغوای بعضی زیاده میران بتاراج نقد و جنس آنها پرداخته در دولت آباد محبوس ساخته - مقید ساختن کسانیکه وجوب اطاعت خداوندگار خود را جزو ایمان و صدور مخالفت او را بغی و عصیان شمرده در شاه راه اخلاص ثابت قدم و مستقیم باشند از اخلاق پسندیده بغایت دور نمود - خردمند سعادت یار آنست که عنان اختیار خویشتن داری در جمیع احوال و اوقات خاصه هنگام استیلای قوت قاهره غضبی از دست نداده نفس خود تواند گشت و تلخی فرو گذاشت بان مایه مرارت در کام عفو از چاشنی شهد انتقام لذیذ تر انگاشته مغلوب نفس اماره قهری نگردد - فکیف درین حالت که صورت عذری هم در میان بود گنجایش آن داشت که معذرت آنها را خرد پسند انگاشته خرسند می گشت و بانعام نقد و جنس مایه اعتبار آنها افزوده بکمال مهربانی رخصت می داد نه آنکه بضبط اندوخته سالهای دراز پرداخته حکم قید می فرمود - اکنون هم اگر عفو را بر انتقام سبقت داده و از روی لطف مهراندوزی را بر کینه توزی بر گزیند و برای توسل عفو و صفح این فرمان را وسیله انگارد موجب رضامندی طبع اشرف که وسیله رستگاری هر دو سراسر خواهد بود *

فرمان دیگر بنام مراد بخش شرف صدور یافت - خلاصه مضمونش آنکه چون آن فرزند رعایت مراسم ادب را بیاد نسیان و سیلاب فراموشی داده انواع بدسلوکی و بیروشی که اصلاً مابین حق شناسی و عقل نسبت نداشت آغاز نهاده مصدر کمال تقصیرات شده دیده و دانسته چشم از لغزشهای او پوشیده بمقام انتقام ناسپاسی حق تربیت و نوازش دائمی در نمی آئیم و سائر کوتاهیها و زلات اقدام او را حواله بعفو معذرت آموز و حلم جرم سوز فرموده حکم فرمائیم که بمجرد وصول این فرمان واجب اطاعت و الاذعان روانه برار که درین ولا بجاگیر او مرحمت شده گردد و در برابر

برداشت این مایه جرات و بدل این گونه عنایت بگوناگون سپاس
 گزاری قیام نموده دقیقه از دقائق این مراتب مهمل و معطل
 نگزارد - و اگر آماده حق شناسی نگشته راه بغی و طغیان خواهد
 سپرد و از فرموده تخلف و تجاوز نموده روانه برار نخواهد گردید
 بحکم آنکه بر ادیب روزگار یعنی جهانیان واجب است که بی
 ادبان نافهم را بتادیب گوشمال آگه ساخته بر سر راه آورد و
 چندی در زندان مکافات که دبستان آگاهی کودک منشان غنوده
 خرد است پیاداش کردار نابکار گرفتار دارد هر آئینه بسر انگشت
 تنبیه پنبه غفلت از گوش آن سرمست باده نخوت و پندار بر آورده
 بیدار و هوشیار ساخته خواهد شد *

چون این فرامین سعادت تزئین از موقف خلافت بشرف صدور
 پیوست و جواب معذرت آمیز از هر دو جانب صورت ارسال پذیرفت
 ازین رهگذر فی الجمله یاسی روداده کار از مواسا و مدارا و تساهل
 و تغافل گزشت - بصوابدید شاهزاده کلان بهیت و دوم شهر
 ربیع الاول سنه یک هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه
 را بخلعت و شمشیر مرصع و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب
 هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه
 داری مالوه از تغیر خان جهان عرف شایسته خان و مرحمت صد اسپ
 از آن جمله یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک
 روپیه نقد سر بلند ساخته با جمعی از بندهای دیگر دستوری دادند -
 بعد آن قاسم خان را سلخ جمادی الاول بعنایت خلعت و شمشیر مرصع
 و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری
 صوبه احمد آباد و مرحمت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و
 یک لک روپیه نقد سرافراز و سر بلند ساخته رخصت فرمودند -
 و بمقتضای رای عالم آرای چنان مقرر شد که تعیین شدها در سواد
 اجین اقامت ورزیده پاس مراسم احتیاط بجا آورند - اگر شاهزاده

مراد بخش سعادت منشی و ادب اندیشی اطاعت حکم بجا آورده احمد آباد را خالی نماید بهتر و الا دیگر باره از راه تربیت و اندرز که از لوازم اتمام حجت است در آمده او را متنبه گردانند - و اگر باوجود این مراتب در مقام شدت برآمده بچنگ در آید بی توقف با سائر اولیای دولت با احمد آباد رفته در استخلاص ولایت مذکور سعی بلیغ بجا آورند - چون آن هر دو سردار آزمون کار بقرار گاه معهود رسیده اقامت ورزیدند شاهزاده محمد مراد بخش با لشکر بسیار بداعید^۱ مقابله با سپاه نصرت دستگاه روانه گشته بعد از وصول بمقام قریب تنها باولیای دولت قدر صولت روبرو شدن از مصلحت دور دانسته بهمان پای که آمده بود برگشت - حسب الامر جلیل القدر در خدمت فیض موهبت خدیو روشن ضمیر بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر که در آن ولا بشهرت اراده عیادت پدر بزرگوار رایت ظفر آیت موکب اقبال را ارتفاع بخشیده با سائر کومکیان دکن روی توجه بمقصد نهاده بودند رسیده فیض اندوز سعادت ملازمت گردید و در آرزوی این نوع روز فریفته^۲ نیرنگ طمع و ترغیب گشته کمر بشراکت تردد قائم بست - در وقتیکه نواحی اوجین مخیم سرادقات عزت گشته معامله نزدیک بمقابله رسید خدیو اعظم شکوه بزرگی را کار فرموده هر چند خواستند که ابواب مصلحت مفتوح ساخته راجه را برشحه فشائی^۳ سحاب لطف در مقام اطاعت در آورند و از پیراهه روی براه آورده از سر راه برخیزانند او بخشونت طبع و درشتی منش که لازمه^۴ سرشت زشت این طایفه^۵ جماد نهاد است پیش آمده معامله را یک رو کرد و بر سر امور دور از کار پا محکم نموده رو به نبرد آورد - بنا بر آن شاه نصرت دستگا، بآرایش صفوف و ترتیب یسال امر عالی صادر فرمودند *

* بیت *
 خروش نقیبان جهان در گرفت
 جهان در جهان موج لشکر گرفت
 سپاه از ره موج میزد باوج
 جو دریا که بادش در آرد بموج
 ز بانگ هیونان گیتی نورد
 شده پر صدا گنبد لاجورد

بنابر آنکه در همه وقت و همه حال نقش مراد خداوندان دولت و بخت بروفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار خود بخود مهیا می گردد سرداران نا آزموده کار لشکر پادشاهی بمقتضای نزول احکام قضا و قدر در کنگاش خطا نموده از راه نیامد کار در جرئی کم عرض و زمین پر نشیب و فراز منزل اختیار نموده صباح آن چون به تمپه جنگ و یسال پرداختند جمعی در همان دره تنگ پی هم و بعضی بر کرانهای آن جا بجا بسیار بی ترتیب و بی روش ایستادند - از مشاهده این حال و آرایش افواج بدین منوال برقندازان و کمانداران قدر انداز شاهی آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن شیب بیاد شبیه تیر و تفنگ گرفته اتش فنا در خرمن حیات بسیاری زدند - اگرچه راجپوتان نیز مانند تیغ آبدار بکار زار در آمدند و بی محابا از سر جان در گذشته باجل دست و گریبان شدند بمساعدت همت کارگر و کار فرمائی جلادت در اندک فرصت غلبه نموده جمعی را جریح و قتیل و بعضی را منکوب و مغلوب بوادی فرار انداختند - چنانچه مکنده سنگه هاده و ارجن کور در عین گرمی هنگامه کار زار از سر قدرت و قوت تمام بحمله شیرانه از جا در آمده از سر تهور و روی تجلد افواج عالی را تار و مار نموده از فیل سواری خاصه پیش گزشتند و بضرب تیغ جانستان و نیزه سینه دوز حق دلبری و دلاوری چنانچه حق مقام

بود بجا آورده کارستانی در عرصه مصاف بر روی کار آوردند که سالهای دراز زینت صفحه ایام خواهد بود - اما چون افواج از ترتیب افتاده و سرداران بی ثبات بمدد آنها نپرداختند لاچار آخر کار بعد از نمایش دستبرد نمایان و ترددات شایان با پانصد تن در راه خداوند زمین و زمان جن را نثار نموده نیکنامی ابد عوض گرفتند - درین اثناء شاهزاده مراد بخش با فوجی جرار از جانب اردو رسیده این مردم را دودله گردانید و از روی دلیری تمام به تنگنای آن جر در آمده تزلزل در بنای ثبات و قرار فوج بادشاهی انداخته راجه را نیز بیدست و پا ساخت - چنانچه بسبب تنگنای عرصه نبرد قرار و آرام بر این مردم بغایت تنگ میدان گشته از جهت تنگ گیری دو طرف ساحت تردد بر اینان از مضیق حوصله تنگ تر گردید - لاجرم بعد از شهید شدن چندی از مسلمانان و بکار آمدن جمعی کثیر از راجپوتان راجه و قاسم خان از کمال بی عزتی جان مفتی را از معرکه بدر بردن غنیمت دانسته در قطره زنی راه فرار از باد سبقت بردند و نقد حیات چند روزه را از جمله مغنمات انگاشته بکمال بی ناموسی خود را زنده انگاشتند - بهادران موکب اقبال تا سه چار گروه بدنبال هزیمتیان تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر آن جهان ساختند و جنس بسیار و غنایم بیشمار بدست آورده مظفر و منصور بمنزلگاه خویشتن مراجعت نمودند - شایسته مرتبه ظل الهی و سر افراز اورنگ جهان پناهی بعد از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر قرین دولت و اقبال مظفر و منصور ببلده اوجین رسیده ظاهر قصبه مذکور را مرکز رایت ظفر آیت ساختند و بعد از یک مقام رو بسوی دارالخلافه نهاده کوچ بکوج مرله پیما گشتند - چون حقیقت این معنی از عرایض صوبه داران ناحیت معلوم رای عالم آرای شد در موضع بلوچ پور استماع این قضیه ناهنگام اتفاق افتاده باعث کدورت مطلع انوار

صفوت و صفا یعنی آئینه خانه ضمیر منیر گردید - دانستند که فرزندان سعادت مند و ثایق عهد و پیمان بمیان آورده از فرمان پذیرئی قهرمان خرد بیرون رفته اند و در پیش برد کار همدست و هم داستان و یار و مددگار یکدیگر گشته هنگامه آرای طغیان و خروج شده اند - بی توقف از همان منزل بتکلیف شاه بلند اقبال معاودت فرموده نهم شعبان سنه هزار و شصت و هشت ساحت مستقر الخلافه را از فیض نزول اشرف برکت اندوز سعادت جاوید ساختند - بمجرد رسیدن آن جا یتهمیه لوازم یساق و تجهیز عساکر منصور پرداخته در ترتیب افواج اهتمام تمام بجا آوردند - و بیست و پنجم ماه مذکور جنود ظفر آمود را از مستقر الخلافه دستوری پیش داده بهریک از امرای عظام و مردم بادشاهی درخور مرتبه و حال خلعت و اسپ و فیل با یراق سیمین و کمر خنجر و شمشیر مرصع که این مقام به تفصیل آن بر نمی تابد مرحمت فرمودند - بعد از آن قوت الظهر خلافت سلطان محمد دارا شکوه را به تشریف خلعت خاصه با نادرئی تکمه لعل و مروارید و شمشیر و گهپوه مرصع و رتبه که از روی شگون و راه حسن فال کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه به تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و دو اسپ خاصه یکی با زین مرصع و دومین با زین طلا و فیل با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل سرمایه اعظام و اکرام بخشیده هنگام رخصت که فی الحقیقت ملاقات آخرین و رخصت واپسین بود بحکم غلبه افراط محبت آن جان جهان را چون روح روان تنگ در بر گرفته زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحه حیات جاوید بمشام امید رسانیدند - پس از آن که آن والا گهر درج دولت و اقبال بنا بر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان تسلیمات و سجدهات شکر بجا آورده خواست که

روانه مقصد شود همت اشرف بهمراهی بدرقه تائید الہی گماشته دست بدعای امتدعای و ظفر آن بلند اختر از عطا کدہ فضل و افضال نامتناہی برداشته از روی خلوص نیت و صدق طویت اجابت این درخواست از درگاہ عجیب الدعوات نموده رو بقبلہ استادہ فاتحہ با کمال رقت و توجہ خاطر خواندند - و از کمال عنایت و غایت مراتب شفقت مقرر کردند کہ ہم از دروازہ کتہرہ نقرہ قرین دولت و سعادت بر رتہہ سوار شدہ گورکہ دولت را برای شگون فتح و نصرت بلند آوازگی دادہ روانہ سمت مقصد گردد - چون فرمودہ بجا آمد و آن والا گہر بدستور مذکور سوار شدہ امرای عظام و بندہای بادشاہی ہمگی باندازہ قدر و مقدار و فراخور قرب و منزلت در کمال ادب و اندام ہالہ وار اطراف آن ماہ تمام راہ فراگرفتہ و دیگر منصبداران بی شمار از یمین و یسار از برقنداز و باندار و نیزہ دار در رکاب سعادت و ہمچنین سائر لوازم این مقام کہ بحلیہ حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش پذیرفتہ بود قدم براہ نہاد اعلیٰ حضرت از مشاہدہ این حال در لہجہ حیرت فرو رفتہ تا برآمدن از دروازہ خاص و عام بتکیہ عصا ایستادہ نظر فیض اثر وقف تماشای جمال آن ماہ اوج اقبال داشتند غافل از آنکہ ارادہ جناب الہی و اقتضای قضا باہر دیگر متعلق گشتہ از رنگ آمیزیہای نیرنگ تقدیر معاملہ رنگی غریب بر آرد و وقوع این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش احوال دارالخلافہ بنی آدم گردیدہ خلعت خلافت از آن حضرت خلع نمایند و بوسیلہ این ہنگامہ چارقب سلطنت ربع مسکون از آن عزیز کردہ حضرت عزت انتزاع نمودہ بدیگری می پوشانند چنانچہ حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام ظہور یافتہ باعث حیرت ارباب خبرت می گردد - القصہ بعد از رخصت شاہ بلند اقبال چون ملاحظہ وقت ضرور بود زینت افزای سرادق عز و تمکین بادشاہ

زمین و زمان ملکه معظمه صاحبہ مکرمہ ناموس العالمین بیگم صاحب نامہ عاطفت مضمون بجهت اطفای نایره فتنه و فساد بقلم آورده مصحوب فاروق بخشئی سرکار خود ارسال داشتند *

نقل نامہ بیگم صاحب

از آن جا که مرتبه ظلیت الہی نظر بعموم کائنات مقتضی پایہ نگاہبانی است بر بادشاہان عظیم الشان کہ متحملان بار امانت خلافت اند لازم است کہ نسبت بکافہ برایا و رعایا کہ ہمہ رمہ حضرت پروردگارند دقیقہ از دقائق مراعات طرف حمایت ایشان مہمل و معطل نگذاشته در ہمہ باب لوازم پاسبانی بجا آرند - الحمد للہ کہ اعلیٰ حضرت عموم اوقات فرخندہ ساعات شبان روزی را بعد از ادای وظائف طاعات باہتمام نظام ملک و ملت مصروف داشته ہموارہ توجہ اشرف بمعموری و امنیت مملکت و رفاهیت خلایق مبذول میدارند و از مبادئی احوال فرخندہ فال تا حال پیوستہ بر وفق احکام کتاب و سنت حضرت خیر الانام اطاعت حضرت رب العزت پیشہ نمودہ شیوہ کہ شبیہ بل مشتبہ بہ بیروشی و بیطریقی باشد از هیچکس قبول ندارند عالی الخصوص از فرزندان سعادت مند کہ آراستہ بمزایای ادب و اخلاص اند - درین وقت کہ بسبب وقوع ہرج و مرج کہ خاصیت ایام فترت و از لوازم ماہیت امثال این اوقات است از زیادہ سرئی فتنہ پرستان و ہن و مستی بکشاد و بست امور ولایات نزدیک و دور راہ یافتہ ضرر کلی عاید حال رعایا وضعفا گشتہ تلافی و تدارک بی اندامی اشرار نابکار و ترمیم احوال دل خستگان و ستم رسیدہا منظور نظر فیض اثر است بگفتہ نافر سودگان روزگار کہ نہ عقل آزمونکار دارند نہ خرد آموزگار مہیج فتنہ و فساد گشتن و ارتکاب

بر افعال ناصواب نموده در صدد ضرر جان و مال و ناموس سپاهی و رعیت که همگی مسلمانان پاکیزه اعتقاد صاف دین اند درآمدن و از ملاحظه صوابدید هنگام و ایام اغماض عین نموده تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف با برادر کلان و ولی عهد بادشاه جهان که در ظاهر و باطن مبارزت بقبله کونین است پیش نهاد همت ساختن از آئین حق پرستی و خدا شناسی و رسم و راه سعادت کیشی و دور اندیشی بسیار بعید است - باید که آن برادر کامگار خود را بوادئی صدق و ارادت و حسن اعتقاد نزدیک ساخته و سرتا سر احکام را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در اظهار لوازم اخلاص و شرایط خلوص یکرنگی ایستادگی نمایند و از سوء خاتمت مقابله ولی نعمت و بقتل رسیدن مسلمانان طرفین در ایام فیض نظام رمضان الذی انزل فیہ القرآن احتراز واجب دانند - و در هر مقام که رسیده باشند توقف ورزیده بر مکنون ضمیر و سرکوز خاطر آگاه سازند که مطابق خواهش شریف حقیقت بعرض اقدس رسانیده جمیع امور ساخته پرداخته آید *

چون فرستاده رسید و مکتوب برسانید و مقارن آن احوال خبر رسیدن شاهزاده کلان بدهولپور و قائم نمودن گزرهای چنبل که نشیب و فراز و شکستهای تنگ گزار دارد گوش زد آن والا جاه گردید برنگ باد وزان و برق فروزان روان گشته برهنمونئی زمینداران آن حدود براهی که هرگز قدم لشکر ظفر اثر بر سبیل راه گزر آشنای آن سر زمین نشده بود شبا شب از آب مذکور که عمقش در آن مکان تا بزانو عبور نموده رسول مذکور را دستوری معاودت داده عرضداشتی در خدمت اعلی حضرت باین مضمون ارسال داشتند *

نقل عرضداشت

بعرض اشرف حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمانی میرساند که چون اختیار زوائی امور ملکی و مالی بان حضرت نموده و مواد استقلال و تصرف شاهزاده کلان در حل و عقد امور جهانبانی از آن گذشته که بشرح و بیان راست آید لاجرم بوسیله مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار همواره در ایذا و آزار نیازمند بوده مدار کار بر پیش رفت خواهش طبع خویش نهاده آنچه متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بوده بعمل می آورد و راه منافع از هر سو بر روی خیر اندیش مسدود ساخته خواست که باین طریق ابواب مداخل خزانه دکن که قلت زر آن علت خرابی و پراگندگی لشکر است بر روی روزگار این رضا جو فراز نموده چنانچه در عین وقت کار که حسب الحکم لشکر بر بیجاپوریان کشیده بصد هزار سعی کار بر آنها تنگ ساخته در مضیق قبل داشت و نزدیک بود که پیشکشی گرانمند بگیرد یا همه را مستاصل مطلق ساخته بی جا و بی پا کند سزاوان شدید بطلب لشکر بادشاهی فرستاده نهانی کسان خود را بقصد تسلی قلب و استمالت خاطر اهل بیجاپور تعیین نمود - وقوع این معنی و خبرهای مختلف کوفت اشرف موجب خیره چشمی غنیم گشته وهن و فتور تمام در سبائی ثبات دلاوران لشکر راه یافت - و بنا بر این مصلحت که عین مفسده بود اکثر مردم سر خویش گرفته بهر طریق و هر طرف متفرق گشتند - اگر خدا نخواسته در ملک غنیم چشم زخمی عظیم بلشکر ظفر اثر می رسید در سائر اقلیم سبعه شهرت یافته موجب خفت دولت پائدار می شد و یقین که تلافی و تدارک آن از حیز امکان و قوت اقتدار اشرف بیرون بوده از عدم عاقبت اندیشی شاهزاده کلان عمرها صورت نمی بست - بکرم

آہی نیازمند صاحب این حال بود کہ باوجود بی مددی اعوان و انصار دل بر کارگری تائید آہی بستہ و نظر بر راہ عقدہ کشائی اقبال کشادہ اہل عناد را سر کوفتہ و گوش تافتہ بعد از فوز مطلب با خیل سعادت صحیح و سالم از حدود آن ملک گزارہ نمودہ باورنگ آباد رسیدہ - و باوجود این مایہ بی مددی و کار شکنی اکتفا نہ نمودہ بی سابقہ تقصیر و اندک پیروشی و لغزش کہ مستلزم فی الجملہ کم لطفی و سزاوار کم توجہی آن حضرت بودہ باشد محال برار از جا گیر همچو منی درست اعتقاد رضا جو تغیر نمودہ تنخواہ طلب آن چنان ناخلفی کہ بی موجب سر از دائرہ انقیاد بر آوردہ مصدر گوناگون بی ادبی و فساد گردیدہ بود نمود - و بر وفق ارادہ ناصواب ہمگی مطلب صحیح داعی دولت خواہ را بطریق ناشائستہ خاطر نشان اشرف کردہ جسونت سنگہ را با لشکری گران سنگ بقصد انتزاع مختصر ملکی کہ نامزد نیازمند شدہ بود فرستادہ قصد آن نمودہ کہ بہر صورتی کہ رو دہد و بہر طریق کہ پیش رود قطعاً ناخن تملک خیر اندیش در محال متعلقہ بادشاہی بند نگشتہ یک کف دست زمین ہم در قبضہ قبض و تصرف خیر خواہ نماند - چون مجاری احوال بدین منوال مشاہدہ افتاد و سیاق کار بدین نہج ملاحظہ گردید و آن حضرت از روی بی اختیاری مطلقاً باختیار او شدہ مؤید تفتیش امور ملکی نمی شوتد و سائر فرزندان را بگفتہ او دشمن انگاشتہ بہرچہ تجویر می نماید فرامین صادر می فرمایند پاس ناموس غیرت بر ذمت ہمت گرفتہ بخاطر قرار داد کہ خود را بسعادت ملازمت اشرف رسانیدہ حقیقت معاملہ را بوجوہ معقولہ خاطر نشان اشرف سازد - راجہ جسونت سنگہ از ورود و صدور این مرید خبر یافتہ بتحریک کمال بی سعادتہی هنگام کوچ سر راہ بر عبور خیل اقبال گرفت - ناچار طریق تنبیہ و گوشمال این کوتاہ اندیش

فراپیش گرفته آن سست رای را که خار مانع سر راه شده بود شکست سخت داده از راه بر خیزانید - بر رای عالم آرای ظاهر است که اگر سوای دریافت ملازمت اراده دیگر می بود بدست آوردن او و همراهانش که بحال تباہ و روز سیاه پی سپر وادی هزیمت شده بودند چه قدر کار بود - اکنون شنیده می شود که شاه بلند اقبال لوای خصومت بر افراخته باراده مقابله بدهولپور رسیده اند چون مواجهه ایشان با همچو من غنیمی لشکر شکن بهیچ وجه صورت بستنی و نقش مرادش با مثل من حریفی پر فن اصلاً درست نشستی نیست صرفه درین است که معامله را بطرح انداخته چندی بصوب پنجاب که در تیول ایشان مقرر است شتافته خدمت حضور اقدس باختیار این مرید مرشد پرست و گزارند بعد ازین بهر چه رای عالم آرای اقتضا نماید بعمل خواهد آمد *

پس از فرستادن عرضداشت شاه مظفر لوا بنا بر نوید دریافت مقصود که از اشارت سراپا بشارت دولت جاوید یافته بودند بترتیب افواج پرداخته همعنان دولت و بخت روی همت بناوردگاه نهادند -

* ایات *

بر آمد به پیل آن یل ارجمند چو خورشید بالای کوه بلند
بجنبید لشکر بلرزد خاک شد از نعل اسپان زمین چاک چاک
بگردون شد از نای زرین خروش بدریای لشکر در افتاد جوش
رسیدند لشکر بلشکر فراز زمانه در کینه را کرده باز
سپاه از دو جانب صف آراسته زمین آسمان وار برخاسته
اگرچه از جانب دیگر دارا شکوه نیز بترتیب افواج والا بر طبق
ارشاد خلیفه زمین و زمان که مرشد دین و دنیای اهل سعادت
و رهنمای معاد و معاش ارباب ارادت است پرداخته از مغولان
نبرد آزمای مرد افکن و راجپوتان آرم دوست فرار دشمن و افغانان
و شیخ زادهای صف شکن که اگر بمثل در بزم رزمگاه عنان

خفیف و رکاب سبک سازند از بیم ضرب دست و زخم تیغ گران سنگ ایشان اسفندیار روئین تن بل رستم تهمتن بسبکی هزیمت تن داده عار فرار بخود قرار دهد و اگر فی المثل خدنگ راست آهنگ ایشان راه بالا پیش گیرد هر آئنه بسهم آن بهرام خنجر گزار از دائره چنبر چرخ زجاجی بیرون رود در هراول و چنداول و برنغار و جرنغار تعین نموده خود بطریق تمکن و ثبات در سراپای پیکر قول مانند روح به نیروی شجاعت و دلیری در قلب تمکن گرفته همگنان را نیرو میداد و بمجرد رسیدن سرپله از جلادت ازلی چون شیرپله بر قلب خیل شاهي حملهای مردانه نموده تا ممکن و مقدور داد سعی و تلاش داد - اما چون مشیت جناب آهبي برآن تعلق گرفته بود که ادبار آسمانی شامل حال او گشته بخت زبون و طالع واژون محیط روزگارش گردد و ملک و دولت باین سزاوار مکارم تاج و تخت ارزانی شود لاجرم ابواب بلیه جلیه بر روی وقتش مفتوح گشته از هر چهار جانب جنود همی بقهر و طردش برخاست و راه نزول حوادث آسمانی یکباره برو کشاده کار بجای رسید که دوست و دشمن خویش و بیگانه سر رشته مروت از دست فرو هشته قاصد جان و مالش گردیدند بمرتب که سائر طبایع و ارکان و بسایط و مرکبات کون و مکان از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی در مدد هوا خواهی این والا جاه و مقام انتقام آن سلطنت پناه در آمدند - لاجرم همه سرداران یکبار نشانه تیر تقدیر گشته در دم از صدمه قهر آهبي بنحوی نیست و نابود گشتند که پنداری اصلاً بر روی زمین نیامده بودند - و پیش از آن که بعضی جوهر مردی و حمیت آشکارا نموده داد شهادت و دلیری دهند همه بزخمهای توپ و تفنگ یک جا سر بر خط فرمان اجل نهادند - و حقیقت این واقعه از قرار واقع و شرح این معنی مبهم آن که چون کتاب افواج هر دو طرف که باعتبار تراکم چون امواج

دجله و جیحون از حد حصر و احصا بیرون و بحسب شمار چون خیل ستارگان از شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفته دشت و صحرا پر شیر و بپر و پلنگ و هژبر گردید و گورکه سوط و دمامه دولت که از صدای رعد قوی صولت تر بود بر فیلان عربده گر که سحاب آسا روی زمین را فرو گرفته بودند بعزیدن در آمده زلزله در زمین و زمان انداخت سوار و پیادهای طرفین مانند سپاه دو رنگ شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بسته توپهای راست آهنگ درست انداز دور رس اژدها نفس را که بدمی عالمی را برهم زند زیور زمین مصاف گردانیدند - نخست از آمد و شد سفیر تند پی تیز رو تیر پران و پیک گرم تگ تفنگ خروشان که مدار گفت و شنید دلیران بر آن ست سر جنگ و مجادله وا شد و هنوز کار بسرزنش و تغیر شمشیر و حرف پهلودار دلخراش خنجر بیغاره تند و تیز کناره نرسیده که تیر جهنده بان بآهنگ برهمزنی در میان شیر دلان پلنگ افکن بموشک دوانی درآمد - و زنبورک بنیاد نیش زدن نموده گجنالها از بالای پیلان مست عربده جو سرکوبی دور و نزدیک آغاز نهاده دود از نهاد و گرد از بنیاد اکثری از بهادران برآورد چندانکه هنگامه گرم خوانی تیغ دم سرد و نوبت تیز زبانی سنان دلجوی جانستان در رسید - و کار از دستبازی و یکه تازی گزشته معاصه بکین نوزی و جلادت اندوزی جملگی افواج طرفین کشید - و پلنگان سخت کوش که جز در کنام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند باستقبال هژبران پیشه جدال و قتال پیش آمده تیغ جلادت از نیام تجلد و تهور برکشیدند - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژبان و بپر بیان خود را در عرصه رزم انداخته از گریبان کشتی آجر و تقاضای خون گرفتهگی باهم دست و گریبان شدند - و ثابت قدمان عرصه پایداری باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته

بانداز دستبازی در عرصه نبرد چالشگری آغاز نهادند - آشنا و بیگانه
از هر گوشه کمان طعن زه کرده باراده ستیز و آویز تیغ سرزنش را
بفسان جنگ دادند - علی الخصوص چشم و چراغ انجمن سروری دل
و زهره یلانگان دلاوری و دلیری شاهزاده محمد مراد بخش * ایات *

بمیدان مردی چو غرنده شیر نهنگی بدست ازدهای بزیر
کمان بسته و ترکش آراسته جوان شیری از نیستان خاسته

صرصر وار فیل سوار خود را بمیدان صفوف انداخته بنای محکم مهم
سازی بر میانجی شمشیر قاطع خود گذاشته و صفحه میدان ستیز را
که از شور دار و گیر نمودار روز نشور و روکش عرصه رستخیز
شده بود کارستانی نموده بزخم دو تیر بر رو کامگاری یافته ازین رو
تازه روئی ابد حاصل نموده مانند شمشیر مرد افکن در عرصه
جانبازی جوهر مردی و معنی دلاوری آشکارا نموده محضر شجاعت
و طومار شہامت را بمهر زخمهای نمایان رسانید - درین حالت
دلیران شیر دل پیل تن که برخلاف شیران و پیلان بیشه بی
اندیشه خود را بر دریای آتش میزنند بل مانند باد صرصر گزار از
بحر و بر و کوه و در برابر دانسته بنا بر کمال عدم بیم و باک از
بوار و هلاک نمی اندیشند - خصوص داؤد خان ملازم دارا شکوه
درین پله نیز از قضا حذر ننموده بآن بادشاه زاده والا تبار روبرو
شد و بضر پیلک زره بر و ناوک دلدوز و تیغ جوشن در مغفر
شگاف خود بر فرق و پلک بر حدقه همراهان آن عالی مقدار دوخته
ترک و تارک و سر و پیکر همگنان را از هم گسسته صفوف ایشان
را از یکدیگر شگافت و فیل سواری آن پلنگ صولت و شیر سطوت
را که از کثرت زخم تیر چون فیل مرغ پر برآورده بود از روی
تسلط بر گردانید - و از جانب دیگر هژبر بیشه جلادت نهنگ
بحر شجاعت خان حقیقت نشان بی ریو و رنگ رستم خان بهادر
غیروز جنگ که اسمش بر حقیقت نسیمی دلالت حقیقی مطابقی داشت

به نیروی ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا برجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته کارستان نمایان در عرصه کارزار بر روی کار آورد و مانند تیغ بیدریغ بکار زار در آمده ترددات نمایان خود را روکش کارنامه رستم و اسفندیار گردانید - و بدستبرد نمایان و حملهای متواتر چندین تن را بی سر و جمعی کثیر را زخمدار از پا در آورده جوهر حدت اصلی آشکارا ساخت و به نیروی تائیدات ربانی و تقویت آسمانی نصرت و فرصت یافته به نهایت غلبه و کمال قدرت فوج پیش روی خود را برداشت - و همچنین از اطراف و جوانب پیاده و سوار به پیکار مردم روبروی خود رو در آورده بکاوش خنجرهای آبدار چشمه چشمه خون بر زمین ریختند و بهیئت مجموعی حمله آورده چندان ایستادگی و پائیداری بجا آوردند که قلیلی در گرد و پیش فیل سواری شاه نصرت پناه تاج خلافت را گرمی در محمد اورنگ زیب بهادر مانده دیگر اکثر مردم طریقه فرار مسلوک داشتند - در این وقت آن شهسوار برگزیده جوهر نمای گوهر مردی و شیرینی و حرز بازوی دلاوری - و دلیری طراز عرصه مصاف آرائی کلید مخزن کشورکشائی

* نظم *

ببر جوشنی سبز چون نو بهار بزیز ابلقی تند چون روزگار
 بهر جا که شمشیر او کار کرد یکی را دو کرد و دو را چار کرد
 نه بیم از خدنگ و نه باک از سنان قضا را به تسلیم داده عنان
 بتخریک همت والا و رسوخ عزم جزم با فوج عمان موج بمدد
 افواج برهم خورده و باعانت و امداد برادر بی جا و بی پا شده رسیده
 گرد از زمین مصارف برآورد و از جویبار و سرشار شمشیر آبدار آب
 بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آن را فرو نشاند - * ایات *

برآمد ز قلب دو لشکر خروش رسید آسمان را قیامت بگوش
 دو لشکر نگویم دو دریای خون به بسیاری از ریگ دریا فزون
 دویدند برهم یلان بیدریغ چو جوهر بدندان گرفتند تیغ

بقصد دایران کمان در کمین ز جوهر در ابروی شمشیر چین
 اتفاقاً در آن عرصه گیر و دار که کشاکش کمند دلیران روکش
 جذبه زلف پر خم دلبران و کمان و ترکش پر تیر دلاوران رشک
 ابروی دلجوی مهوشان و صف مژگان دلدوز خوبرویان شده و از بس
 جوش خون تا بکمر رسیده پیکانها برنگ لعل پیکانی و از آن رو
 ترکش کان بدحشان گشته یکایک ضرب جراحت منکر تفنگ بر
 بازوی خان فیروز جنگ رسیده نزدیک بود که همانجا از پا در آید
 اما بمحض نگهبانی عنایت ربانی دمی چند سالم مانده از غایت
 غیرت شجاعت بتحریک این حرکت ناهنجار از فیل فرود آمده بر
 اسب سوار شده با کمال قهر و غضب از روی کین توزی بر فوج
 پیش روی خود تاخته جمعی کثیر را در عرصه دار و گیر از اسب
 حیات پیاده نموده بخانه ممات فرستاد - با آنکه زیاده بر بیست
 تن در آن وقت نازک بهمراهیش نرسیده بودند برزم رستمانه کام
 از اعدای خود گرفته مصدر ترددات نمایان گشت - و مانند کوه
 پا بر جا قدم ثبات استوار ساخته و از راه شجاعت بسان کوه در
 زیر تیغ پائندی نموده باوجود زخمهای منکر چنانچه باید تمکن
 ورزید و درین صورت حقیقت سر بازي و جانفشانی مجسم و مصور
 ساخته با صد هزاران نیکنامی بدرجه شهادت رسید - و همچنین راو
 متر سال هاده و راجه روپ سنگه راتهور و راجه شیورام گور و
 ارجن وغیره سرداران راجپوتیه که همه سرداران کار آزموده مصاف
 دیده و دیگر امرای نامدار تهور شعار که آسمان آسا سراپا زهره
 و چون کره زمین همه تن دل و گرده بودند بعد از ترددات
 نمایان جان از گرداب فنا بیرون نبرده در معرکه دلاوری رایت
 نیکنامی برافراختند - و دیگر جمعی کثیر از اهل اسلام از سرختی
 شهادت رو سفیدی دریافت این سعادت که غازه چهره مردمی
 و سفید روئی مردانست آراسته و پیراسته بزفاف حور عین

شتافتند -

* ایات *

چو دارا چنین دید رفت از شکوه بجنبید با لشکری همچو کوه
 به تندی بر آن پیل تن راند پیل چو ابری که آید بدریای نیل
 دو دریا دگر بار جوشنده گشت بهر سوی سیلی خروشنده گشت
 مردان صاحب جوهر از طرفین مانند شمشیر خواریز جوهر ذاتی
 خود را آشکارا نموده پنجه در پنجه یکدگر افکندند و از فرط کشاکش
 در کشش و کوشش سر رشته پائداری از دست نداده بهمان
 طریق می آویختند تا آنکه دارا شکوه از غایت اضطراب و بیچارگی
 آئین سرداری فرو هشته از راه نیامد کار و بی مددنی طالع از
 توپخانه خود گزشته فیل پیش راند و با جمعی از سادات بارهه
 و یکه تازان مغول در آن بحر طوفان خیز آتش که از شعله
 فشاننی ازدهای پیران بان و تیر و توپ قیامت آشوب تش جهت را
 گرفته بود خوی سمندر گرفته غوطه خورد و در عرصه زد و خورد که
 وقت تردد و مقام انتقام بود توپخانه خود را معطل ساخته گرفتار
 باران مرگ که از رگ ابر پلارک بر سر خون گرفتگان اجل
 رسیده در ریزش بود گردید -

* ایات *

شتابان دو شاه از دو سو بیدرنگ دل هر دو جوشان ز صفرای جنگ
 دو صف چون مژه درهم آویختند چو چشمان عشاق خون ریختند
 ز موج سپاه و زگرد زمین کلین گشت چرخ و زمین آهنین
 ملخص سخن در آن میدان فساد و عناد تا دران سحاب اجل کنه
 زده و ابر هلاک تتق بسته و از رگ ابر لا یعنی پلارک مرد
 افکن باران خون بر عرصه چمنستان کارزار می بارید و از میغ
 دیگهای جوشان و توپهای خروشان صائقه عالم سوز بر خیابان
 صفوف مصاف می افتاد و از سوی دیگر افروزش برق تیغ بیدریغ از نیام
 دلاوران خرمن بخت تیره روزار یکدیگر می سوخت و بارش تگرگ
 آتشین از تفنگ رعد آهنگ برقندازان مزرع حیات مرده دلان درهم

می کوفت - و در هر گوشه از قوس قزح کمانهای بلند خانه
کمین کشایان ژاله تیر زودگیر چون اجل پیران پیرواز درآمده
بود و همه جا بیدستان ترکش راست کیشان از سرد مهری زمهریر
مرگ در غیر موسم خزان گرم برگ ریزان شده از هر طرف دلبران
تهور شعار از سر بی باکی در سایه سروستان نیزهای قیامت
قامت خرامان شده به گلگشت سوسن زار سناهای برچه جانستان
درآمده از فرط اهتراز تهور آغوش شوق برکشاده سہی قدان ناوک
دلجوی را مانند دلبران سرکش در برکشیده بر لاله ستان خون
می غلطیدند - و در آن میان احياناً کلمهای زخم بی تکلف بر سر
زده دسته دسته سوسن دشنه سیاه تاب و نیلوفر خنجر شاداب
بی مبالات حریفانه بر کمر گاه یکدیگر می خلانیدند - و چندی از
مردمان شیر افکن از طرفین باین روش دست تنگ در آغوش کشاده
شاهدان جراحتهای خون گرم در آورده بخاک و خون تا بامداد
روز نشور خفتند - و بسی هژبران شیر آوین صید غمزہ آهوان شیر شکار
یعنی چشم جوهر خنجر زهر آب دار گشته دیده طمع از زندگی
بستند - و چندین دلاوران تهور شعار گرفتار غنچه دهانان ناوک
خونخوار و اسیر کمند پریم دلاویز نیزهای صنوبر قامت شده خیر باد
جان گفتند - قضا را درین اثناء از آن جا که کارگریهای بخت موافق
و یاوریهای اقبال مساعد است بعضی امرای بادشاهی بکار فرمانی
نفس اماره عین گرمی کارزار از مراسم اقامت پهلو تهی کرده توفیق
نیافتند که مصدر امری شوند و جمعی که بوسیله نفاق از آسیب
جنگ گزندی نیافته سلامت مانده بودند رو بیادیه فرار نهادند و
زیاده بر می چهل نفر گرد و پیش سوارئی دارا شکوه نماند و بقیه
مردم عنان استقامت از دست دادند - لاجرم آن سلطان آشفته روزگار
بی اختیار از جاه و مال حرمان نصیب افتاده رضا بقضا و مرضیات
آلہی داده از روی بیچارگی و اضطرار عنان باز گشت را مثنی ساخته

ثبات قدم را خیر باد گفت و خیمه و خرگاه و سائر اسباب و سرانجام دولت را بتاراج غارتگران داده قریب بشام باضطراب تمام داخل اکبر آباد گشت و زیاده بر یک پهر شب در آن مقام نیز توقف متاسب ندانسته راه لاهور پیش گرفت - همدست ید قدرت عزیز کرده جناب عزت بادشاهزاه محمد اورنگ زیب بهادر با فر سلیمانی و شوکت صاحبقرانی چهره دولت بر افروخته و اسباب جاه و جلال بر افراخته برسم و آئین شایان و توره و توزک نمایان در قرار گاه هزیمتیان نزول نموده مراسم شکر آلهی بجا آوردند - و از آن جا یدو کوچ بیاغ نور منزل تشریف آورده ظاهر اکبر آباد را مضرب خیام نصرت ساختند و مائر ارکان دولت و اعیان مملکت با خویشان و منتسبان بقدم اطاعت پیش آمده جمیع امرای عظام و مردم معتبر درگاه بان حضرت والا مرتبت اقتدا نموده سعادت ملازمت لازم البرکت دریافتند - و گروه گروه مردم بطمع اضافه منصب سر رشته وفاداری از دست داده رعایت نمک خداوند قدیم بر طاق بلند گذاشتند - چون بی حقیقی مردم و بظهور نرسیدن آئین سلوک و دلگرمی که از بادشاه زاده مظفر و منصور توقع داشتند باعث کدورت و ملال خاطر اشرف گردید لاجرم خان حقیقت نشان مقرب الحضرت فاضل خان که بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسبب محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت با فرمان عالیشان نزد شاه نصرت دستگاه فرستاده و بعضی پیغامهای زبانی نیز دادند - خلاصه مضمون فرمان عالیشان آنکه

فرمان عالی شان

چون کوکبه جاه و جلال آن فرخنده کوکب برج ابلال
برادر نزدیکیهای دارالخلافت اتفاق نزول افتاده و خیر قرب وصال

و وصول آن بوسف کنعان اقبال و قبول که در مدت دوری ضروری از ملازمت قبله حقیقی و خداوند مجازی خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بود بنواحی این مصر عزت رسید بحکم استیلائی شدت اشتیاق که لازمه بعد عهد فراق و مقتضای قرب وصال است خاطر اشرف بی اختیار بدریافت لقای فرخنده آن خجسته اطوار آرزومند است - باوجود غلبه افراط محبت اشرف و استیلائی اقتضای شدت شوق آن فرزند کامگار توقف آن قره العین خلافت درین نزدیکی بغیر از سخت جانی و سست مهری دیگر چه تصور نموده آید - اگر بکارگری طلب صادق و از راه تعظیم و تکریم والد ماجد پای ارادت در رکاب سعادت آورده رهگرای وادی آرزو گردد از فیض ملاقات این نیازمند درگاه الهی که دوباره زندگانی از سر نو بعالم وجود آمده سعادت اندوز گشته چهره شادمانی را بضیای جاودانی برافروزد و هر آئینه از دولت دو جهانی تمتع و برخورداري یافته کامیاب مرادات صورت و معنی خواهد گشت *

چون خان والا مکان فرمان سعادت عنوان را با پیغامهای زبانی رسانید همه را بسمع قبول اصغا نموده و آداب اطاعت و انقیاد بجا آورده در جواب بدین مضمون عرضداشت ارسال داشتند *

جواب فرمان

مراسم سجده شکر و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم بجا آورده بعرض میرساند که فرمان فرخنده عنوان مشتمل بر کیفیت آرزومندی خاطر فیض مظاهر بزود رسیدن این پرورده نعمت و برآورده تربیت بزمین بوس حضور فایض النور شرف صدور و عز ورود یافت - از دریافت مضمون اشتیاق مشحون آن جریده فیض که هر کلمه اش سرمایه ده انوار برکت و هر فقره اش پیرایه پیرای حیات بود سرتاسر صفحه *

خاطر زینت جمعیت و طراز شگفتگی یافته روکش نسخه رنگین بهار گردید - فروغ آن آیات رحمت و شمول نشاء عاطفت از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغ گسترده سرشار نشای طراوت و مسرت ساخت - شکر این عنایات تازه و مرحمت بی اندازه که از ظرف طاقت تحریر و تقریر بیرونست از تنگئی دستگاه لفظ و معنی چگونه بتقریر زبان کثرت بیان راست آید - * مصراع *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

الحمد لله و المنت که خاصیت صدق ارادت مضمیر و خلوص عقیدت مکنون در ضمیر منیر آن حضرت جای خود کرده بتازگی فروغ ظهور از نهانکده باطن بر روی بروز انداخت و از سلسله جنبائی اقبال آسمانی و فیض خواهش جسمی و جانی بفوز کمال عنایت حضرت ظل سبحانی رسیده گلشن مراد و امید شگفته و خندان گشت اکنون که کار از اظهار عواطف رسمی و مراسم ظاهری گزشته یخواهش حقیقت رسیده و رایحه التفات معنوی بمشام آرزو فایز گشته باعث مزید حیات گردید امیدوار است که اسباب موصلت این دور افتاده در وقت مسعود و ساعت سعادت آموذ دست بهم دهد و از فیض قدم بوس آن حضرت که فی الحقیقت برکت روزگار و آیت رحمت پروردگار اند و روزگاران انتظار این وقت و آرزوی روزی شدن این روز داشت بر مراد خاطر فیروز گشته از تجلی دیدار فایض الانوار روزنه دیده منتظر را روکش دریچه مشرق مهر انور سازد زیاده ازین دراز نفسی و کوتاه اندیشی میداند *

خان مذکور شاد کام مراجعت نموده حقیقت حال بعرض اشرف رسانید و عرضداشت از نظر فیض اثر گزرانید - خدیو عالم خدایگان دارالخلافة بنی آدم از آداب اندیشی و ساعات منشی آن کامل النصاب تام النصیب قرین مسرت گشته روز دیگر اشتیاق زیاده از حد نموده خان معز الیه را با تحف و جواهر گرانمایه باز فرستادند

و پیامهای شوق آمیز بزبان فصیح بیان آن سر آمد فضیلتی زمان
 حواله فرمودند - چون بعد از برگشتن خان معز الیه جمعی از مفسدان
 ناحق شناس خواهش اعلیٰ حضرت در لباس دیگر بنظ آن والا جاه
 جلوه داده خاطر خطیر را بغایت متغیر ساخته بودند این مرتبه که
 باز آن کامل فرهنگ با تحف مذکور بادای پیغام پرداخت بفر
 صائب و حدس درست دریافت که فتنه انگیزان غبار کلفت و گرد
 وحشت بنحوی بر انگیزخته اند که الفت و موانست و صلح و صفا
 بهیچ رو در میان راه ندارد بمقتضای حق مقام بچاره سازی این معامله
 از دست رفته درآمده از راه دانش و فرهنگ بی غرضانه به تقریر
 دلپذیر بنحوی بادای مطلب پرداخت که همه دلنشین آن سرور
 گشت - از آنجا که بر وفق کلام معجز نظام حضرت رسول امین
 که بیان متین کار سحر میکند گفتار دلپذیر ان حکمت پژوه که بزبور
 تقریر آرایش پذیرگشته بود اولاً در باطن شاه والا جاه تاثر تمام
 نموده برقرار معهود باز آورد لیکن از آنجا که معامله موقوف بر رای
 و تجویز دیگر مردم بود بیک حرف آنها فتور در جمیع امور افتاده
 ملتسمات فاضل خان از خاطر انور محو شد - خان مشار الیه چون
 دید که تلافی و تدارک این معنی اصلاً صورت نمی بندد و معامله
 بحسن تدبیر و لطف تقریر چاره نمی پذیرد ناچار دستوری خواسته بی نیل
 مقصود مراجعت نموده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید - حضرت
 خلافت سرتبت باز از روی خطای مصلحت فرمان عالیشان دیگر بقلم
 آورده مصحوب خلیل الله خان که فی الجملة آزرده گئی از آن حضرت
 داشت و فاضل خان فرستادند *

نقل فرمان

دوین مدت آن فرزند ارجمند همواره در صدد تحصیل خورسندی

و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی ما شده پیوسته در پی خدمات پسندیده بود چنانچه در حصول مرضی اشرف اصلاً بتقصیر از خود راضی نگشته اکنون وجه این همه سوء ادب و این مایه کم مهری نسبت بوالد والا قدر که مستلزم بدئی دارین است و این همه دلگرانی و رنجش خاطر بی وجه و سبب ظاهر نیست و بانکه چشم داشت انواع رضا جوئی و اخلاص پژوهی داشت بی آنکه مراسم عیادت و استفسار کوفت جسمانی ما به ظهور رسد و رعایت حقوق تربیت بمیان آید متعجب که باعث این همه نا مهربانی و علت این مایه سرگرانی در واقع چه باشد - این معنی اگرچه بنا بر سعایت ارباب غرض و عناد و بفریب و افساد ارباب فتنه و فساد رو داده نزدیک است از شیمه کریمه آن فرزند ارجمند بغایت دور نما باشد - چون غرض پرستان فتنه انگیز کیفیت عنایت و اشفاق والا بلباس نامناسب و بدترین صورتی که هرگز در خاطر اشرف خطور نکرده در نظر آن فرزند ارجمند جلوه داده اند اگر بنفس نفیس از ملازمت فیض رتبت استسعاد یافته بوجوه معقوله کیفیت حال را بفهمد و معامله را بطرح انداخته ما را دشمن کام نسازد گنجایش دارد چه درین ضمن هم گرد کدورتی که بر صفا خانه خاطر انور آن فرزند نشسته بزلال لطف مقال و حسن بیان محو ساخته می شود و هم مطلب صحیفه ما که نا راستان همداستان شده آن را مفسده نامیده بوجه ناشایست خاطر نشان نموده اند پرتو راستی بر ساحت ضمیر انور آن فرزند انداخته باعث رفع کلفت گردد *

پس از ادای پیغام و رسانیدن فرمان خلیل الله خان در خلوت بار یافته فاضل خان بیرون ماند و مردم می گویند که در آن وقت خان مذکور مقصد اشرف را لباس ناخوش پوشانیده بدترین وضعی در نظر انور در آورد و باتفاق بعضی مردم دیگر بجای وفا و وفاق نفاق و شقاق در میان آورده بقید آن حضرت و تسخیر قلعه و ضبط

خوائن کنگاش داد - آن سرور ادب پرور بحسب ظاهر از روی
 مصلحت خلیل الله خان را نظر بند نگاهداشته بفاضل خان جواب دادند که
 چون درین وقت بسبب وقوع بعضی امور معامله رنگی دیگر بر کرده
 خاطر از جانب آن حضرت جمع ندارد و ظن غالب اینست که
 هنگام دریافت ملازمت بمقام انتقام در آمده قصد امر دیگر نمایند
 بنابراین آمدن خیر خواه خلق الله صورت نمی بندد - خان مذکور
 برگشته آمده حقیقت مفصل خاطر نشان اشرف ساخت و ظاهر نمود
 که اکنون کار از کار سازی نامه و پیغام گذشته بهبودی چهره
 نما نیست بلکه احتمال چیزهای دیگر است - بنابراین اعلیٰ حضرت
 محض از ملاحظه آنکه مبادا مفسدان بی اطلاع بادشاهزاده والا
 مقدار خیال خامی اندیشیده اندیشه فاسد را بخود راه دهد ابواب
 قلعه را مسدود ساخته حفظ و حراست آن را که اهم مهمات بود
 بعهد دولت خواهان مقرر نمودند - همین که شب بسر آمد جمعی
 کثیر از ملازمان شاهي پنهانی خود را پیای حصار رسانیده بشغل
 محاصره پرداختند - از آن رو که استحکام قلعه آن استوار سپهر مدار
 مرتبه نداشت که بمحض یورش و نقب و ملچار برآن دست توان
 یافت و از پرانیدن برج و دیوارش که بسبب عمق خندق تا به
 آب رسیده بود تصور تسخیر آن در آئینه خیال صورت توان بست
 در پناه دیوارهای شهر و باغات دور قلعه درآمده رد و بدل توپ و
 تفنگ در میان آوردند - اگرچه درونیان نیز بمقام مدافعه درآمده
 شرط ممانعت چنانچه حق مقام بود بجا آوردند اما اکثری از
 ناسعادتمندان که هرگز سینه سپر تیر قضا نه نموده و پیوسته چون
 کمان پشت می نمودند تاب محاصره یک شبانه روز نیاورده خود
 را به بهانه مدد آب آوردن بیرون افگندند و جمعی که مانده
 بودند نیز چشم از رعایت حق نمک پوشیده خواستند که بوسیله
 اسان و زینهار خواهی بیرون آیند - اعلیٰ حضرت برین کیفیت مطلع

شده هرچند خواستند که ان جماعت ناحق شناسان از سو خاتمت و اظهار نفاق پر حذر بوده طریقه وفا و وفاق سپرند اثری بر آن مترتب نشد - لاجرم در مصالحت زده فاضل خان را باز بفرمان عالی شان فرستادند - خلاصه مضمونش آن که

فرمان

خدایراست بزرگی و ملک بی انبساط
بدیگری که تو بینی بغاریت دادست
کلید فتح اقالیم در خرائن اوست
کسی بقوت بازوی خویش نکشادست
گر اهل معرفتی دل باختر بنسدي
نه در خرابه دنیا که محنت آبادست
جهان بر آب نهادست و عاقلان دانند
که روی آب نه جای قرار بنیادست

در انجام حاجات و برآمد سهمات بخت مساعد و اقبال موافق بوده در هر وقت و همه حال ادوار چرخ و انقلاب لیل و نهار بکام آن فرزند ارجمند باد - ازین واقعه حیرت افزا که نصیب خلیفه زمان و زمین گردیده و آن مایه کدورت و الم که گرد صفوت کده ضمیر منیر خدیو هفت کشور گشته کار بجای رسیده که دور فلک در هیچ مرتبه از مراتب آزار بد هیچ وجه کوتاهی نمی کند و اقبال در هر پله از دستياري پا کشیده از تقدیم امور نامرضی دست باز نمی دارد - لاجرم از افسردگی خرامش سپهر بی مدار و حرکت ناهنجار و گردش بی روش روزگار دست از کار و کار از دست رفته خرد خرده بین رخصت بیان آن نمی دهد و این مایه حزن و اندوه و جذبه خواهش خاطر

اخلاص پرور دل سنگین آن بی مهر را از جای در نمی آرد -
 درین مدت متمادی خود دقیقه از دقایق ترک ادب و عدم حفظ
 مراتب از آن فرزند بظهور نیامده و جز تحصیل رضا و سعی در
 مرضی والد بزرگوار از خود امر دیگر بوقوع نه پیوسته - اکنون
 که ما بتوفیق عنایت یزدانی از سلطنت صوری در گذشته پادشاهی
 معنوی اختیار نموده ایم و باعلام الهی از کیفیت زمانه آگاهی
 یافته در زاویه عزلت به پرستاری حضرت باری تعالی جل شانہ
 در آمده ایم و روائی کار فرمانروائی که مدار رونق کارخانه خدائی
 بر آنست او بخود متعلق می شناسد و نگاهداشت سر رشته نظام
 عالم که از عهد الست بعهدہ تعهد ما بود الحال بهر که خواهد
 باشد چه برین داشته که باقتضای بداندیشیهای غرض پرستان و
 کج روشیهای ناراستان بخیال محال و پندار دور از کار این مکان
 ظاهر آباد باطن خراب که کار و بارش فی الحقیقت خوابی است
 بیداری نما و سرایی است آب سیما ازعجا درآمده خود را بدنام و
 مارا خفیف می سازد - و بخلاف سعادت منشیها بخاطر نمی آرد که
 والد والا قدر او چه قدر تطاول کوتاه اندیشان را گزرائیده تحمل
 جرأتیهای این مشتی دراز دست بی ادب می نماید - هر که اندک
 مایه خرد دقیقه یاب دارد حقیقت این حقیقت بر او چون روز روشن
 است که در دارالمکافات دنیا کارکنان قضا و قدر همه وقت بر
 سر کار بوده از احوال ماه تا ماهی حتی حرکتی که بهنجار نکنند
 و از نفسی که نه باندازه زنند قیاس و شمار بر می دارند - * آیات *
 ایکه وقتی نطفه بودی در رحم
 مدتی بالا گرفتی تا بدوغ
 همچنین تا مرد نام آور شدی
 آنچه دیدی بر قرار خود نماند
 پیش از آن کز دست بیرون برد
 وقت دیگر طفل گشتی شیر خوار
 سرو بالای شدی سیمین عذار
 فارس میدان و مرد کارزار
 و این که می بینی نماند بر قرار
 گردش گیتی زمام اختیار

شکر نعمت را نکوئی کن که حق دوست دارد بندگان حق گزار
 با ولی نعمت سلوک نیک کن تا همه کاست بر آرد کردگار
 ازین رو که دیرینه آئین این کهن دیر بی بقا در آخرکار مقتضی
 تعب است و برسم معهود این رباط بی ثبات هر عاقبت را عاقبت رنج
 و نوایب در عقب عشرتش آماده عسرت است و جمعیتش سرمایه
 پریشانی و حسرت اگر گزندی از چشم بد روزگار باین مایه آبرو و
 آن پایه اعتبار رسد و آسیب دستبرد حوادث گیتی باین دولت و
 مال و خواسته مکتسب و مورث در خورد جمعیت حواس شرافت
 اساس به تشویش نمی گراید و در تشیید مبائی ثبات و قرار و
 تیروی توکل ما فتور و وهن و سستی اعتقاد راه نمی یابد - همانا
 منظور نظر فیض اثر از این معنی اظهار ما فی الضمیر و اعلام قرار
 داد خاطر خطیر است که ظاهر بینان کور باطن بی بدان برده راه
 گم نکنند و همگنان علی الخصوص آن فرزند سعادتمند از تقلبات لیل
 و نهار و گردش روزگار حسابی برادشته مغرور بکار کشائی اقبال
 ظاهر که فی الحقیقت اعتبار و وجودی ندارد مغرور نگردد - و بهمه
 حال اگر نظر دورین بهنتمهای مطالب و سرانجام کار برگماشته بر
 وفق احکام کتاب مستطاب آسمانی و سنت حضرت سید المرسلین و
 طریقه ایمه دین متین عمل نموده اطاعت والد والا قدر که در
 حقیقت خدای مجازست بجا آرد در اعداد عبادت و طاعت معبود
 حقیقی معدود و عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود *
 بعد از ورود این منشور لازم الازعان و آگهی بر مضمون فیض
 مشحون آن عرضداشتی در جواب بدین مضمون ارسال داشتند *

عرضداشت

فرمان عالیشان که از پیشگاه عنایت و احسان حضرت خلیفه*

زمین و زمان کعبه مرادات هر دو جهان شرف صدور یافته بود در عزیز ترین احیان پرتو ورود بر ساحت احوال انداخته افتخار را شجره و امتیاز را تذکره گردید - چون بنور بینش افزای سوادش چراغ نظر بر افروخته توتیای روشنائی معرفت و سرمه بینائی حقیقت در چشم کشیده خاطر از سرنو سرمایه مزید تمیز اندوخت و همگی اندرزه‌های مرشدانه را که در ضمن آن جریده فیض مندرج و مسطور بود از روی ادب اندیشی و ارادت کیشی بسمع قبول تلقی نموده لشکرانه دریافت این سعادت عظمی سجدات نیاز ادا کرد و حق سپاس این اختصاص خاص بسبب محرومی استسعاد حضور پر نور غائبانه حتی الامکان بجا آورد - این سواد خوان دبستان تعلیم الهی و حروف شمار دانشکده فضل نامتناهی تا از سبق تمیز بهره یافته و بوسیله مراتب معرفت اسرار مبدا و معاد دل بدریافت حقیقت کار داده در طی گردش روزگار بی مدار بسی اسرار ژرف بحکمت‌های شگرف ملاحظه نموده از حساب هر کله شمار و از مقدار هر چیز قیاس بر گرفته تصورات بی صورت و توهمات بیجای دنیا را سرمایه استظهار خود نمی داند و از نشای سرشار این باده هوش ربا مرد آزما از جا نرفته بسرمایه خود سري خیال عصیان و اندیشه طغیان با خود مخمر نساخته مجارئی امور بر نهج استقامت و ارشاد جاری داشته خود را همان مرید صادق العقیده می انگارد - قلم فیض رقم شکایت گونه از وضع روزگار و گردش لیل و نهار بر صفحه بیان فکاشته بود درین مقام که جای گفتار نیست بعد از ادای آداب معهوده بعرض اقدس میرساند که در ضمن افعال محکمه حضرت حکیم علی الاطلاق بسی از حکم و مصالح مندرج است که عقول بشر پی بسر آن نمی تواند برد درین صورت بر دقایق پژوهان حقایق آگاه لازم است که پیش آمد احوال مشتمل بر فوائد بسیار و منافع بیشمار انگاشته انگشت اعتراض بر واردات تقدیر ننهند و بسی

اغراض صحیحه در بطن آن نهفته پنداشته از در تسلیم و رضا درآمده در چون و چرا کشاده ندارند - غرض از تشیید مبائی این تمهید شرح کیفیت حال خود است که بر امثال افعال این ارادت سرشت از ارتکاب امور بعید الوقوع ریخته قلم عنایت رقم شده که در نظر ارباب شهود و اصحاب تصفیه باطن در اکثر صور بعنوان دیگر جلوه گرمی گردد - اگر بغور اندیشه لطف پیشه اصل کار را مشاهده فرمایند دریابند که حرکات و سکانات خیر خواه مطابق رضای آن عین عیان مکنونات مرکز دائره عنایات حضرت مستغنی الصفات که سکون قلب و حرکات ارواح کائنات بتحریک و آرام آن کعبه حاجات منوط است بوده در انجام آثار آن بطبع مقدس مرایت می نماید - چه قسم آشفته مغز خفته خرد خواهد بود که باین مایه ارادت و آن پایه اخلاص شیرازه مجموعه سعادت را گسسته نفس جز لشکر قبله کونین گزارد و قدم جز باطاعت پیر و مرشد دارین بردارد و بامری که باعث گرانی خاطر اشرف اقدس و خلاف مرضی مقدس باشد روادار سر موی از آن بوده سر رشته رضا و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم از دست دهد بنهجی که حضرت ولی نعمت را در وقوع مراتب عاطفت قطعاً امتناع مراد نیفتاده این خدمت گزار را نیز جز خلوص ارادت و محض صفای اخلاص در آئین جانسپاری و عقیدت امری دیگر پیش نهاد همت نبوده باین حساب این اعتراض برین مرید که همواره بسلسله جنبائی بختیاری و بحکم التزام حق گزار در مراعات مراتب تربیت و پاس مراسم عنایت هیچ جا کوتاهی نورزیده جایز نیست بلکه باوجود بی مددئی برادر بزرگ ببرکت رضا جوئی و خدمت پرستی آن حضرت منظور نظر این مایه عاطفت روز افزون آمده و این پایه والا بمحض استحقاق و شایستگی یافته از تمکین بخت بر بساط کامروائی متمکن گشته دقایق عاو درجات مقدار از پله برادران

دیگر در گزرائیده بهمه حال درین مکان نه زبان شکر است نه
مجال معذرت - * مصرع *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

اراده چنان بود که منشور عنایت نشور را که اگر هزار جان گرامی
بزندگانی جاودانی نثار هر کلمه آن در شاهوار معانی نماید
گنجایش دارد توقع رستگاری دو جهانی و طغرای منشور سعادت
جاودانی دانسته از کمال ارادت و عقیدت نشره جان و عزیز روح و
روان ساخته بخدمت فیض رتبت شتابد اما چون بسبب وقوع بعضی
امور یک لونه حجابی در میان آمده از ملاحظه گرانئی طبع اشرف
مغلوب واهمه است اگر بحکم مرحمت نامتناهی ابواب قلعه و
مداخل و مخارج آن را بکسان مرید سپرده ازین واهمه ایمن و
مطمئن سازند بمقام تلافی تقصیرات درآمده بملازمت اقدس رسیده
رضا برضای اشرف میدهد و امری که موجب استخفاف و تصدیع
آن حضرت باشد روا دار آن نمی گردد *

چون خواست الهی بر آن رفته بود و مقتضای قضا برین جمله
تعلق پذیر گشته که روزگاری دراز اهل روزگار از احسان و نکیو
کاری آن حضرت محروم گشته از لذت آسایش و فیض فراغ بال
بیگانه باشند بی رعایت مراسم حزم و احتیاط و لوازم آگاهی بمحض
رسیدن عرضداشت تمام قلعه را خالی نموده تسلیم ملازمان سرکار
عالی نمودند - و همین که بندهای شاهی بکشاد و بست مداخل
و مخارج دست یافتند همگی ابواب آن حصن حصین را بتصرف خود
در آورده مردم بادشاهی را بالکل از آمد و رفت منع نموده سائر
کارخانجات را با خزانه گرانمند در زیر مهر در آوردند - و بحسب
نصیب آن سرور سروران زمان که بتقدس ذات و صفوت صفات
برکت لیل و نهار و سرماییه عشرت روزگار بود بکمال دشمن گامی
و شماتت اعدا نظر بند وادث زمانه گشت و از بی مهری زمانه

کار بجای رسید که جمعی شدید بکشکداری آن حضرت تعیین گشته مدتها بجز خادمه چند کسی در خدمت آن حضرت بهیچ وجه راه آمد و شد و روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور نیز نداشت *

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
وز نفاق ماه و قصد تیر و سیر مشتری
نه وفاش با وفای عهد گردد آشنا
نه خلافتش باشد از آرایش حیلت بری

القصه روزگار بد مهر عیش زندگانی را بر آن حضرت تلخ ساخته قلعه را بر آن جناب زندان گردانید - کوه کوه الم و اندوه بر دل فیض منزل وارد گشته از نوایب آخر الزمان بحال خیر مال رسید آنچه رسید - عالمی درین غم از خویشتن داری برآمده بنوحه و زاری در آمد و جهانی ازین مصیبت سر گرم آه و ناله گشته گرفتار انواع بیقراری گشت - چنانچه آثار حزن و اندوه از سیمای خورد و بزرگ روزگار چهره نما گشته سراسر دلهای مردم ماتمدار گردید - و در هر خانه نغمه بنوحه بدل گشته خاطرها سوگوار و دیدهها اشکبار شد - و چرا چنین نباشد که هندوستان در زمان آن حضرت گلستان روی زمین آمده و عهد عافیت مهدهش موسم بهار روزگار گشته بمحض برکات ذات خجسته صفات این خرگاه نیلگون بر پا و این کار گاه بوقلمون بر جا بود اکنون که آن شجر برومند حدیقه اقبال سایه عاطفت از سر خلاق باز گرفته و هوا خواهانش از ظل راحت مایوس گشته ره بجای نمی برند و گرما زدگان تموز حوادث و بی برکان روزگار مانند ماهی بی آب در خاک و خون حسرت طپیده آه و ناله بفلک میرسانند نمیدانم که این ایام تعب کی بر هوا خواهان دولت پائدار پایان میرسد و روزهای محن و آلام چگونه بر آن حضرت بسر آمده روزگار نا موافق کی راه مرافقت با سالکان طریق دولت خواهی

پیموده از در موافقت در می آید - * نظم *

ای عهد دولت تو جهان را به از بهار
 سرسبزی تو زینت بستان روزگار
 کوتاه باد دست حوادث ز دامن
 ای آب زندگی تو کجا و کجا غبار
 خورشید دولتی و جهان از تو روشن است
 یا رب ترا گرفته سپیناد روزگار
 تو چشم روزگاری و بادا ز هر طرف
 دست دعای خلق چو مژگان ترا حصار

چون عادت الله بر آن جاری شده که هر کرا بحکم مصلحتی روزی چند نعمت روزی شود و دولتی باو رو نهد اگر قدر آن عنایت خاص بواجبی ندانسته شکر حق چنانچه حق شکر است بجا نیآورد و مراسم سپاس آن کما ینبغی بتقدیم نرساند هر آئینه مجازات دارالمکافات روزگار آن نعمت ازو استرداد نموده دادها را بتمام و کمال ازو باز ستاند - عالم غیب و شهادت شاهد و مشاهده خصوصیات احوال آن حضرت برین دعوی گواه صادق است که از آغاز ایام آگهی تا این هنگام اصلاً و قطعاً احسان عنایت الہی را باساعت تلقی و نعمت را بکفران مقابله نفرموده اند و همه وقت بشکر این نعمت عظمی سر بسجده نهاده آنچه لازمه سپاس نعمت است بجا آورده - و جریان اوقات و حال عاقبت اشتمال در هر وقت و هر حال بر وفق احکام کتاب مستطاب و سنت اطاعت طاعات آن والا جناب و تقدیم مراسم شکر و سپاس بوده باحیای مراسم عدل و داد و اعلای اعلام اسلام و رفع نشان جور و اعتساف پرداخته اند - نمیدانم کدام امر ناشایست و فعل قبیح خلاف رضای الہی از آن صاحب وقت و حافظ عهد بوجود آمده که بمکافات آن کارکنان قضا و قدر اندیشه صائب و فکر درست از آن سرور دریغ داشته به چنین

دردی بی درمان و مصائب بی پایان گرفتار ساخته اند - آری بی نیازی مرتبهٔ صمدیت و استغنا که لازمهٔ کبریای جلال حضرت احدیت است جهان را سرگشته و حیران رنگ آمیزیهای نیرنگ خود داشته گاه خلیل خود را بنار نمرود می فرستد و گاه آرهٔ بیگانگان بر فرق آشنایان نهاده تا بقدم می برد - خرد کار آگاه که از نیرنگ ابداع اطلاع داشته باشد داند که بصنعت آرائی مصلحت نقشبند قدرت به تحت هر لفظ از ارقام منشیان دارالانشای لوح و قلم صد نکتهٔ سنجیده گنجیده که عقل هیچ دانا بحل آن اشکال راه ندارد و حقایق دقایق کارگاه قضا که شرحش در دفترها نگنجد بجز عالم الاسرار کسی نمی داند - هیبت چه می گویم طایفهٔ عرش آهنگ سدره پرواز که بفضیلت پیغمبری ذهن درست شان بر خزائن افلاک نقب زده اگر خواهند که بکلید افکار حسنه قفل اشکال از در گنج اسرار این کارخانهٔ هوش فریب کشاده بر نیرنگ تقدیر آگاهی یابند لطمهٔ حیرت بر رو خورده بقفا در آیند - درین صورت ما کودک خردان کوچک منش را با این پستی پایه کجا آن مایه که حرفی ازین مقدمه درمیان آریم و بجست و جوی این کیفیت در آئیم که برهم شدن چنین دولت بزرگ و افتادن سایهٔ سرور جوان بخت دیگر بسر وقت تاج و بخت از چه جهت رو نموده و درین ضمن مصلحت آفریدگار عالم چه بود - چون شرح و بسط انواع محن آن حضرت بتقریر زبان و تحریر بیان راست نمی آید لاجرم خامهٔ حقایق نگار صرفهٔ کار در تفصیل آن ندیده کیفیت برهمزدگی سلیمان شکوه و گرفتار شدن مراد بخش و رفتن داراشکوه بلاهور یمیان می آورد و باز بر سر گفتگوی پیشینه رفته باین تقریب سر رشتهٔ تنهٔ سخن بدست بیان می دهد *

پس از آنکه حسب الحکم اشرف شاهزاده سلیمان شکوه از مونسگیر مراجعت نموده بکار فرمائی عجلت رو بصوب دارالخلافة

آورده وارد اله آباد گردید سائر خورد و بزرگ لشکر بمجرد استماع خبر شکست یافتن داراشکوه و گشتن روزگار بر وفق مرام این مالک رقاب انام و تکیه زدن ابن شاه بساط روزگار بدرست نشینی منصوبه بر مسند ایالت ابن ولایت چشم از حق نمک پوشیده رو بگریز نهادند - و چندین مرد مردانه قدیم الخدست مغلوب واهمه گشته آن شاهزاده را تنها در صحرا گذاشته بتاراج نقد و جنس او پرداخته بامید دریافت ملازمت لازم البرکت متوبه اکبر آباد گردیدند - ناچار آن درمانده نوایب روزگار با هزاران سعی و تلاش داخل کوه سری نگر شده پناه بزمیندار آن جا برد - شاه گردون دستگاه بعد از وقوع این معامله شادکام و مقضی المرام بحکم این عزیمت که داراشکوه هزیمت را بحساب غنیمت شمرده بعجالت تمام خود را بلاهور رسانیده در فکر فراهم آوردن لشکر بداعیه^۲ مقابله با سپاه نصرت دستگاه است در چنین وقت که اسباب وهن وضعی و علت قلت عدد و عدت برای او مهیاست یکباره مستاصل مطلق سازند پای اقبال در رکاب سعادت نهاده متوجه پنجاب گشتند - و بعد از طی پنج منزل و چند مقام در نزدیکی متھرا صلاح در آن دیدند که اول فکر مراد بخش که هوای سروری را در دماغ خود سری جا داده نغمه^۳ خارج آهنگ یعنی خروج در پرده می سراید درست نموده بعد از آن فکر سرانجام معاملات دیگر پیش نهاد همت ساخته آید - چون آن خام خیال بدنبال نفس خود کام شتافته شاهراه مستقیم سلوک و روش روزگار از دست گذاشته بوادی بیراهه گرائیده مانند شاه شطرنج اسم بی مسمای سلطنت بر خود گذاشته و بی اختیار بیدنامی شاهی رضا داده بر خداوند دولت و ولی نعمت خود برآمده بود حق تعالی بمکانات این مایه و جرأت پاداش این مایه دلیری دیده کوتاه نظرش از دوربینی و به اندیشی بر دوخته افساد مهمات و برهمزدگی

معاملات را بعنوان صلاح وقت و مصلحت روزگار در نظرش جلوه داده هر اندیشه که بخاطر فاطر رسانید بر عکس مطلب نقش بست - و بنا بر آنکه تدبیر درستی در هیچ باب نیندیشیده و منصوبه صائب ندیده و راحت یکدمه خود غنیمت انگاشته و جمیع مهمات و معاملات را بنا از سوده کاری چند که گرم و سرد و تلخ و شیرین روزگار نچشیده فراز و نشیب روزگار نه پیموده بودند باز گزاشته تا آنکه رفته رفته کار بجای رسید که آن نادان سرشت برهنائی غرور و جهل جوانی راه بادیه ادبار سپرده بی تخفیف تصدیق بسعی خویشتن از پیش برخاسته بیلای زندان مؤبد گرفتار گردید - و حقیقت معامله آن بود که او در احمد آباد بنا بر اراده فاسد که همواره مکنون خاطر داشت در ایام کوفت اعلیٰ حضرت بی اختیار باظهار آن پرداخته و بقصد تمهید مبائی آن برای سست بنیاد سکه و خطبه بنام خود کرده باستصواب رای نا صواب جمعی از فتنه جویان واقعه طلب بخزاین سرکار والا و مال سوداگر و غیره دست اندازی آغاز نهاده پیاس مرتبه خویش نپرداخت و نقد و جنس از هر جا و از هر که بدست می افتاد بر نوکران مجهول نا معتمد خود قسمت نموده صلاح کار فاسد خود در آن می دید - چنانچه بعد از میسر آمدن فتح اکبر آباد مبلغ کلّی سرکار عالی گرفته بی صرفه سپر زر بمردم می داد و نوکران قدیم و جدید نالایق خود را بخطابها و منصبهای عالی نامزد نموده بمرتبهای والا که بمراتب از پایه قدر و منزلت ایشان برتر بود هرچند محض نامی بود نامی میگردانید - بتصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر می توان کرد و غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان یافت - والا حضرت که بموافقت توفیق یزدانی مشید و تائیدات آسمانی مؤید اند درین وقت بقرار داد خاطر او پی برده برین معنی بی صورت آذهی یافتند لاجرم از راه

خیر اندیشی عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواستند که باوجود ذات مقدس که بهمه جهت سزاوار خلافت است آنچنان خرد سالی بی تدبیر نامزد مرتبهٔ ظل الاهی گشته برین سر عالمی بفساد رود بنابراین اراده پیش از آنکه بنای کارش پائدار گشته و اساس معاملهٔ او استحکام یافته دمار از روزگار و گرد از بنیادش ر آورده شود و قبل از آن که مطلبش صورت درستی بر کند و مقصدش اصلی بهم رساند باسانی در استیصال او کوشیده آید حندی از دولت خواهان را بکنگاش طلبیده از روی احتیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداریست درین باب راه استشاره و استخاره مفتوح داشتند - چون همگنان تصویب این رای پسندیده نموده این مقدمهٔ مسلمه را بحلیهٔ اتفاق کلمه آرایش دادند لهذا بر طبق عزم جزم عمل نموده کس بطلب آن نادان سرشت فرستاده پیغام دادند که بحکم استیلائی شدت شوق که لازمهٔ اخوت و محبت است خاطر عاطر بغایت آرزوگند است اگر قدم براه نهاده دل بی شکیب و خاطر حرمان نصیب را پیرایهٔ تسلی و اطمینان بخشند گنجایش دارد - بنابراینکه منع قضا و رفع قدر در امثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند دست زبردستان میشود بمجرد رسیدن پیغام آن خام خیال درین باب راه گفتگو مسدود انگاشته بل مجال دم کشیدن نیافت و برهنمونی ادبار و عنان کشتی شوربختی راهی شده چون دولت بیدار پپای خود نزد شاه والا جاه آمد - پس از آن که اسباب مواصلت در آن وقت مسعود دست بهم داد اخبار دلنشین و سخنان رنگین ملایم و مناسب بمیان آمده تفقد احوال در انجمن یک جهتی بمرتبهٔ کمال ظهور یافت و بخرمی و خوشوقتی بسر آمدن این انتظار و آرزوی روزی شدن این چهرهٔ شادمانی بر افروختند - و لحظه بلحظه مراسم معانقه و مصافحه بجا می آوردند تا آنکه آن مرحوم بعد از تناول نمودن مغیرات از

غایت نشاط و جمعیت در آرامگاه مقدس پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده چشم از مراسم دولت و عزت پوشیده و بعلاّمات نگون بختی و واژون طالعی مژه بر هم نهاده فرود گرداب خواب که برادر مرگ است گردید - چندی از خاصان و مقربان درگاه که در کنار و گوشه بساط پنهانی جا گزیده منتظر این وقت و فرصت بودند فی الحال از جا برخاسته دست و پایش را بزنجیر ادب و اندام قائم بسته بنظر اشرف در آوردند - خداوند وقت و خدیو زمانه بفتوای خرد مصلحت اندیش مقید و مسلسل بشاهجهان آباد فرستادند و صبح روز دوم خود نیز از منزل مذکور کامیاب و کامران بصوب دارالخلافت نهضت فرمودند - بعد از رسیدن آنجا بخبر اندیشی عالم بنا بر آنکه اختیار عرصه خلافت از قبضه اقتدار بیرون نرود و تفرقه و پراگندگی بحزئیات ملک و دولت راه نیابد روی اورنگ خلافت را از جلوس مبارک زینت بخشیده مراسم عیش و عشرت که لازمه جشن اورنگ نشینی و سریر افروزی بود بجا آورده همگنان را باضافه منصب و انواع داد و دهش بکام خاطر رسانیده هفتم ماه مذکور متوجه لاهور گردیدند - و چون در ایام برسات عبور از آب ستلج بدون سفاین در کمال تعذر ظهور یافت صلاح وقت در آن دیدند که فراهم آمدن کشتیها توقف نموده اسپان را آسایش دهند - ناچار برین قرار داد نه روز بگرد آوردن کشتی و بستن پل این روی آب و ده روز دیگر آن روی آب تا هنگام عبور سپاه نصرت دستگه که بسان باد از آب میگذشتند مقام فرموده اراده چنان بود که بلاهور کوچ فرمایند - مقارن این حال مبشران دولت و اقبال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که دارا شکوه بمجرد استماع توجه اشرف بدآنصوب و عبور افواج بحر افواج از آب ستلج باوجود فاصله منازل و مراحل بصوب تته شتافت - و موجب این حرکت آن بود که راجروپ و خنجر خان و چندی دیگر از

سرداران امان نامها طلبیده جدائی اختیار نمودند و سائر نوکران شاهی که سالهای دراز بدولت و نعمت تربیت یافته باعلی درجات امارت و ترقی رسیده بودند از غایت بیمناکبی سررشته خویشتن داری از دست داده حقیقه در سعادت جاوید بر روی خویشتن بستند و بدین مایه عصیان اکتفا نه نموده بعد از پیوستن لشکر ظفر اثر از سر نو سر رشته کفران نعمت و طغیان بدست آورده کمر بجنگ خداوند ولی نعمت قدیم خود بستند - و از بی حقیقتی با صاحب خود از راه خلاف و نفاق درآمد خود را مطعون خاص و عام ساختند - لاعلاج آن گرفتار نوائب روزگار بنا بر بی مددئی طالع و عدم مرافقت همراهان با سائر متعلقان هزیمت اختیار نموده راه تنه پیش گرفت - سلطان السلاطین استظهار خوفین از راه قصور و چهنی^۱ جریده شده با جمعی از مردان کار و شیران بیشه^۲ پیکار رو بسوی ملتان نهادند و تا آن مکان مراسم تعاقب بجا آورده شیخ میر و دلیر خان را بدنبال او رخصت فرمودند - خود بدولت و اقبال بجهت اطفای نائره^۳ فتنه و فساد شاهزاده محمد شجاع که بتحریک و اغوای کوتاه اندیشان تیره رای فتنه گرای خیال خام و اندیشه^۴ ناتمام نموده باستقلال تمام قدم از حد خود فراترک گذاشته آن طرف اله آباد مانند حباب خانه خراب خیمه برپا کرده بود بسرعت باد و سحاب مرحله نورد گشته چون در سر زمین دارالخلافة رسیدند بنه و اسباب سنگین وغیره و دواب زیادتی را در شاهجهان آباد گذاشته فارغ بال بی احوال و ائقال روی توجه بسوی سر زمین نبرد آوردند - وقتی که بیک گروهی تلاب که جوه که منزلگاه غنیم بود رسیدند برد و بدل توپ و تفنگ مراسم جلادلت از طرفین بظهور رسیده تا شام پای ثبات و قرار افشوده حق تجند و جلادلت ادا نمودند - بعد

۱ در نسخه^۵ ایشیاتک سوسایتی بنگال نشان دی ۲۵۱ اسم این موضع

ماچھی رقم شده *

از آن والا حضرت در همان مکان و غنیم در منزل خویش نزول نموده به یزکداری و پاسبانی عساکر شب را بروز آوردند - آخر شب راجه جسونست سنگه بی تحقیقی و بد اصلي بظهور آورده باوجود عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که پس از روزی شدن نصرت و فیروزی در مقام انتقام در نیامده در حق او بجا آورده بودند رو براف فرار که سر راست آن شده بود نهاده وسیله برهمزدگی و بیدائی سائر سپاه گشته دست یغما بر اردو کشاد و بتاخت و تاراج اسباب مردم گریخته لشکر پرداخته سر تا سر قصبات سر راه را پی سپر ستوران غارتیان ساخته هر چه دست بدان رسید دست از آن باز انداشته بقبضه تصرف در آورد - بعد آن بعمله و فعله اردو که ازین شور و غوغا احوال و ائثال خود را برواحل بار کرده مستعد قطع مراحل شده بودند رسیده شتر و اسب بسیار بدست آورده بخواسته بسیار و متاع بیشمار گرانبار و سرماییه دار گشته رو بوطن نهاد - سردار آزوده کار شهامت آثار بعنی شاه بساط روزگار مطلقاً ازین حرکت بی وقت کدورت و وسواس بخاطر نیاورده چون کوه ثابت و برقرار بر جای خویش ماندند - و از روی کمال شجاعت و تهور سرشار تزلزل در بنیان تمکن و استقرار خود راه نداده عدم وجود غنیم را یکسان شمردند و باعتماد عون و صون الهی بیم و هراس را بخود راه نداده از پیشی اعداء نیندیشیدند - و پس از دمیدن صبح سعادت آن خداوند طالع بلند و صاحب دولت ارجمند بفرخاقانی و شکوه سلیمانی بافواج بحر امواج که مانند حلقه‌های پیلان مست سحاب ساون بتوالی یکدیگر جوشان و خروشان گرم شتاب بودند رو برزمگاه آورده زیب افزای عرصه نبرد گشتند - و از آن طرف غنیم بسرانجام سائر اسباب نبرد و مواد جنگ و ترتیب پسال پرداخته روبروی لشکر سیلاب اثر قرار گرفت -

نظم

دو لشکر زو برو خنجر کشیدند جناح و قلب را صف برکشیدند
سواران اسپ در میدان فگندند دلیران رخس بر شیران فگندند
صهییل تازیان آتشین جوش زمین را ریخته سیماب در گوش
بهادران فولاد جوش آهن پوش و سپاهیان صلابت کیش سخت
کوش که گاه تیراندازی بدقت نظر مانند اندیشه در دست مومی
شگافتند دست و بازو بکمان کشی برکشادند و چندین تن خون
گرفته را از خانه زین بر زمین انداختند - و تفنگ اندازان قوی دل که
گاه برقندازی برابر سبقت می گرفتند شعله فنا در خرمن بقای یکدیگر
زده در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه تنگ تفنگ روانه
سخت آباد عالم دیگر ساختند - هزاران پیشه ستیز باسظمهار یکدیگر
حمله آور گشته در اظهار جلادت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند -
و صفدران عرصه شجاعت باد پایان شعله شتاب را گرم عنان ساخته
جلو ریز بمیدان ستیز در آمدند - برقندازان خون فشان تفنگهای
رعد آهنگ آتشین نفس را چون ازدهای دمان هر چهار طرف عرصه
نبرد رها کردند - و همگنان از راه کمال دلاوری طبعی بمثابه
باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش میزدند روبروی
توپ و تفنگ شده خویش را بر سر پله کار رسانیدند - از ستم
اورقهای پی در پی ناوک کمانداران قدر انداز که مانند خیل
اجل پران هوا گرفته بود مرغ روح جمعی کثیر از آشیان کابدتن
و قفس بدن هر دم رسیده پرواز می نمود - و از بیم ریزش تیر باران
متواتر که مانند ژاله ابر بهاران در بارش بود جم غفیر مانند
برگ خزان دیده از صدمه و باران بر خاک هلاک می افتادند -

ایات

دو رویه آن سپه برهم فتادند در کینه یکدیگر کشادند
ترنگ تیر و چاکاچاک شمشیر دریده مغز پیل و زهره شیر

غریو کوس داده مرد را گوش دماغ زندگان را برده از هوش در عن این حال که از هر دو طرف جنگ ترازو شده معامله به نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده بود دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پله پایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند و یکه سواران معرکه آرای با دل قوی سرگرم جنگ گشته دست و بازو بسر بازی و جان فشانی می کشودند فوجی از غنیم بغرور دلاوری و تهور اسپ برانگیخته بی اندیشه خود را بر سر پله کار رسانیدند - با آنکه در هر دفعه چندین دلاور کار طلب از معرکه سرفشانی و سر بازی جان بیرون نبرده سر می باختند اجل رسیده های دیگر از مشاهده این حال گریه دیگر اندوخته خود را بمهلکه می انداختند - تا آنکه ظریف از روبرو و سید عالم و سید اعظم و شیخ ولی از چپ و راست در آمده باوجودیکه مردم قلیل همراه ایشان بر سرکار رسیده بودند داد داروگیر داده جمعی از بی همتان را بضر و زور بیجا ساختند - و پا بر مدارج جانفشانی که فی الحقیقت معراج بهادریست نهاده معامله بجای رسانیدند که افواج چپ و راست و روبرو جا خالی نموده رو بهزیمت نهادند و خون حمیت هدر کرده و آبروی مردی ب خاک ریخته اکثری تا اکبر آباد عنان نگرفتند - درین وقت عرصه کار بر مردم باقی مانده که عدد همه زیاده از سه هزار سوار نبود مانند مضیق حوصله تنک ظرفان تنگ فضا گردیده کار بان کشید که از دراز نفسی ازدهای دمان ضربزن متنفسی در میدان جنگ سلامت نماید - و همگنان دل از دست داده و دست از جد و جهد باز داشته بی سعی و تردد غنیم خواستند از پیش بر خیزند - شاه تهمتن دل اسفندیار تن خدیو پلنگ صولت شیر سطوت عدو افکن باوجود چنین حال فتور را در اثنای هزیمت مذکور قطعاً در بنای رسوخ اندیشه فتح پیشه راه نداده عزم صایب دیگر باره بزبور

جزم آراسته همت بر عدو بندي بر گماشتند - و از سر ثبات قدم و نیروی قوی دلی در ساحت معرکه جنگ باهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته لوای کینه کشی و سخت کوشی برافراشتند - و بنای پیکار بر رسوخ عزیمت پایدار نهاده بنای شکست همگنان را بدین دست استوار ساخته یکه تازان معرکه جلادت را سرگرم کار ساختند - بامداد عون و صون ایزدی مستظهر و معتقد گشته باتفاق چندی از دلاوران قوی عزم پیکار طلب طلبگار برآمد مطلب گشته خلی در بنیان استقامت خصم انداختند -

ابیات

سواران تیغ برق افشان کشیدند هژبران سر بسر دندان گزیدند
 خدنگ از سینه دل می کرد غارت کمان می کرد در ابرو اشارت
 سپاه شاه چون دریای جوشان چو ابر تند و چون تندر خروشان
 درین مقام که سرپله تجلد و جلادت و میزان پایه سنج مراتب
 شجاعت بود قوی نفسان رزم آزما مانند تفنگ از ته دل سرگرم
 جانفشانی و بسان سنان از میان جان سر راست جانستانی شده شرایط
 ممانعه و مدافعه چنانچه حتی مقام بود بجا آوردند - و از جویبار
 سرشار شمشیر آبدار آب به شعله آتش خیز غنیم زده ظریف و غیره
 را بضرر گرز و شمشیر بر زمین انداخته زنده دستگیر نمودند - قضا
 را در چنین وقت از نقاب حجاب غیب شاهد این لطیفه شریفه
 رو نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت
 کسر قلب اعداء شده مخالفان دم نقد از آن شگون بد نقد دل
 باختند - چه مراد کام و عبدالرحمن سلطان ولد نذر محمد خان که
 سرداران نامی لشکر غنیم بودند برهبری بخت داخل افواج منصور
 گشته شرف ملازمت اشرف دریافتند - شاه بساط روزگار از مدلول
 درآمد آیه اقبال فال مراد زده نزول سوره فتح در شان مستقبل
 احوال موکب اقبال یافته بتازگی بر سرکار رفتند - و برهنه موئی آن دو

بیدار بخت توپخانه غنیم را چپ داده با بهادران عساکر ظفر اثر
که از غایت تهور ذاتی چون دم تیغ خود را دم تیغ میزدند بر
صف مخالفان حمله آور گشته عرصه کارزار را کار نامه سام و رستم
نمودند

ابیات

ملک در جنبش آمد بر سر پیل بفر رستمی جوشنده چون نیل
روان شد پیل شه با سر فرازی بیک شه پیل برد از خصم بازی
بر آن سو تعبیه زانگونه بشکست که مهره رانگان شد دست بردست
وز آن جانب حریف از هر کرانه همی راند اسپ خود را خانه خانه
مبارز سرنگون از زین همی گشت بدین سان بیذق از فرزین همی گشت
بسا تن پیش شه کاندر گل آمیخت حریفش گوئیا مهره فرو ریخت
بالجمله بیاورئی نصرت آسمانی شکست عظیم بر لشکر غنیم افتاده
سایر توپخانه و چند فیل باشیای دیگر در تصرف اوایای دولت
قاهره درآمد - القصه بعد از روزی شدن فتح و نصرت نوباره
بومستان سلطنت و بختیاری شاهزاده سلطان محمد معظم خان را با
بسی سردازان نامدار بتعاقب تعیین نموده پس از رسیدن خبر مفتوح
شدن قلعه اله آباد غره جمادی الاول سنه یک هزار و شصت و نه
هجری از مکان مذکور مراجعت بمستقر الخلافه فرمودند - و شاهزاده
و معظم خان کوچ بکوچ متوجه شده چون نزدیک براج محل
رسیدند شاه شجاع الله وردی خان را که در ظاهر وسیله
شکست او شده بود با یک پسر بقتل رسانید و از آب گنگ گزشت -
و هر روز حق مقابله و مقاتله ادا نموده باوجود قلت جمعیت داد
اقامت و مقاومت آمیداد تا نکه بعد از دو سه ماه از هجوم افواج
رعب و هراس تزلزل در بنیان تمکن شاهزاده سلطان محمد افتاده
با شاه شجاع ابواب موافقت مفتوح ساخته بمظنه دور از کار در شب تار
از چنان دریای زخار با چندی مخصوصیان بر زورقچه از آب گزشته

بسطان شجاع پیوست - روز دیگر سلطان شجاع مهربانی بسیار
 و عنایت بیشمار زیاده از توقع شاهزاده بدرجه ظهور رسانیده
 بمصاهرت خویش عز امتیاز بخشید - و پس از آن باتفاق یکدیگر
 رو بعرصه مصاف آورده بقرت و قدرت تمام هر روز هنگامه آرای
 نبرد می گشتند و جلو ریز بعرصه ستیز رو آورده بی محابا خود
 را بر آب و آتش میزدند - سردار متانت شعار یعنی معظم خان
 که بارها پیکار دیده و تیغ و سنان بر مردان و مرد افغانان
 آزموده درین مقام نیز مانند کوه ثابت قدم بر جای خود استوار
 مانده از صدمه آن دو شاهزاده اصلاً از جا در نیامد - و بنا بر
 تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کرار غیر از قرار بمجرد
 رسیدن بر سر پله شجاعت ازلی جناب اسد للمی بکار برده هر مرتبه
 که غنیمت بهیئت اجتماعی حمله آور می گشت باتفاق جمعی از
 دلاوران قوی عزم خلل در بنیان استقامت خصم انداخته چون
 اندیشه ایشان پاشان و پریشان می ساخت - تا آنکه چندین مرتبه
 تردهای نمایان و دستبردهای شایان از طرفین بمیان آمده گروهی انبوه
 در عرصه مصاف افتادند - و بسبب درآمد موسم برسات و بکار
 آمدن مردم بسیار و منفرق شدن نواره شاه شجاع بستوه آمده از
 مجادله نومیدی اندوخت - درین اثناء بادشاهزاده سلطان محمد
 بتقریبی از شاه شجاع متوهم شده بنحویکه ازین جا رفته بود بهمان
 دستور از آنجا باز آمده در خیمه اسلام خان نزول نمود - شاه شجاع
 بعد از اطلاع برین معنی بی اختیار با بعضی از خواتین و چهل
 و پنجاه نفر از نوکران وفا سرشت کشتی سوار بصوب مکه روانه
 شده تا ایوم که سال هزار و هشتاد و یک هجریست هیچکس از
 حیات و ممات جا و مکان مقرر او نشان نمی دهد و اصلاً ظاهر
 نیست که در کدام سر زمین هایم و سر گردان است یا از
 کومکیان ملک عدم گشته - حسب التجویز معظم خان فدائی خان

سلطان محمد را بعنوان نظر بند پالکی سوار بشاهجهان آباد رسانید - چون این حرکت ناشایست از سلطان محمد مذکور خلاف مرفعی اشرف بوقوع آمده موجب کمال گرانی خاطر فیض مظاهر گشته بود حسب الحکم معلی در قلعه نورگده مقید و محبوس گشت *

اکنون حقیقت توجه آن آفتاب سپهر نیک اختری و سعد اکبر برج سروری بصوب دارالبرکت اجمیر نگاشته خاصه بیان می گردد که چون حرکت ناشایسته راجه جسونت سنگه که در عین وقت کار که هنگام جوهر ندائی گوهر مردی و مردانگی بود باعث کسر شان هواخواهان و فتح باب مقصود بدانیشان شده و بسبب این کوتاهی و تقصیر که بنا بر بی جرأتی ازو بظهور رسید سرمایه چیره دستی غنیم افزوده و مایه خیره چشمی خصم گردید بود بعد از ظفر یافتن اولیای دولت و هزیمت شاه شجاع و مراجعت موکب همایون باکبر آباد حکم والا بشرف نفاذ پیوست که عساکر بحر امواج متوجه آن دیار گشته بپاداش سوء ادب و دراز کردن پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش راجه مذکور را گوش تافته آنچنان مالش دهند که باعث عبرت دیگران گردد - راجه بعد از اطلاع بر اراده اشرف ناب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی در خود ندیده از روی کمال اضطراب و اضطراب معتبران خود را نزد بادشاهزاده محمد داراشکوه که پس از فرار او باحمدآباد رسیده هنوز از تاب آفتاب حوادث و رنج تردد راه ریگ بوم در سایه آرام نفس راست نکرده خود را جمع نیاورده بود فرستاده طلب کومک خود نمود - و بوسیله عرایض نیاز آمیز حسن اعتقاد را در لباس افشای ارادت باطنی و شعار هواخواهی جلوه داده در باب زود رسیدن مبالغه و الحجاج از حد گزرانید - آن صدر نشین بساط ناکاهی ده بحیله بازی سپهر دغا باز مهرة اقبالش در شاه مات بلا و حیرت افتاده مانند پرکار سرگشته

وادی ادبار بود بمجرد وصول عرایض ارادت مشحون خواهش او را بصدق اعتقاد مقرون دانسته بی تهیه اسباب پیش رفت کار و عدم مصالح جنگ بمهمیز آتش انگیز عجلت تگاور سبک خیز سرعت را برانگیخته متوجه اجمیر گردید و غافل از آنکه هنوز فلک را دل از دل آزاری سیر نگشته داعیه برهم زدگی و سرکوبی دیگر در خاطر است که بانتقام یک لحظه سرخوشی آرزو صد گرانی ناکامی پیش رو آرد - مجملاً حضرت خلافت مرتبت بعد از اطلاع برین معنی که بادشاهزاده محمد دارا شکوه بعهد و پیمان آن مست عهد که بایمان ملت هندوی مؤکد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته نزدیک بمملکت او رسیده بی توقف همعنان عون و صون جناب پروردگار بان صوب کوچ فرمودند - و همین که سراق عز و جلال بر و بوم آن دیار را در خیمه و خرگه خیل اقبال فرو گرفت فرمان تهدید از روی کمال ترهیب و اندرز مشتمل بر انواع عتاب و خطاب و بعضی مقدمات عنایت تمیز بنام راجه شرف صدور یافت - آن پیمان گسل بمجرد وصول فرمان عالیشان و آگهی بمضمون آن بغایت سراسیمه گشته بسرعت بخت برگشته از دار شکوه برگشته بسوی وطن خود راهی گردید و بوسیله شفاعت میرزا راجه جیسنگه که برهمزن جمعیت دارا شکوه گردیده این منصوبه درمیان آورده بود از در اظهار اطاعت و پذیرفتن مراسم طاعت در آمد و بدست آویز خجالت و ندامت عرضداشت نیاز آمیز در باب اغوی زلات جرائم خویش فرستاده درخواست امان جان و حفظ ناموس و مال خود نمود - خدیو جهان و مالک رقاب دوران که از غایت حلم و نکوکاری مروت و احسان باو بود گناه عظیم بندگان با همگنان در مقام مسامحه و مساهله اند اصلاً بیروشیهای او را که از لغزش کم خردی و بیدانشی ناشی شده بود بنظر انتقام در نیاورده و قطعاً در مقام مکافات و پاداش معاصی بی پایان او در

نیامده بعطای صوبه دارئی احمد آباد و صدور فرمان عالی شان متضمن بر قول و عهد و خلعت خاصه سرافراز نموده مقرر فرمودند که بی آنکه شرف ملازمت لازم البرکت در یابد از همان راه متوجه آنصوب گردد - و پس از آنکه بدلائل فسخ عزیمت آن رجیم معلوم شاهزاده دارا شکوه گردید و از رنگ آمیزی نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرده وسائل کامیابی برنگ موانع جلوه گر شد و از بازیچه‌های روزگار منصوبه ساز این گونه صور بر روی کار آمده اسباب مقصود در عقده تعویق و درجه تسویف رو نمود ازین سفر سلامت اثر و حرکت بی برکت در محیط حیرت فرو رفته از ورطه حوادث رخت بساحل نجات افگندن مجال دانست و مانند مرکز پاینده دائره این بلائی ناگهانی گشته بر آمدن از آن مهلاکه دشوار انگاشت لاچار بتقدیر قادر قوی رضا داده بفرمان مقدر کن فکان سر نهاده کمر همت قائم بست - و تا سه روز هنگامه جنگ بدر از نفسی توپ و تفنگ گرم داشته باوجود هجوم افواج بحر امواج اضطراب و بی طاقتی را در بنای اسقامت و استقلال راه نداد - آخر روز چهارم باشاره شاهنواز خان که نظر بملاحظه حال و مال پا را ناعاقبت اندیشی کشید، و بدست آویز ارادت نهانی باطنی ابواب دار الامن سلامت و عافیت بروی روزگار خویش کشاده از جمله بندگان درست اعتقاد بود شیخ میر و میرزا راجه و دلیر خان باعثضاد همدستی یکدیگر یکدل شده رخ بکار زار سلچار او نهادند - و پس از وصول بمقصد اراده پیش پیش نهاد همت ساخته خان یکرنگ دو رو را که از آن جانب هم موفق بصدور خدمتی نشده مفت زر کیسه خود بدر نموده وهله اول بزخم پیکان جانگزای رهگرای میر آنجهانی نمودند - و بیاد حمله صرصر اثر در یک دم دمار از روزگار همراهانش که مطلقاً دست به یراق نبرده امان خواه رو بگریز نهادند بر آورد، گرد از خرمن حیات شان بر انگیختند - و

جمعی دیگر از فرقه تفرقه اثر را که از سطوت صدمه سخت بهادران
 پراکنده شده باز بر سر ملچارها جمع شده بودند بضر و زور پاشان
 و پریشان ساخته اکثری را راهگرای وادی ایستی ساختند - * بیت *
 گشت از دو طرف روانه شد شیر آویخت بحمله شیر با شیر
 می کرد سنان بچشم باریک جاسوسی سینهای تاریک
 ابروی کمان کرشمه انگیز ناوک بکشش چو غمزه تیر
 دارا شکوه از مشاهده این حل با جمعی قلیل با دلی قوی و پیشانی
 کشاده بر سر قتال و جدال آمده همراهان را سرگرم داد و ستد جان
 و سودجوی روح و روان نمود و باوجود بیمدنی اعوان و انصار و
 نفاق و تزویر ارباب روزگار رزم رستمانه بجا آورده بضر پنبجه
 مردی و نیروی بازوی دلیری کام خاطر از هم نبرد خود گرفت -
 و در چنین مقام که طوفان آتش بجوش آمده ازدهای ضربزن و
 نهنگ تفنگ عالمی را بدام می کشید بی ملاحظه اندیشه هلاک
 عرصه پیکار را کارستانی نموده داد مقابله و مجادله داد - قضا را
 از کم فرصتیهای روزگار در عین گرمی هنگامه کار شیخ میر به
 نیش جانگزای تیر مار جهنده تفنگ مرتبه سرافرازی شهادت یافته
 جان را نثار راه ولی نعمت حقیقی نمود و درین مقام که ادای
 حق مقام تربیت بسیار بجا بود خود را در راه ارادت در باخته چهره
 مردانگی بسرخروئی دارین بر افروخت - دلیر خان وغیره خود را
 بمدد آن مرحوم رسانیده بازی عرصه پیکار را قائم داشتند و تا
 غروب آفتاب از هر دو سو بهادران رزم جو که مانده هژبران
 تندخو از سرپنبجه زبردستی تیغهای مرد افکن جزو بدن داشتند
 پنبجه در پنبجه افکنده پایه شجاعت و مقدار یکدیگر می
 سنجیدند - چون در عین آویزش و آمیزش طرفین ظلمت جهان را
 مسخر کرد و سپهر سیاه دل دیوان ظلم ترتیب داده بر مسند انتقام
 مظلومان بنشست معامله از کمین کشائی و کمان کشی بشمشیر زنی

و خصم افگنی جنگ مغلوبه کشید و در اثنای زد و خورد از موافق و منافق فرقی بمیان نمانده آشنا و بیگانه معلوم نمی شد * دارا شکوه از بدلی همراهان خود را بنامردی در باخته فکر گریز در پیش داشته لاعلاج شده آهنگ سر بدر بردن نمود و از بیچارگی نقاره و فیل و خزانه و سائر اسباب دولت و حشم جا بجا گذاشته با سائر مردم محل از چنان مخمصه سلامت بیرون رفت - بامدادان که سلسله جمعیت انجمن انجم از هم پاشید و ثوابت و سیار هریک رخت خود بگوشه انزوا بردند سر رشته صحبت طرفین از هم گسسته لشکرها مانند بنات النعش متفرق گردید - شاه عدو بند کشور کشای شادیانه فتح بلند آوازه ساخته از سرادق جاه و جلال رو به عمارات اجمیر آورده پیش از داخل شدن دولت خانه بشکر وصول این فتح مبین بزیارت خواجه معین الدین و الدنیا شتافته در آن مکان میمنت نشان فراوان سجدهات نیاز بدرگاه منعم متوالی الاحسان بجا آوردند و سایر سران لشکر را که حسن خدمت شان مستحسن و مساعی جمیله آنها مشکور و مبرور افتاده بود بکوناگون عنایت خورسند ساخته بر کام خاطر فیروز ساختند - چون از صفحات صحایف اعمال و جراید احوال دارا شکوه که عنوان ناکامی و محرومی از مقاصد داشت آیات وهن و ضعف طابع مطالعه نمودند لاجرم بجهت یکسو کردن معامله او میرزا راجه را بانعام اسب با ساز طلا و فیل با یراف نقره و یک لک روپیه نقد نوازش نموده با بهادر خان وغیره اسرا بتقدیم خدمت تعاقب مختص و مرخص ساختند *

گرفتار شدن شاهزاده محمد دارا شکوه از

بی مهری فلک جفا کار

آفریدگار عالم هر کرا از روز ازل فیروزی نصیب و فتح روزی

مخاوق مي گرداند کار کشایان عالم بالا ابواب سعادت و بهروزي
 بروی روزگارش مفتوح ساخته ساعت بساعت بشارت فتوحات تازه و
 فیوضات بی اندازه باو میدهند و اسباب جهانگیری و جهانبانی و
 مصالح عدو بندی و کشور ستانی برای او آماده ساخته در هر حال
 بشاهراه مقصود دلالت می نمایند چنانچه بسلسله جنبائی اقبال بهر
 طرف که رو آورد به نیروی تائیدات آسمانی آن کار سرانجام درست
 یافته حسب الاستدعای مدعا بر آید و بهر جانب که لوای آهنگ
 بر افرازد عزیمتش هم اثر عزایم سور کرام گشته دولت و ظفر
 باستقبالش آید - شاهد این حال و گواه صدق این مقال انعطاف
 عنان و انصراف موکب اقبالست از اجمیر بسوی مستقر سریر
 عز و جلال اعنی دارالخلافة شاهجهان آباد و ورود اشرف در آن
 خطه مقدسه مبارک - چون بیست و چهارم رمضان المبارک سنه
 یک هزار و شصت و نه هجری بجهت جلوس همایون آن شمسوار
 عرصه وجود و صاحب طالع مسعود بر سریر گوهر نگار ساعت سعید
 مقرر شده بود سامان طرازان کارخانجات سلطنت بدریاست وقت مامور
 شدند و صحن بارگاه فلک پایگاه را بانواع فروش بوقلمون و بساطهای
 گوناگون زیب و زینت دیگر داده در و دیوار و سقف و ستون را
 در پرند چینی و خطائی و مخمل زر دوزئی فرنگ و دیبای رسمی
 گرفتند - چون آن وقت در رسید آفتاب روی زمین یعنی سایه مرحمت
 جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تعویل اشرف
 روکش شرف محمل حمل ساخته از برکت حضور فایض النور رونق
 دیگر بر آرایش دولت خانه والا افزودند و در همان ساعت مسعود
 خطبه را بنام نامی بلند آوازه و سکه را باسم سامی نام بردار
 شهرت گردانیدند - و بشکر این موهبت عظیم و لطف جسیم منعم
 عمیم الافضال بجهت کامیابی صغیر و کبیر و غنی و فقیر حکم
 فرمودند که از تاریخ مذکور تا عید الضحی دو نیم ماه بساط دولت

بهمین دستور مفروش و اسپک و شامیانه منصوب بوده لوازم جشن و سرور بمیان می آمده باشد تا عموم خلایق ببرکت انعام عام خداوند انام از منت عنا و تمنا بی نیاز گشته در عیش آباد بکام دل رسند و قاف تا قاف آفاق را آوازه مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته ناکامی در دنیا کامگار گردد - و بحسب اتفاق در عین گرمی این هنگامه سور و سرور و کاروائی فیض حضور خیر گرفتار شدن دارا شکوه نشاء خرمی والا حضرت دوبالا نموده مسرت بر مسرت افزود و شاهد این لطیفه شریفه از نقاب حجاب رو نموده خاطر مقدس را بخرمی جاوید بر آمود -

* آیات *

خدا هر کرا کامگار آفرید کند بهر او قفل کار کلید
 بهر کار نصرت بود یار او خدا ساز گردد همه کار او
 ازو حکم طاعت ز چرخ برین وزو عزم و فتح از جهان آفرین

چگونگی وقوع این سانحه دولت افروز بدین آئین است که چون آن گرفتار حوادث روزگار در یساقهای طویل علی الخصوص هنگام فرار این بار بنا بر فقدان بار بردار اکثر اموال و گنجهای مالا مال جا بجا گذاشته بیشتر بتصرف اولیای دولت پائدار و کمتر بتاراج زمینداران بر و بوم داده براه ولایت جام و بهاره رو بهجانب تته نهاد و اراده نمود که بعد از عبور آب بهکر در کمال استعجال مرحله پیمای شده برای بسر بردن ایام ناکامی خود را بنواحی قندهار رساند و در لباس بهانه حمایت پناه بوالی ایان جسته اگر از همراهی وقت فرصتی و از مساعدت روزگار رخصتی یابد آرزوی مکنون زوایای سینه بر آورده بدین وسیله شاهد مرادی که پیش نهاد همت داشت بیابد - حسب الحکم اشرف بهادران جنود فیروزی آمود نیز همه جا بر اثر او راهی شده باهنگ یک رو کردن کار از روی عجلت تمام مرو براه سرعت می نهادند و بجهت پیش رفت کار در طی مسافت روز از شب و شب از روز باز نشناخته مراسم تعاقب چنانچه

باید بجای آوردند - اتفاقاً در ضمن این مایه تغییرات احوال که بسبب
 یساق شاق و تردد های دشوار و حرکات عنیفه که در طی اسفار و
 متاعب صعبه و عقبات مشکله پیش می آید و مجال توقف مجال
 بود بحسب نصیب کوفت صعب طارئی احوال مستوره سراجیه عزت
 مخدره سراق عفت زوجه مطهره آن والا نسب گرامی حسب
 که از کمال خدمت گزار و پرستاری در شادی و غم و عافیت
 و الم و سفر و حضر همدم دمساز و محرم همراز بود گشته به هم
 نشینی حور عین و صدر گزینی قصور بهشت برینش رسانید - و
 بنا بر وقوع کمال الفت و مودت و اتفاق نهایت انس و محبت
 کمال بی طاقتی و بیقراری در استقامت حال شاهزاده راه یافته
 کلفت و کدورت این غم یکبار از پا در آورد و مصیبتی بزرگ و
 اندوهی سترگ وارد وقتش گردیده بگرداب حیرت فرو برد -
 باوجود این مایه کلفت و پریشانی و آن پایه کدورت و
 سرگردانی رحلت نمودن حلیله ارجمنده و همدم دلبنده سربار جمیع
 آزار گشته بدان مثابه خدا گیر شد که عنان اختیار گیرائی از دست
 و قوت روائی یکبارگی از پایش رفت چنانچه از غایت درد معنی
 هلاک بنظرش مصور شده هر لحظه صورت اجل معجل در آئینه
 معائنه احوال مشاهده می نمود - و مدهوش وار زمام اختیار و
 خویش داری از دست اقتدار داده هر روز بقدر قوت مسافتی پی
 سپر می کرد و با دلی سوگوار و دیده اشکبار وداع صبر و قرار
 نموده و خیر باد سلطنت و سایر آرزوها گفته قدمی براه می نهاد -
 و باین حال بصدد مدد و علت بی کسی به بلیه جلیه ملاحظه موکب
 اقبال که همه جا چون سایه بدنبال بود بدردی درمان گرفتار گشته
 بهر که پناه می آورد قاصد جان و مالش می گردید حتی هر گل
 زمینی که مامن خویش انگاشته نفسی درو آرمید در دم خار نومییدی
 از در و دیوار در دیده حرمانش می خلید - چون خواست الهی

بر آن رفته و اقتضای قضا آن بود که باوجود این پریشانی از رزق مقسوم و وجه معلوم نیز بی بهره گردد و از جاه و مال و جان حرمان نصیب افتاده در آخر امر بیلای زندان نیز دو چار شود لاجرم از نامساعدی وقت آماج طعن دوست و دشمن بل موقع سرزنش نویشتن گشته بهر سو که شتافت رو نیافت و بکمال دشمن کاسی در عین ابتلای غم مفارقت یگانه مونس غمگسار بانواع بلای آسمانی نیز مبتلا گردیده محل ترحم هیچکس نگشت تا آنکه از ایلغارهای پی در پی کوفته شده سوارانش از کار و چار پایانش از رفتار باز ماندند - و به لکد کوب هجوم حوادث روزگار پامال دستبرد آفات لیل و نهار گشته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی افتان و خیزان خود را بسرحد دهاور رسانید - از آن جا که کار بر سرش افتاده ایام دولتش پایان رسیده بود و چاره گرئی سعی سودی و اصلاً امید بهبودی نداشت لاجرم آخر کار رفتار بی خودانه اش یکبار بعنان کشی زندان افتاده بقرار داد اقامت روزی چند در آن مکان با اعتماد جیون زمیندار آنجا که مرهون احسان و ممنون نوازش بی پایان آن عالی جناب بود از سر کوچ در گزشت و از ته دل از حب جاه و مال برخاسته همراهان بیوفا را میان مرافقت و جدائی مختار ساخت - خدا نگاهدارد از گزند روزگار و چشم بد ادبار که چون شامل حال کسی گردد در هیچ حال سر از دنبال او بر نداشته در همه جا همراه باشد - و ایزد تعالی امان دهد از واژوئی بخت و بی مددئی اقبال که هرگاه محیط روز و روزگار کسی گردد مادام که گرد از بنیاد و دود از نهادش بر دست ازو بر ندارد -

* ابیات *

اگر چرخ و فلک در روزگار است همه یار اند تا بخت تو یار است
دمی کادبار دامنگی - - - - - دم عیسی دم شمشیر گردد
برفعت گر نماید خود نمائی فتد در خاک چون تیر هوایی

همه اسباب جاه و ملک و مالش وسائل گردد از بهر زوالش اگر بر بستر راحت شود یار به پهلویش گل راحت شود خار جیون زمیندار مذکور که شیوه بد نهادی در نهاد طبعش بودیعت نهاده بودند بامید ترقی تازه چشم از حقوق و نوازش دیرینه آن عالی مکان پوشیده و باتفاق فرقه صحرا نشینان که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند چون اخوان الزمان آن عزیز یوسف مصر بیکسی را تنها یافته به بدترین وجهی و اقبیح ترین روشی دستگیر ساختند و دور آن مرکز دائره حوادث روزگار را که ادبار سر بدنبالش نهاده در باب اهتمام تعاقب از بهادران موکب اقبال پای کمی نداشت فرو گرفته خبر نزد بهادر خان فرستاد - چون شان این فتح نمایان عظیم تر از آن بود که در مدت قلیل از چاره گری سعی و تدبیر از پیش رود و چنین نصرت نمایان بی مددگاری تائید آسمانی در لباس ترکتاز رو دهد بنابراین همگان از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاقی که همانا از دستبازی اقبال خدیو روزگار با تاثیر دادن کشتی وقت رو داده بود مشغوف شده را براه نهادند - و هنگام طلوع طلیعه بامداد مانند قضای آسمانی ناگهان بر سر منزل آن خون گرفته ریخته و با اهل و عیال مقید نموده متوجه درگاه آسمان جاه گشتند و حقیقت این فتح مبین که بی دستبازی کوشش بمحض اقبال آسمانی دست داده بود در طی عرضداشت پایه سریر خلافت مصیر عرض داشتند - بادشاده فلک جاه از اطلاع این حقیقت شکر و سپاس منتهای بی منتهای بدرگاه واهب بی ضنت و جواد بی منت ادا نموده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش شادیانه و نقاره فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تمهیت ادا نموده تسلیمات مبارکبانه بجا آوردند *

درین مقام که جای عبرت است خامه سر بر سر حق گزاره
 نهاده بر آن سر است که حرفی پند از کیفیت رسیدن آن والا گهر

بدار الخلافه شاهجهان آباد بنگارش آورده از طول سخن نیندیشید،
و برخی به پهنآوری رفته بتحریر قصه حالش خون سیاه از دیده
قلم بتراوش آورد *

آوردن شاهزاده محمد دارا شکوه از نواحی
سکر و فیل سوار گزرانیدان از میان
بازار دارالخلافه شاهجهان آباد
و بردن بخصر آباد

چون آن مهر سپهر سلطنت و بزرگواری را که بکسوف
ناکاهی گرفتار شده در ماتم دولت و بخت لباس آسمانی در برداشت
بدارالخلافه رسانیدند و آن ماه اوج عزت و نامداری را که بکسوف
بد فرجاسی دو چار گشته هر نفس دل بامید و بیم در می باخت
بکسوت خاکستری بشهر در آوردند از مشاهده این حال که آن
سرو حدیقه اقبال از بیداد سپهر ستمگر هنگام عبور از میان شهر
مانند شاخ شکسته با طبع ناشگفته و نم از نهادش رفته سر خجلت
بر نمی داشت چار بازار گیتی از رونق و رواج افتاده رنگ کار
بروی گلشن روزگار شکست - و از معاینه این احوال که آن رنگین
گل ریاض عزت و جلال از بد عهدی عهد جفا گستر بهر آغوشی
حسرت برنگ غنچه از کهن باغ زمانه دامن کشیده نظر بهیچ جانب
نمی انداخت سپهر سفاک چون خم نیل بجوش آمده از کرده خود
پشیمان گشت - درین وقت که مدت کامرانی آن شایسته مسند
دولت جاودانی بانتمها رسیده نوبت رنج ناگهانی در آمد و اندیشه
غم بر قصد جمعیت پیشی گرفته راه نزول حوادث آسمانی یکبار بر
آن مظلوم کشاده گردید فلک بی مهر نظر بر عجز و افتادگی و
شکسته بالی و پریشان حالی آن سرور نینداخته باین جفا کاران

رسوم و آداب جلادي بظهور رسانيد - سبحان الله اين چه مكان
 حيرت افزاست كه باوجود اين همه دلفريبي و رنگ افروزي گل
 عيش از بوستانش كسي نچيده و نظارگان ظاهر پرست را هنگام
 تفرج بجز خار اندوه دل و ديده آرزو نخليده - تمنای تماشاى گلهاى
 نگارينش كه بقراري و ناپائداري از رنگ آن نمودار است ريشه
 محبت در بر و بوم دلها دوانيده همه را فريفته نيرنگ خود دارد -
 و طراوت عارضى نقش وجودش كه مانند نقش حباب بر روى آب
 وابسته بباد است اهل عالم را بچه طول امل گرفتار ساخته شاخ
 بشاخ ميدواند - همه از بيخردى غافل از آنكه گزند عين الكمال
 عدم همه وقت در دنبال است و اين هستي موهوم با سائر آرزو و
 آمال در معرض فنا و زوال - نه نعمتش پائدار است و نه راحتش
 بر قرار - از خنده گل و فرياد بلبل كيفيت اين راز عيانست و از
 رنگ گلشن و نيرنگ چمن حقيقت اين معنى بميان كه نشاى نشاط
 اين موطن فرح و انبساط كه حسن لطافت و روحاني در آن بكار نرفته
 و بنظر فريبي نزهت آباد فراغ خاطر شاد ارباب غفلت گشته انگيخته
 خمار غم انجامي است و شيريني مرادش آميخته زهر هلاهل ناكامي -
 كسى چه داند كه اين گنبد نيلگون و اين خرگاه منقش كه
 سر كوب جهان و محيط نقطه ارض است چرا در هر آنى گوناگون
 نقشهاى بديع نمودار ساخته عقل دانا را از مشاهده آن در ورطه
 حيرت مي افكند - و در هر زمانى لعبتى چند از پرده خفا بعالم
 ظهور فرستاده فكر معني رسان را محو دريافت آن ميكند - گاه يكي
 را بوصول مرام چون گل از نسيم مهر سرشار خنده نشاط ميگرداند
 و گاه ديگري را بدرد ناكامي چون بلبل چشمه چشمه خون از ديده
 مي راند *

رحلت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ازین
جهان بی مدار بدار الذعم ابدی و جوار
رحمت ایزدی و کشتن بادشاهزاده محمد
مراد بخش بفتوی قاضی گوالیار
و فرستادن سلطان سلیمان شکوه
و شاهزاده سلطان محمد بقلعه
گوالیار و خوراندن کوکدار
و در گزشتن شاهزاده سلیمان
شکوه باجل طبعی

درین دیر دیرین بقای ابد خدای جهان آفرین را سزد
کسی کی درین دیر دارد بیاد که کی بود دارا کجا کیقباد
چو جاوید گیتی نماند بکس جهانبان جهان آفرین است و پس
چنین داند آنکو خدا بنده است که گیتی بگیتی گزارنده است
ککک حقایق نگار و قلم واقعه گزار کیفیت روانه شدن شاهزاده
محمد دارا شکوه بعالم بقا بدین نمط در سلک تحریر می کشد که
چون آن گرفتار پنجه تقدیر و مرکز دائرة الم ناگزیر که خورشید
عمرش مشرف بر غروب گشته و کوکب اقبالش بهبوط و بال فرو
رفته بود مانند پرکار بگرد محیط نقطه خلافت برآمده با جهان
جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی در قرارگاه گزر خواجه
خضر رسیده باقتضای قضا گردن بطوق رضا داده در کنج آن مکان
خونفشان مانند آب حیات در قید ظلمات نفسی چند آرمید از امهات
سفلی پیامش آمده و از آبای علوی سلامش رسیده از دریافت گرامی
رتبه شهادت و ادراک این درجه والای سعادت آگاه ساخت - اگرچه
بحسب ظاهر مانند خردوران کارآگاه بصدمه قدر از جا نرفته خود را

بقضا تسلیم نمود و بشدت دریافت آن درجات عالی و مراتب والا از خود بر نیامده منتظر دعوت داعی حق بود اما فی الحقیقت حجاب هوش و پرده چشم و گوش دور انداخته جان مشتاقش بتماشای جمال جهان آرای واحد بینظیر از تن بیرون رفته و بخیال آشنا روئی مرآت الحقیقت وحدت وجود رو از آینه کثرت نمای شهود برتافته در نظر ظاهر بینان نمودی بر روی کار و مثالی بر صفحه اعتبار مانده بود چون وقت گزشتن از جهان زود گزر شد و هنگام وقوع واقعه ناگزیر در رسید اختر از غایت حسرت بصورت خگر در سینه فلک نمودار گشت و مهر از غم این مصیبت در ظلمت حجاب فرو رفت و سلامت حال و استقامت مآل از دار دنیا رخت بسته ستیزه گردون دود از نهاد جان جهان بر آورد و افواج تیره دل شب پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری شامیانه نیلفام ظلام بر فضای انجمن خاص و عام جهان کشیده از چهار جهت دامان این لاجوردی خرگاه فروهشت - و سرادق قیرگون بر دور دائره افق نصب کرده قاف تا قف قیروان عالم را احاطه نمود مؤکلان قاهر بصورت هولناک از در درآمده قصد ازاله حیات آن رفیع الدرجات نمودند - و اراده اعدام آن پیکر نو آئین که ید قدرت شامبه آنرا بسالمای دراز ساخته بود بمیان آورد خنجر بر گلوی نازنینش کشیدند - سبک خراسی آن تازه گل گلشن سلطنت و کسرانی از بوستان عمر و جوانی با آن همه حسرت و نگرانی گلستان روزگار را پیرایه خزانیه داد - و گزشتن آن عمر عزیز حضرت صاصبقرانی از دولت و زندگانی با آن همه بیچارگی و حیرانی بار اندوه جاودانی بر دلها نهاد - * ابیات *

تنی کا سبب گل بودی دریغش * فلک بین تل چسان زد زخم تیغش
سپرمی کرد خورشید از تن خویش * ولی تقدیر یکسو کردش از پیش
کند تیغ قضا چون قطع امید * نه مه داند سپر گشتن نه خورشید
قضا کامد ز بهرش ز آسمان زیر * قلم چون رفته بودش راند شمشیر

مجملاً چون آن زیب مجموعهٔ عزت که موج خورش خاک را در چمن لاله گرفته چهره بخون شهادت رنگین ساخته مانند گل با سینهٔ صد چاک از چمن دنیا رحلت نمود با همان لباسی که در بر داشت آورده در روضهٔ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه مدفون ساختند - قلم قدرت و خامهٔ تقدیر بخون آن شهید مضمون فاعتبروا یا اولی الابصار بر کتابهٔ پیش طاق روزگار نگاشته سرمایهٔ عبرت بارباب خبرت داد - چون بیان این واقعه بر لوحهٔ زبان خلاق در صورت گزارش جریان یافت و خصوصیات احوال ایام حادثه زای و صدور این اسور عبرت نمای الم انما در سرآت الحقایق باطن آگاه اعنی حضرت کما هو الواقع پرتو انداخت ازین جهت که معامله باختیار آن نبود از کمال ملال و هجوم اندوه بستوه آمده هر لحظه صورت اجل معجل در آئنهٔ معاینه احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار افروز بخت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رنج و عنا همواره نصیب اهل صفوت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا ست و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیدهٔ مبارک آن حضرت کشاد - یعنی درین ایام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار سرب نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تند باد سطوت قهرمان و صدمهٔ صرصر صولت اولیای دولت از پادر نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانهٔ حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجزایب تعظیم مرسل نموده کما ینبغی تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی نموده آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب بسر خود بدرگهٔ عالم پناه

فرستاد - حضرت خاقان گیتی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزاده عالی قدر سلطان محمد روانه گوالیار نموده برای هر کدام خورائیدن کوکنار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم می فرماید و مفتی شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز می نماید لاجرم پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند همراه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بخش را بقصاص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عمود و وفا بموعود در نظر داشته از خون این نامراد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت - اگر خواه نا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد این ضعیف در میان نباشد مواجبه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد هر چه می خواهند بکنند - آنگاه باشاره قاضی آخر روز چهارشنبه بیست و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری دو نفر چیله بدو زخم شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده جسدش را بقلعه گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز بسعی محافظان از مطوره زندان بفراخنای عالم بقا انتقال نموده باجل طبیعی در گذشته متصل شاهزاده مراد بخش موفون شد - الحمد لله که باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلی حضرت وقوع یافته و می یابد بر وفق مرضیات الهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشته صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشته روزگار و دروده فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت می ساختند - الحق

سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایه تسلیمی خاطر و مایه قوی دلی فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قرین رضا و تسلیم می باشند - بی شائبه تکلف آن حضرت در پایداری تحمل این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سر نوشت در میان نمی آرند - مجلاً درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه یافته بسیار قضایای ناشایست صورت بسته که خامه ادب گزار تجویز نگارش سر جمله از آن نا کرده دلیری ذکر و اندازه شرح آن داستان دور و دراز ندارد - بهر تقدیر چون وقت آن رسید که کار پردازان عالم بالا آن حضرت را بجهان بانی عالم دیگر خوانند و لباس حیات مستعار از آن حضرت انتزاع نموده خلعت زندگانی جاودانی پوشانند لاجرم بنابر حکم مقدمه مذکوره بنان داستان پرداز باوجود خود کامی و گرم لگای از پویه آن وادی عطف عنان نموده کیفیت خرامش بادشاه خلد آرام گاه بسیر گلشن ارم و نزهت کده فردوس برین به نگارش می آورد*

خرامش بندگان اعلی حضرت خاقانی صاحبقران
ثانی شاهجهان بادشاه غازی ازین وحشت سرا
بسرابستان ریاض قدس و قرین ملال
گنجان متوطنان عرصه وجود
ازین مصیبت عام

گرت در سینه چشمی هست روش * بعبرت بین درین فیروزه گلشن
ازین گلها که بینی گلشن آباد * برنگ و بوی چون طفلان مشوشاد

نگر تا چند گلبن تازه بشگفت * که از یک صدمه دی بر زمین خفت
نه دولت راست پیوست استواری * نه محنت نیز دارد پایداری
جهان را با همه جور این هنر هست * که نبود شیون و شادیش پیوست
گه آرد محنت و گه کامرانی * به کم مدت برد هر دو کرانی
اما بعد این حکایت درد انگیز و قصه مصیبت آمیز که سوادش از
دوده شمع دل نه از دوده چراغ گل بر صفحه بیان نگارش پذیرفته
از هر لفظ پر سوزش دود غم برخاسته آتش بدل آب حیوان میزند و
از هر کلمه اش که مایه درد دل است خون حسرت می چکد هر
زمان فقراتش مانند موج از بیتابی از جا جسته و نکاتش از گرمی
معنی گلو سوز چون سپند فریاد کنان از جا رفته تو گوئی سطورش
سنبستان بوستان حسرت است مانند ماتمیان گیسو کشاده و حروفش
بنفشه زار کنار جویبار مصیبت است بلباس سوگواران در نظرها
جلوه داده مشتمل است بر قضیه ناگزیر و واقعه بیرون از تدبیر
حضرت سلطان السلاطین زمان پادشاه پادشاهان جهان منظور نظر
رحمت ایزدی مظهر فیوضات سرمدی آفتاب اوج عزت و اقبال سعد
اکبر برج عظمت و اجلال مالک رقاب ملوک عالم کار فرمای
دارالخلافت آدم مطلع انوار دانش و آگاهی بهین مرآت تجلیات
نامتناهی مهر سپهر عز و تمکین نیروی دولت و دین زینت افسر
سرافرازی شهاب الدین محمد ثانی صاحب قران شاهجهان پادشاه
غازی که مدت سی و دو سال بکمال جاه و جلال و نهایت
تمکین و استقلال ملک رانی و کار فرمائی کرده جهانگیری و
جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده ازین رو درگاه سپهر
اشتباهش باندک فرصتی مرجع و مجمع اصناف اسم بل مجموعه
زبده و خلاصه هنرمندان عالم گردیده ببرکت توجه و الایش
سرزمین دلنشین هندوستان گلستان جهان آمده عهد عافیت مهدهش
موسم بهار روزگار بل سن شباب لیل و نهار گشت - و چون روی

سریر فرماندهی این کشور از جلوس شاه فلک جاه محمد اورنگ
زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی زینت یافته آن حضرت بنا بر
اقتضای قضا از روی بی اختیاری در قلعه اکبر آباد عزلت گزین
شده تا انجام کار و فرجام روزگار که اختر بخت هوا خواهان آن
عالی جناب از اوج طلوع و صعود بحضیض هبوط و افول افتاد
درگاه نابسته در احسانش بسان دریچه مبداء فیاض بر روی دلها
باز بوده اهل دریوزه را همه وقت بدان راه بود و پیوسته بحر
جود جاری و موج انگیز گشته بوسیله سید فاضل دیندار میر سید
محمد قنوجی که ظاهر و باطنش بمآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته
و از آغاز سال سی و دو همه وقت در مجلس اشرف حاضر بوده به
بیان آیات قرآن مجید و احادیث ادای حق وام مقام نموده حاضران
مجلس را مستفید می ساخت باصحاب حوایج فراخور حال و قدر
احتیاج و استحقاق می رسید. در عین این حال که بجمیعت کمال
در گوشه مسکنت و انزوا بفراغ خاطر و دل صابر ساعات شبان
روزی را که قرین سعادت و بهروزی بود تقسیم اقامت و وظایف
طاعات و عبادات و ادای فرایض بجمیع سنن فرموده پیوسته بتلاوت
مصحف مجید و تحریر آیات آن و اوراد و استماع احادیث و
مذکور بزرگان سلف اشتغال داشتند و افاضه داد و دهش و
بخشش و بخشایش را شمول کلی بخشیده عجب آنکه اکثر
اوقات در لباس سخنی چند که دلالت بر قطع علایق تعلقات
موری می نمود بر زبان مبارک می آوردند و ذکر حرف انتقال
و ارتحال ازین مرحله فنا و زوال باعث البساط و صفا و خوشی
وقت و حال آن حضرت گشته وحشت و نفرت بخاطر مبارک راه
نمی یافت -

* بیت *

چشم بد دهر را خبر شد نا سازی روزگار سر شد

فلک جفا کار اکتفا بر بی مهری سابق نکرده بستیزه تازه
برخاست و برین حال هم رشک برده سنگ تفرقه بمیان جمعیت
انداخت - کیفیت این معنی غم اندوز این صورت دارد که چون
نزدیکان بارگاه عزت را بانواع اوجاع و اقسام آلام امتحان می
نمایند و ابواب رنج و عنا بر روی مقربان آن درگاه می کشایند
لاجرم بیک ناگاه دو گهری از روز یکشنبه یازدهم رجب سال هزار و
هفتاد و شش هجری مانده در آغاز سال هفتاد و پنجم شمسی که من
مبارک آن حضرت به هفتاد و شش سال و سه ماه بیست و پنج
روز قمری رسیده بود از سبب مالیدن تیل ساخته رزق الله ولد
مقرب خان گیرائییه حرارتی در بدن مقدس اثر کرده عارضه ناملایم
حس بول و پیچش شکم عارض وجود گرمی گردیده طرفه گرانی
پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - و پانزده روز ازین آزار
صعب صاحب فراش بوده در عرض این احوال اگرچه بعد از نه
روز علاج بندر ابن جراح کارگر آمده بغداد از راه بول برخاست و قاروره
بدستور سابق آمدن گرفته تخفیف کلی ازین راه رو داد اما چون
چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرونست و دفع مقتضای قضا از
حوصله طاق خردمندان افزون از جهت ضعف قوی که از تاثیر الم
ناشی شده بود قوت ساقط گشته ضعف استیلا گرفت - و خشکی لب
و زبان از خوردن شربت های سرد بهم رسیده روز بروز تغییری فاحش
در مزاج گرمی راه یافت - درین وقت و چنین کوفت که مردان
قدسی فطرت را قدم ثبات از جا رفته آزادگان تجرد منش دل می بازند
آن حضرت که خالی از نشای ولایتی و ربطی بمبدا نبودند باعلام
الهام الهی از رسیدن وقت انتقال بجوار رحمت نامتناهی آگاهی یافته
اسباب تجمیز و تکفین را خود ترتیب داده از نواب قدسی القاب
بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب درخواست مراعات خاطر
و داجوئی ثمره پیش رس نهال سلطنت پر هنر بانو بیگم که بحسب

سن و سال از هر چهار بادشاهزادهٔ والا مقدار و هر سه دختر نیک اختر کلا است و از بطن کریمهٔ دودمان نجابت و شرافت صبیبهٔ رضیهٔ میرزا مظفر حسین صفوی بوجود آمده و اکبر آبادی محل و دیگر حرمهای محترمه نمودند - و پس از آن مراسم وصیت و وداع بجا آورده بصدد تسلیه و تشفیهٔ خاطر حزین و قلب اندوهگین آن ملکهٔ خجسته صفت درآمده انواع عواطف صوری و معنوی بظهور رسانیده بخواندن آیات قرآن مامور فرمودند - و خود نیز برقت تمام دهان درفشان را که درج جواهر اسرار الهی بود لبالب از حلاوت کلمهٔ شهادت ساخته از خواندن آیت ربنا آتنا فی الدنیا حسنهٔ و فی الآخرة حسنهٔ و قنا عذاب النار سه گهزی از شب دو شبه بیست و ششم رجب سال حال مذکور گذشته بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی پیاپی بابت دعوت راه سرمنزل مغفرت ایزدی پیموده بمسند گزیننی قصور بهشت و همنشیننی ارواح مطهره توجه فرمودند - باجود آنکه ملکهٔ روزگار بانوی بانوان والا مقدار بمقتضای پاس ادب و تقدیم لوازم ارادت و حق ابوت سرانجام برداشت و بزرگ داشت موافق شان و شوکت آن حضرت درست نموده خواستند که بعد از طلوع صبح نعلین نور مطهر آن قبلهٔ روزگار را بعز و وقار بروضهٔ منوره که مقیاس هندسهٔ خرد از قیاس قدر اساس و تقدیر مقدار سنف و جدار آن کوتاهی می نماید و فسحت حوصلهٔ اندیشهٔ مهندس پیشه از مساحت مساحت آن به تنگی می گراید و باعتبار وقوع آن در گلشن فردوس زیب برکنار دریای جون نمودار جنات تجری من تحتها الانهار است و از غایت فیض بخشی و دلکشائی فضا و فرح افزائی مساحت و صفا پروری مقام بر روی زمین بچشم فلک هزار چشم در نیامده بادگار روزگار است و چرا چنین نباشد که سر تا سر منار جدار آن از سنگ مرمر صاف شفاف در عهد اعلیٰ حضرت بصرف پنجاه لک روپیه در مدت

بیست سال رسیده بام تا شام از هر لوحش سفیده صبح صادق
 پرتو ظهور دارد و تماشائی را از دیدن آن آرزوی تفرج خلد برین از
 یاد میروند رسانیده عالمی را از دولت دریافت سعادت همراهی و ادای
 نماز جنازه بهره ور فیض جاوید سازند - الحق جای آن داشت و لازم
 چنین بود که نعش مبارک آن مورد جاوه صفات جمال و جلال را
 که هم دوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود ارکان دولت و اعیان
 حضرت از دولت خانه تا روضه منوره بکمال تعظیم و نهایت تکریم
 دوش بدوش رسانیده بدریافت این سعادت عظمی سرافرازی دارین می
 اندوختند و اعیان اکابر و اعلیٰ اهالی اکبر آباد و سائر اشراف و
 اعظم و ائمه و موالی اطراف و جمیع فضلا و علما و ارباب ورع و
 تقویٰ و اصحاب عمایم حاضر آمده سر و پا برهنه کرده گرد و پیش
 نعش مقدس کلمه گویان و تسبیح خوانان بذكر تکبیر و تمجید غلغله
 در گنبد دوار می انداختند و از هر دو طرف آن حضرت سامان
 طرازان سلطنت دستها بریزش سیم و زر برآورده بجهت ترویج روح
 و روان و فرحت و سرور آن قبله زمین و زمان چندان نثار رهگذر نعش
 انور می نمودند که خرمن خرمن درهم و انبار انبار دینار بجهت
 بی برگان روزگار ذخیره می شد و غنی و فقیر از خوان احسان بهره ور
 و زله بر می گشتند اما چون بندگان حضرت در دارالخلافه شاهجهان
 آباد تشریف داشتند و بیگم صاحب بهمه جهت بی اختیار و مدار
 کار در دست دیگران بود آخرهای شب از راه زینه شاه برج بروضه
 منوره رسانیده بعد از ادای نماز جنازه وقت دوپهر زمین را بشگافته و
 آن زنده دل را که آیه رحمت الهی و گنج فیض نامتناهی بود
 بودیعت نهادند -

* ایات *

به پیرانه سر گنبد لاجورد	بشاهنشده دهر بین تا چه کرد
مباد آن گلستان که سالار او	بدین خستگی باشد از خار او
فقیر از جهانی که شاه جهان	ازو شد دل آزرده سوی جنان

مگر جوهر مردمی گشت خورد که در مردمان مردمیها بمرد
 بچشم اندورن مردمک را کلاه هم از مردن مردمی شد سیاه
 روایح ذات مقدس آن روح مجسم باطن ارض را ابالب از عطر فیض
 ساخت و تن ارجمندش که جان مصور بود زمین مرده را پیرایه
 زندگی بخشید - رضوان سعادت نشان از پرند دیده حور عین و پرنیان
 خوی نازک نازنینان بهشت برین پا اندازش نموده ساحت جنت را به
 بساط شادکامی و خرمی هزاران زیب و زینت داد - و از انوار قدوم
 آن سرور ادب پرور زینتی دیگر بر آذین آن بسته برسم شگون ابواب
 نشاط بر روی مقدسان عالم بالا بر کشاد - و ساقیان بزم خالد با زلال
 رحمت باستقبال آمده مبارکباد خیر مقدم بجا آوردند و حوران فرودس
 ورود آغاز نموده زلال آمرزش برایش تحفه آوردند - زهی ارجمند
 گوهر روحانی که تا زینت افزای خطه وجود بود بچشم جهان در
 جامه معشوق جلوه می کرد و در نظر اهل طلب بلباس وجدان مطلب
 مصور می شد و چون از دنیا رحلت نمود از توالی مغفرت شاد کام و
 از میامن رحمت خاص قرین اقسام آسایش و آرام گشته بر صدر جنت
 جا گزید - * آیات *

زمین چون ننازد که آن پاک دین
 چو گنج است پنهان بزیر زمین
 بخاک آن تن پاک کرده قرار
 چو آیات مصحف بخط غبار

ارزنده گوهر درج عصمت بیگم صاحب و دیگر محترمان حریم دولت
 و اقبال از مشاهده این حال روی گلگون را بضرط طبانچه نیلگون
 ساخته از صدف دیده دریا دریا گوهر آبدار بر زمین ریختند و از
 غایت حسرت همه چون مردم دیده تن بلباس سیاه داده بخون دل
 رخساره افروز بخت گردیدند - و دیگر سائر نقاب گزینان حجاب
 عزت از وقوع این حادثه اندوه زا خورشید رخسار را در ظلمت گیسو

نهفته از لعل آبدار بجزع و فزع آتش در خرگاه فلک زدند - و بنااله
 جانگداز گرد فنا از بنیاد بقای دوران بر آورده از موج خیز طوفان
 اشک سفینه حیات جهان را بغرقاب یاس دادند - کاکل تابدار و سنبل
 آبدار سلسله مویان از کشاکش انامل مانند تارهای چنگ از مضراب
 غم بفریاد آمده از هر سو جدا جدا نفیر بر می آمد - و پیچاک طره
 مسلسل لاله رخان از آویزش پنجه اندوه تار تار گشته خود را بی
 تلبانه بر آفتاب می زد - خاصه بیگم صاحب که درین مصیبت عام
 از فرط انعدام شکیب و آرام رو و موکنده هر لحظه صورت اجل
 معجل در آئنه معائنه برای العین می دیدند و از کمال ملال و
 هجوم اندوه بستوه آمده باین نوحه درد انگیز می پرداختند -

* ایات *

ای آفتاب من که شدی غائب ز نظر
 آیا شب فراق ترا کی بود سحر
 ای بادشاه عالم و ای قبله جهان
 بکشای چشم رحمت و بر حال من نگر
 نالم چونی ز غصه و بادم بود بدست
 سوزم چو شمع در غم و دودم رود از سر

دریغ از نهان گشتن آن روی چون ماه در گرد تیره از جنای آسمان
 و افسوس از فرو رفتن آن نیر نور افروز در چاک سینه خاک از
 فتنه آخر الزمان - اجل را رحم نیامد که آن چنان شجر برومند بوستان
 عز و جلال را بخاک افکند و فلک را دریغ نیامد که آنچنان سرو
 سهی گلستان نلافت را از کنار جوئبار زندگی بر کند - ای روح
 مجسم وقتی بوی گل بر تنت گرانی میکرد اکنون در زیر انبار گل
 چونی - و ای جان مصور وقتی حرکت نسیم جسم نازنینت را رنج می
 آورد حالیا در ته خاک چونی -

* نظم *

شد گره از گریه چون گرداب دریا در گلو
گر خدا آسان نسازد کار بر من مشکاست
گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حور عین
میزبانی کن که مهمانی عجب در منزلست
ای انیس گور دمسازش بحسن خلق باش
خاطر او را نرنجانی که بس نازک دلست

بادشاهها دلت که مشکوای نور ارض و سما است چرا بعزالت گزینی
خو گرفته و جمالت که کعبه اهل صفاست چون از سهجوران رخ
نهفته - قسم بجاه و جلالت که بی پرتو آفتاب رخت شب تاریک
غم کیشان رو بصبح نمی آرد و بی فروغ ماه دیدارت جهانی
مرگشته ظلمات حیرت بوده راه بجای برد - یکی از مشرق جبرو که
مهر کردار جلوه در کار مشتاقان کن که عالمی بیلای درد انتظار
گرفتار است و دمی از فروغ نور حضور مجلس خاص و عام را روشنی
نیک اختری ده که جهانی از محرومی رخت سوگوار است - سریر
گوهر و عرش مینا کار از فراق جاوس مبارک - همه تن خون گشته
از چشم چشمه چشمه گوهر آبدار بدامان می ریزد - و قره العین
سحاب که بامید پا بوس مبارکت از آغوش صدف جدائی گزیده تن
بمصاحبش داده بود از درد حرمان رنگ بر روشکسته در آب و تاب
خود می طپد *

القصة در شبستان دولت قیامت کبری قائم گشته سوگ
بمرتبه استیلا یافته که مستوران جنت بصدمه های بانوان
حرم سرای عزت از جا در آمده با گریبانهای چاک مراسم تعزیت به جا
آوردند - و از آه و ناله سوگواران که در گنبد مینا پیچیده بود
بنات گردون بجهت تقدیم لوازم ماتم داری رو و مو کشاده از
اقامت لوازم ماتم داری چیزی باقی نگزشتند * نظم *

مهر و مه بر روی آن فرخ لقا بگریستند
روز و شب بر حال آن صاحب لوا بگریستند
بسکه اندر عهد او مایه و مرغ آسوده بود
ماهیان در آب و مرغان در هوا بگریستند
آسمانها با هزاران دیده بر اهل زمین
همچو باران بهاری در هوا بگریستند
خلق و عالم هر طرف نوحه کنان و مو کنان
کو بکو و سو بسو و جا بجا بگریستند
از خروش گریه و بانگ عزای کس نخفت
بسکه در هر خانه از اهل عزا بگریستند

مجملاً از وقوع این واقعه درد افزای شکیب گاه سلامت حال و
استقامت مال از جهان رخت بسته ستیزه گردون گرد از نهاد گیتی
بر آورده کوه الم و جهان جهان اندوه بخاطرها راه یافته زمین
بر قرار پیش بلکه آسمان بر مدار خویش نماند - و کوچه و بازار شهر
نمودار رستخیز گردیده از هر خانه فریاد و شیون با آسمان برخواست
و آشوب محشر از هر طرف پدیدار گشته عشرتکده گیتی را ماتم
کده ملال ساخت - اکنون جهان کو بغم نشینی که از شادی
اثری نماند و فلک کو خون گری که در مهر از صدف آسمان
بیرون رفت - * نظم *

کی ز دل کلفت این حادثه کمتر گردد
مگر آن روز که شاهم ز سفر بر گردد
خود گرفتم که فلک فکر تلافی دارد
راحتی کو که باین رنج برابر گردد
هیچ رو نیست ز دوران دو رو خاطر خواه
کار بهت نشود گرچه ورق بر گردد
پون این درد بیدرمان که دل عالمی بدرد آورده به آه و ناله دفع

نمی گردد و تسلی خاطر از گفتن و نوشتن میسر نمی آید بلکه اگر عرصه سخن چون آسمان وسیع گردد محیط شمه از آن نمی تواند گشت و اگر متون کتب و بطون تواریخ تا روز جزا بذكر مجملی از آن پر شود هنوز اندکی از بسیار باظهار نرسیده باشد درین صورت قلم شکسته چه نویسد و تا کجا نویسد - امید که تابنای این دیرینه دیر بجا باشد اثر خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه پیشطاق این بلند رواق باد و تا بنای این دار فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان گرداناد *

انمودگی از احوال برکت اشتمال اهل حال و قال از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای علام و فضلالی انام و اطبای حذاقت پیشه و شعرای لطیف اندیشه و امرای عالی مقدار که ادراک سعادت عهد میمنت مهده حضرت صاحب قرآن ثانی نموده اند

چون ابواب انواع برکات و میامن بر روی فاتحه این کتاب مستطاب بیمن فتح الباب توحید و نعت و منقبت آل و اصحاب مفتوح گشته لاجرم خاتمه آن را بتذکار احوال و آثار زمره ابرار و احرار که بنابر مقتضای مضمون خبر صدق مشحون عند ذکر الصالحین بنزل الرحمه از روی یقین مستلزم نزول مواهب و مراحم عالم بالا و احیان ذکر شان بیشک از مظان افاضه فیوضات و فتوحات ایزد تعالی است کامل نصاب برکت و شامل نصیب میمنت می سازد تا مگر ریخته کلک گسیخته سلک این شکسته مقال خسته بال ازین پیوند اتساق و انتظام پذیرفته سر رشته بکدمتی و ربط فرادست آرد - و بوکه انگیزته بنان از دست رفته

این آشفته حال به نسبت شمایم نفحات انس بوبمهب نسایم
 قدس یعنی استیناس طبایع و قبول قلوب صاحبان برده برین سر سرمایه
 طیب خواطر مقبلان اندوزد - چنانچه باقبال گزارش احوال سعادت
 مآل خداوند این دولت بی زوال درین عهد فرخنده از حسیض بی
 قدری و خمول باوج شهرت و قبول رسیده - همچنین نظر به پرتو
 شرح حالات آن طبقه والا نیز تا بامدد روز نشور منظور نظر توجه
 دیده وران بالغ نظر و مذکور انجمن حضور صاحب خبران سخن
 پرور گردد - * نظم *

بی خرد را خرد کند بخرد نیک گردد ز قرب نیکان بد
 خاک را نازه مشکناپ کند آب را بوی گل گلاب کند

صلاله سلسله عایه مرتضری سید محمد

بخاری رضوی

سر رشته نسب والای آن واسطه العمقد و زیب آل عبا و
 مرسله الصدر عترت رسول الله صلی الله علیه و سلم به پنج واسطه تا
 غوث اعظم شاه عالم و از آن پیشوای سادات ذوی السعادات بمیانجی
 بیست و یک بطن کریم کرامت نصاب بوالا جناب شاه ولایت مآب
 میرسد - و سلسله نسبت آن همایون نسب خود بی وساست و سایط
 بدانحضرت می پیوندد - و اکثر ازین سلسله الذهب با کرامت
 ذات و صفات ولی یا ولی شعار بوده اند که خلعت خلقت والای
 ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن مطرز و مذهب
 است - و شیمه کریمه هر یک ازین جمع ذی شان به تهذیب مکارم
 اخلاق و تادیب آداب و سنن انبیا علیه الصلوة مؤدب و مهذب -
 از جمله ولی الاولیا سید جلال معروف به مخدوم جهانیان که مرقد
 مطهرایشان در قصبه اوچه واقع است - و همچنین قطب السادات
 سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بتو سه

گروهی احمد آباد آسوده اند - و سید اعظم سید محمد مشتمر
 بشاه عالم که روضه متبرکه ایشان در مقام رسول آباد بظاهر
 احمد آباد سمت وقوع دارد - مجملاً جمله مجاهد سیر این سید ستوده
 خصال نیکو محضر رد مرتبه نیست که مراتب آن تا روز حساب
 بشمار در آید - از جمله دقایق تجرد ظاهر و باطن و عدم علاقه
 قلب بعلائق صوری و معنوی باوجود کمال جاه و جلال که همانا
 سرمایه تعلق خاطر بدلبستگیهای گیتی باشد در درجه داشت که
 مافوق آن به تحت تصور خرد در نیابد - اولاً در طریق ایشان که مدار
 این سید بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکه راسخه داشت که باوجود آن
 مایه درآمد کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگذر انعامات و
 اقطاعات آبدی این دولت کده سردی و فتوحات و نذورات اصحاب
 ارادت از کل خطه گجرات و اکثر اهل اقطار آفاق همگی را بر
 ارباب استحقاق انفاق نموده خود بکرته یک تهی و لب نانی تهی
 قناعت می کرد - و سایر فقرا و مساکین را از اطعام عام و انعام
 خاص زله برو بهره ور می ساخت - از جمله در روز عرس شاه عالم
 یعنی سر سال ارتحال آن مقتدای امم که زیاده بیک اک آدمی از
 شهر و نواحی در بقعه رسول آباد فراهم می آمدند خوان نوال بهمه
 کس تا همه جا می کشید که فواضل آن از زله بندان شره مند
 فاضل می آمد - ملخص سخن هرچه از هر راه میرسید بر ابنای سبیل
 سبیل می نمود و تا حبه که بدان دسترس داشت در دبه زنبیل
 مسافر و مجاور می ریخت - حضرت شهنشاه گیتی پناه دو مرتبه از
 اداک برکت لقای مبارک آن سید جلیل القدر فیض باب شده اند -
 نوبت نخستین در ایام بادشاهزادگی در خطه پاک احمد آباد و دوم
 بار بوقتی که از دارالخیر اجمیر متوجه قرار که سربر خلافت مصیر
 شده بودند و گزار موکب اقبال در طی راه بر احمد آباد افتاد -
 و چون جلوس همایون بمبارکی و فرخندگی وقوع یافت بنا بر آنکه

از عروض عارضه ضیق النفس عرصه حرکت بر ایشان تنگ فضا شده بود ناچار خلف الصدق خود سید جلال را که هم اکنون برخی از احوال آن سید حمیده افمال علی الاجمال گزارش پذیر خواهد شد بر سبیل ادای رسم تهنیت بدربار گیتی مدار فرستادند - و رحلت آن سید ملک صفات در هشتمین سال جلوس فرخنده فال مطابق سال هزار و چهل و پنج هجری اتفاق افتاد - و مرقد منورش در گنبد متصل بدروازه سمت غربی روضه حضرت شاه عالم سمت وقوع پذیرفت - و آن صاحب سعادات دارین بتاریخ ولادت خود بدین مصرع مشهور*

من و دست و دامان آل رسول

بر خورده بود - و سید جعفر نبیره اش خلف الصدق سید جلال تاریخ ارتحال جدا مجد خود را سید محمد آخر الاولیا یافته*

نقاوه آل کرامت صفات سید شریف الذات کزیم الخصال سید جلال

شمایل کردار و گفتار این سید آرسیده اوضاع و حمیده اطوار همگنی مخایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخه ملکی و خصایل کامله انسانیست - و آثار شرافت ذات و صفات که از سیمای حال آن زبده آل والا جلال چهره نماست دلیل است بر آن که فرع اصل اصیل کرامت انتساب امامت انما است - باطنش بمبادئی ماثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و ظاهرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراسته و اقسام علوم ظاهری و فنون دانش رسمی آسوخته و از منبع مقامات علیه و سخنان بلند و مشرب ازجمند مشایخ کبار مذاق عالی و ذوق سرشار اندوخته - آنگاه بانداز همت بلند آهنگ رفته رفته بر مراتب و مدارج و معارج اهل وصول و وجدان ترقی نموده باسرار استار این طایفه والا پی برده

طریقهٔ پیروئی ارباب سلوک و عرفان کما ینبغی باقدام فرط ریاضت سپرده از محض استعداد ذاتی و قابلیت وهبی بر سبیل ظفره بمنازل عالیۂ این طبقۂ علیہ رسیده - و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی کہ جمال صوری و کمال ظاہریٔ مرد بالکلیہ در استکمال فنون آنها منحصر است مثل حسن محاوره و لطف محاضره و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگی حرکات و سکنتات و موزونیت طبع نکته سنج دقیقہ یاب شمول نصیب و کمال نصاب دارد - و گاهی به تحریک انبساط طبیعت لطیف و اهتزاز سن شریف درر غرر اشعار آبدار عاشقانه عارفانه در سلک نظم انتظام می دهد - و چون سر رشتهٔ نسب این سلسلۂ علیہ بسادات عالی حسب رضوی می پیوندد لهذا رضائی تخلص می کند - و از جمله اشعار شعری اشعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سه رباعی درین مقام اختصار نمود *

رباعی

آن ماء که مهر او مرا مضطر داشت
وز خاک فراق بر سرم افسر داشت
چون پرده ز خورشید رخ خود برداشت
ناگه دیدم که در کلام سر داشت

رباعی

عشق است که دم دل و جان می شکند
عشق است که پیدا و نهان می شکند
عقلم آذر شده است و عشق ابراهیم
کین بتها می تراشد آن می شکند

رباعي

هرچند که چون روح مجرد پاکم
 آورده و پابند جهان خاکم
 ننده مهتاب پیاپی همه کس
 می افتم و نور دیده املاکم

بن سید فرشته سرشت که مکرز بملازمت اشرف رسیده خواه در ایام
 حیات والد والا قدر و خواه بعد از وفات آن قدسی صفات همواره
 بکمال عنایت و مهربانی معزز بوده و به نور نهایت قرب انجمن
 حضور انور آنسرور چهره اقبال مندی افروخته شاهد قبول و اقبالش
 بزیور قابلیت و استعداد و حلیه تهذیب روش سلوک و تادیب
 باداب ملازمت ملوک محلی گشته و محامد صوری و مناقب معنویتش
 بی نهایت مقبول و مرغوب طبع دشوار پسند آن حضرت آمده چنانچه
 مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان می آوردند که وجود سید
 جلال درین عهد سعادت مهذب بسیار مغتنم است - و امروز کسی که
 بهمه جهت خصوص از رهگذر کرامت حسب و شرافت نسب و
 مفاخر صوری و معنوی و مآثر ظاهری و باطنی شایان اعزاز و احترام
 بادشاهی بوده قابلیت آن داشته باشد که بشرف صحبت و قرب حضرت
 خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و سباهی گردد این سید جلیل
 الشان است ازین جهت که حضرت خلافت منزلت با خود قرار این
 معنی نمی دادند که آن مهذب آفریده جناب آفریدگار و برگزیده
 عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد لاجرم
 نهم شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه و نهایت تکلیف
 بقبول صدارت کل ممالک محروسه و تفویض منصب شش هزاری دو
 هزار سوار کاسروانی سایر محتاجان جهان و نیازمندان روزگار گردانیدند*
 ولادت آن سر حلقه رضیه رضویه و صاحب جلالت دینی و دنیوی
 در یازدهم ماه جمادی الثانی از شهر رسال هزار و سه هجری اتفاق

افتاده - و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمده -
 غره جمادی الاول بیست و یکم جلوس مبارک موافق هزار و پنجاه
 و هفت هجری ازین دار ملال به فسحت آباد جهان باقی انتقال
 نمود - از جمله مواهب و عواطف حق تعالی در حق این سید
 ارجمند اعطای آن گونه دو فرزند سعادت مند است - اولین ستوده
 سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال
 است چنانچه بمقتضای الولد سر لایبه همانا مظهر جمال و کمال
 آن ستوده خصال است - بی تکلف آثار سداد و صلاح از لطافت
 ظاهرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلی نور بر شایق طور
 فروغ ظهور می دهد - و مکارم اخلاق که لازم کرامت اغراق است
 بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش برستی و درستی ادای
 شهادت می نماید - دوم مظهر انوار تجلیات جلی با صدق حقیقی
 لفظ ولی سید علی مخاطب به رضوی خان که ید قدرت خمیر فطرتش
 را از آب لطف خوی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش
 بعفاف و صلاح و راستی و درستی انس تمام گرفته - و دیده از مطالعه
 صفحه جمال و ملاحظه اقوال و افعال آن ستوده خصال حیران
 قدرت الهی می گردد - و از مشاهده سیمای والایش که فہرست
 خصایل حمیدہ و شمایل پسندیده است این مدعا کہ خلق تابع
 خلق است بسرحد نبوت میرسد - ایزد تعالی چون می خواست کہ رسم
 آز و نیاز از گیتی بر افتد آن خازن جواهر اسرار دین و دولت را
 صدرالصدور ممالک محروسه گردانید *

قدوة اصحاب فنا اسوة ارباب بقا شیخ جاوید

کبیر بندگی حضرت میان میر

آن پیشوای اهل سلوک و وصول و مقتدای خداوندان اقبال و
 قبول بعد از طی مسلک تجرید و تفرید در مقام فنای مطلق و نفی

ماسوا قدسی ثابت و اقامتی راسخ داشتند - و پس از قطع مسافت پر
 آفت سلوک پیمائی ترک دنیا و ما فیها و انقطاع از علایق قوی
 پیوند هوس و هوا پی بسر منزل وصول برده مجاورت کعبه وصل
 برگزیده بودند و در فنون علوم معقول و منقول کمال تبحر اندوخته
 و در جمیع ابواب دانش رسمی بغایت مستحضر بودند - چنانچه
 اکثر دانشوران عهد برای حل مطالب مشککه بایشان رجوع می
 نمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفه و اصطلاحات
 این طائفه خود بحر ژرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکی شیخ
 الموحدین ابن عربی بخاطر داشتند و صفحه صفحه شرح فصوص الحکم
 حضرت مولوی جامی را از بر می خواندند - و سر رشته نسب آن عالی
 جناب بحضرت فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه اتصال دارد - و اسم
 سامی ایشان میر محمد است و در افواه عوام و خواص باشتهار میان میر
 اختصاص دارند - ولادت با سعادت ایشان در قصبه سیوستان از
 مضافات تهته وقوع یافته - والدین و همشیره آن سر حلقه خداوندان
 حال و استقبال از اهل حال و قال و از کمال مرتبه صفای باطن
 صاحب کشف و کرامات بودند - آن پیر طریقت در عین عنفوان
 شباب از مولد خود پرتو ورود مسعود بدار السلطنت لاهور گسترده
 در خاک پاک پنجاب نشو و نما نمودند و آن جا سلوک مسالک
 طریقت بروش سلسله عالیه قادریه اختیار کردند - از آن جا که دشمنی
 شهرت و دوستی گمنامی شیمه کریمه اصحاب کمال و شیوه
 ستوده اهل حال است چه عارف را با معروف بودن کاری نیست و
 شناسای خدا را با شناسای خلق نسبت بخود شماری نی لاجرم مدتی
 متمادی همت بر طی این وادی گماشته حامل الذکر و مجهول
 القدر در زاویه خمول جا داشتند - چندانکه تا قرب چهل سال
 هیچ آفریده از حقایق احوال فرخنده مال آن برگزیده عنایت حضرت
 آفریدگار خبردار نبرده مظهر اسم شریف الخفی و مصداق مصدوقه

اولیای تحت قبایلی لا یعرفهم غیری بودند - عاقبت از آنجا که عشق و مشک پنهان نمی ماند جمعی که روایح معرفت بمشام جان شان رسیده بود بو بدان گل سر سبد وجدان و گلدسته گلشن عرفان برده از صفوتکده قدس یعنی خلوت مقدس آن عرشی مکانت کرسی مکان نفحات فیض استشمام نمودند - و در آن خرابه معموره که فی الحقیقت بیت العمور عالم حقایق و معارف بود بر سر این گنج خفی و خازن بل مخزن نقد توحید برده آن کنز مخفی را بر آوردند - مجملأً از جمله خصایص آن اخضر خواص مقربان درگاه این که مدت العمر پارسا بوده تاهل اختیار نه نمودند و نهایت مرتبه فقر و فنا و غایت مراتب غنا و استغنا داشته هیچ چیز از هیچکس نمی گرفتند مگر قلبی از ملایمات نشأ بشریت که بر سبیل تدرت بنا بر وجوب سد رمق و ستر عورت هنگام کمال احتیاج از ممر حلال قبول می نمودند و اهل دنیا را بدون ترک تعلق مطلقاً تلقین نمی کردند و صاحب تصرف تام بوده قدرت کبی بر ایصال اهل طلب بسر منزل مطلب داشتند - چنانچه هر صاحب سعادت می که بطریق ایشان سالک مسالک طریقت می شد زود بمقامات عالیه وصول یافتی - و در اواخر عمر غیرت معشوقی شاهد حقیقی دیده ایشان را از مشاهده غیر بر دوخته بیک بار در ظاهر و باطن محو شهود مطلق خویشتن ساخت - و چون آل آزرده علائق و آزاده تعلق صحبت خلایق که مفتون تنهایی و دل بسته جدائی خویش و بیگانه بود آشنائی خواهش آن بار یگانه داشت و کشاد خویشتن در بستن در خلوت بر روی آمد و شد مردم می داشت - چنانچه مضمون این منظومه - *فرد*

چون تنهائیم هممنفسم یاد کسی است چون هممنفس کسی شوم تنهائیم
همانان حسب حال ایشان شده بود - لهذا در مدت انزوا
و اعراض از تعرض ماسوئی قطعاً گوشه عزلت را از دست نداده
پا شکسته کنج تنهائی می بودند و بزیارت درویشان چه جای

دیدن مردم اهل دنیا و دخول در منازل ایشان رغبت نمی نمودند۔ لاجرم حضرت بادشاه دین پناه که همواره خواهان صحبت خدا آگاهان می باشند و پیوسته در پی تقرب مقربان درگاه بوده باین تقریب مزید درجات قرب آن حضرت می جویند بعد از معاودت کشمیر چنانچه در مقام خود سمت ایراد پذیرفته مکرر بقعه متبرکه آن سر حلقه سلسله اهل الله را از فیض حضور پر نور بتازگی سهیبت انوار برکت ساختند ۔ و باوجود کمال وحشت و نفرت که از ملاقات خلق داشته از همه کس پہلو تہی می کردند بشگفته پیشانی و کشادہ روئی پیش آمده انس تمام بحضور آن حضرت گرفتند۔ و بمجالست آن مہین جانشین خلفای راشدین راغب شدہ ترغیب توقف و اظہار خواہش امتداد جلوس نمودند ۔ آن روز غریب صحبتی رنگین رو دادہ سعادت یافتگان حضور این انجمن پر نور اقتباس انوار و فیوضات بیقیاس نمودند ۔ و حضرت بادشاہ حقایق آگاہ بنحوی شیفتہ صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند کہ مزیدی بر آن متصور نباشد ۔ چنانچہ بارہا اطوار محمودہ و احوال ستودہ ایشان را ستودہ می فرمودند کہ از مشایخ متصوفہ این کشور میان میز را کامل تر یافتم و ازیشان گزشتہ شیخ المشایخ شیخ فضل الله کہ ملاقاتش در ایام بادشاہزادگی در برہانپور کہ موطن او بود رو دادہ از ہمگنان بمبدأ مربوط تر دیدم ۔ بالجملہ میان میر زیادہ بر شصت سال در داراسلطنت لاهور اقامت پذیر شدہ مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند ۔ و بسال ہزار و چہل و چار خلع خلعت عنصری نمودہ بہ صحبت قدسی پیکران عالم دیگر گرائیدند ۔ و مرقد مطہر ایشان در موضع غیاث پور کہ نزدیک بعالم گنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع ست مقرر گردید *

شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادری

عزت گزین زاویه، عزلت و طالب وحدت در کثرت بوده با پاکیزه روزگاری کمال پرهیزگاری داشت و پارسای کامل پارسائی تمام جمع کرده بود - اگرچه ابواب طلب بالکلیه مسدود نموده بود اما راه قبول ندور و فتوح مفتوح داشت و مخارج همگی مداخلش انعام نیازمندان و اطعام ارباب استحقاق می شد - و جمیع اوقات بل سر تا سر حرکات و سکناش مصارف خدمت فقرا و مساکین می گشت - بسیار شگفته جبین و کشاده رو و نان ده و مهمان دوست و مهذب الاخلاق و خوش نقل و نیکو محاوره بود - و سخنان بلند و نوادر ارجمند و نصایح و مواعظ دل پسند را متذکر بوده در طی صحبت بمناسبت مقام بر سبیل وعظ و تذکیر ایراد می نمود - و در واقع کلامش در دلها وقع زمام یافته خود در نظرها وقر کای داشت - پادشاه دین پناه مکرر به بقعه ایشان تشریف بردند و پرتو حضور پر نور بر خانقاه شیخ گسترده چنانچه سابقاً سمت گزارش پذیرفته ، در شعبان سال هزار چهل و شش هجری متوجه عالم باقی گشته دامن تعلق از صحبت مردم بر افشاندند *

مظهر تجلیات خفی و جلی مولانا محب علی

آن شارب رحیق تحقیق پیمانانه پیمای نبیذ تجرید که از راه روح افزای فنا فی الله نشای بقا بالله بافته در عین سکر شوق محو صحو ذوق گشته و از تر دماغی وجد و وجدان بحالنامه خوانی ترانه دلکش انا هو من اهوی و من اهوی انا تر زبان آمده - آن ذاهب مذهب وحدت وجود بل صاحب مشرب توحید موجود از سر جوش خم بادد هوش ربای معرفت و به جرعه مرد آزمای حقیقت تا غایتی بی خویش و سر خوش گشته که پی خویش را گم کرده آنگاه

ببال کمال و ارستگی از قید دام دل بستگی هر دو کون بسته در
 وادی تعبید از غایله غول راه اخلاص یعنی بیم دوزخ و امید بهشت
 رسته در جمع موافق و اما کن خود را وقف خدمت فقرا و مساکین
 کرده در انجاء مقصد و سرام عموم اصناف انام زیاده بر امکان
 مساعی جمیله بذول میسازد - اصل آن جناب از اوباق جغتو
 است از نسل قوم معروف کوه بر و باعث اشتهار بانتساب بلاد سند
 آنست که صدر الزین محمد والد اخوند عمراه جنت آشیانی همایون
 بادشاه بخطه ننه رفته بنا بر صغر سن از متابعت خیل اقبال تخلف
 ورزیده در آن مقام توقف گزید - و بعد از اشراف بر سن تمیز تکلیف
 تا عمل اختیار نموده میلاد اخوند در آن بلاد اتفاق افتاده نشو و نما
 نیز در آن جا یافته - بعد از تحصیل علوم دینی عبدالرحیم خان
 خانان هنگام فتح آن دیار نظر بحالت حالی و قالی آن صاحب نشاء
 عالی کرده تکلیف همراهی نمود - و ایشان نیز بدین معنی راضی
 شده در سن سی سالگی در برهانپور بزوايه انزوا نشستند - و
 پس از چندی آهنگ طواف مقامات حجاز و یثرب نموده در بندر
 سورت ادراک فیض ملاقات پیر کامل و سالک واصل غارف خدا
 آگاه شیخ محمد فضل الله نموده شرف صحبت آن قدوة اصحاب عرفانرا
 از دست ندادند و خرقة رشد و ارشاد و اجازت اهدا و ارشاد
 گرفتند - و بعد از مراجعت سفر برکت اثر حج در برهانپور فیض حضور
 مجلس پر نور اشرف اندوختند - و حسب الامر عالی بالتزام رکاب
 نصرت نصاب ارتکاب نموده از آن وقت همه جا بسعادت ملازمت
 فایز بوده در سال هزار (؟)* از جهان فانی رحلت نموده در جوار
 رحمت ایزدی جا گزیدند - و آن عارف کامل در عین غلبه نشای

* محمد صالح سنین وفات آن بزرگان دین و اهل کمال که بعد از
 سپری شدن ایام حیات عبدالحمید مؤلف بادشاه نامه جان بحق سپردند
 بصحت رقم نکرده چنانچه ابن نقص چند جا در تصنیفش یافته می شود*

ذوق گاهی اشتعال نائره شوق را برشحه فشائی لطف اشعار آبدار
فرو نشانده انواع سخن از مثنوی و غزل و قصیده و رباعی که از
روی کمال مرتبه وجد و حال ناشی شده انشا می نمایند و اغلب
اوقات شاهد معانی عاشقانه و عارفانه که از شمایم آن نسایم
قدس و نفحات انس تمام بمشام ارباب عرفان و وجدان میرسید در
لباس نظم جلوه می دهند - درین مقام بایراد بیتی چند از آن جمله
ادای وام حق مقام می نماید -

بادی نوزد ز هیچ سوی کز من نبرد دلی ببوی
چون آئینه خلوتیست مارا نا بسته دری بهیچ روی

مثنوی

غباری که بینی درین پهن دشت گریوه است در ره گه باز گشت
کلوخی دو بالای هم چیده برو خانمان گنجه پیچیده
شمی چند بر گردن دل سوار تو نامش کنی خانه روزگار
یکی صورتی ماه در آب دید روان بر سرش دام ماهی تنید
چو از جنبش باد در هم شکست بغواصی آمد کش آرد بدست
فرو رفت ناگه بکام نهنگ ترازوی مارا همین است سنگ

نظم

عشق را خانه ایست بر سر دار نی درش بسته نه کسی را بار
سست بنیان چو گریه ماتم تنگ میدان چو خنده بیمار
سبالکانش چو چاه خانه نشین ساکنانش چو ماه خانه گزار
کس از آن خانه ره نبرده بدر وز درش نیز کس نرفته بهار
نه در آن می نه جام مستانش بیخبر گشته از سر و دستار

رباعی

ای من تو تو من نه من تو گشته نه تو من
ای من با تو بسان سلوئی با من

ای من بتو چون من ترازو همراه
یک من چو کشتی بکش بناچار دو من

خواجه عظیم القدر عزیز الوجود خواجه
خاوند محمود

سلسله نسب عالی ایشان از جانب پدر بجناب ولایت مآب
خواجه علاءالدین عطار می پیوندد - و از جانب والده بسطان الاولیا
برهان الاتقیا خواجه بهار الملت و الحق والدین نقشبند قدس الله
نفسه و طیب تربته منتهی میشود - و نسبت ارادت ایشان بخواجه
عالی الاطلاق خواجه اسحق خواجه ده بیدی که یگانه نفس و
آفاق بودند می رسد و از ایشان ارشاد گرفته اجازت دارند - و آن
سر حلقه اصحاب سلاسل صاحب سلسله و خانقاه اند و همگی اهل
ماوراء النهر تجریک سلسله ارادت و اخلاص نسبت بدیشان می
نمایند - و در عهد حضرت عرش آشیانی از وطن بکابل آمدند و از
آن جا بدین کشور اکبر رسیدند و فیض ملازمت اشرف در یافته
اختیار توطن در خاک کشمیر نموده در آن بقعه خانقاهی عالی
اساس بنیاد نمودند - و در سال هزار و (؟) هجری از دار ملال
رحلت نموده بفردوس برین شتافتند*

حقایق آگاه ملا شاه

اصل آن جناب از بدخشان است و بارقه انوار عرفان از جبین
مبین ایشان چون لوامع آفتاب از پیشانی صبح دوم رخشان بود -
بعکم آنکه سالک طریق طریقت را از سلوک مسالک شریعت گزیر
نیست و وصول بسر منزل حقیقت بدون عبور بر شرع شریعت تیسیر
بذیر نه چه علم بی عدل دستخوش ابلیس و بازیچه شیطان است -
لا جرم در حیات والدین طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب

علوم رسمی و اخذ فنون عقلی و نقلی و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته در پی مطالب اصلی می بود - چون در مدرسه بهیچ باب در نمی کشود و از هیچ راه فتوحی رو نمود بتحریک سابق تأیید و تحریک قائد توفیق در سال هزار و بیست و سه راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت ملازمت آن حضرت استسعاد یافت - و مدتی مدید آمد و شد می نمود و از ایشان رو نمی یافت بلکه ایشان راه نزد خود نمی دادند - و عاقبت که ثبات قدم و صدق طلب موسی الیه بحسب ظاهر نیز سمت ظهور یافت مهربان شده از در ارشاد در آمدند و تلقین طریقه 'انیقه' خویشتم نموده در اندک مدت بنهایت مرتبه سعادت رسانیدند - و از آن باز بشاره آن حضرت مشار الیه بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمودند - و تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هزار و هفتاد و دو سفر عالم بالا اختیار نمود - اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سر زده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود - درین مقام بایراد بیتی چند از آن اکتفا می نماید -

ابیات

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم
 زآن تیغ اشاره کرد بالای دیده گفتم
 چشم و ابروش چو باهم تا پیوست
 درمیان شرح اشاراتی هست

رباعی

از بستگی خویش اگر وا کردی بر دار رسن خویش مهیا کردی
 وا گرد بگرد خویش مانند حباب تا وا کردی خویش ز دریا کردی

ایضا

از شش جهت رو نمودی آخر از هر طرفی دام ربودی آخر
بیرون و درون جلوه گری می دیدم بر تحقیق آمده تو بودی آخر

رباعی

رفتیم بهر جا که ده و بستان است خفتیم بهر جا که گل و بسنان است
چون طفل رضیع رو بخویش آوردیم دیدیم که شیر در همین بستان است

رباعی

ای بند پیای و قفل بر دل هوشدار وی دوخته چشم پای در گل هوشدار
عزم سفر مغرب و رو به مشرق ای راهرو پشت بمنزل هوشدار

پاکیزه دین زبده اهل یقین میر حسام الدین

اصل گوهر اصیلش در معدن بدخشان است و مولد و منشاش
خاک پاک هندوستان جنت نشان - پدرش قاضی نظام در عهد اکبر
بادشاه بدرجه امامت ترقی نموده بخطاب قاضی خانی کامل نصاب
کامرانی گشته ثانی الحال بنا بر ترددات شایسته و مجاهدات و
غزوات که باعدای دین و دولت بجا آورده غازی خان خطاب
یافته دریافت نهایت مرتبه تمنا نموده بود - میر حسام الدین در
آغاز عمر در زمره ارباب مناصب والا داخل بوده در عین عنفوان
جوانی قطع علایق و عوایق ماسوا نموده ترک هوا و هوس و ساز
و برگ و نوای مقام انزوا اختیار کرده سلوک طریقت بروش
اهل شریعت پیش گرفت - صوفی متشرع متوزع بود چنانچه اکثر
اوقات در عبادت و تلاوت قرآن مجید گزرائیده هر ماه پانزده ختم
کلام می نمود - و در اکتساب علوم رسمی بی بهره نبوده در سلک
عالمان عالم انتظام داشت - و نسبت ارادت بقدوة اهل سعادت
خواجه باقی سمرقندی الاصل کابلی المولد که در انجام کار و فرجام

روزگار مجاور دارالملک دهلی بود درست کرده ازیشان تلقین روشن سلوک و طریق ذکر خفی و اجازت ارشاد سالکان و اهدای طالبان داشت - در سال هزار (؟) رحلت نمود *

صاحب باطن صافی و ظاهر طاهر شیخ ناظر

اگرچه از علوم رسمی و فنون صوری کم بهره است و لیکن در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت چنانچه شرط عبودیت است تعبد و تطوع بجا می آورد - و با کمال تعبد و تشریح و در تأدب باآداب طریقت نهایت مبالغه داشت - و نسبت ارادت بخدمت سیادت نسب ولایت حسب سید احمد بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی الاصل که در گجرات توطن گزین بودند و بمنتهای مدارج کمال رسیده نهایت ربط بمبدأ داشتند میرساند - اگرچه در اجازت نامه نه از مرشد خویش یافته بود اسمش سید ناصر بن سید حاجی مسطور است و لیکن بنا بر آنکه از جانب آن سید والا جناب در موارد تخاطب بشیخ ناظر مدعو بود الحال نظر به تسمیه مرشد خویشان را به همین اسم اشتهار داده - بالجمله ولادتش در مدینه طیبه سمت وقوع پذیرفته و نشو و نما نیز در آن خطه برکت انتها یافته - در مبادی روزگار سلوک چندی بگام مشقت و ریاضت مساحت بادیه سیاحت نموده و طول و عرض وادی این بوادی را بیای مسکنت و ناسرادی پیموده بعد از وصول بمنتهای مرتبه سلوک در ایام سعادت فرجام بادشاهزادگی بخدمت بندان اعلی حضرت استسعاد یافته از آن عهد باز علی الدوام التزام ملازمت لازم البیرت می نماید و در سفر و حضر و خلوت و انجمن روز و شب بدریافت حضور پر نور فایز است - و در سر تا سر سال زمستان و تابستان لباسش جبه جامه ایست پر پنبه و بر روی آن خرقد پشمین نیز می پوشید و باینگونه پوششی یک لمحہ بی سلاح نمی باشد چنانچه شمشیر و

جمدهر و ترکش پر تیر بر کمر بسته و سپر حمایل کرده و نیزه در دست گرفته پیوسته بر در خوابگاه مقدس در عین بیداری و خبرداری بشرف حضور اختصاص دارد و این ادعا می نماید که من من جانب الله پیاسداری ظل ظلیل حضرت باری مأمورم - و باوجود آنکه کمال وسعت در دستگاه معاش دارد چنانچه از سرکار خاصه شریفه روزیانه گران مند بنام او مقرر است گاه گاه پشتواره هیزم و گاه از جنگل بشهر آورده می فروشد و ازین ممر حلال وجه قوت خاصه خود آماده می سازد و بانواع نباتات صحرا اغتذا می نماید - و از آن صوفی صافی منش امری چند از قبیل خوارق عادات سر بر می زند که همگی در بادی رای و ظاهر نظر بغایت مستبعد و حاجی جای ایستادگی خرد است و معینا برخی از کوتاه نظران ناقص اندیشه بدایع اعمال آن سالک عرفان پیشه را بر مخاریق و شعبده حمل می نمایند - و گروهی آن صاحب کیمیای سعادت را که سیمای کرامت دارد بنظر سیمیا دیده از عالم اخذ عیون می گیرند - غافل از آنکه اعمال سیمیائی حقیقت نفس الامری ندارد بلکه همین نمودیست بی بود که فی الحال متغیر و متبدل می شود و آنچه از شیخ صادر میشود کمال ثبات و بقا دارد - چنانچه مکرر سنگریزه و سفال و امثال اینها از دست مردم فهمیده گرفته روپیه نموده و مدتها بر آن گذشته و انقلاب بصورت فرعی آن راه نیافته - و این معنی از زبان صدق بیان خدیو روزگار ساعه افروز آمده که بسیار مشاهده گشته که شیخ قطره آبی بدست سعادت یافتگان انجمن حضور پر نور چکانیده و در دست ایشان مروارید آبدار شده - و از گوله موم و گل در شاهوار ساخته و کلوخ را نبات و نمک نموده و سیخ را ماهی کرده - وقتی در حضور اشرف از استماع سرود قوالان شیخ خوش گشته بوجه و سماع در آمد و در عین حال جام آبی طلبیده قدری آشامید و باقی را بحاضران داده همگنان از آن آب طعم شربت شهد ناب دریافته -

و مکرر اتفاق افتاده که در اثنای سماع شیخ که آثار کمال وجد و حال از آن ظهور می یافت حضار مجلس از هیبت آن حال بی اختیار بر می خواستند چنانچه ما نیز از جا در می آمدیم - روزی شاهزاده محمد دارا شکوه و قاضی محمد اسلم باتفاق کلمه معروض داشتند که در حضور ما شیخ رومالی را کبوتر و برگ کاهی را کرم ساخته - در سال هزار و پنجاه و هشت هجری در خطه کابل ازین دار فنا پذیر رحلت بجهان باقی نموده نعشش با کبر آباد رسیده بر کنار جون جانب عمارت بهوج مدفون گردید *

عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معزوف بر اجه

آزاده وشی است ریاضت کیش و عزلت کوشی است وحدت اندیش - در دار الخلافه اکبر آباد فروکش گشته و ابواب طلب مانند در خواهش جاه دنیا ز ته دل بالکل بر آورده مرانب صفائی قلب و کشف باطن بجای رسانیده که بنابر اعلام الهام اکثر از حالات مستقبل خبر می دهد - از جمله قبل از استیلای اولیای دولت ابد منتها بر قلعه قندهار صدر الصدور موسوی خان را خبر داده بود که در فلان تاریخ این معنی از حیز قوه بفعل می آید - و در فلان وقت افواج روم بر لشکر قزلباش غالب آمده به تغلب بر بغداد و مضافات آن مستولی می گردد - و صدر الصدور مذکور حقیقت مسموع را از زبان صدق بیان بمسامع علیه رسانیده هر دو مقدمه بشهادت تقریر خدیو کشور کشای آفاق گیر حلیه پذیر زیور وقوع گردیده چنانچه بر سبیل تفصیل بجای خود ایراد پذیرفته دو مرتبه در خلوت سراسر برکت ملازمت خدیو زبان دریافته - رحلت آن جناب در سال هزار (؟) هجری واقع شد *

عمده نزدیکان حضرت باری ملا خواجہ بہاری

آن سرحلقہ سلسلہ الذهب احرار و درة العقد ابرار اختیار از خاک پاک بہار است - در عنفوان سن شباب بعد از اکتساب فنون رسمی و علوم صوری از وطن خویش بندار الملک پنجاب آمدہ رحل اقامت انداخت - و آنجا بملازمت مرشد کامل مکمل میان میر مذکور استسعاد پذیرفته از آن والا جناب ارشاد یافت - و سلوک مسلک طریقت بطریقہ ایشان فرا پیش گرفته در خدمت آن مقتدای اہل سلوک بوصول مجاہدت و ارتیاض اشتغال نموده در کمتر فرصتی فتوحات و فیوضات بی شمار یافتہ بمقامات عالیہ و درجات متعالیہ رسید - او نیز بر طریقہ پیر خویش رفتہ از جوانی باز شیوہ پارسائی پیش گرفتہ قطعاً فتوح و زبور را بہ پایہ قبول راہ وصول نمی داد - و در دارالسلطنت لاہور ادراک فیض ملازمت بادشاہ بادشاہان خدیو خدا آگاہان نموده اوضاع و اطوارش پسندیدہ آن برگزیدہ حضرت پروردگار افتاد - و در سال ہزار (؟) رحلت نموده نزدیک روضہ میان میر مدفون گشت *

عارف معنوی و صوری شیخ صادق برہانپوری

آن سالک پا بر جای این زاہ و ثابت قدم مجاورت آن والا درگاہ کمال وارستگی و عدم دل بستگی بعلاقی گیتی داشتہ صاحب کشف و صفای باطن بود - چنانچہ در ایام خیر فرجام بادشاہزادگی بندگان حضرت خلافت مکان بوساطت مقربان حضرت پیغام دادہ بود کہ عنقریب افسر سروری از تارک مبارک فروغ گیرد و اورنگ خلافت از قدم برکت توام سعادت پذیر گشتہ قوایم آن چون قواعد دولت ابد مقرون تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت و اولاد امجاد

قرین استقامت خواهد بود - و در اندک مدت قول آن مخبر صادق بوقوع پیوسته امید که مقدمهٔ ثانیه نیز حلیهٔ ظهور پذیرد*

صوفی پاک مش صافی ضمیر مصطبه نشین

ملامت کدهٔ خلائق میان شیخ پیر

در سلک زبوة اصحاب ذوق و حال و حلقهٔ ارباب وجد و سماع انتظام داشت - و در باب استماع رود و سرود بغایت راغب بوده پیوسته ازین معنی و وقت خویش را در هر صورت خوش می داشت - و خود نیز تصانیف صوفیانه که در عرف این طبقه بذکر معروف است تالیف می نمود - و همیشه از داعیان دولت بندگن حضرت بوده در بعضی از اسفار که هنگام بادشاهزادگی روی داد ملازم موکب اقبال و ملتزم رکاب نصرت نصاب شده بود - آن حضرت بمقتضای ربطی که باین طبقهٔ والا دارند اکثر اوقات با شیخ در مقام اعزاز و احترام بوده تفقد احوال شریف آن جناب به تکلیف نقد و جنس می فرمودند و بگونه گون مهربانی خاص اختصاص داده درین صورت ادای وام اخلاص او می نمودند - در سال هزار (؟) مسافر عالم بقا گشته در قصبهٔ میرتپه منزوی نهمانخانهٔ خاک گردید*

ثابت قدم صراط المستقیم وحدت و توحید

سر دفتر ارباب توکل و تجرد

شیخ عبدالرشید

که ذات جامع الکمالات او سرمایهٔ برکت لیل و نهار است و دانش مانند مطلع خورشید مظهر فیض حضرت نور الانوار - از خاندان صفا پیرای جون پور پذیرای سرشت گردیده بصفای باطن و آراستگی

ظاهر و پاکتی سرشت و ذکای طبیعت موصوف است و به نهایت تقدس ذات و برکت دم و یمن قدم معروف - بی قیل و قال از گفتارش بوی حال می آید و از استماع کلامش که همه موحدان و عارفان است دل را فیض خاص حاصل می گردد - آن شهسوار میدان حقیقت از صحبت خلائق مجتنب است و از دید و وادید مردم بغایت محترز - بی نیازی را سرمایه همت انگاشته و از بی تعینی تعینات را در نوشته اصلاً پذیرای فتوح نمی پردازد و مطلقاً باهل آمیزش نمی کند - وقتی که قبله خدا آگاهان بادشاه بادشاهان حضرت صاحبقران ثانی خواهش ملاقات آن وحدت گزین خلوت دوست نموده بمبالغه منشور طلب مصحوب یکی از بندگان آداب دان فرستادند چون آن سحر خیز پرهیزگار که در مقام نفی ماسوی قدسی ثابت داشت تن بقبول این معنی نداده پهلو از پذیرائی حکم معنی تهی کرد - مجملآ اگر بشرح عوارف و فضایل و بیان مشارب و اذواق آن حضرت پرداخته آید تصنیفی جداگانه می باید لاجرم اکتفا بهمین دو کلمه نمود*

آراسته مزایای فضل و ادب مظهر سعادات

ازل و ابد میر سید محمد

مورد عنایات سرمدی و مظهر اخلاق محمدیست - مدام از نشأ سرشار فیض کیفیت معنی حاصل می نماید و پیوسته از نفحات شمایم انس بوی مدعا یافته از کیمیای سعادت تعلیم مس قلب مسترشدانرا زر می گرداند - و از آمیزش ارباب صفا و مطالعه کتب صوفیه بغایت محظوظ بوده همه وقت مانند سخن به اهل معنی صحبت می دارد - و در آغاز حال در قنوج که وطن ظاهر آن عالی منزلت است منزوی بوده به تعلیم فیض سگالان صوری و معنوی می پرداخت و در زاویه فقر به کمال توکل و تسلیم

اوقات شریف بسر برده اصلاً به تکلیف ارباب دول قدم بیرون نمی گذاشت - مگر در اواخر عهد بندگان اعلیٰ حضرت فردوس منزلت بتکلیف آن حضرت متوجه حضور پرنور گشته از ابتدای سال سی و دوم جلوس تا دم رحلت آن حضرت بفردوس برین همه وقت در مجلس والا حاضر بوده به بیان معانی آیات قرآن مجید و احادیث سرور انبیا صل الله علیه وسلم حاضرانرا مستفید می ساخت - و الیوم در خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر مذکور احیای علوم و کیمیای سعادت در میان دارد*

عارف کامل حقائق آگاه بیدار دل معنی پناه شیخ عنایت الله

اصل طینت فرشته سرشتش که همانا از گوهر آب و خاک است چون جوهر فیض از ارض مقدس لاهور است و مولد مبارکش بلده دارالسرور برهانپور - در آغاز امر و عنفوان عمر در زمره ارباب مناصب داخل بوده عاقبت چون در زی اهل دنیا بودن مرضی خاطر عاطرش نیامد بلکه رهنمای فضل عالم بالا بوادی ترک و تجرید هادی گشته سالک طریق نسبت به مبادی عالیه و ملاء اعلیٰ گردانید - اگرچه چندی بکسب ابواب علوم ظاهری پرداخته طرفی از علوم اندوخت و مطالب ضروری و معالم دینی از بعضی بزرگان دین اخذ کرده اکتساب معالم فن توحید نمود اما چون گنجی که در خرابه خرابات خانه عشق مخزون و مدفون است از گنج کاوی معموره عقل پیدا نشود و آنچه در خانقاه نهاده اند در مدرسه بدست نیاید چه پیدا است که نشنه را سراب سیراب نسازد و گلاب از گل کاغذی بر نیاید لاجرم بی اختیار از مدرسه رو به خانقاه آورده بخدمت خادمان حضرت سلطان الاولیا خواجه خواجههای بزرگوار خواجه قطب الدین بختیار کاکوی پیوست و باستمداد روح

پر فتوح و توجه ارشاد آن حضرت والا برتبت باوجود کثرت اسباب
 تعلق قوی پیوند از علاقه زن و فرزند و ما. يتعلق بهما قطع علائق
 ته دلی نموده و کوه کوه موانع و عوائق را برابر برگ کاهی سنگ
 راهی نساخته باتمکین سلطنت فقر مسند نشین تخته پوست گردید -
 و در زاویه ویرانه مسکنت چون گنج مخفی بکنج اختفا جا گرفته و در
 خلوت بر روی دوست و دشمن و آمد و شد آشنا و بیگانه بسته چشم
 بدریچه مبدای فیض کشاد - و از بیدار دلی شبها سر بخواب فرو
 نیاورده شمع کردار از روشنی فطرت شب زنده می داشت - و مرات
 الصغای دل صفوت منزل را بمصقل مکاشفات روحانی و مجاهدات
 نفسانی جلا داده و دیده مراقبه بر راه ورود واردات غیبی و شهود
 شاهدات قلبی نهاده از شام تا صبح بنماز و از صبح تا شام بتلاوت
 قرآن مجید و دیگر اذکار قیام می نماید - نفی چنانچه با صدق
 ماسوا از سیمای فرخنده لقایش چهره نما است و معنی ترک دنیا از
 صورت سراپا انوارش پیدا - مجملآ آن مجمع کمالات انسانی که مربی
 و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود و در سخن سرائی و معنی
 پیرائی ید بیضا سی نمود از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت
 این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را
 بغاژه اصلاح می اراست و صورت معنی از آینه سخنم باحسن وجه
 نمودار می ساخت - بحسب نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب
 مستطاب بنظر اصلاحش رسیده از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه
 و معنی را کمال حاصل آید روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول
 سال هزار و هشتاد و دو که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود
 در سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد
 برین گشت - و برین سوخته آتش غم زندگانی و بال ساخته هزاران
 نشتر چغا در دل سوگوار شکست - کاش بقیه حیات این ضعیف
 بر عمر آن والا جناب افزوده قضیه ناگزیر من در حضور او رو می

نمود تا بدین مرتبه دل سوگوار و دیده اشکبار نمی گشت تا کنون
 رنگین مجلس نکته دانی که رشک بهارستان فردوس جاودانی بود
 بنهجی پامال خزان اندوه و پریشانی گشته و ازین حسرت خار تا به
 گل این بوستان بلکه سر تا سر خشک و تر این نزهستان بنوعی
 باتش بلا سوخته که اگر هزار بار باد بهشت بوزش در آید غنچه
 از بس گرفتگی لب به تبسم نمی کشاید و اگر جهان جهان بهاران
 بر چمن دنیا نزول نماید گل از لباس غنچه‌گی بر نمی آید - دریغا
 سپهر سیاه دل عوض کدام شادی این کوه اندوه بر دام نهاده و در
 بدل کدام انبساط این لشکر الم بتاراج جمعیت این تن ناتوان
 فرستاده - *نظم*

پای تا سر همه چون سلسله آیم بفرغان
 چون بیاد آیدم آن سلسله جنیان سخن
 از سر درد چو بر حال سخن گریه کنم
 خون شود گوهر معنی همه در کان سخن
 تیره شد مشرق خورشید معانی افسوس
 محو شد مطلع برجسته دیوان سخن
 بود باریک ره فکر کنون شد تاریک
 رفت برباد فنا شمع شبستان سخن

آن آماده نزول مغفرت را که بهمه جهت منظور نظر قبول الهی بود
 متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدنیا و الدین
 در خانقاه بنا کرده خود بلطف ایزدی و مرحمت سرمدی سپردند -
 امید که پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الهی باقصی غایت
 کامیاب بوده تا روز جزا بهره ور و فیض بر از ریاض رضوان باد
 بحرمت النبی و آله الامجاد*

ذکر علما و فضلا و سخنوران خرد پرور از
ارباب نظم و نثر و اهل خط که فیض
عهد سعادت مهتد آن حضرت دریافته
از عنایات خاص بهره ور گشته اند
طبقه علما

حبر محقق تحریر مدقق سرآمد دانشوران
واجب التعظیم مولانا عبد الحکیم

منشاء و مولدش قصبه سیالکوت از مضافات دارالسلطنت لاهور
است و مراتب شهرت ذکر فضایلش از لیالی و ایام و شهر و
اعوام اشهر- اگر او را ثالث معلمین خوانند می شاید و اگر عقل حادی
عشر دانند می سزد - آن جناب در آغاز حال از دبستان تعلیم الهی
ادب آموزی کرده و از دانش کده فضل نامتناهی حکمت اندوزی
نموده در آخر کار پرده کشای اسرار عالم سواد و بیاض گشت - و به
نیروی کمالات خدا داد و نهایت معرفت بمبدأ و معاد بر کتب
معتبره که همگی از تصانیف اوستادان پاستانست و تفصیل آن
در ذیل این صحیفه مرقوم حواشی خرد پسند معنی طراز بقلم آورده
دیباچه هر کدام را از نام نامی حضرت ثانی صاحبقران شاه جهان
بادشاه مزین ساخت - و مدت شصت سال صدر نشین مدرسه تلقین
سنن و فرایض شرع نبوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و
صحابه بوده از برکات ذات عالی درجات و میامن نکارم صفات
حمیده خویش پنجاب بلکه هندوستان را لبریز فیض جاوید
داشتند رفته رفته علم علم در عرصه تفرد بعنوانی بر افراخت که
سائر آموزگاران روزگار در پیشش دبستان گزین استفاده فنون دانش
گشته و جمله ادبای سخن پرداز مانند کودکان حرف شمار در

جناب کمالاتش بشمار آمدند - بلکه ارباب دانش و اصحاب فطرت کامل ادیب یونان را از تمهجي خوانان دبستان ادب آموزش و عقل دانش افروز را جزو کش مدرسه^{*} تعلیمش تصور نموده بدین تجویز درست خود را صاحب تمیز کامل دانستند - بالجمله آن صاحب فضایل صوري و معنوي حق عظیم بر سائر ارباب فضل ثابت کرده در سال هزار و شصت و هفت هجری متوجه دارالبقا گردید - اکنون در جمیع امور بهمه وجوه بارت و استحقاق جانشین آن جناب عرفان مآب مجموعه^{*} کمالات انسانی حقائق و معارف آگاه مولانا عبدالله خلف الصدق آن حضرت است که جامع جمیع علوم است و صاحب مکارم اخلاق و کرامت اغراق و محاسن شمایل و محامد خصایل - امید که ایزد تعالی آن مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدی را مسند آرای انجمن فضایل بسی سال دارد! *

مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبدالحق دهلوی^۲

که مظهر فیض حق و مهبط نور مطلق است از خاک پاک دهلوی بهایه^{*} ظهور رسیده و مجموع علوم را جامع گردیده - در فقه و تفسیر

۱- حاشیه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مقدمات اربعه^{*} تلویح و حاشیه بر مطول و حاشیه^{*} میر سید شریف و حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر شرح عقاید تفتازانی و حاشیه^{*} خیالی و حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر شرح مطالعه و حاشیه بر شرح ملا و حاشیه^{*} عبدالخنور و حاشیه بر شرح عقاید ملا جلال دوانی در اثبات علم واجب و دیگر حواشی در کنار حاشیه^{*} شرح حکمت العین و دیگر حواشی در کنار شرح هدایت حکمت و دیگر حواشی در کنار مراح الارواح * (اسمای حواشی که ملا عبدالحکیم بقام آورده)

۲- جد مادری^{*} مصحح این کتاب بود *

بر صفحه روزگار گذاشته از دامگاه فنا به آرامگاه عالم بقا شتافت - و پس از رحلت آن جناب نورالحق خلف الصدقش که در علم و فضل شهره آفاق بود مدت مدید صدر آرای مدرسه استفاده گشته آخر کار او نیز از سر گفتگوی جهان گزران در گزشت - و در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجه بزرگوار قطب الدنیا و الدین در مقبره پدر جاگزیده *

واقف رموز عجمی و تازی مولانا شکر الله

شیرازی مخاطب بافضل خان

که زاد و بومش شیراز است و در اکتساب جلایل عبادات و نیل انواع سعادات از باب خیر خواهی خلق و رضا جوئی خالق و قضای مطالب و انجاح مآرب کاینات و سرانجام امور دین و دولت بی انباز - هنگام تقریر و تحریر مقدمات حکمت طبیعی بتائید الهی روان ارسطو و افلاطون را شاد می کرد و هم گفتگوی اشرافیان را بدستیاری ضمیر روشن می گردانید - و از فیض سبحانه و تعالی طبع فیاض و عقل بالغ نظر کامل عیار در هر فن یافته - باعتبار فصاحت حسان عهد بود و در هیات و هندسه و جزئیات دیگر بهمه حساب در وقت مذاکره صورت معنی از آئینه سخن بوجه احسن می نمود - و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه از راه بندر سورت به برهانپور رسیده فیض صحبت مقدمه کتاب نکته دانی شایسته خطاب خانخانانی دریافته رعایتهای نمایان یافت - آنگاه بسفارش و صدارت آن عظیم القدر ملازم سرکار خاصه شریفه گشته از اواسط ایام بادشاهزادگی تا آغاز ایام فترت سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آن حضرت بدو تفویض یافته بخطاب افضل خان مامور

گردید - و چندی از فیض حضور مجروح بوده بخدمت سیر سامانی حضرت جنت مکانی پرداخت - و در سال دوم جلوس مبارک از تغیر ارادت خان پیایه وزارت کل و منصب هفت هزار پنج هزار سوار رسیده تا سنه هزار و چهل و هشت که سال رحلت اوست این خدمت را در نهایت شایستگی بشما تقدیم رسانید *

دانشور خرد پرور علامه دوران

سعد الله خان

در فنون علم دینیه و طلاقت زبان و فصاحت بیان و حفظ قرأت و مزید کیاست و وفور حدس و فراست و اصابت رای و متانت اندیشه و قوت حافظه ثانی و نظیر خود نداشت - و بعطای رتبه کمالات خدا داد و عاو فطرت ازل آورد و بخت مادر زاد مانند خرد کامل اثر در همه فن مستشار مؤتمن گشته - قوت ممیزه خرد بجنب کمالاتش در عداد کودکان حرف شمار بشمار آمد و باوجود تخلق باخلاق کامله ربانی و تحلی بزیور ملکات فاضله مالکی و انسانی فضایل نفسانی ملکه او گشته علم تفرد در عرصه علم و دانش بنوعی بر افراشت که در جنب فصاحت و بلاغت و روشنی بیانش ارباب بدایع بیان و صنایع معانی مانند کودکان هیچ مدان از غایت حیرت خاموشی گزین بودند - و بکمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی جملگی حیثیات جزئییه و کلیه بدست آورده سخنان رنگین و نو آئین بآئینی بر زبان می آورد که دقیقند سنجان فضل و هنر از استماع آن چون طوبار پیچیده در حیرت فرو رفته مانند قلم از خجالت سر بالا نمی کردند - چه هرگاه مطلبی را بزیور حسن تقریر آرایش پذیر می ساخت از موج گفتار نوعی آب بر روی کار بیان می آورد که معنی دل و سخن زبان

می یافت - کیفیت داخل شدن آن جناب در زمره اقبالمندان
بصداقت موسوی خان و رسیدن بخطاب خانی و منصب هفت
هزاری هفت هزار سوار و فایز شدن بمرتبه وزارت کل هندوستان
مفصل در سال چهاردهم جلوس مبارک مرقوم قلم وقایع نگار
گشته - در سال هزار و شصت و هفت هجری دامن از تعلقات
ظاهری بر چیده بسیر ریاض قدس آهنگ فرمود*

منظور نظر عنایت بیچونی ملا علاء الملک

تونی مخاطب بناضل خان

در فنون حکمت ممارستی تمام داشت و به نیروی طبیعت هنگامه
طبعی را آن چنان می آراست و ریاض ریاضی را الهی بنوعی
می پیراست که در حالت تقریر و تحریر مطالب انوری خان را د
خط میکرد و صاحب تحریر را جامه کاغذ می پوشانید - بی مبالغه
کلامش سرمایه بیان معانی بود و منطقش پیرایه سخندانی - د
حساب و جبر و مقابله هیچ یکی با او یارای مقابله نداشت و د
هیئت و هندسه کسی را با او نیروی مقابله نبود - در آغاز حال
بتوسط طی مرتبه میولانی تا مرتبه عقل مستفاد ترقی نموده به
تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانش در ایران کرد - و در فنون
دانش و بینش مرتبه معلم ثالث بل رتبه عقل اول بهم رسانیده
چون جامع فضایل و هبی و مکتسبی گشت بخرم بوستان هندوستان
که مجمع و مرجع اصناف اسم بل مجموعه زبده و خلاصه
عمر سندان و منتخب مستعدان عالم است رو آورده بزمین الدوله امین
الملت آصف مکانت والا شان میرزا ابوالحسن مخاطب باصف خان
که باوجود بزرگی و جلالت دینی و دنیوی پایه دانش پژوهی و
حکمت دانی از مرتبه معلم ثانی در گزرانیده بل دقایق حقایق

آگاهی بما فوق درجهٔ عقل اول رسانیده پیوست - و تا هنگام متوجه شدن آن والا جاه بعالم بالا همدم و دمساز بوده پس از آن در سلک استعداد یافتگان درگاه گیتی پناه منظم گشته بمقتضای قابلیت ازلی و استعداد اصلی بیپایهٔ منصب ارجمند خانسامانی و خطاب فاضل خانی رسید - و در عهد بادشاه فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شاه عالم گیر بیپایهٔ وزارت کل هندوستان که بالاترین مراتب است و منصب پنج هزاری سرافرازی یافته بحسب نصیب زیاده بر دو هفته مسند آرای دیوان وزارت نبوده در سال هزار و هفتاد و سه از دار فنا رخت ارتحال بدار بقا کشید *

مورد مرحوم ایزدی مولانا شفیعای یزدی

مخاطب بدانشمند خان

مدتی استفادهٔ علوم متداوله در ایران نموده و بقدر طاقت و استعداد در مراتب علمی استحضاری بهم رسانیده - و پس از تحصیل برای اکتساب رزق مقسوم مبلغی از تجار بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان جنت نشان که از غایت عظمت شان مصداق ارض الله واسع است رسیده چندی در اردوی معلی بداد و ستد و خرید و فروخت پرداخته - بعد از جلب منافع به ارادهٔ مراجعت وطن چون به بندر سورت وارد گردید بکار فرمائی بخت سعید مراتب فضل و دانش او بوساطت مقربان حضرت خلافت بعرض مقدس رسیده همین که نسیم عاطفت از گلشن جاوید بهار درگاه عالم پناه درارهٔ طلبش وزیدن آغاز نهاد و موافقت طالع بلند مژدهٔ این نوازش بگوشش در داد شکر کنان و سجده گزاران گام در طی مراحل این سفر فرخنده اثر گذاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب هزاری صد سوار سرافرازی یافت - چون هنجار مراتب علمی را تمام در نور دیده

و حکمت و هیئت را نیک ورزیده سخنش سند ارباب معانی و هیئاتش سر حساب نکته دانی بود - و فکر درست و اندیشه رسا و طبع فیض اندیش و ذهن معنی پژوه داشت به برکت مرتبه دانی آن حضرت تربیت یافته دقایق مراتب دولت از دیگر هم چشمان در گزرانید و در مدت قلیل بخدمت جلیل القدر میر بخشی و منصب پنج هزاری رسیده در سال هزار و هشتاد هجری از تعیناتیان ملک عدم گردید *

بحر موج فیض بخشی مولانا محمد فاضل

بخشی

حسب المرافقت توفیق آسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد و هب با کمال و استکمال کسی موافق افتاد در سائر فنون عقلی و نقلی ندرت و تفرد کلی اندوخته چون نقش نگین بر چار بالش فضائل اربع مربع نشین گشت - و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بهره وافی و نصیبه شامل یافته حلال معاقد منقول و کشف غوامض معقول گردید - آنگاه از وطن سعادت گرای ملازمت لازم البرکت گشته در سلک بندهای درگاه گیتی پناه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه انتظام یافت - چند گاه در آن عهد به منصب عدالت اردوی معالی و در ایام سلطنت حضرت صاحبقران ثانی تا سال هشتم جلوس بهمان منصب عز استیاز داشته پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاهور یافت - و در همان مکان بر وقت معهود باجل موعود دو چار گشته برحمت حق پیوست *

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبدالسلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادر زاد بوده بعد از طی مراتب علوم عزیزه تا مرتبه فضل و کمال ترقی نموده در

دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبد السلام لاهوری که در فنون تفسیر و فقه ثانی و تالیف نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید - و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت افتای عسکر فیروزی اثر عز امتیاز یافت و تا رفاقت فرصت و مساعدت روزگار بدرس متداولات اشتغال داشته آخر کار در وقت موعود رخت هستی بر بست *

سر آمد فضلی ملت حنیف مولانا عبدا لطیف

در سلطان پور لاهور پذیرای سرشت گردیده بگرد آوری سائر علوم و جملگی فنون حکمتی و ادبی کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بحدت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفائی تحریر بی نظیر وقت و روزگار بود - پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت شرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه مقرر گشت - و مدتی بقیام این خدمت شرف الدوز بوده صدر مکتب را از حضور پر نور روکش دارالحکمت یونانیان داشت - چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بر دوخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورغال یافته تا آخر عمر در آن جا گزالیید *

سر دفتر علمای خطه وجود ملا محمود

که ضمیر پاکش معانی را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را کوکب مسعود در شهر صفا پرور جونپور پذیرای سرشت گردیده و از آغاز ایام شعور در ابداع بدایع محسنات سخن

کوشیده مظهر فضل سرمدی و منبع فیض ابدی بود - در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول و ریاضی و طبیعی و الهی هیچ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی برابری با وی نبود - اگرچه در خور دانش و بینش خود طلاقت زبان و تقریر لسان نداشت اما قلم فیض رقمش در حالت تجویب تفسیر آیات کلام الهی و تعبیر حقایق اشیا کماهی بعنوان تصنع و تفنن بکار می برد که هر نقش کاکش دعوی فضیلت معنی پردازي آن جناب را زبان می دهد و سخنان ارجمندش بعلاقه غرائب معنی در صدر انجمن دلمهای والا فطرتان اقامت انداز گشته - هر لفظش که در اثبات شرافت لطایف نفی ناطقی و مخبری صادق است ابواب حیرت بر روی روزگار می کشاید *

چلوه طراز حسن کلام فاضل عالی فطرت والا مقام مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخصیکت است - فاضلی است تیز فهم روشن ضمیر در دریافت کیفیت معالی و نزاکت امور سخندان و والا فطرتی است بی نظیر بصفای اندیشه و ذکای فطنت بر دقائق امور کلی و جزوئی علم آگهی یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است و به پاکیزگی اطوار و راستی و درستگی گفتار و حسن خلق و شرافت ذات آغوش پرورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح بلخ از ماوراء النهر به هندوستان جنت نشان که اینجا و ماوای هنرمندان جهان است آمده شرف ملازمت اشرف دریافت و در زمره بختمندان محسوب گشته بخدمت افتای اردوی معالی سر افزای یافت *

بهار گلشن دانشوری مولانا محمد یعقوب

لاهوای

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات
 سرمدیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی
 و کلام و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی
 نظیر و ثانی ندارد - چون تابنده هور از افق لاهور طلوع نموده و
 وجود مسعودش که سرچشمه فیض و محض خیر است آبروی
 پنجاب افزوده - در علم و فضل شهره آفاق است و در هندسه و
 هیأت و جزویات دیگر نیز طاق - بعد از تحقیق دقایق و تشخیص
 حقایق در حالت بیان منطق و معانی سحر مبین بر روی کار می آورد
 و هنگام درس بگوید اندیشه والا نقل از در گنج خانه عالم بالا می
 کشاید - الیوم در همه باب بهمه حساب هر دیگر فضلا مزیت
 نمایان دارد *

سر حلقه ارباب دانش و نکته دانی مولانا

ابوالفتح ملتانی

که بعلم و فضل شهره زسانه است و در فنون دانش و
 حکمت یگانه - کلامش بهمه جهت فصیح و حدیثش بهمه حساب
 صحیح - سخنان روشنش فروغ بخش هر انجمن و شگفتگی طبع
 و رنگینی سخن و تازه گفتاری و پاکیزه اطواری خاصه آن زبده
 ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز بینش و فروغ سخنش
 روشنی بخش دانش است - امید که آن مورد عنایات الهی سالهای
 دراز مسند آرای انجمن دانش باشد *

طبقه حکما و جراحان
حکمت و آب حکیم صدرا خلف حکیم
فخر الدین محمد شیرازی

که در عهد شاه طهماسب فرمانروای ایران بمیرزا محمد نامی شده بود - سررشته نسبش بحارث بن کلاد، که شرف ملازمت لازم البرکت حضرت سرورالانبیا صلی الله علیه وسلم و آنه و اصحابه دریافته بدعای فیض انتمای آنحضرت اطبای دانا و حکمای حاذق از نسلش بهم رسیده تا روز جزا فن طبابت در دودمانش باقی خواهد بود - پس از تحصیل طب ریاضی و سائر فنون این علم در سال چهل و ششم جلوس اکبری موافق سال هزار و یازده هجری بهند آمده و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت - اگرچه چندی در آغاز کار در استعمال فنون طبابت ید بیضا نموده کار نامه تاثیر نفس روح القدس و دم مسیحا بر روی کار می آورد اما آخر کار از ملاحظه این معنی که دفع مقتضای قضا از حوصله طاق خردمندان افزون است استعفا ازین امر خطیر نموده مکرر سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت و تا بود بمنصب سه هزاری عز امتیاز داشت *

حکیم ابوالقاسم مخاطب به حکیم الملک

درهند متولد شده ازین جهت که دقایق مهارتش در فن طبابت بدرجه کمال ارتفاع داشت در عهد حضرت جنت مکانی بمنصب دو هزاری و پایه عزت و اعتبار تمام رسید، درین وقت سعادت طراز نیز منظور نظر عنایت حضرت خاقان خرد پرور است *

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهره شامل و نصیبه کامل داشت و هر درد دشوار علاج را معالجه نیکو نموده اوراق دل‌های پریشان بیماران را شیرازه جمعیت صحت باحسن وجه می بست - چندی داخل بندگان حضرت بود بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر نوال بادشاه دریا دل کشت امیدش سر سبز گشت *

حکیم مومناي شیرازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش داده اطوار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست و برکت دم موصوف است و بدستیارئی معالجات پسندیده در خلائق مشهور و معروف است - بعد از آمدن به هندوستان نخست با رکن سلطنت مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل ملازمان سرکار خاصه گشت - درین عهد میمنت ممد بمنصب هزاری سرافرازی یافته متضی المرام است *

حکیم فتح الله شیرازی

از فرط مهارت این فن دقیقه شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجه اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مداوا و تشخیص مرض ثانی نداشت - بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سلیقه رسا و تجربه به خطاب خانی و منصب هزاری عز امتیاز دارد *

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشاش ارض پنجاب است بعد از اشراف بر سن تمیز
 طریقه اکتساب علوم دنیوی پیش گرفته کتب طب از حکیم
 داوی بسند رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن ندرت و تفرد
 کلی اندوخت و از روی کمال مهارت و خیرت پی به تشخیص هر
 مرض از قرار واقع برده در معالجات کارستانی سی کرد - و چون از
 قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و
 طبع شاهزادهای والا مقدار بنست آورده نهایت مرتبه حذاقت را
 درین امر کار می فرمود بدین وسیله بسعادت محرمیت باریافته
 چندی به دیوانی بیوتات و خدمت خاندانی و دیوانی عز امتیاز
 داشت - و از غایت کاردانی پس از جلوس اشرف بر سریر سلطنت
 بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سر بلندی یافته بصاحب صوبگی
 پنجاب علم عزت برافراخت *

حکیم داؤد

که از حضرت خلافت بخطاب تقرب خان سرافراز است خلف
 حکیم عنایت الله است که شاگرد رشید پدر مسیح الزمان بود -
 بعد از رحلت پدر از غایت اقتدار معالجه امراض سر آمد اطبای
 شاه عباس گشته کمال قرب و محرمیت بهم رسانید و پس از گزشتن
 شاه چندی منزوی گشته متوجه حرمین شریفین شد و از آن جا براه
 بندر لاهوری و تنه سراجعت نموده در سال هفدهم جلوس مبارک
 موافق سال هزار و پنجاه و سه هجری دولت ملازمت اشرف دریافته
 از فرط مهارت درین فن بکمال رتبه عزت رسیده مکرر معالجات حکما
 پسند نموده - اگرچه چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است
 و فی الحقیقت هر درد دشوار علاج را از شفا خاند لطف حکیم

علی الاطلاق دوا مرحمت می گردد اما چون از وفور حدس و تجربه در معالجهٔ امراض آن پایه بهم رسانیده که در مداوای اعراض تخته بر سر بقراط و جالینوس می زند از روی مبالغه می توان گفت که هر جا که تشخیص او به نبض گیری در آید شاید از لطف الهی دستبرد اجل را یارای غارت جانها و اندازه تاراج روانها میسر نگردد - اکنون بمنصب پنج هزاره سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت از سائر حکما ممتاز *

شیخ حسن ولد شیخ بهیذا متوطن کیرانه

در فن جراحی استاد کامل قدرت بالغ خرد بود چون مهارت کمی و ید طولی درین باب داشت بچاره گرئی هر گونه جراحت و ورم که سر پنجهٔ قدرت می کشود معالجه اش سودمند افتاده جراحت زود رو به اندمال و التیام می آورد بلکه باعتبار سود مندی دوا و مداوا می توان از روی مبالغه گفت که درین ماده ید بیضا می نمود - چنانچه به یمن این فن رسا در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب پنج هزاره رسیده درین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیری در کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک لک روپیه سالیانه خرسند - شیخ قاسم برادر زاده اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین فن سر آمد جراحان قانون دان است و در معالجهٔ مواد دموی و دیگر اقسام ورمها و جراحتها مثل و قرین ندارد *

طبقهٔ شعرا

سر آمد جادو کلامان تادره فن حاجی

محمد جان قدسی

از متوطنان مشهور مقدس است و به نهایت مرتبهٔ تقدس ذات

و پاکیزگی صفات و ورع و تقوی متصف - صاحب طبع ستوده است و در شیوه سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می فرماید - چون ظهور فیض باندیشه او موقوف است و نهای نیر معانی به بیفکری او موصوف در قصیده قصیده‌های نیک می نگارد و در قطعه و غزل و رباعی و بتخصیص مثنوی داد صنایع و بدایع لفظی و معنوی داده ایراد معنیهای برجسته بی آه و سی نماید - از روی انصاف هیچ کس از سخنوران بر سخنش انگشت نتواند نهاد و در گفتار سحر آثارش ناخن بند نتواند نمود - زیرا که سخن او مانند زر پخته از آرایش خامی منزّه است و بجمیع وجوه نژد عیار شناسان معنی معقول و موجه - القصبه سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرسایه بلندی جاوید حاصلست و اکثر معنی پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که از معنی بالا دست پای کم نمی آرد تا بمعنی والا چه رسد - باعتقاد عزیزان سخن فهم ازین جهت که مدتها تن به بوته سخن سنجی گذاخته و قلم را رگ ابر معانی ساخته از هم روز گاران سرزنش ترجیح و شایستگی تفصیل دارد - اگرچه بحسب وجود از زمره متاخران است اما بحسب مزیت و اعتبار معنی در مقدمان بشمار می آید - در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک هجری از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و مال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان بسته چون خود را بادراک این سعادت عظمی رسانید بانعام نقد و خلعت سرافرازی یافته بروزیانه گرانمند در حلقه ثنا طرازان بارگار گیتی پناه جا یافت - این چند بیت که به بیوت کواکب پهلو می زند از آن خورشید آسمان فضل بظهور آمده - * ایات *

من آن نیم که کنم سرکشی ز تیغ جفا
چو شمع زنده سر خویش دیده ام بر پا
دمی که بگذردم بی کرشمه ساقی

نفس کند بدلم کار ریزه، مینا
 کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت
 دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا
 نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار پپای
 بتنگ عیشی من کس مباد در دنیا
 شبی که عقده کشایم بناخن از سویش
 چو شمع جان بسرانگشتم آید از اعضا
 برای زینت شرکان بدیده خواهم خون
 وگر نه بر کف دریا کسی نه بسته حنا
 باب خود چو زمرد کسی که سبز بود
 نه شان ابر شناسد نه شوکت دریا

غزل

ای مرا بی رخت افتاده در عالم ز نظر
 مردم چشم مرا خاک رخت نور بصر
 خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
 که توان خواندنش از رو نتوان کرد از بر
 بحر با دست تو منشور سخا می طلبید
 همه گفتند که بر آب نویسد محضر
 گر کنی نامیه را منع نیاید بیرون
 غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
 اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را
 عیش این باغ به اندازه یک تنک دل است
 کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشاید

در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
 گر همه پیمانۀ عمر است خالی خوب نیست
 سرنوشتهم را قضا از بس پریشان زد رقم
 هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست
 کند چو حرف گرفتاری ایم را تحریر
 پپای خامه سزد گر رقم شود زنجیر
 غلام همت درویشی ام که بی منت
 نشانده آتش حرص مرا ب موج حصیر
 گزشتنم ز تو باشد چو رشته سوزن
 که با حریر بود گرچه بگذرد ز حریر
 در دل من ز نم آبله می روید خار
 گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
 جوهر ذات تمهی دستهی جاوید آرد
 چون ترا تجربه حاصل نشد از دست چنار
 بیم نقصان بود آنرا که کمالی دارد
 سیوه چون پخته شد از شاخ بریزد ناچار
 عاشقان را بدو محراب حرام است نماز
 قبله طاعت محمود بس ابروی ایاز
 من نمی گویم بچشمم نه قدم یا بر زمین
 چشم من فرش است هر جامی نمی پا بر زمین
 کشتی چشم تر من بود یا دریا قدر
 اشک زور آورد آمد پشت دریا بر زمین
 یاد روی تو بخاطر رسد از دیدن گلی
 هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
 رشک بر زندگی خضر ندارم بجز این
 که نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز

جا بود افتادگان عشق را بر آسمان
من هم از افتادگان عشقم اما بر زمین
آنکه هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
حیرتی دارم که نقش پای او بر خاک چیست
دل بزلفش بسته قدسی چه می خواهی دگر
صید بسمل گشته را معراج جز فتراک چیست

رباعی

در ساغر من می طلبی را جا نیست
می گویم و از هیچ کس پروا نیست
با گوهر اشک خویشتن ساخته ام
چشم چو حباب بر کف دریا نیست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح
افکنده ز رخ نقاب می خندد صبح
این غمگده چون مقام خندیدن نیست
بر خنده آفتاب می خندد صبح

مشنوی

غنیمت شمار این چنین دوستی
که دید این قدر مغز در پوستی
سخن آنچنان در وی افشوده پای
که از نقل کردن نه جنبد ز جای

مشنوی

ز پیوستن خالق تجرید به ز پیوند بر شاخ روید گره
مپیوند با هیچ کس زینهار که ناقص بود ظرف پیوند دار
و قطع تعلق چه بهتر بود گلی چیده را جای بر سر بود

ابو طالب متخلص بکلیم

سوطنش کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان
 که مقام پاکان هفت اقلیم جهان است یافته نخست با میر جمله
 که بروح الامین متخلص است بسر می برد و بعد از جلوس مبارک
 ملازم سرکار خاصه شریفه گشته به تحریک بخت کار فرما چون
 گفتارش هوش فریب و دلاویز و طبعش معنی رس و فیض آمیز
 بود بخطاب ملک الشعرائی امتیاز یافت - اگرچه استحقاق آن
 منصب جلیل القدر حاجی محمد جان قدسی داشت اما ازین رو که
 پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب سر افزای یافته بود تا دم
 آخر برو بحال ماند و تغییری بدان راه نیافت - بالجمله شاعر جادو
 فن تازه گفتار است و بنای سخن از متانت فکر فلک آهنگش مستحکم
 و استوار - سخنانش پخته است و بمیزان اندیشه بر سخته - هرچه
 گفته همه متین و دلنشین و عبارتش صاف و معنیش رنگین -
 حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انجمن آرای
 نکته دانی بود تا آن هنگام که بهار مانند در گلشن جاوید ربیع
 کشمیر توطن اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیاتش
 خط کشیدند - نبذی از اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فهمان
 بقلم می آید * ایات *

ز تیغش چاک شد دل چون نهان سازد غم او را
 گریبان پاره شد گل را کجا سازد نهان بو را
 سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
 اگر طوطی به بیند یکره آن چشم سخن گو را
 دیگر

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده را
 از خون توان برداشت پی نخچیر پیکان خورده را

(۳۹۵)

دیگر

هر کس اگر بقدر هنر بهره یافتی
بایستی آب بحر نصیب گهر شرد

دیگر

زخمهای شانه از زلفت فراهم می شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می شود

دیگر

خنده بد مستی است در ایام ما هشیار باش
محتسب بو می کند این جا دهان بسته را

دیگر

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستنی از می توان گزشت

دیگر

دوست بهیچم فروخت با همه یاری
یار فروشی درین زمانه همین است

دیگر

جان نیابی اگر ای دل گله بیجا چیست
تو که پروانه بزمی هوس اینها چیست

دیگر

سرو را سایه یکی بیش نباشد یا رب
این قدر خاک نشین در ته آن بالا چیست

دیگر

طوطی آن روز که منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن که چه روزی سخن پرداز است

دیگر

چه دل سوزی که چون من رفتم از دست

کسی از کشته پیکان بر نیارد
میان غمگساران سوزم از غم
چو آن کشتی که در دریا بسوزد

دیوانه^۱ حسن معانی شیفته^۲ طرز سخن‌دانی

واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معنی پرداز است و منشاء و مولدش فتح پور اکبر آباد - هر لحظه طبعش در انگیزت معانی تازه آبدار چندین خیال نو آئین بر روی کار می آورد و خاک زمین سخن را که از گرد کساد خاک مال خورده بود بکیمیای فکر زر می نمود - و در سخن طرز باستان گزیده بر متاخران پیوسته زبان طنز می کشود و یک قلم این جماعت را از سلسله^۳ ارباب سخن خارج دانسته از خطه سخنورثی اخراج می نمود - و از بس که اندیشه^۴ رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن می نمود و پیوسته در انجمن با شاه‌دان معانی خلوت می داشت - و با طرز تازه خصم دیرین بود و شعر تازه گویان را بدتر از تقویم پارینه می داشت - اگرچه از مراتب علمی بیگانه بود اما در قوانین سخن آفرینی بیگانه^۵ وقت خود است و رسائی فکر پایه ایست که در یک ساعت نجومی قصیده^۶ غرا که نظم ثریا را نمونه تواند بود بکلک شعری شعر می پرداخت - و طره^۷ اشعار را از دستی پیرایش می داد که هیچ سخن دستگاهی شانه وار در وی ناخن بند نتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجور گنجه که صاحب پنج گنج است طبعش با حور هم پنجه قریب بدوازده هزار بیت مشنوی منظم ساخته مشتمل بر سخنان حکمت آمیز و معانی دلاویز و آن را دولت بیدار نام نهاده و سر آغاز آن این بیت است - * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم آمده سر چشمه^۸ فیض عمیم

و در آن کتاب داد سخنوری بنوعی داده که هر نکته از آن یک کتاب سخن است بلکه هر نقطه از آن خال رخساره شاهمن این فن - و از برای حاجی محمد جان قدسی که سر دفتر قدسیان است به تیزی تیغ زبان قطع اللسانی کرده و بر قصیده او که مطلعش اینست -

* بیت *

عالم از ناله من بی تو چنان تنگ فضاست
که سپند از سر آتش نتواند برخاست

نکته‌های رنگین گرفته و بعضی جا کلکش از دستی ناخن بند کرده که جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طره اشعار شانه وار بیجا پیچیده - و در سال هزار و چهل و هفت هجری این قطعه که بر تیز زبانی او برهان قاطع است در هجو میر الهی گفته - *قطعه*

اے میر من که کرده الهی تخلصی
از مرد لای ارچه الهی شدن خطاست
زین رطب و یابسی که بود در کلام تو
گر منکر کلام الهی شوم بجاست

میر مذکور از استماع این قطعه بسیار بر آشفت و چندین رباعی در هجو او انشا نمود اما هیچ تلاقی آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان خانان عبدالرحیم بود پس از آن بسطان شهریار مخصوص گشته و بعد از آن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین خطه کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که از سرکار می یافت خورسند بود و باقی عمر آن جا بسر رسانید - و بعضی از ابیات بلند آوازه آن بالغ نصاب کمال بلاغت کلام که آویزه گوش بنات گردون و ابنای روزگار گشته و باشنا روی غرایب معنی در صدر انجمن دلها جا گرفته درین اوراق پذیرای تحریر می گردد -

ایات

ای بروی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشانه دشت پر سنبل شود
ور بدریا مو بشوید خار ماهی گل شود

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکر خند تو مور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سرے گنجد که در زیر دم تیغت
چو شمع از جیب خود هر دم سر دپگر برون آرد

زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجل
ز آنکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو بر افشانی هوا در مشک تر پیچی
وگر رخساره بنمائی شب ما در سحر پیچی
فسونگر داند آن خاکی که ازوی بوی مار آید
شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچی
نه من دودم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه
که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچی
بدین حسن تونگر زلف چون دلچ گدا داری
که گاهی سائبان رخ کنی گه بر کمر پیچی

زهی بزلف و رخ طاعت و گناه تمام
که این تمام بود روشن آن سپاه تمام

من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
توئی و روز و صالی بیک نگاه تمام
بود زلف سیه طالع چو نو مشقی
که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بمزگان
کز جور تو چشمم گزد انگشت بدنان
از لذت آب دم تیغ تو سرشکم
هر لحظ بر آرد سر دیگر ز گریبان
از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
از خط و دهان تو کند حجت و برهان
از روشنی و تیرگی آن عارض و گیسو
چون صبح تونگر بود و شام غریبان

ستایش سراپا نیایش تراست
که در هر نمودی نمایش تراست
دهد ذوق توحید تو در دهن
سخن را زبان و زبان را سخن
باندیشه راه تو نتوان سپرد
که کس تشنگی ز آب گوهر نبرد
سخن چون ز حمد تو بندد نگار
چه پرورده گوید ز پروردگار
چو چشم ارچه خود روسیاه آدم
بچندین زبان عذر خواه آدم
چو چشم سیه بهتر است از سفید
بجرم از تو باشم چرا نامید

نکته سنج بی نظیر قدسی فطرت روشن ضمیر
مولانا ابوالبرکات المتخلص به منیر

امیر خطه کلام است و کلامش زیب صفحه ایام - فروغ
رایش اظهر من الشمس است و طبعش مانند ماه چارده درست
و روشن - در انگیزش معانی و پردازش خیالات بی انباز و در
ابداع عبارات بدیعه و مضامین عالیه از سایر نکته وراں ممتاز -
در زباندانی او هیچ سخنوری را سخن نیست و در شیوه زباندانی
هیچ نکته وری چون او نادره فن نه - بلندی فطرت بمرتبه که
فوق آن متصور نباشد و درجه فکرتش بدرجه که بالاتر از آن
در خیال نیاید - مانند نفس کل تمام استعداد است و بسان عقل اول
تمام خرد - هر گاه طبعش چمن طرازی گلستان سخن می کند از
شاخ قلمش سخنان رنگین بر می دهد و فکرش چون محسنات بدایع
را ابداع و قافیهای مستحسن را اختراع می نماید زمین سخن رشک
چمن فردوس می گردد - بعنوانی که در شیوه نظم به تجرید
منسوب است بهمان دستور در فن نثر به تفرید موصوف - آن
نیر اوج سخنوری که سخنانش بتازگی مشهور است و نزاکت و
لطافت عباراتش بر زبانها مذکور اگرچه بحسب سرشت از افق
لاهور طالع گردیده اما کوکب بختش بر اوج دقیقه سنجی معانی
هزار درجه زیاده از اهل ایران ارتقا گزیده چنانچه در نظم پیروین
نگارین نموده همچنین در نثر به نثره ساری پرداخته
در منشآت بطرز خسرو زمین سخن و آفریدگار معانی
قلمرانی نموده و الفاظ تازی فصیح بالفاظ فارسی آمیخته معانی روشن
در عبارات ایراد نموده - القصه بروشی حرف زده که از آن دست
سخن بلند گفتن از دست آن والا دستگاه می آید و هیچ صاحب
سخن را این دستگاه دست نمی دهد - بالجمله آن ملک الملوک

اقلیم فضائل بر دست سخن سکه فیض زده و معنی را صاحب
خطبه ساخته حیف صد حیف و جهان جهان دریغ و درد که آن
جوان طبع بکمال عمر طبیعی نرسیده و مراحل زندگی تمام
ننور دیده در عین ایام شباب که فصل بهار نیکوئی سالهای
زندگانی است رو بشهرستان عدم آورد و مانند معنی نو در زمین
سخن تن بخاک در داده فرصت آن نیافت که سخن خود را گرد
آوری نماید - من بنده را از آغاز ایام طفولیت با آن مستجمع بدایع
معانی اتفاق صحبت افتاده در معنی در یک بیت و دو پیکر در
یک آئینه در یک بیت و یک خلوت بسر می بردیم - اگر پاس
ظاهر درکار نبود و در نظر پیش بین نزدیک نگر اهل استعداد
دور از کار نمودی هر آئینه فصلی در مدح و ستایش او از روی
نفس الامر نه از راه مبالغه بقلم آورده منت بر جان سخن گزاشتمی -
رحلت آن جناب روز دوشنبه هفتم رجب سال هزار و پنجاه و چهار
در اکبر آباد واقع شده و نعشش بلاهور رسید - این چند بیت که
هر یک آن مانند فرد آفتاب عالمگیر شده شایستگی آن دارد که
بر بیاض صبح نوشته شود درین مقام ایراد می یابد - * نظم *

بسکه دامن گیر حسن او بود دست حجاب
از حیا در خلوت آینه نکشاید نقاب
چشم دل چون باز شد معشوق را در خویش دید
عین دریا گشت چون بیدار شد چشم حجاب
من خجل از ذوق خود او شرمسار از ناز خویش
غافل از شوق نگه او از حیا من از حجاب
نامه از درد دل هر که که می سازم رقم
می طپد در دست من نبض قلم از اضطراب
رنگ گل جوشد ز فیض مدحش از شاخ قلم
بوی عود آید به بزم خالقش از چوب رباب

هر که کج باشد زبانش پایه او کمتر است
شانه چون دارد زبان راست جایش بر سر است
رازدار حق نه دارد قدر گر سامانش نیست
هدیه مصحف چو خطش خوب نبود کمتر است
هر چه گوید مرد صاحب دم دلیل معنی است
هر چه آید بر زبان تیغ بحث جوهر است
عزت از خواهی بشو پایند یکجا ای عزیز
تا زمین گیرست زر پیوسته خاکش بر سر است

باز وقت آمد که از کیفیت فیض هوا
ابر گردد تر دماغ و گل شود رنگین ادا
مسطرش از رشته باران کند ابر بهار
چون نگارد وصف گل بو کاغذ ابری هوا
از تماشای چمن نظاره رنگین می شود
می توان بستن کنون بر پنجه مزگان حنا
مصرع آن قامت یاد آمد و از خاطر
مطالعی سرزد که لفظ اوست چون معنی رسا
قامت او صد قیامت مصرعست و یک ادا
قامت موزون کجا و مصرعه موزون کجا

رباعی

آئینه را که عهد بحسن تو بسته است
با صورت تو نقش درستی نشسته است
از شانه کاکت بزبانها فتاده است
تا در شکست دل کمر خویش بسته است

ابیات

در چمن آن سرو رعنا بر کنار جو گزشت
آب از رفتار ماند و گل ز رنگ و بو گزشت
داشتم زآن شوخ آهو چشم امید نگاه
گوشه چشم نمود از دور و گفت آهو گزشت
پای چوبین را ره باریک رفتن مشکل است
شانه حیرانم چه سان از تار آن گیسو گزشت

بگاہ جلوہ بر افشان ز ناز گیسو را
ز تار گیسو زہ کن کمان ابرو را
بجز منیر کہ طاق است در سخندانہ
کسی نہ فہمد مضمون بیت ابرو را

سر گزشت گریہ از مزگان ما باید شنید
از زبان موج حرف آشنا باید شنید
از سیہ مستی زدم در دامن زلف تو دست
از زبان شانہ ام اکنون چہا باید شنید

ما برنگ شیشہ صاحب مشرب و آزادہ ایم
تازہ رو مانند ساغر صاف دل چون بادہ ایم
چون حباب بادہ از مستی درین بزم نشاط
رفتنہ ایم از خویشتن تا چشم را بکشادہ ایم

گر چشم تو نکتہ دان نبود
مزگان ترا زبان نبود
من آئینہ را ندادمی روی
گر روی تو در میان نبود

منم آن که کوس دانش ز شکوه نکته دالي
 زده خسرو ضميرم بقلمرو معاني
 رخ صفحه ز آب گوهر همه شست و شوی يابد
 رگ ابر خامه من چو کند گهر فشاني
 چو نسيم نو بهاري چو هوای صبح گاهی
 سختم بتازه روئي نفسم به گل فشاني
 ز متانت و جزالت همه لفظ و معني من
 چو خرد بکهنه سالي چو هوس به نوجواني
 چو روم سوی گلستان غزل مرا سرايند
 همه بلبلان گلشن زره مزاجداني
 من و آتش محبت تو و آتش جواني
 من و عشق جاودانه تو و حسن جاوداني
 ز غبار سينه بادا همه عمر تيره چشمی
 که ز خط عارض تو نکند سواد خواني
 سبق کرشمه کم ده مژهای سحر فن را
 که بابروت ز شوخي نکنند هم زباني
 بتو داده شرح سوزم بتو گفته حال اشکم
 مژه ام ز گرم خوني نگه ام ز تر زباني
 همه گوش چشم گردد همه چشم گوش آن دم
 که پیام ناز گوید بمن ابروت زباني
 نه مرا زبان شکوه نه ترا دهان خنده
 من و رنج بيزباني تو و قيد بيدهائي

يك نفس از سينه ام سوز محبت دور نيست
 از دلم سردی مجو اين شمع از کافور نيست
 تا بکي باشد ز درد انتظار خون چکان

رحم کن چشم سفیدم پنبه ناسور نیست
تیره بختی با دل روشن شگون دارد منیر
شمع را صبح سعادت جز شب دیجور نیست

ای ز عکس چهره ات گل در کنار آئینه را
جلوه حسنت بود فصل بهار آئینه را
چون شوی با آئینه از جلوه سازی روبرو
عکس رخسارت کند آئینه دار آئینه را

تا هست مرا بخاموشی دست رسی
راز دل خویشتن نگویم بکسی
نی راز دلم ماند و نی من بر جای
مانند حباب گر بر آرم نفسی

از حسن تونگر تو مه برده زکات
بر صبح نوشته شام خط تو برات
می کرد رقم وصف لبث را قلم
یک نیزه گزشت از سر آبیات

مهین بردار مولانا ملیر مولانا فیضا

بعد از ملا منیر شاه فیضا که فیض اندوز مبدای فیاض
و مهین برادر آن راز دان سواد و فیاض است چون ازین جهت که
به تجرید یگانه و در فقر افسانه روزگار بود عزیزان صحبتش را که
مانند نام او سراپا فیض انگاشته وجودش را غنیمت می دانستند و
از بس که صاحب مشرب و درویش وضع افتاده در خاکي نهادي
هیچکس بگرد او نمی رسد قائم مقام ملا منیر قرار داده بهره فیض

کامل ازومی یافتند - بیست سال دیگر انجمن آرای سخن بوده در
سال هزار و هفتاد برحمت حق پیوست *

مظهر فیض تامتذاهی میر آلمی

که با فیض رابطه آلمی دارد و با سخن استیناس طبعی -
طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلند آوازه - لطف کلامش از
قیاس افزون و جزالت الفاظش از خیال بیرونست - در قصیده قصدهای
نیکومی کند و در غزل معنی برجسته می بندد - استعاره و تازه
گوئی را بمرتبه کمال رسانیده و در خانه بیت خصوصیات دیگر
را طفیلی دانسته - بیشتر در تازگی ادا و نزاکت و استعاره می
گوید - مولدش همدان است و بمواجبی در خورد داخل بندگان درگاه
فلک نشان - در وقت مراجعت حکیم حاذق از حجابت بخارا در
خطه کابل چون میر مذکور بدیدن حکیم حاذق رفت قضا را نقش
حکیم با میر کج نشست و صحبت باهم راست نیامد - میر رنجیده
خاطر گردیده و از شوخی طبیعت که لازمه شعراست این رباعی
در هجو آن مجموعه مدائح پرداخت -

دایم ز ادب سنگ سبو نتوان شد
در دیده اختلاط . مو نتوان شد
صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست
با لشکر خبط رو برو نتوان شد
این چند بیت نیز از نتایج طبع اوست -
چشمت از هرگردشی با ناز عهد تازه بست
خط مشکینت بیاض حسن را شیرازه بست
نشاء از تیغ او دارم که چاک سینه ام
چون خمار آلود نتواند لب از خمیازه بست

(۴۰۷)

سینه گندم دل خراشیدم ولی از قحط خون
ناخنم بر خویش نتوانست رنگ تازه بست

بر روی تابان باز کن زلف بهم تاییده را
بکشا که مضمون نیست خوش این مصرعه^۱ پیچیده را
از زلف خوبان فارغم اما پریشانم هنوز
آری به بیداریست غم خواب پریشان دیده را

هیچ است ترا دهان چون قند
مائیم و دلی بهمیچ خورسند
از ما دل اگر کنند سهل است
دل از دل ما نمی توان کند

به زبان آنچه نگفتم به نگه خواهم گفت
مردم دیده ما هم لب گویا دارد

ما از همه کس بیش بهائیم الهی
در شهر اگر مردم بیکار فروشند

کشور سخندانی را صبح صادق مجموعه^۲ حکمت

الهی حکیم حاذق^۱

که چراغ دوده حذاقت است و فروغ دیده صداقت - قانون
مخزوری را بلطف اشارات بیان می کند و قاعده معنی پروری را
به حسن عبارات عیان می نماید - نزاکت را با ستائت با هم آمیخته
و چندین معانی نوآئین انگیخته طرز سخن طرازی پاستان را با

۱- در یک نسخه (نشان ۶۲۰ ایشیاتک سوسائتی بنکال) اسمش حکیم
صادق مرقوم است -

طرز معنی پردازان تازه امتزاج داده و طرزی نو آغاز نهاده - مقتدای
ارباب فضل و براءت است و پیشوای اصحاب ابن صناعت - شعر را
بطرزی می خواند که صورت معنی را برای العین می توان دید
و جلوهٔ ابکار افکار را توان بچشم هنر مشاهده کرد - او پسر
حکیم همام است و باعتبار اصل گیلانی و ولادت او در فتح پور
واقع شده و در قلمرو هندوستان نشو و نما یافته - قبل ازین بمنصب
سه هزاری و خدمت عرض مکرر سرافرازی داشت اکنون در
اکبر آباد گوشه نشین است و هشت هزار روپیه سالیانه دارد -
و برخی اشعار آن سر دفتر سخنوران درین صحیفه ثبت افتاده -

ابیات

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

گل در چمن نیامده در فکر رفتن است
دیگر چه اعتبار جهان خراب را

سر زلف بر کشادی دل انجمن گره شد
سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد

از گریهٔ ما بحر نه تنها گله دارد
گوش صدف از نالهٔ ما آبله دارد

چنین نه کرد سیه روزگار من گردون
عجب نباشد اگر روز بینم انجم را

بنگر بسوی کوهکن و عبرت ازو گیر
از نیرو دل موم بود گر همه خار است

در پرده خاک نغمها هست ولی
رفتی شنوی که گوش بر خاک نهی

سعدای گیلانی

چون اختر سعد از گیلان طلوع نموده در درجه سخن شناسی و تازه گوئی رتبه والا دارد و طرز پاستان را به نیکو طرزی می طرازد - هر بیتش بیت الشرف کواکب معانی و نگاشته کلکش زیور صفحه نکته دانیست - چون در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت صیانت و حکاکي و خوشنویسی وحید عصر خود است و بغایت خوش صحبت و نیکو سخن و متواضع و خلیق در زمان جنت مکانی بخطاب بی بدل خاں و داروغگی زرگر خانه و منصب مناسب سرافرازی یافته در عهد مبارک نیز بهمان خدمت قیام می نماید - این چند بیت از اشعار اوست -

سواره آن مه زرین رکاب می آید
بچهره رشک هزار آفتاب می آید
باب تیغ تو دل می کشد ز آب حیات
چو تشنه کو سوی آب از سراب می آید
کند رخت عرق ای نازنین ز تاب نگاه
بدور حسن تو از آتش آب می آید
تو مست حسنی و من مست عشق چیست حجاب
چنین دو مستی کجا از شراب می آید

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را
آرام بری آدمی و هور و پری را

شاید که بچین سر زلف تو برد راه
بگرفته دلم دامن باد سحری را
از جیب دلم تانکنی دست ستم دور
با ناله هم آغوش کنی بی اثری را

ز تاب عشق هر گه پیش او بیتاب می گردم
گاهی از شرم آتش میشود گه آب میگردم
بروی چون زرم هر گه خندد دلستان من
بگردش مضطرب چون قطره سیماب می گردم
نسیمی گر وزد بر تار زلف عنبر افشانش
چو زلف مشک بویش گرم پیچ و تاب می گردم

ای گلشن جمال ترا صد هزار گل
یک گل ز حسن تو نشکفت از هزار گل
مژگان چو سایه بر گل روی تو افکند
ترسم شود فگار چو از نوک خار گل
گر بگزری ز روی نوازش به گلستان
بلبل کند براه تو ای گل نثار گل

دارم اندر غنچه دل از خیالات گلشنی
همجو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی
تیر مژگان بسکه زد چشمت زمستی بر دلم
سینه دارم که هر داغش بود پرویزی

آنی که سریرت آسمان پایه بود
بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود

تاهست خدا تو نیز خواهی بودن
زیرا که همیشه ذات با سایه بود

محمد قلی سلیم

شاعر سلیم الطبع سلیم تخلص صحیح فکرت سالم فطرت ولادت
گاهش طهران است والیوم از منسوبان وزیر صاحب تدبیر اسلام خان -
در خیال انگریزی و ادا پردازی با شیربن گفتار خجند پهلو بی
زند و هیچ بیتی از اشعار او خالی از ادای نیست - و در انگیزت
تشبیهات ید تولی دارد و در پرداخت ایهامات دست تمام حاصل
کرده - هزاران معانی عجیبه و غریبه از طبع او پدیدار
گشته اگر چه کم گو است اما پاکیزه گفتار است و
بسیار رنگین سخن - ازین رهگذر که باعتقاد بعضی عزیزان گه
گاهی فرزندان طبع بعضی عزیزان را که یتیم مانده اند به پسر
خواندگی بر می دارد و در تربیت آنها کوشیده لباس فاخر می
پوشاند بر زبانها افتاده - و اکثر ارباب سخن در فرزندان معنوی
او نیز سخن دارند و گمان شان بلکه یقین آنست که آنها نیز پسر
خوانده اند که ایشانرا زبان داده - بالجمله اکثر از ارباب ابن فن
با وی بی اعتقاد اند و زبان به بیغاره او می کشایند و بجز جمعی
که آئینه دار انصاف اند و صوت و معنی را بوجه احسن شناخته
هیچ یکی از نیکو خیالان را باو اعتقاد نیست - از اشعار آبدار
او این چند بیت ایراد می یابد -

تنها نه همین زلف تو بسیار دراز است
مژگان تو هم چون شب بیمار دراز است

حاجت بگل نه دارد آن گل نه کج کلاه است
در خواب حیف باشد چشمی که خوش نگاه است

تا وجه می نباشد نتوان سوی چمن رفت
بر من نظاره گل دیدار قرض خواه است

نو بهار است و چمن در پی سامان گل است
ابر بر روی هوا دود چراغان گل است

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
ناست نمی برم که دلم گوش می کند
نیک و بد زمانه برون کرده ام ز دل
آئینه هرچه دید فراموش می کند

دولت تیزی که می گویند شمشیر تو بود
بر سرم آمد ولی بسیار زود از من گزشت

جوهر ذاتی ندارد احتیاج تربیت
صورت آئینه را نقاش کی پرداز کرد

در غمت ناله مرغ چمن آید بیرون
گر لب غنچه کشائی سخن آید بیرون
از وجودم اثر بسکه ضعیفی نگذاشت
چون حبابم نفس از پیرهن آید بیرون

ملا نسبتی تمهائسری

که نسبت به سخن برگزیده و باهل معنی منسوب گردیده
از مهر و صحبت بهره اندوز است و جمله درد و سراپا سوز -
سخنانش نمکین و شور انگیز است و گفتارش هوش فریب و
دلآویز - رسائی بر طبع سحر پردازش مفتون و یکتائی از کمال

تفرد فکر سدره پردازش مهنون - خاکساری را از خاک برداشته
و در گزشتگی از خانه بدوشان گزشته - در وقت آمدن از لاهور
در سال هزار و شصت و دو بنده چون به تهنایسر رسید بتکیه آن
نمد پوش رفت حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع به بی
تکلفی تمام در رسید و چون معنی بلند بر زمین سخن نشست و
معنی خاک نهادی را باز نمود - این خاکسار نیز درین معنی
تتبع او نموده خاک نشینی برگزید - ظاهر شده که شیوه آن
صاحب باطن همین بوده - گرمی بسیار نمود و چون یاران سوخته
برشته گرم جوشیده آنگاه لختی از اشعار آبدار خود را برقت تمام
خواند و سخنان تر را گریه آلود ساخت - در آن ایام مشنوی در
برابر مخزن اسرار در میان داشت برخی از آن بر زبان آورد - لالی
سخنان در سفینه دلها بطریق یادگار درج نموده شعر را بسیار بدرد
و سوز می خواند و در اثنای خواندن شعر مژه تر می کند - همیشه
آئینه وار آن روشن ضمیر نمد می پوشد و بلباس اهل دنیا تن در
نمی دهد - برخی از لطایف اشعارش درین صحیفه ثبت افتاده -

بلبالان هم مزاج دان نشدند
کس نداند که گل چه خو دارد
نسبتی دل بدرد معتبر است
لاله از داغ آبرو دارد

لاله رست از قتلگاه کوهکن در بی ستون
خون ناحق گشته آخر دامن صحرا گرفت

بگیر پرده زرخسار و چشم بالا کن
گرسنه چشمی چشم مرا تماشا کن

دو زلف داري و خال و خط و کرشمه و ناز
دگر چه بايد برخيز فتنه بالا کن
اينک خدنگ مژگان اينک کمان ابرو
مستي و فتنه در سر بر خيز و قتل ما کن

ز سوز دل افسانه مي نويسم
به پروانه پروانه مي نويسم
بدل مي نويسم چه خواهم نوشتن
کتابت به ديوانه مي نويسم

برون نيامده ام هيچ گه ز خانه خویش
سفر چه داند عنقا ز آشيانه خویش
نمي برم ز پر و بال عاريت چون تير
نشسته ام چو کمان روز و شب بخانه خویش

بسر زد يا بدل زد يا بپا زد
نمي دانه محبت بر کجا زد
ز اول سعئي بيجا کرد فرهاد
همان يک تيشه آخر بجا زد

حسن بيگ رفيع مشهدي

مشهدي الاصل است و سخنان بلندش پيرايه ده عقل - طبعش چو
موسم گل روانست و فکرش مانند بهار رنگين و گل افشان -
اندیشه اش مانند بهار چمن طرازي گلستان سخن مي نمايد و
قلمش به تحرير اشعار رنگين زمين سخن را رشک چمن مي کند -
مدتی بعنوان انشا طرازي و منشور نويسي با نذر محمد خان والي
بلخ و بخارا بوده و در سال هژدهم جلوس بهارک از راه تحريک

محبت کار فرما که او را بدین درگاه آسمان جاه رهنما شده بود
بآستان بوس معلنی رسیده دربندهای والا درگاه شریف انتظام یافت -
اگرچه در لباس شعرا نیست اما بمقتضای سوزونیت طبع اکثر اوقات
قصیده و غزل و مثنوی مشتمل بر مدح اشرف بنظر انور می گزراند -
این چند بیت از جمله اشعار اوست - *ابیات*

چو رشته از گهرم گر لباس پوشانی
بر آورم سر خود را همان بعبریانی
چو غنچه که بود در میان خرمن گل
نشسته ام بدل جمع در پریشانی

عکس رخسار تو چون در می گلغام افتاد
شد گمانم که مه چارده در جام افتاد
طعنه شهرت و رسوائی مجنون بس است
ورنه طشت من و او هر دو ز یک بام افتاد

پای تا سر خویش را شمع محفل سوختم
گر نشیند عاشق از پایین چنین خواه نشست

مثنوی

باب زندگی شویم دهان را
چو مداحی کنم شاه جهان را
صدف پر در کند گوش از دلاش
نگین نا کنده گیرد نقش نامش
چرا در کان نباشد لعل سیراب
که از شرم وقارش دوه شد آب
اگر یابد ز مدحش صفحه زیور
شود هر سطر او عقدی ز گوهر

اگر از لطف بیند سوی دریا
گهر گردد حباب روی دریا
ز قهرش گر نظر افتد بگرداب
شود چون دیده مراض بی آب

شیخ محسن فانی

جلوه سنج حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب
مقام - شاهدان معانی را باحسن وجوه بر صفحه بیان جلوه می
دهد و سر انگشت قلمش عقده از سر رشته معانی به نیکوترین
وضعی می کشاید - فکرش آرایش ده دیوان سخن است و کلکش
چهره آرای بتان معنی - فیض اندوز کمالات طبعی و الهی بوده
اوج گرای جمیع علوم است و شاعری دون مرتبه آن والا فطرت
است و سخنوری کمین پایه آن مهین سردار خطه فکر است -
چون بعض اوقات بفکر شعر می پردازد و طره اشعار را بشانه قلم
می طرازد لا جرم نام آن عالی مرتبت در جرگه شاعران بقلم
آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور سخن اند درین دفتر
ابراذ نموده می آید - و چون غنی نام از شاگردان مولانای مذکور
خاللی از نشاء فیض نبود و گفتارش کیفیت خاص داشت چند بیت
از زادهای طبع او نیز درین صحیفه پذیرای نگارش می گردد - از
جمله اشعار ملا محسن -

* ابیات *

تاب دیدار تو آورد دل و منفعلم
آب می شد اگر آن آئینه جوهر می داشت

مصحف روی ترا آئینه از بر می کند
پیش ارباب صفا اظهار جوهر می کند

گرچه خویبهای حسنش گفت کاکل در قفا
خط کنون بر روی او عرض می کند

دست ارباب گرم چون کیسه مفلس تهی است
معنی این نکته حل شد از کف دریا مرا

نقش ابروی تو محواز دل ما نتوان کرد
یعنی از صومعه محراب جدا نتوان کرد
دل آئینه چو آئینه نگردد روشن
دعوی همدی اهل صفا نتوان کرد

همه بردند آرزو در خاک
خاک دیگر چه آرزو دارد

در عمل سرگرم بودن بی نیازان را راتب است
بدنما تر بر لب از تبخاله حرف مطلب است

اشعار غنی

بقدر وسعت مشرب بهر کس جرعه دادند
تو در پیمانہ می داری و من خون در جگر دارم

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید
مسیحا کی تواند کرد بینا چشم سوزن را
سواد کعبه کی منظور ارباب نظر باشد
بسنگ سرمه حاجت نیست هرگز چشم روشن را

تا سرمه دان سیاهی چشم تو دیده است
در چشم خویش میل ز خجلت کشیده است
یک موی فرق نیست میان دو ابروت
خوش مصرعه بمصرع دیگر رسیده است

هر کس بدرگه کرمت برده تحفه
ما را ز دست خالی خود آستین پر است
جز زیر خاک جا بمن خاکسار نیست
روی زمین ز مردم بالا نشیمن پر است

آب بود معنی روشن غنی
خوب اگر بسته شود گوهر است

بگزر از خویش چو بینی دهن یار غنی
دل بهستی چه نمی راه عدم در پیش است

نمی شود سخن پست فطرتان مشهور
بلند نیست صدا کاسه سفالی را

محمد علی ماهر تخلص

که در سخن بوجه احسن ماهر است و لطف سخنش در نظر
نکته دان ظاهر - نکته سنج معنی شعار است و گزیده فکر پسندیده
گفتار - در درجه شناسائی سخن درجه والا دارد و در دقیقه
سنجی شعر سر موی سر فرو نمی گزارد - اگرچه اصلش از ایرانست
اما نشو و نما در هندوستان یافته - از عهد طفولیت تا حال ایزد
تعالی او را فیض اندوز مبداء فیاض ساخته - مردیست مجرد منش
آزاده طبع و صاحب مشرب درویش وضع - کم و بیش طلبی گرفته

و بخشک و تر قانع گشته در هر جا که دل می خواهد بسر می
برد - و چون شعر روان خویش بعنوان سیر شهر بشهر می رود و
چون گوش و چشم بنغمه و حسن گرو کرده فریفته، حسن اصحاب
نغمه گردیده هر جا که اوج گرای نغمه می گردد مانند طنبور
آهنگ آن مقام می نماید و در هر جا که حسینی بجلوه گری می
آید چون آئینه رو بآن جانب می نماید - و برخی از اشعارش درین
اوراق پذیرای نگارش می گردد - * ابیات *

چندانکه نظر کردم صحرای محبت را
چون طول امل دیدم پهنای محبت را
او چشم بمن دارد من چشم باو دارم
وا کرده بروی هم درهای محبت را

فیض نظر ز پرتو روی تو حاصل است
آئینه بی جمال تو چون فرد باطل است

هر کجا مالک ز خود گردد جدا
از همان منزل خدایش همرهست

بحرف و صوت میسر نگرده آزادی
به بین اسیر قفس طوطیان گویا را

تا خط سبز و لب لعل ترا نظاره کرد
خضر عمر از سر گرفت از چشمه حیوان گزشت
یار وقتی بر سرم آمد که افتادم ز پا
آن زمان درمان دردم شد که از درمان گزشت

پی نصیب از سی کف خاک کی درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامان صد - اعر شود

پیری که نشان ناتوانیست
خاکستر آتش جوانی است

ملا حسن فروغی

از خاک صفا پیرای کشمیر پذیرای وجود گشته و آوازه
سخنش بگوشن مردم هر دیار رسیده - شعرش چون زمین کشمیر
شگفته و رنگین و بحر نظمش مانند تالاب صفا پور نورگزین -
طبعش سرمایه اندوز معانی و فکرش پیرایه بخش سخندان است -
در خاکساری هیچ کس بگرد او نمی رسد و مانند خاک شیوه
افتادگی دارد - اگرچه کمتر سرگرم اندیشه سخن می باشد اما
اغلب سخنان با فروغ ازو سر میزند - آن شعله فطرت مدتی در
کشمیر در کسوت خاک کی نهادی چون اخگر در خاکستر پنهان و
به تجرید افسانه بود در سال هزار و شصت هجری بروز پنجشنبه
بروزیانه دوازده روپیه ملازم سرکار خاصه شریفه شد - و در خطه
مقدسه شاهجهان آباد در سال هزار و هفتاد و هفت رقم سنجان
دیوان قضا خط بر دیوان حیاتش کشیدند - از نتایج طبع او برین
چند بیت اکتفا نمود -
* ایات *

با زبان حال سنگ راه می گوید بلند
می خورد پا هر که بر افتادگان پا میزند

گر دلت آرزو کند آن گهر یگانه را
رقص کنان باب ده همچو حباب خانه را

از آن غم وطنم نیست کز سبک با لی
همیشه همچو کمان است خاند بر دوشم

لاله را هم با چمن دل صاف نیست
ما دل یاران عالم دیده ایم

ایکه در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو
چون کمان بهر که می سازی منقش خانه را

کی ز بیم خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت
همچو ابرو میتوان تیغ ترا بر رو گرفت

امام و قبله اهل نجات شاه جهان
که شد بسجده درگاه او فلک ماسور
نشست بعد نه آبا بچار بالش جاه
از آن چو عقل دهم می دهد نظام امور
صلاح خلق در ایام او چنان شد عام
که دانه نبرد بی رضای دهقان مور
بمنع باده اگر گرم می شود غضبش
مویز گشته سر از تاک بر زند انگور
همیشه چار حد این مسدس نه سقف
ز کثرت سه موالید تا بود معمور
سرای دولت او را بحکم یزدان باد
بقا اساس و قضا بانی و قدر مزدور

سعید خان ملتانی

رنگین سخن تازه گفتار است و بسیار خوش صحبت و نیکو
طبع پاکیزه روزگار - از مجالست نیکه طبعان و نکته دانان سخت

محظوظ است و باهل سخن چون سخن تازه با معنی مخصوص - هر جا که سخنوری را می شنود بخدمت او می رسد و باز اندازه استعداد خود از صحبت او بهره می اندوزد - نگارنده حروف را بارها بدو صحبت اتفاق افتاده - در شگفته روئی و آشنا پرستی همتا ندارد و رغبت بنظم و نثر زیاده از حد دارد - سابق ملازم سلطان مراد بخش بود اکنون داخل منتسبان والا درگاه حضرت عالمگیر بادشاه است و بمنصب چهار صدی ذات سرافرازی دارد - بالجمله خوبی سخن از کلامش پیدا است و زیبایی معنی از لطف ادایش هویدا - از نوحاستگان خاندان ضمیر او باین چند بیت اختصار نموده - *اشعار*

چه دولت است که با این قد خمیده خویش
ببر کشیده ام آن سرو سرکشیده خویش
ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان
شنیدی تو و من دیده ام بدیده خویش

ملا حاجی لاهوری

نشاء پرداز میخانه معانی است و بزم طراز منصفه سخندان - اگرچه سخنان او تازه نیست اما چون شراب کهنه کیفیت تمام دارد و کیف ما اتفاق از روی سخنان نشاء افزا سر میزند - و ارباب طبع سواد اشعارش را چون خط جام از مضمون بی نصیب نمی دانند بلکه سخنان شیرینش را چون قند خمیر مایه حلاوت می شناسند - دیوان اشعارش را مانند ساغر حریفان دست بدست می برند و اکثر ابیاتش را باعتبار جزالت الفاظ مردم در دل جا می دهند - این ابیات سرخوش خمخانه طبع آن منشاء فیض الهی است -

هر کس که دل از مدار دنیا برداشت
عبرت ز شمار کار دنیا برداشت

گویند زمین بر سر گاو است بلی
گاوست کسی که بار دینا برداشت

چندر بهان برهمن

از خاک لاهور پذیرای سرشت گردیده در دارالامن صلح کل
آرمیده - بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده - صنم پرست
بتخانه سخن است و جاروب کش آستانه این والا فن - طبعش
رسا است و فکرش اوج گرای - خط شکسته را درست می نویسد
و بزبان قلم نستعلیق حرف می زند - و در آئین نثر و انشاء
پردازی پیروئی ابو الفضل می کند و به هنگام خواندن اشعار روان
آب از چشمهای او روان می شود - سخن را بچشم تر آب می دهد
و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طلب می زند - اگرچه
بظاهر زنار بند است اما سر از کفر بر می تابد و هر چند بصورت
هندو است اما در معنی در اسلام می زند و چون شعر خود در
کمال سادگی و بی تکلفی می زید - زبان قلمش بسیار خوش
سخن است و طبعش بغایت ماهر درین فن - در آغاز حال باسیر
عبد الکریم میر عمارت لاهور بود پس از آن با دستور پاک روان
افضل خان بسر می برد اکنون داخل بندگان درگاه آسمان جاه است
و این ابیات ازوست -

صفیر عندلیب از جا برد اهل محبت را
که حرفی گفت نادانی و بر دانا زند ناخن

چشم تا بر هم زدی آغاز شد انجام عمر
طی شد این ره آن چنان کآواز پای برخواست

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است
که کس نیافته و عالمی خریدار است

(۴۲۴)

بگشش دل ما بگزری تماشا کن
درین چمن گل خود روی داغ بسیار است

کجاست باده که عالم پیاد داده اوست
اساس آب بر آتش بنا نهاده اوست

گره بزلف تو افتاد جای آن دارد
که بر زبان سخن مدعا گره گردد

نظر به شاهد معنی ز پرده دوخته ام
حجاب عینک چشم است مرد بینا را

طبقهٔ ارباب انشاء

منظور نظر عالم بالا منشاء فضایل ایزد تعالی
مظهر فیض ابدی میرزا جلالی طباطبائی یزدی

در پرداخت نثر ید بیضا می نماید و در فن انشاء و ترسیلات
ایجاد طرز نو کرده سخن را جان می بخشد - و در اختراع معانی
دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین ید طولی دارد - و در
لغت دانی جوهری نزد او بی جوهر است و در حکمت اندیشی پور سینا
پیش او بی سنگ - در اصفهان استفادهٔ سایر علوم نموده و بر
مدارج علمی ارتقا گزیده در سال هزار و چهل و چهار ارادهٔ
هندوستان جنت نشان که سر زمین آسمان نشانش گلستان روی
زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش گزین است نموده
بموافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت - و
ببرکت تمیز نزدیکان بارگاه عزت و وسیلهٔ سلاست کلام و دست
آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظم گشته بنگارش احوال

خیر مال مأذون کردید - بی مبالغه دقایق نثر بدرجه نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج ساله احوال آن حضرت کار نامه بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزه برهم نخورده صورت تماسیت می یافت و اثری ازو باقی می ماند آوازه سخن تازه او آویزه گوش روزگار گشته سر مشق فطرت تازه نگاران هند و ایران می شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته پایه کلام از کرسی عرش می گزشت - مجملآ سواد عباراتش برنگ لیلہ القدر حامل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نور مهر لطف سخن بر روی روز افکنده - و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلم اول از قانون حکمت بیرون نیست مانند زلال رحمت روح افزا جان دهنده سخن را بروشی دستگاہ داده و پایه معنی را بجای رسانیده که هیچ کدام از رقم سنجان والا مقدار که وجود شان پیرایه این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف توانند بقلم آورد - بنده بی آنکه روی هیچ یکی از ارباب انشاء در میان بیند نظر بر آئینه انصاف انداخته صورت این معنی را بنمایش آورده اگر کج حرامان بساط سخنوری از راستی گزشته برین ضعیف زبان سر زنش و بیغاره کشایند ایزد تعالی خصم شان باد *

علامی فهمی افضل خان

در پرداخت نثر دستی تمام داشت و هنگام نگارش مطالب و صحایف صفحه بیان را چون گلشن ارم بگونه گون کلمهای معانی می آراست *

جمدة الملکي سعد الله خان

صاحب طبع هوش گرای و سخنور دانش پیرای بود و در نثر سلیقه درست داشت و در انشاء پردازي و مدعا نویسی سحر سامری بکار می برد - و چون سامان سخن مهیا بود شاهدان معانی را از جامخانه طبیعت خلعت خوش قماش در بر افکنده بطرز نو آئین جلوه می داد - اما حیف که باوجود شناخت سخن از حسن معانی دیگران دیده و دانسته چشم می پوشد و بقدر یک مژده انصاف را منظور نمی داشت *

مدار المہامي علاء الملک مخاطب به فاضل خان

معنی طراز نادر فن و استاد سخن بود نثرش رنگین تر از فصل بهار و عبارتش شگفته تر از موسم گلزار - در نامه طرازی و عبارت آرائی از دبیر فلک قصب السبق می برد و بوساطت کلک واسطی نژاد در اندک فرصت نامه پردازي می کرد و در نثره نثاری ید بیضا می نمود - بی مبالغه طرز سخنش پیرایه پیرای تازگی و نوي بود و نسبتش با معنی معنوي *

عبداللطيف گجراتی لشکر خانی

فک تیز گردش مرحله پیمای جاده سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت - بر آئین نثر طرازان پیشین در شیوه سخن داد نکته سنجی می دهد و در باریکهای سخن نازک و رنگین طبع روانش مانند آب در ریشهای گل فرو رفته آن باریکیها را بر روی آب می آورد - اگرچه معنی غریب در کلامش کمتر است اما سخنانش آئینه وار صاف

و ساده و خیالاتش که اندیشیده بی توجیه بوجه احسن از آن رو می نماید - سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان مشهدی بود بعد از ترک منصب آن والا مکان در سرکار جهان مدار بخدمت دیوانی تن و خطاب عقیدت خان و منصب هزاره چهار صد سوار سرافرازی یافت - چندی بتحریر ایام دولت ابد طراز می پرداخت آخر از نکته گیری ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع القلم گشت - بر مثنوی مولوی روم شرحی متین نوشته و دیباچه رنگین بقلم آورده - بعد از مطالعه آن معلوم می گردد کد پای قلمش در آشوبگاه سخن نه لغزیده و بدقایق معنی خوب وا رسیده *

عبد الحمید لاهوری

روش سخن پیرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته از فیض صحبت آن قدوه اهل فضل بهره تمام اندوخته بهمان دستور قلمرانی می کند و در جاده سخنوری پی بر پی آن پیش خرام هنجار نکته دانی می نهد - و در فن انشاء کامل است و در نکته دانی سر آمد اقران و امثال - شاخ قلمش از گلهای سخن بهره ور است و پیر خردش با عصای خامه ره سپر - چون در ایام جوانی هنجار مراتب علمی در نور دیده و فن انشاء را نیک ورزیده بود اکنون باوجود پیری در فن سخن طبعش جوان است و در ادراک معنی توانائی تمام دارد - اگرچه از غایت ضعف مشقت استخوانی پیش نیست اما بقوت خرد بمغز هر دست سخن میرسد و هنگام نگارش مطالب داد عبارت آرائی می دهد - حسب الامر خاقان جهان نواز بجمع و ترتیب بیست ساله احوال آن حضرت پرداخته و در ضمن عبارت آن قدرت طبع ارجمند بلطف دا هویدا ساخته - در سال هزار و شصت هزاره و پنج هجری

بسبب کبر سن و ضعف قوی از کار باز مانده در همان ایام
برحمت حق پیوست*

محمد وارث

که حارث خطه معنی و وارث دودمان سخن است آئین نکته
طرازی از شیخ حمید کسب نموده و بعد از رحلت او بضبط وقایع
دفتر سیوم بادشاهنامه پرداخته - چون در مراتب علمی ممارست
تمام دارد و در فن انشاء سهارت ما لا کلام سخن را نیک می
شناسد و معنی را خوب در می یابد - بدون انشاء بفضایل دیگر
نیز آراسته و از فیض حق طبع فیاض یافته - بسیار خوش صحبت و
نیکو طبع و پاکیزه اطوار است و در شیوه ندیمی و بذله پردازی و
لطیفه سنجی بی نظیر روزگار*

میرزا امینا

در اصطلاحات زبان فارسی سهارتی تمام دارد و قاعده فن انشاء
را بقانون نیک می شناسد - شاهد سخنش از لباس تکلف مبراست و
صاحب طبع مستقیم و ذهن سلیم و فکر رسا - سابق خدمت نگارش
بادشاه نامه بدو متعلق بود بعد از آن بخدمت جمع وقایع می
پرداخت - مردی خوش ظاهر و خوش محاوره بود و از بسیاری
تتبع در هر گونه کلام استحضار تمام داشت*

شیخ عنایت الله

اوستاد و برادر کلان راقم الحروف و سر حلقه صفا کیشان و
فروغ بخش دل‌های ایشان - در آئین سخنوری صاحب طراز است
و سر آمد تازه نویسان سخنور - نثرش بسیار بمزه و متین و پر
معنی و عبارتش شسته و صاف و رنگین - لطف سخنش هوش فریب

و خاطرش معنی اندیش و سلاست الفاظ و جزالت عباراتش از اندازه تحریر بیش - پیشگاه خاطرش پیوسته انجمن شاهدان معنی و فکرش محفل آرای سخندانی - باستحسان سخن نوعی کوشیده و محسنات بدایع بنهجی ابداع کرده که از سواد عباراتش سراغ آب حیات معنی میتوان یافت و از بنفشه زار حروفش مشام جانرا معطر می توان ساخت - در حالت تحریر مطالب فکر فلک پیوندش در هیچ جا رنگینی را فرو گذاشت نمی نماید و بی تامل بدستیاری کلمک معنی نگار مکتوبی رنگین که از شرم لطافت بر لفظش معنی رنگ بازد بنگارش در می آورد - و عذوبت الفاظ و چاشنی معانی و حلاوت عباراتش بی مبالغه از آب حیات شیرینی می برد - و هر صفحه نثرش چون خط نورسته غالیه مویان بتازه ادائی دلهای ارباب سخن را دربند مضامین تازه خود دارد - بتوفیق الهی وقایع ایام خلافت آباب کرام و اجداد عظام حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی از زمان آدم علیه السلام تا انتهای عهد آن سلطان سلاطین صاحب تمکین مفصل و منقح بقلم آورده بتاریخ دلکشا موسوم ساخته - و تمامی مطالب را بعبارات بی آهو نگاشته در ضمن آن چندین معانی نوآئین انشاء کرده در آخر آن بنگارش احوال خسرو عهد نیز بشکر گفتار پرداخته و پای قلم را ز سخنان نوش پرور جوی شیر ساخته - و بهار دانش نیز از چمنستان طبع آن بهار گلشن سخنوری گل کرده و سوادش از عبارتهای رنگین نمونه سواد ارم گردیده - در آن گلشن فیض بسی از افسانههای پاستان هندوستان بعبارت پارسی در آورده و بنگارش چندین حکایتهای نوآئین که هر یک آن افسانه دلپذیر است منت بر جان سخن نهاده - اکنون در هنجار تحصیل علم حقیقت می پوید و دقایق معانی خاص از کتاب معرفت الهی می جوید - بالکل ترک شیوه سخنوری نموده در قیل و قال افتاده - و از غایت تجرد ظاهر و باطن

و عدم تعلق خاطر با خویش و بیگانه سر آمیزش ندارد و از زاویه خود که بیت القصیده قناعت است آن معنی سخنوری یا بیرون نمی گزارد - ایزد تعالی توفیق این معنی رفیق همه سازد*
از جمله فضلا و سخنوران که ما سبق ذکر ایشان پذیرای بیان گشته چندی که در نثر هم دستگاہ تمام دارند بطریق اجمال باز بذکر آنها صفحه بیان را آرایش می دهد *

ملا محمود جونپوری

آئینه دار عرایس فکر بوده و جلوه نمای شاهدان معانی بکر - زبان کلکش هاروت سخن را مسکن است و جیب فکرش نخل معنی را گلشن - هر چند خود گرفته زبان بود و شگفته لسان اما چون جان رگ معنی را شناخته و بمغز سخن پی برده هنگام نگارش مراتب سخن را دل می داد و سخن را زبان *

مولانا ابو البرکات متخلص بمنیز

بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده و بدون نظم و نثر بفضایل نیز آراسته بود بغیر ازو دیگری بر نخاسته - و بچنین طبع برنا و اندیشه سخن آرا و خرد فیض پیرا و معنی نزاکت آفرین و عبارت معنی قرین بجز او کسی دیگر از شعرا در خطه وجود قدم نگذاشته - کلامش باعث نظام امور سخندانی و نثرش شایسته نثار معانی - القصه چنانچه نظمش بتازگی طرز مشهور است بهمان دستور نثرش بر زبانها مذکور - رسم تازه گوئی را تازه ساخته و طرز متاخران را طراز بخشیده - در نظم و نثر پای از جاده متانت بیرون نگذاشته و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از دست نداده - اگرچه دیگر شعرا نیز

سابقه^۱ درست در نثر دارند اما بجامعیتی که آنها اکابر توان سنجید مولانای مذکور بود که در هر قسم سخن رسم تازه گوئی را تازه ساخته *

حکیم حاذق

که چون صبح صادق آفتاب معنی را در جیب سخن دارد و بدرستی^۲ اندیشه و اوج گرائی^۳ فکر در نظم و نثر از دیگران پای کم نمی آرد - لالی^۴ منشورش آویزه گوش و آرایش گردن عرایس معنی و فکرش در طراحتی^۵ سخن و اختراع مضامین گلشن سخندانی - چندی آن والا طبع نیز در نگارش مآثر دولت ابد پیوند امتحان قلم نموده از تجویز دیگر ارباب انشاء ازین کار بیکار و معطل گشت *

شیدا

اگرچه سخن آفرین قلمرو هندوستان و شناسای معانی^۶ لطیفه^۷ بیان بود و در نثر نیز دستگاہ بالا داشت و بتائید طبع رسا معنی^۸ تازه بر صفحه^۹ بیان می نگاشت اما چون بچهره آرائی^{۱۰} بیان و معانی پرداخته و از آرایش الفاظ انحراف ورزیده لاجرم عباراتش از امائی دور آمده و معانی در ضمیر آن مانند صاحب جمالان حسن پوش ماند - بر ارباب سخن ظاهر است که آن چنان که در نظم داد آرایش لفظ و معنی داره اگر در تحریر نثر نیز طبع را بهمان دستور کار می فرمود هیچ کس را باو دعوی برابری نبود - بهر تقدیر ستوده رای پسندیده گفتار بود و در سخن طبع بلند و طالع ارجمند داشت *

چندر بهان

که مانند سخن خود ساده در کمال بی تکلفی است و در شیوه^{۱۱} ترسیل و انشاء^{۱۲} ممارستی درست دارد و در نامه طرازی و مدعا

پردازي مهارتي بر کمال دارد - در اوایل حال با مير عبدالکریم
مير عمارت و پس از آن بادستور هندوستان افضل خان منتسب بود
و بعد از رحلت آن پاک روان ملازم سرکار خاصه شریفه بوده همراه
وزرا بتحریر مطالب مي پرداخت - چون طبع موزون داشت فکر
شعر هم مي کرد و در ضمن طایفه اهل نظم احوالش مفصل بقلم
آمده*

طبقه خوشنویسان

محمد مزاد کشمیری مخاطب به شیرین قلم

سحر طراز جادو رقم است - مشکین رقمان یک قلم از شرم تازه
نگاری قلمش در خط شده و قلمرو خط را یک قلم به نیزه خطی
قلم گرفته و بوساطت کلک واسطی نثراد اثری عظیم بر صفحه ایام
گذاشته و از دواير حروف حلقه بندگی در گوش سایر خوشنویسان
روزگار انداخته - باعتقاد خط شناسان بالغ نصیب خط خفی و
جلیست و باعتبار پختگی و حسن خط ثانی اثین ملا میر علی
و سلطان علی*

آقا رشیدا

شاگرد رشید میر عماد است و مورد فیض خداداد - دوات
چینی نسبش نافه آهوان ختن و کلک سحر پردازش واسطه آرایش
سخن - بحسن خط و خوبی کلام و نیکوئی طبع مشهور آفاق است
و دواير و مدات حروفش چون چشم و ابروی خوبان در نیکوئی
طاق*

میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبدالله مشکین رقم

هر دو صاحب طبع تازه نگار سحر رقم اند و هر قطعه خط شان چون خط حور و شان عنبر سرشت است و هم قطعه نظم شان رشک قطعه بهشت - دایره حروف شان زیب دایره سپهر است و نقطه خط شان مردمک دیده مهر - ازین جهت که به میر صالح دقایق سخنوری کشف شده در فارسی کشفی و در هندی سجان تخلص می کند - و چون میر مومن سخن سنجی را بفکر عرش سیر بکرسی نشانده عرشی تخلص می نماید - چون هر دو را با نغمه هندی گوشه خاطرست نغمه سرایان هند پیش شان گوش می گیرند و در دایره مجلس شان چون دف حلقه در گوش می کنند - و چون دوستی اهل بیت را بیت القصیده اعتقاد خود ساخته اند چندین شعر شعری طراز در منقبت دوازده اختر برج ولایت پرداخته و اعیان صوفیه با ایشان آمیزش دارند*

شرف الدین عبد الله

عقیق کن بحسن خط و درستی قلم نگین دار نامدار بوده و هنرمند زبردست روزگار - در شیوه مهر و عقیق کنی کار دست بسته می کرد و مهر حیرت بردهان اوستادان می گذاشت - خطش که مانند خط خوبان آرایش صفحه حسن است نظرگاه روشناسان معانی - و نقش قلمش که چون خط صبح نفسان دیده افروز است سرمایه حیرانی - صورت خطش بلطف معنی و نزاکت یگانه و هر قطعه اش بحسن رو افسانه - باین همه آن بیدار درون یکه تاز عرصه تفرید بوده و درس خوان شرح تجرید - دایم مژه تر دارد و در هر چشم زدن بگریه می پردازد و اشک مانند از صحبت مردم دوری می جوید*

میر سید علی تبریزی

که خط زیبایش بدرستی ترکیب و نیکوئی اندام چون ریخته،
 قلم قدرت از وسعت نقص مبراست و بدرستی دواير و مدات چون
 چهره خوبان بآرایش چشم و ابرو و خط و خال سر لوح کتاب صنع
 ایزد تعالی - قطعاتش که حجت قاطع خوشنویسی است به تناسب
 حروف رونق بازار قطعه ملا میر علی شکسته - و شگفته روئی الفاظ
 نگاشته کلکش آبروی بهارستان معنی بخاک ریخته - القصبه قلمش
 بمرتبه کمال صنعت خط را آن مرتبه داده که مانندش در قلمرو
 سواد هند و بیاض ایران بهم نمی رسد و هر گاه بنان فیض نشانش
 بحرکت در می آید رقم نسخ بر خط یاقوت لعل نیکوان می
 کشد*

از شکسته نویسان میرزا محمد جعفر مخاطب به
 کفایت خان و جلال الدین یوسف

هر دو شاگرد رشید محمد حسین خلف اند که در نگارش خط
 شکسته و نستعلیق امروز کسی بانها نمی رسد و طرف نمی تواند شد -
 خصوص کفایت خان که از غایت قدرت قلم بمومیائی مداد
 استخوان بندی ترکیب سخن در صورت شکستگی درست می نماید -
 و در فن خویشتن باوجود شکستگی الفاظ به نیروی درستی خط
 دعوی تفرد نموده کوس یکتائی میزند - درین وقت دیگری هم
 که در خط مذکور رتبه و حالتی داشته باشد بنظر در نیامده شاید بعد
 ازین کسی بر روی کار آید که دعوی برابری یا بهتری نماید*
 اکنون خامه بدایع نگاه بتحریر اسامی بادشاهزادی والا گهر
 عالی مقدار که هر یک دره التاج تارک خلافت و واسطه العقد
 سلطنت است و دیگر نوینان نامدار و وزرای عالی مقام سایر

سعادت‌مندان ارادت کیش از نه هزار تا پانصدی که بنا بر سلسله جنبائی بخت به اندیش از آغاز امر تا انجام عمر اکتساب انواع نیک اختری از آن سریر آرای انجمن سروری نموده اند خاتمه این صحیفه مفاخر را نگارین ساخته ختم سخن بآن می نماید و سر رشته گفتگو را پایان آورده فراغ خاطر حاصل نماید *

فهرست مناصب بادشاهزاده‌های عالی مرتبت والا منزلت

نخستین گوهر بحر عز و اجلال گراسی نیر اوج دولت و اقبال بادشاهزاده عالی قدر دولت پژوه محمد دارا شکوه شصت هزاری ذات چهل هزار سوار ازین جمله سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

دویمین رکن اعظم سلطنت حشمت و عظمت مظهر اتم علو شان و شوکت زینت دیباچه کتاب ابداع شاه شجاع بیست هزاری پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

سویمین مهر سپهر عز و تمکین زیور افسر دولت و دین منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فریدون کامل نصاب تام النصیب بادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر بیست هزاری ذات پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

چارمین گوهر افسر جهانبانی نمایان جوهر تیغ گیتی ستانی محمد مراد بخش پانزده هزاری دوازده هزار سوار ازین جمله هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

گل امید جهان و مقصود جهانیان سلطان سلیمان شکوه نخستین خلف بادشاهزاده محمد داراشکوه پانزده هزاری سه هزار سوار -
ثمره شجره دولت و اقبال سلطان سپهر شکوه دویمین فرزند بادشاهزاده محمد داراشکوه هشت هزاری سه هزار سوار -

نیروی بازوی دولت و دین سلطان زین الدین پسر بادشاهزاده محمد شجاع هفت هزاری دو هزار سوار -

فرخنده طلعت خجسته فال شاهزاده نیکو محضر سلطان بلند اختر دویمین پسر محمد شجاع هنوز بمنصب سر افرازی نیافته -

جوان بخت سعادت پرور بلند اختر مؤید شاهزاده سلطان محمد اولین پسر بادشاه زاده آسمان جاه محمد اورنگ زیب بهادر هفت هزاری دو هزار سوار -

دویمین خلف حضرت والا رتبت محمد اورنگ زیب بهادر سلطان عالی مرتبت محمد معظم هنوز بمرحمت منصب سر افراز نشده -

اقبال مند کامگار نامور سعادت یار سلطان محمد اعظم سومین پسر آن حضرت بمنصب سر افرازی نیافته -

قوت الظهر ارکان سلطنت بادشاهزاده خرد پرور محمد اکبر چهارمین پسر آن حضرت بمنصب سر افراز نشده -

قرة العین اعیان خلافت سلطان محمد کام بخش پنجمین فرزند آن حضرت که بعد از رحلت حضرت فردوس مکانی صاحبقران ثانی بادشاهزاده مسطور بعالم شهود خرامیده -

نوائین گل گاشن دولت و اقبال سلطان ایزد بخش خلف بادشاهزاده محمد مراد بخش منصب نیافته -

امرای عظام

نه هزاری

یمین الدوله آصف خان خانان سپه سالار نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه پانزدهم فوت شد -

هفت هزاری

نه نفر

بهابت خان خان خانان هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه

- سه اسپه -
خان جهان لودهی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه -
علی مردان خان امیرالامرا هفت هزاری هفت هزار سوار
پنج هزار دو اسپه سه اسپه - دو کرور دام انعام - در سنه سی و یکم
فوت شد -
خان دوران بهادر نصرت جنگ هفت هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه - در سنه هژدهم شهید شد -
سید خان جهان بارهه هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه - در سال نوزدهم فوت شد -
سعید خان بهادر ظفر جنگ هفت هزاری هفت هزار سوار
پنج هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و پنجم در صاحب
صوبگئی کابل رحلت نمود -
افضل خان دستور اعظم هفت هزاری هفت هزار سوار - در سنه
دوازدهم فوت شد -
اسلام خان جمده الملک هفت هزاری هفت هزار سوار پنج
هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و یکم در صاحب صوبگئی
دکن فوت شد -
سعد الله خان مدار المہاسی هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه - در سنه سی فوت شد *

شش هزاری

هفت نفر

- خواجہ ابوالحسن شش هزاری ذات شش هزار سوار -
عبدالله خان بہادر فیروز جنگ شش هزاری هزار سوار -
مہاراجہ جسونت سنگہ شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار

سوار دو اسپه سه اسپه -
رستم خان بهادر فيروز جنگ شش هزاري شش هزار سوار پنج
هزار دو اسپه سه اسپه -
اعظم خان شش هزاري شش هزار سوار -
معظم خان شش هزاري شش هزار سوار -
خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاري ذات پنج هزار سوار *

پنج هزاری

سی و دو نفر

خان زمان بهادر پنج هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
قاسم خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
وزير خان پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال
پانزدهم در صوبه دارئي اکبر آباد فوت شد -
راجه گج سنگه ولد سورج سنگه راتهور پنج هزاري پنج هزار
سوار -

سپهدار خان پنج هزاري پنج هزار سوار - در سال هفدهم فوت
شد شیر خان پنج هزاري پنج هزار سوار -
راو رتن هادا پنج هزاري پنج هزار سوار - در سنه پانزدهم فوت
شده -

راجه ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو پنج هزاري پنج هزار
سوار -

ياقوت خان حبشي پنج هزاري پنج هزار سوار -
اوداجي رام پنج هزاري پنج هزار سوار -
بهادر جي دکهنی ولد جادو رای پنج هزاري پنج هزار سوار -
سیرزا عیسی ترخان پنج هزاري چهار هزار سوار -

بہادر خان روہیلہ پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ جی سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار چہار ہزار دو اسپہ
سہ اسپہ -

قلیچ خان پنج ہزری پنج ہزار سوار چہار ہزار دو اسپہ سہ
اسپہ -

شاہ نواز خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپہ سہ
اسپہ -

مکرمت خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار سہ ہزار دو اسپہ سہ
اسپہ در سنہ بیست و سیوم در صوبہ دارئی دارالخلافتہ فوت شد -
جعفر خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو ہزار پانصد سوار دو
اسپہ سہ اسپہ -

راجہ بیتہل داس پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو ہزار و پانصد
سوار دو اسپہ سہ اسپہ -

خلیل اللہ خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

اعتقاد خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

مہابت خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

رانا جگت سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

رانا راج سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

مالو جی بہونسلہ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -

الہ وردی خان پنج ہزاری چہار ہزار سوار -

لشکر خان پنج ہزاری چہار ہزار سوار -

رحیم خان ولد آدم خان دکھنی پنج ہزاری چہار ہزار سوار -

نجات خان پنج ہزاری سہ ہزار سوار -

راجہ رای سنگھ سیسودیہ پنج ہزاری دو ہزار پانصد سوار ..

میر جملہ بہادر پنج ہزاری دو ہزار سوار -

بہرام ولد نذر محمد خان پنج ہزاری ذات *

چهار هزاری سی و یک نفر

- صادق خان چهار هزاری چهار هزار سوار -
- قباد خان چهار هزاری چهار هزار سوار -
- باقر خان نجم ثانی چهار هزاری چهار هزار سوار -
- دریا خان روہیلہ چهار هزاری چهار هزار سوار -
- راو ستر سال ہادا چهار هزاری چهار هزار سوار -
- قاسم خان چهار هزاری چهار هزار سوار -
- سید شجاعت خان بارہہ چهار هزاری چهار هزار سوار دو ہزار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
- سیف خان چهار هزاری چهار ہزار سوار -
- معتقد خان چهار ہزاری چہار ہزار سوار -
- دلاور خان بریج چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
- میر خواجہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
- نظر بہادر خویشگی چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
- رشید خان انصاری چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
- بہادر خان روہیلہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
- مبارز خان روہیلہ چہار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار -
- راو سور بہورتیہ چہار ہزاری سہ ہزار سوار -
- راجہ بہار سنگہ بندیلہ چہار ہزاری سہ ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
- جان سپار خان چہار ہزاری سہ ہزار سوار -
- روپ سنگہ راتہور چہار ہزاری دو ہزار سوار -
- شاہ بیگ خان چہار ہزاری سہ ہزار سوار -
- مرتضیٰ خان ولد سیر جمال الدین انجو چہار ہزاری سہ ہزار سوار -

(۴۴۱)

فدائي خان چهار هزارى سه هزار سوار -
سرافراز خان دکهنى چهار هزارى سه هزار سوار -
سید دلیر خان بارهه چهار هزارى سه هزار سوار -
سرافراز خان دکهنى چهار هزارى سه هزار سوار -
جگ دیو راو برادر جادو رای دکهنى چهار هزارى سه
هزار سوار -

صفدر خان چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار -
همیر رای دکهنى چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار -
تقرب خان چهار هزارى یک هزار سوار -
موسوی خان صدر الصدور چهار هزارى هفتصد و پنجاه سوار -
اعتقاد خان چهار هزارى یک هزار سوار *

سه هزارى

پنجاه و هفت نفر

افتخار خان سه هزارى سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
جهانگیر قلی خان سه هزارى سه هزار سوار -
راجه انروده سه هزارى سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
ذوالفقار خان سه هزارى سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
سعادت خان سه هزارى سه هزار سوار هشت صد سوار دو
اسپه سه اسپه -

قزلباش خان سه هزارى سه هزار سوار پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه -

مکرم خان سه هزارى سه هزار سوار -
میرزا حسن صفوی سه هزارى سه هزار سوار -
میرزا نوذر صفوی سه هزارى سه هزار سوار -
میرزا خان سه هزارى سه هزار سوار -

- پردل خان سه هزارى سه هزار سوار -
شاه بيگ خان سه هزارى سه هزار سوار -
مادهو سنگه هادا سه هزارى سه هزار سوار -
احمد خان نيازي سه هزارى سه هزار سوار -
اخلاص خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
شمشير خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
ملك خان ولد سعيد خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
راجہ راج روپ سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
كار طالب خان سه هزارى دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
انوپ سنگه ولد امر سنگه زميندار ماندهو سه هزارى دو هزار
سوار دو اسپه سه اسپه -

ذوالقدر خان سه هزارى دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه -

- نصرت خان سه هزارى دو هزار سوار -
مخلص خان سه هزارى دو هزار سوار -
شهباز خان روهيايه سه هزارى دو هزار سوار -
بهادر خان سه هزارى دو هزار سوار -
سيد مرتضى خان سه هزارى دو هزار سوار -
اله يار خان سه هزارى دو هزار سوار -
مغل خان سه هزارى دو هزار سوار -
حيات خان سه هزارى دو هزار سوار -
حسن خان ولد فخرالملک سه هزارى دو هزار سوار -
شيخ فريد سه هزارى دو هزار سوار -
رام سنگه ولد راجه جى سنگه سه هزارى دو هزار سوار -
مکند سنگه هادا سه هزارى دو هزار سوار -
راو کرن سه هزارى دو هزار سوار -

- اوداجي رام سه هزاري دو هزار سوار -
پرسو جي سه هزاري دو هزار سوار -
فخرالدوله ولد ياقوت بد جوهر سه هزاري دو هزار سوار -
حميد خان خويش ملڪ عنبر سه هزاري دو هزار سوار -
حسن خان دڪهني سه هزاري هزار و پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه -
سيادت خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
ظاهر خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
ظفر خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
ميرزا سلطان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
فيروز خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
رام سنگه ولد ڪرمي راتهور سه هزاري هزار و پانصد
سوار -
منڪوجي سه هزاري هزار و پانصد سوار -
اسد خان معموري سه هزاري هزار و پانصد سوار -
راجه انوپ سنگه سه هزاري هزار و پانصد سوار -
سرادر خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -
جادو راى سه هزاري هزار و پانصد سوار -
محمد امين خان سه هزاري هزار سوار -
راجه منروپ ڪچهواهه سه هزاري هزار سوار -
عادل خان سه هزاري هزار سوار -
بيرم ديو سيسوديه سه هزاري هزار سوار -
دتا جي سه هزاري هزار سوار -
فاضل خان سه هزاري شش صد سوار -
دانشمند خان سه هزاري شش صد سوار *

دو هزار و پانصدی

بیست و چہار نفر

- شمشیر خان دو ہزار پانصدی دو ہزار پانصد سوار۔
- ہادی داد خان دو ہزار پانصدی دو ہزار پانصد سوار۔
- جوہر خان دو ہزار پانصدی دو ہزار سوار۔
- دیانت خان دست بیاضی دو ہزار پانصدی دو ہزار سوار۔
- افتخار خان برادر سعید خان دو ہزار پانصدی دو ہزار سوار۔
- احمد بیگ خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- نامدار خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- لشکر خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- خدمت پرست خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- حسام الدین خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- ملتفت خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- قباد خان دو ہزار پانصدی ہزار سوار۔
- الہ قلی خان دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- دلاور خان دکھنی دو ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار۔
- شمس الدین خان دکھنی دو ہزار پانصدی ہزار دو صد سوار۔
- ابراہیم خان دو ہزار پانصدی ہزار سوار۔
- فاخر خان دو ہزار پانصدی ہزار سوار۔
- سبل سنگھ سیسودیہ دو ہزار پانصدی ہزار سوار۔
- عبد الرحیم اوزبک دو ہزار پانصدی ہزار سوار۔
- نوازش خان دو ہزار پانصدی شش صد سوار۔
- رضوی خان دو ہزار پانصدی پانصد سوار۔
- محمد بدیع ولد خسرو دو ہزار پانصدی شش صد سوار۔

(۴۴۵)

شیخ هدایت اللہ دو ہزار پانصدی دو صد سوار -
شیخ میران دو ہزار پانصدی دو صد سوار *

دو ہزاری

شصت و شش نفر

میرزا والی دو ہزاری دو ہزار سوار شش صد سوار دو اسپہ
سہ اسپہ -

راجہ سجان سنگھ بندیلہ دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد
سوار دو اسپہ سہ اسپہ -

راجہ تودر مل دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ
سہ اسپہ -

راجہ دیبی سنگھ بندیلہ دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار
دو اسپہ سہ اسپہ -

عزت خان دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ
سہ اسپہ -

محمد صالح تر خان ولد میرزا عیسیٰ دو ہزاری دو ہزار
سوار -

ارادت خان دو ہزاری دو ہزار سوار -

باقی خان چیلہ قلماق دو ہزاری دو ہزار سوار -

دلیر خان دو ہزاری دو ہزار سوار -

خواجہ برخوردار داماد مہابت خان دو ہزاری دو ہزار سوار -

میر شمس الدین دو ہزاری دو ہزار سوار -

قزاق خان دو ہزاری دو ہزار سوار -

گردھر داس کور دو ہزاری دو ہزار سوار -

مبارک خان نیازی دو ہزاری دو ہزار سوار -

محمد زمان طہرانی دو ہزاری دو ہزار سوار -

پرتھی راج راتھور دو ہزاری دو ہزار سوار -
جگراج بندیله دو ہزاری دو ہزار سوار -
رتن ولد مہیش داس دو ہزاری دو ہزار سوار -
مختار خان سبزواری دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
راو دودا نبیرہ راو چاندا دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
بالو خان کرزانی دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
عبداللہ خان ولد سعید خان بہادر دو ہزاری دو ہزار
و پانصد سوار -

سادات خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
تربیت خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
ایرج خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
ارجن ولد راجہ بیتھل داس کور دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
راجہ سیو رام دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
عنایت اللہ ولد عیسیٰ خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
سید صلابت خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
جلال کاکر دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
راجہ جی رام دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
زبردست خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
اوزبک خان دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
دلاور خان حبشی دو ہزاری ہزار و پانصد سوار -
سیر ابوالمعالی دو ہزاری ہزار و چہار صد سوار -
دیندار خان دو ہزاری ہزار و دو صد سوار -
بہاری داس کچھواہہ دو ہزاری ہزار و دو صد سوار -
راو روپ سنگھ چندراوت دو ہزاری ہزار و دو صد سوار -
عزت خان خواجہ بابا نام دو ہزاری ہزار سوار -
راجہ روز افزون دو ہزاری ہزار سوار -

- خواجه عبدالهادي دو هزاري هزار سوار -
- سيد فيروز خان دو هزاري هزار سوار -
- آتش خان حبشي دو هزاري هزار سوار -
- كاكر خان دو هزاري هزار سوار -
- سيد حسن دو هزاري هزار سوار -
- صف شكن خان دو هزاري هزار سوار -
- فيض الله خان دو هزاري هزار سوار -
- مفتخر خان دو هزاري هزار سوار -
- سيد عمر دو هزاري هزار سوار -
- قباچاق خان دو هزاري هزار سوار -
- بختيار خان دكهنې دو هزاري هزار سوار -
- محمد علي خان دو هزاري هزار سوار -
- راو امر سنگھ دو هزاري هزار سوار -
- پتموجي دو هزاري هزار سوار -
- اسد خان دو هزاري هشت صد سوار -
- ابو سعيد نبیره اعتماد الدوله دو هزاري هشت صد سوار -
- سيد شهاب بارهه دو هزاري هشت صد سوار -
- مخلص خان دو هزاري هشت صد سوار -
- سجان سنگھ سيسوديه دو هزاري هشت صد سوار -
- خوشحال بيگ كاشغري دو هزاري هشت صد سوار -
- هابا جي دو هزاري هشت صد سوار -
- نور الدين قاي دو هزارى هفت صد سوار -
- مهدي قاي حان دو هزاري شش صد سوار -
- اعتماد خان دو هزاري پانصد سوار -
- حقيقت خان دو هزاري سه صد سوار -
- معتمد خان دو هزاري دو صد سوار *

(۴۴۸)

ہزار پانصدی

ہفتاد و دو نفر

محمد حسن برادر ہمت خان ہزار پانصدی ہزار پانصد
شش صد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -

الہام اللہ ولد رشید اللہ ہزار و پانصدی ہزار پانصد سوار
دو اسپہ سہ اسپہ -

آگہ خان خواجہ سراى ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار
دو اسپہ سہ اسپہ -

ہمت خان ہزار پانصدی ہزار پانصد سوار -

سید حسن ولد سید دلیر خان بارہہ ہزار پانصدی ہزار
پانصد سوار -

خنجر خان ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -

الف خان ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -

سلطان یار خان ولد ہمت خان ہزار و پانصدی ہزار و
پانصد سوار -

شمس الدین ولد نظر بہادر خویشگی ہزار و پانصدی ہزار
و پانصد سوار -

پورن مل بندیلہ ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -

راول پونجا ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -

راجہ بدنسنگہ (مدنسنگہ؟) بہدوریہ ہزار و پانصدی ہزار
و چہار صد سوار -

قطب الدین خان ولد نظر بہادر خویشگی ہزار و پانصدی

ہزار و چہار صد سوار شش صد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -

شریف خان قدیمی ہزار و پانصدی ہزار و دو صد سوار -

زین العابدین ولد آصفخان جعفر ہزار و پانصدی ہزار سوار -

سید لطف اللہ شیرازی ہزار و پانصدی ہزار سوار -
اسد اللہ ولد رشید خان انصاری ہزار و پانصدی ہزار سوار
دو اسپہ -

مرحمت خان ہزار و پانصدی ہزار سوار دو اسپہ -
چتر بہوج چوہان ہزار و پانصدی ہزار سوار پانصد سوار
دو اسپہ سہ اسپہ -

رای سنگہ نبیرہ راجہ گج سنگہ ہزار و پانصدی ہزار سوار -
جان نثار خان ہزار و پانصدی ہزار سوار -
سید یعقوب ہزار و پانصدی ہزار سوار -

یسین خان ولد شیر خان ہزار و پانصدی ہزار سوار -

ہردیرام کچھواہہ ہزار و پانصدی ہزار سوار -

ستر سال کچھواہہ ہزار و پانصدی ہزار سوار -

راجہ دوارکا داس ہزار و پانصدی ہزار سوار -

راجہ پرتاب سنگہ ہزار و پانصدی ہزار سوار -

رشید خان برادر الہ یار ہزار و پانصدی ہزار سوار -

دل دوز ولد سرافراز خان ہزار و پانصدی ہزار سوار -

مرشد قلی خان ہزار و پانصدی ہزار سوار -

راجہ امر سنگہ نوروری ہزار و پانصدی ہزار سوار -

دولتمند ہزار و پانصدی ہزار سوار -

میر عبداللہ خویش سید یوسف خان ہزار و پانصدی ہشت
صد سوار -

کرہسی راتھور ہزار و پانصدی ہشت صد سوار -

عبداللہ بیگ ولد امیرالامرا ہزار و پانصدی ہشت صد سوار -

فتح اللہ ولد سعید خان ہزار و پانصدی ہشت صد سوار -

ہمت خان ولد شجاعت خان بارہہ ہزار و پانصدی ہشت

صد سوار -

- شمس الدین ولد مختار خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
حسین قلی خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
علاول ترین هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
چندرمن بندیلہ هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
جمال خان نوحانی هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
ولی محلدار خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
محسن خان ولد حاجی منصور هزار و پانصدی ہفت صد سوار -
دولت خان ولد قیام خان هزار و پانصدی ہفت صد سوار -
غریب داس ولد رانا کرن هزار و پانصدی ہفت صد سوار -
یادگار حسین خان هزار و پانصدی ہفت صد سوار -
جگمال ولد کشن سنگہ راتھور هزار و پانصدی شش صد سوار -
ذوالفقار بیگ ترکمان هزار و پانصدی شش صد سوار -
سید عبدالرسول هزار و پانصدی شش صد سوار -
مظفر حسین هزار و پانصدی سوار -
سیام سنگہ ولد کرمی راتھور هزار و پانصدی شش صد سوار -
حاجی محمد یار اوزبک هزار و پانصدی شش صد سوار -
شاہ محمد قطغان هزار و پانصدی شش صد سوار -
آقا افضل هزار و پانصدی شش صد سوار -
اعتماد خان خواجہ سرا هزار و پانصدی پانصد سوار -
میر میران ولد خلیل اللہ خان هزار و پانصدی پانصد سوار -
میرجعفر خواجہ زادہ خلیفہ سلطان هزار و پانصدی پانصد سوار -
محمد ہادی ولد میر رفیع صدر ایران هزار و پانصدی پانصد سوار -
راو رایبا هزار و پانصدی پانصد سوار -

- معتقد خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- ضمصام الدوله هزار و پانصدي پانصد سوار -
- فراست خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- انی رای هزار و پانصدي پانصد سوار -
- رحمت خان هزار و پانصدی چهار صد سوار -
- بهرام برادر جعفر خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- یحیی ولد یوسف خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- خواجه عبدالوهاب ده بیدي هزار و پانصدي دو صد سوار -
- گردهر دیو هزار و پانصدي دو صد سوار -
- میر عبد الکریم هزار و پانصدي دو صد سوار -
- عنایت خان هزار و پانصدي دو صد سوار -
- حکیم مومنا هزار و پانصدي دو صد سوار *

هزاری

یک صد و سی و هشت نفر

- سید قطب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
- سید سالار بارهه هزاري هزار سوار -
- قلعدار خان شیرازی هزاري هزار سوار -
- گرم الله ولد علی سردان خان هزاري هزار سوار -
- اسفندیار ولد همت خان کوکه هزاري هزار سوار -
- مظفر هزاري هزار سوار -
- نجف قلی خان ولد قزلباش خان هزاري هزار سوار -
- محمد شریف تولکچی هزاري هزار سوار -
- سید اسد الله بخاری هزاري هزار سوار -
- گوپال سنگه ولد راجه من روپ هزاري هزار سوار -
- راول ممرسی هزاري هزار سوار -
- پرتاب زمیندار پلامون هزاري هزار سوار -

- شادمان پگھلی وال هزاری نہ صد سوار -
جبار قلی ککھر هزاری نہ صد سوار -
سید ابو البقا ولد شریف خان هزاری نہ صد سوار -
کیرت سنگھ ولد راجہ جی سنگھ هزاری نہ صد سوار -
غضنفر ولد الہ وردی خان هزاری نہ صد سوار -
حسینی برادر باقر خان هزاری ہشت صد سوار -
حسن بیگ خان هزاری ہشت صد سوار -
نوبت خان هزاری ہشت صد سوار -
رعایت خان هزاری ہشت صد سوار -
محمد صالح ولد میرزا ساسی برادر زادہ آصف خان جعفر
ہزاری ہشت صد سوار -
ابو محمد کنبو هزاری ہشت صد سوار -
شیر خان میانہ هزاری ہشت صد سوار -
اسام قلی هزاری ہشت صد سوار -
شیخ معظم فتح پوری هزاری ہشت صد سوار -
عثمان روہیلہ هزاری ہشت صد سوار -
عیسیٰ ولد زکریا هزاری ہشت صد سوار -
فتح ولد کرنا هزاری ہشت صد سوار -
راجہ مہا سنگھ ولد راجہ مدن سنگھ هزاری ہشت صد سوار -
جگ رام کچھواہہ هزاری ہفت صد سوار -
اسد اللہ ولد شیر خواجہ هزاری ہفت صد سوار -
مغل خان هزاری ہفت صد سوار -
سید غلام محمد بخاری هزاری ہفت صد سوار -
سید علاول ولد سید کبیر بارہہ هزاری ہفت صد سوار -
خواجہ عنایت اللہ نقشبندی هزاری ہفت صد سوار -
سید عبدالمقتدر نبیرہ مرتضیٰ خان هزاری ہفت صد سوار -

- رای سنگه جہالا ہزاری ہفت صد سوار -
راو سبل سنگه جیسلمیری ہزاری ہفت صد سوار -
سید جعفر ولد میر حاج ہزاری شش صد سوار -
میر احمد ولد ارادت خان ہزاری شش صد سوار -
ضیاء الدین یوسف ولد امیر خان ہزاری شش صد سوار -
پلنگ حملہ ہزاری شش صد سوار -
میر عالی ولد موسی ماژندرانہ ہزاری شش صد سوار -
محمد بیگ ہزاری شش صد سوار -
نذیر بیگ یلدوز ہزاری شش صد سوار -
دولت خان ترین ہزاری شش صد سوار -
یعقوب دلاور ہزاری شش صد سوار -
مرتضیٰ قلی خان برادر جانسپار خان ہزاری شش صد سوار -
عبدالقادر ولد احداد ہزاری شش صد سوار -
بلبہدر سیکھاوت ہزاری شش صد سوار -
راجه ہر نراین بد گوچر ہزاری شش صد سوار -
روپ چند گوالیاری ہزاری شش صد سوار -
میرزا خان ولد زین خان ہزاری پانصد سوار -
جگت سنگه راتھور ہزاری پانصد سوار -
چتر سین برادر زادہ سیام سنگه ہزاری پانصد سوار -
حسن ولد خان جہان ہزاری پانصد سوار -
سید بہادر ہزاری پانصد سوار -
یادگار بیگ ہزاری پانصد سوار -
سید نجابت ولد شجاعت خان بارہہ ہزاری پانصد سوار -
خواجہ رحمت اللہ ہزاری پانصد سوار -
اسحاق بیگ برادر یادگار حسین خان ہزاری پانصد سوار -
سید احمد ولد سید افضل ہزاری پانصد سوار -

(۴۵۴)

- يوسف آقا هزارى پانصد سوار -
- عبدالوهاب هزارى پانصد سوار -
- محمد علي كاسراني هزارى پانصد سوار -
- غيرت خان هزارى پانصد سوار -
- درويش بيگ قاقشال هزارى پانصد سوار -
- يادگار بيگ هزارى پانصد سوار -
- سجان سنگه ولد محكم سنگه هزارى پانصد سوار -
- اودى بهان ولد رام سنگه هزارى پانصد سوار -
- سيد يوسف ولد ملك عنبر هزارى پانصد سوار -
- آدم خان تبتي هزارى پانصد سوار -
- ناظر خان هزارى پانصد سوار -
- احداد ولد مهمنده هزارى پانصد سوار -
- عبدالنبى هزارى پانصد سوار -
- محمد هاشم كاشغرى هزارى پانصد سوار -
- راجه كشن سنگه كور هزارى پانصد سوار -
- گوردن داس راتهور هزارى پانصد سوار -
- مهيش داس راتهور هزارى پانصد سوار -
- بهوج راج دكهنى هزارى پانصد سوار -
- سڪندر خان هزارى پانصد سوار -
- امام قلي ولد جان سپار خان هزارى چار صد سوار -
- سيف الملوڪ هزارى چار صد سوار -
- سيد مبارك قديمى هزارى چار صد سوار -
- امان بيگ ولد بهادر خان هزارى چار صد سوار -
- محمد صفى ولد اسلام خان هزارى چار صد سوار -
- سيد منور ولد خان بهان بارهه هزارى چار صد سوار -
- خنجر خان هزارى چار صد سوار -

- بہادر برادر زادہ خان جہان ہزاری چہار صد سوار -
- بہیم ولد را بہ بیتھل داس ہزاری چہار صد سوار -
- رای رایان عرف رای رگہناتہہ ہزاری چہار صد سوار -
- روح اللہ ولد یوسف خان ہزاری چہار صد سوار -
- سلطان نظر برادر یوسف خان ہزاری چہار صد سوار -
- سید عالم بارہہ ہزاری چہار صد سوار -
- عبداللہ بیگ سرہتی ہزاری چہار صد سوار -
- محمد مراد یلدوز ہزاری چہار صد سوار -
- سید مقبول عالم بارہہ ہزاری چہار صد سوار -
- دیانت خان ہزاری چہار صد سوار -
- میر قاسم سمنانی ہزاری چہار صد سوار -
- شیخ موسیٰ گیلانی ہزاری چہار صد سوار -
- سید منصور ولد خان جہان بارہہ ہزاری چہار صد سوار -
- نورالحسن ہزاری چہار صد سوار -
- راجہ کنورسین کشتواری ہزاری چہار صد سوار -
- اسحاق بیگ ولد امیر الامرا ہزاری سہ صد سوار -
- اسمعیل بیگ ولد امیر الامرا ہزاری سہ صد سوار -
- سید نور الاعیان ولد سیف خان ہزاری سہ صد سوار -
- حسین ولد الہ وردی خان ہزاری سہ صد سوار -
- دانا دل نبیرہ عبدالکریم خان خانان ہزاری دو صد سوار -
- میر حیدر ولد میرزا مظفر صفوی ہزاری دو صد سوار -
- شریف خان ہزاری دو صد سوار -
- میر شریف ہزاری دو صد سوار -
- سید شیر زمان ولد خان جہان بارہہ ہزاری دو صد سوار -
- رای کاشی داس ہزاری دو صد سوار -
- میر نعمت اللہ ولد میر ظہیر الدین ہزاری دو صد سوار -

- مير جعفر استرآبادي هزاري دو صد سوار -
- محمد شريف ولد اسلام خان هزاري دو صد سوار -
- مبارک ولد سيف خان هزاري دو صد سوار -
- ابو القاسم ولد سيف خان هزاري دو صد سوار -
- عابد خواجه سراي هزاري دو صد سوار -
- مير محمود صفاهاني هزاري صد سوار -
- راي مکنند داس هزاري دو صد سوار -
- محمد مراد ولد صلابت خان هزاري صد سوار -
- حکيم فتح الله هزاري صد سوار -
- مغزالمک هزاري صد سوار -
- راي بهارا مل هزاري صد سوار -
- قاضي محمد اسلم هزاري صد سوار *
- راي بنواری داس هزاري صد سوار *

نه صدی

سی و یک نفر

- خواجه خان نه صدی نه صد سوار -
- راجه مان سنگھ ولد راجه روپ چند گوالياري نه صدی
- هشت صد و پنجاه سوار -
- صوفي بهادر نه صدی هشت صد سوار -
- سيد شاه علي بارهه نه صدی هشت صد سوار -
- قزلباش خان نه صدی هفت صد سوار -
- شرزه خان نه صدی شش صد سوار -
- سيد ما کهن بارهه نه صدی پانصد سوار -
- راي ديال داس جهالا نه صدی پانصد سوار -
- محمد امين ولد شاه قلبي خان نه صدی پانصد سوار -

- هوشدار ولد ملتفت خان نه صدي چهار صد سوار -
- رای هر چند کچھوآهه نه صدي چهار صد سوار -
- ملک حسين ولد مظفر خان نه صدي چهار صد سوار -
- ماهر و ولد راجه جی سنگھ نه صدي چهار صد سوار -
- عبد الرزاق ولد امير خان نه صدي سه صد سوار -
- ایل افغان نه صدي سه صد سوار -
- شیر افگن ولد شیر زاد نه صدي سه صد سوار -
- نور الدين نه صدي سه صد سوار -
- سيد ميرزا سبزواري نه صدي سه صد سوار -
- محمد قلبي ولد سکندر خان نه صدي دو صد و پنجاه سوار -
- مير صالح نه صدي دو صد سوار -
- خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان نه صدي دو صد سوار -
- رای رايان معروف به ديانت رای نه صدي صد و پنجاه سوار -
- شيخ ضياء ولد حکيم فتح الله نه صدي صد و پنجاه سوار -
- شيخ عبدالکریم نه صدي صد و پنجاه سوار -
- مير صالح ولد عبد الله نه صدي صد سوار -
- روز بهان خواجه سراي نه صدي صد سوار -
- مير باقي ولد محمود نه صدي صد سوار -
- مير يعقوب نه صدي صد سوار -
- رشيدا خوشنويس نه صدي هشتاد سوار -
- مير جعفر بلخي نه صدي پنجاه سوار -
- فرخ فال نه صدي ذات *

هشت صدی

هشتاد و یک نفر

- رای مکرند هشت صدي هشت صد سوار -
- مجاهد جالوري هشت صدي هشت صد سوار -

- نوبت خان ہشت صدی ہشت سوار -
کرپا رام کور ہشت صدی ہشت سوار -
پیرسنگہ داس ہشت صدی ہشت سوار -
ہمیر سنگہ ہشت صدی ہشت سوار -
محمد یوسف میرزا ہشت صدی ہفت سوار -
محمد مراد ہشت صدی ہفت سوار -
سید بہیکن بخاری ہشت صدی شش و پنجاہ سوار -
اسمعیل ولد احمد خان تتری ہشت صدی شش و پنجاہ سوار -
دلدار خان ولد سردار خان ہشت صدی شش سوار -
سردار خان ولد دولت خان ہشت صدی شش سوار -
جمال ولد دلاور خان کاکر ہشت صدی شش سوار -
سیف اللہ ولد شمشیر خان ہشت صدی شش سوار -
اوگرین کچھواہہ ہشت صدی شش سوار -
نظام الدین ولد غزنین خان جالوری ہشت صدی پانصد سوار -
راجی مانک پوری ہشت صدی پانصد سوار -
راجہ اودی بہان ہشت صدی پانصد سوار -
بہادر مانی ہشت صدی چہار سوار -
خواجہ عبدالعزیز ولد صفدر خان ہشت صدی چہار سوار -
سید لطف علی ہشت صدی چہار سوار -
سید علی برادر زادہ خان جہان بارتہ ہشت صدی چہار سوار -
سید بہادر ولد صلابت خان ہشت صدی چہار سوار -
حاجی خواجہ ہشت صدی چہار سوار -
فرخ زاد ولد جہانگیر قلی خان ہشت صدی چہار سوار -
رحمان اللہ پسر شجاعت خان ہشت صدی چہار سوار -
رای جگناتھہ راتھور ہشت صدی چہار سوار -
عظمت اللہ پسر خان جہان ہشت صدی چہار سوار -

راجہ اودی سنگہ ولد راجہ شیام سنگہ تونور ہشت صدی
چہار صد سوار۔

سید امجد ہشت صدی چہار صد سوار۔

حاجی بیگ برلاس ہشت صدی چہار صد سوار۔

سید زبردست ولد ہڑبر خان بارہہ ہشت صدی چہار صد

سوار۔

سید باقر ولد سید حامد ہشت صدی چہار صد سوار۔

سید علی اکبر بارہہ ہشت صدی چہار صد سوار۔

میرزا محمد بدخشی ہشت صدی چہار صد سوار۔

جلال الدین محمد در دار ہشت صدی چہار صد سوار۔

آی محمد تاشکنندی ہشت صدی چہار صد سوار۔

بہار دوحانی ہشت صدی چہار صد سوار۔

نیاز بیگ حامی ہشت صدی چہار صد سوار۔

منوہر داس برادر زادہ راجہ بیتھلداس ہشت صدی چہار

صد سوار۔

رای تلوک چند ہشت صدی چہار صد سوار۔

موہن سنگھ ولد مالو سنگھ ہادا ہشت صدی چہار صد

سوار۔

اندر سال ہادا ہشت صدی چہار صد سوار۔

راجہ مہا سنگھ ولد راجہ کنورسین ہشت صدی چہار صد

سوار۔

عجب سنگھ ہشت صدی چہار صد سوار۔

سید قلی اوزبک ہشت صدی چہار صد سوار۔

احمد بیگ داماد باقر خان ہشت صدی چہار صد سوار۔

دولت بیگ سر انداز ہشت صدی چہار صد سوار۔

سنگین بیگ سر انداز خان ہشت صدی چہار صد سوار۔

- محمد شفیع عرب ہشت صدی سے صد و پنجاہ سوار -
عثمان ولد بہادر خان ہشت صدی سے صد و پنجاہ سوار -
شیر زاد خویش خان عالم ہشت صدی سے صد سوار -
لشکری ولد مخلص خان ہشت صدی سے صد سوار -
بہادر ولد جانسپار خان ہشت صدی سے صد سوار -
محمد سلیم ہشت صدی سے صد سوار -
محمد سعید قلماق ہشت صدی سے صد سوار -
محمد حسین ہشت صدی سے صد سوار -
شہسوار بیگ ہشت صدی سے صد سوار -
آقا محمد قطغان ہشت صدی سے صد سوار -
سبل سنگھ ولد رام سنگھ راتھور ہشت صدی سے صد سوار -
حسین بیگ ولد محمد بیگ ہشت صدی دو صد و پنجاہ سوار -

- سوار -
سیف الدین ولد صف شکن خان ہشت صدی دو صد سوار -
خواجہ عبدالرحمن نقشبندی ہشت صدی دو صد سوار -
سعد اللہ ولد سعید خان ہشت صدی دو صد سوار -
خواجہ رحمت اللہ دہ پیدی ہشت صدی دو صد سوار -
یادگار مسعود برادر سعید خان ہشت صدی دو صد سوار -
مقیم خان ہشت صدی دو صد سوار -
خواجہ عبداللہ نقشبندی ہشت صدی دو صد سوار -
فتح سنگھ سیسودیہ ہشت صدی دو صد سوار -
دوستکام ولد معتمد خان ہشت صدی دو صد سوار -
قاضی نظاما ہشت صدی دو صد سوار -
فضل اللہ ولد سیادت خان ہشت صدی دو صد سوار -
رای مکند داس ہشت صدی صد و پنجاہ سوار -
میر خواجہ داماد سعید خان ہشت صدی صد و پنجاہ سوار -

- یزدانی ولد مخلص خان هشت صدی صد و پنجاه سوار -
- محمد علی ولد تقرب خان هشت صدی صد و پنجاه سوار -
- میر غیاث ولد اسلام خان هشت صدی صد سوار -
- خواجه عیسیٰ ولد خواجه طیب هشت صدی صد سوار -
- حاجی احمد سعید هشت صدی صد سوار -
- رزق الله ولد مقرب خان هشت صدی چهل سوار -
- حکیم صالح هشت صدی سی سوار *

هفت صدی

هفتاد و هفت نفر

- سید عبدالرحمن هفت صدی هفت صد سوار -
- مظفر سروانی هفت صدی هفت صد سوار -
- راجه بهروز هفت صدی هفت صد سوار -
- بایزید ولد محب غازی هفت صدی هفت صد سوار -
- سید چاون ایرجی هفت صدی هفت صد سوار -
- یوسف چیلہ هفت صدی پانصد سوار *
- سیام نبیره راجه مان سنگھ هفت صدی پانصد سوار -
- چندر بہان نروکا هفت صدی پانصد سوار -
- سارنگ دھر نبیره راجه سنگرام هفت صدی پانصد سوار -
- ابوالفتیٰ ولد خان جهان هفت صدی چہار صد سوار -
- میر مراد ولد میر موسیٰ هفت صدی چہار صد سوار -
- حبشی خان هفت صدی چہار صد سوار -
- سید باقر ولد سید مصطفیٰ خان هفت صدی چہار صد سوار -
- رستم ولد قزلباش خان هفت صدی چہار صد سوار -
- بہرام برادر رستم هفت صدی چہار صد سوار -

- شاه علي هفت صدي چهار صد سوار -
شرف بيگ خان ترکمان هفت صدي چهار صد سوار -
ابراهيم بيگ هفت صدي چهار صد سوار -
مقصود علي بيگ دانشمندی هفت صدي چهار صد سوار -
پرتهي راج چوهان هفت صدي چهار صد سوار -
متهرا داس کچهواغه هفت صدي چهار صد سوار -
جعفر بيگ جلایر هفت صدي چهار صد سوار -
ميرزا برادر رشيد خان هفت صدي چهار صد سوار -
سيد عالم هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
کریم داد قافشال هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
گرشاسپ ولد مهابت خان هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
امير ساساني هفت صدي سه صد سوار -
عیسی (حسيني؟) نبیره اشرف خان هفت صدي سه صد سوار -
برهاني برادر او هفت صدي سه صد سوار -
طاهر نواسه رستم خان بهادر هفت صدي سه صد سوار -
تولک بيگ کاشغري هفت صدي سه صد سوار -
پرتهي راج بهاتي هفت صدي سه صد سوار -
باوي چوهان هفت صدي سه صد سوار -
سندر داس سيسوديه هفت صدي سه صد سوار -
حگت سنگه راتهور هفت صدي سه صد سوار -
نيک نام عموی بهادر خان روهيله هفت صدي سه صد سوار -
عاشق گرز بردار هفت صدي سه صد سوار -
رای نراین داس سيسوديه هفت صدي سه صد سوار -
مير احمد خوافي هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
روح الله برادر زاده مکرمت خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
سيد يادگار حسين نبیره يوسف خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -

- اسفند یار خان ولد الہ یار خان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار۔
زاهد بیگ ترکمان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار۔
فتح سنگہ کچھواہہ ہفت صدی دو صد سوار۔
عزیز ولد بہادر بلوچ ہفت صدی دو صد سوار۔
بالا وند جگناتہہ کچھواہہ ہفت صدی دو صد سوار۔
میرزا محمد یلدوز ہفت صدی دو صد سوار۔
عبداللہ نبیرہ مرتضیٰ خان ہفت صدی دو صد سوار۔
سید شمس ولد جلال بارہہ ہفت صدی دو صد سوار۔
میرک عطا اللہ خوافی ہفت صدی دو صد سوار۔
قایم بیگ ہفت صدی دو صد سوار۔
عبدالرسول نبیرہ ملک عنبر ہفت صدی دو صد سوار۔
تولم بہادر ہفت صدی دو صد سوار۔
حاجی نیاز ہفت صدی دو صد سوار۔
محمد مقیم بیگ ولد شاہ بیگ خان ہفت صدی دو صد سوار۔
گدا بیگ ولد مامون بیگ ہفت صدی دو صد سوار۔
ناد علی ہفت صدی دو صد سوار۔
محمد ابراہیم ولد اسلام خان ہفت صدی صد و پنجاہ سوار۔
شاد کام چیلہ ہفت صدی صد و پنجاہ سوار۔
نصر اللہ ولد مختار خان ہفت صدی صد و پنجاہ سوار۔
سلطان محمد خویش ابوالحسن ہفت صدی صد و پنجاہ سوار۔
عارف بیگ شیخ عمری ہفت صدی صد و پنجاہ سوار۔
افتخار ولد فاخر خان ہفت صدی صد و بیست سوار۔
غازی بیگ ہفت صدی صد سوار۔
عبدالرحیم ولد اسلام خان ہفت صدی صد سوار۔
لطف اللہ پسر سعد اللہ خان ہفت صدی صد سوار۔
خواجہ منہدی ہفت صدی صد سوار۔

- سيف الدين ولد تربيت خان هفت صدي صدار -
- محمد صالح كرماني هفت صدي صدار -
- فتح الله ولد نصر الله هفت صدي صدار -
- محرم خان هفت صدي صدار -
- مطلب ولد معتمد خان هفت صدي صدار -
- مشكي بيگ ولد تاتار خان هفت صدي صدار -
- كاظم بيگ هفت صدي صدار -
- خواجه مومن ولد طيب هفت صدي پنجاه سوار -
- سيد عبدالصمد عمودي هفت صدي پنجاه سوار *

شش صدى

پنجاه و هفت نفر

- مير كلان خان دوراني شش صدي شش صدار -
- سيد مظفر داماد رندوله شش صدي شش صدار -
- چتر بهوج سونكرا شش صدي شش صدار -
- گردهر داس ولد راول پونجا شش صدي شش صدار -
- مير اسد الله ولد فضل الله شش صدي شش صدار -
- سيد عبدالصمد مانكپوري شش صدي پانصد سوار -
- محمد عابد ولد محمد صالح شش صدي پانصد سوار -
- خوش حال بيگ پسر خوانده ميرزا رستم شش صدي چهار صدار -
- پيم چند نبيره راى منوهر شش صدي چهار صدار -
- خوش حال بيگ قاقشال شش صدي چهار صدار -
- جعفر برادر باقر خان شش صدي چهار صدار -
- فيروز برادر غزنين خان جالوري شش صدي چهار صدار -
- سکندر شش صدي چهار صدار -
- جيواجي برادر مالوجي دکهنی شش صدي چهار صدار -

- قلندر بیگ ولد الف خان شش صدي چهار صد سوار -
محمد بیگ شش صدي سه صد هزار -
سید عبدالمنعم امروهي شش صدي سه صد سوار -
اودهم ولد نیابت خان شش صدي سه صد سوار -
سردهن برادر زاده بیتهل داس شش صدي سه صد سوار -
ماه یار ولد اله یار خان شش صدي سه صد سوار -
احمد قاسم شش صدي سه صد سوار -
فریدون شش صدي سه صد سوار -
باگهه ولد شیر خان تونور شش صدي سه صد سوار -
سید احمد ولد سید بهوا شش صدي دو صد سوار -
خدا دوست ولد سردار خان شش صدي دو صد سوار -
میر عزیز بد خشي شش صدي دو صد سوار -
محرم بیگ ولد مراد بیگ شش صدي دو صد سوار -
پاینده بیگ خواجه عنصري شش صدي دو صد سوار -
میر بزرگ نواسه سعید خان شش صدي دو صد سوار -
عزیز بیگ شش صدي دو صد سوار -
بدهن بیگ شش صدي دو صد سوار -
امیر بیگ ولد شاه بیگ خان شش صدي دو صد سوار -
طغرل ارسلان شش صدي دو صد سوار -
پهلوان درویش سرخ شش صدي دو صد سوار -
ایشتر سنگه ولد امر سنگه شش صدي دو صد سوار -
کپور سنگه ولد بادهو سنگه شش صدي دو صد سوار -
کیسري سنگه وله پرتھی راج شش صدي دو صد سوار -
مسعود شش صدي صد و پنجاه سوار -
راجی بیگ شش صدي صد و پنجاه سوار -
مکنند داس راتهور شش صدي صد و پنجاه سوار -

- محمد منعم ولد میرزا خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
- شیخ محمد ولد اخلاص خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
- هدايت الله ولد علي خان ترين شش صدي صد و پنجاه سوار -
- کاکا (بہائی) کاکر شش صدي صد و پنجاه سوار -
- میر باقر شش صدي صد و بیست سوار -
- سید میر ولد موسوي خان شش صدي صد سوار -
- ابراهيم بیگ عمزاده نذر محمد خان شش صدي صد سوار -
- مکند ولد بهرور کلان شش صدي صد سوار -
- خواجه حسن ده بیدی شش صدي صد سوار -
- خواجه هاشم شش صدي صد سوار -
- خواجه محمد شریف ده بیدی شش صدي صد سوار -
- خواجه قاسم حصاري شش صدي صد سوار -
- محسن ابدالي شش صدي صد سوار -
- علي نقی شش صدي صد سوار -
- قاضي يوسف شش صدي شصت سوار -
- محمد مسیح برادر زاده تقرب خان شش صدي پنجاه سوار -
- محمد حسین شش صدي ذات *

پانصدی

یک صد و ہشتاد نفر

- محمد طالب ولد خان جهان پانصدی پانصد سوار -
- میر ماہ ولد میر شمس پانصدی پانصد سوار -
- بدیع الزمان پانصدی پانصد سوار -
- شہاب ولد مبارک خان سروانی پانصدی پانصد سوار -
- شیخ عبدالمجید مانکپوری پانصدی پانصد سوار -
- محمد افضل ولد تربیت خان پانصدی پانصد سوار -

- قاسم علي پانصدي پانصد سوار -
- شهباز افغان پانصدي پانصد سوار -
- حيات ولد زكريا پانصدي پانصد سوار -
- راجه امر سنگه بد گوچر پانصدي پانصد سوار -
- يوسف خويش محمد خان پانصدي پانصد سوار -
- محمد سعيد ككهري پانصدي پانصد سوار -
- چنپت بنديله پانصدي پانصد سوار -
- رئبهاجي پانصدي پانصد سوار -
- دهنا جي پانصدي پانصد سوار -
- مير معظم ولد شاه نواز خان پانصدي پانصد سوار -
- بهادر كنبو پانصدي پانصد سوار -
- اندر مل ولد بهار سنگه پانصدي چهار صد سوار -
- هري سنگه ولد راو چاندا پانصدي چهار صد سوار -
- چلپي رومي پانصدي چهار صد سوار -
- راجه جگمن جادون پانصدي چهار صد سوار -
- هنمت راي پانصدي چهار صد سوار -
- همير راي پانصدي چهار صد سوار -
- سيد عبدالعزیز بخاري پانصدي سه صد سوار -
- عزت الله ولد اسد الله پانصدي سه صد سوار -
- قباد ولد شجاع كابلې پانصدي سه صد سوار -
- دليپ راتهور پانصدي سه صد سوار -
- جمال پانصدي سه صد سوار -
- راجه اودي سنگه ولد راجه مان پانصدي سه صد سوار -
- عمر ترين پانصدي سه صد سوار -
- علي اكبر يزدي پانصدي سه صد سوار -
- هرجس ولد گردهر تونور پانصدي سه صد سوار -

- ھري سنگه ولد چندر بہان پانصدي سه صد سوار -
ذوالقرنین پانصدي سه صد سوار -
بہرہ ور نبیرہ میرزا عیسیٰ ترخان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
مادھو سنگه سیسودیہ پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
میر ابالیل برادر شجاعت خان پانصدي دو صد پنجاه سوار -
جسونت برادر مہیش داس راتھور پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
گوبند داس راتھور پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
نرپت جہالا پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
اوتھ زمیندار پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سید راجی ولد عبد الہادی پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سید ولی محمد ایرجی پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سید عبد الشکور پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
الہ دوست کاشغری پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
محمد علی ولد عزت خان پانصدي گو صد و پنجاه سوار -
ابراہیم حسین ترکمان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
یوسف برادر بہادر خان روہیلہ پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
اسمعیل بیگ اوزبک پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
نوری بیگ از برادران حسن قلی خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
بشن سنگه نبیرہ مان سنگه پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
رانا برادر راوت دکھنی پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
اسمعیل ولد نجابت خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
محمد ابراہیم ولد نجابت خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سید عبدالنبی ولد خان دوران پانصدي دو صد سوار -
خدا یار والد پلمگتوش پانصدي دو صد سوار -
حیدر بیگ بدخشی پانصدي دو صد سوار -
سکندر بیگ ولد حسن قلی خان پانصدي دو صد سوار -

- میان داد بسر جلالہ پانصدی دو صد سوار -
- نرہر داس ولد بینی داس پانصدی دو صد سوار -
- ہر داس جہالا پانصدی دو صد سوار -
- طہماسپ ولد مہابت خان پانصدی دو صد سوار -
- ہر چند ولد راجہ بیتہل داس پانصدی دو صد سوار -
- بہاو سنگہ برادر بیتہل داس پانصدی دو صد سوار -
- سید محمد ولد خواجہ عبدالقادر پانصدی دو صد سوار -
- منصور نواسہ رستم خان بہادر پانصدی دو صد سوار -
- ذوالفقار ولد الہ یار خان پانصدی دو صد سوار -
- مان سنگہ ولد راجہ بکرماجیت پانصدی دو صد سوار -
- بجی رام برادر زادہ راجہ بیتہل داس پانصدی دو صد سوار -
- سہل سنگہ ولد بکرماجیت پانصدی دو صد سوار -
- میر ابوالفضل معموری پانصدی دو صد سوار -
- ابوالبقا ولد قاضی خان پانصدی دو صد سوار -
- محمد شریف ولد احمد بیگ پانصدی دو صد سوار -
- فتح سنگہ ولد سجان سنگہ سیسودیہ پانصدی دو صد سوار -
- فتح سنگہ برادر روپ سنگہ پانصدی دو صد سوار -
- اوگر سین کچھواہہ پانصدی دو صد سوار -
- چنپت سیسودیہ پانصدی دو صد سوار -
- رام سنگہ برادر پرتھی راج پانصدی دو صد سوار -
- مرار داس کور پانصدی دو صد سوار -
- ناصر ولد نوبت خان پانصدی دو صد سوار -
- نرہر داس جہالا پانصدی دو صد سوار -
- عبد العلی بیگ پانصدی دو صد سوار -
- جواہر خان پانصدی دو صد سوار -
- املورومی پانصدی صد و پنجاہ سوار -

- مکند داس ولد راجہ گوپال داس پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- نعمت اللہ ولد حسام الدین خان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- سید بایزید ولد سید بدھن بخاری پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- شفقت اللہ ولد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- سید خواجہ داماد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- ابو البقا ولد سید یوسف گیلانی پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- حسین ولد اسحق بیگ ترکمان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- باقر (باقی؟) و لد محل دار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- سید عبدالغفور پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- خورشید نظر ولد خواجہ ابوالحسن پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- دلدار بیگ تولکچی پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- ارجمند برادر زادہ جلال کاکر پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- ارسلان بیگ بلوچ پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- محمد صادق فراہانی پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- قمر بیگ گیلانی پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- سید شیر محمد بارہہ پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- حسن سعید پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- میر جلال الدین پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- رنجہود برادر زادہ بیتھل داس پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- اجی سنگہ ولد راج سنگہ راتھور پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- ارسلان ولد الہ داد خان پانصدی صد و پنجاہ سوار۔
- عبدالرحیم ولد ہادی داد خان پانصدی صد و بیست سوار۔
- محمد واحد پانصدی صد و بیست سوار۔
- جہانگیر قلی ولد بہادر بیگ پانصدی صد و بیست سوار۔
- خواجہ عبداللہ پانصدی صد سوار۔
- سخی برادر زادہ فدائی خان پانصدی صد سوار۔

- عنایت اللہ ولد سعید خان بہادر پانصدی صد سوار۔
- علی اصغر برادر آصف خان جعفر پانصدی صد سوار۔
- مجید ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار۔
- کریم پانصدی صد سوار۔
- صائب ولد باقر خان پانصدی صد سوار۔
- طالب بیگ پانصدی صد سوار۔
- عبدالرسول بریج پانصدی صد سوار۔
- فتحی ولد میرزا عیسیٰ پانصدی صد سوار۔
- عسکری ولد جعفر بیگ پانصدی صد سوار۔
- جعفر ولد زین العابدین پانصدی صد سوار۔
- محمد مومن ولد شاہ بیگ خان پانصدی صد سوار۔
- سید احمد کبیر ولد سید ہزبر خان بارہہ پانصدی صد سوار۔
- میر حسن برادر زادہ خواجہ جہان پانصدی صد سوار۔
- سید کرم اللہ داماد خان جہان بارہہ پانصدی صد سوار۔
- عبد اللہ داماد مختار خان پانصدی صد سوار۔
- سید عالم برادر سید سالار بارہہ پانصدی صد سوار۔
- سید قطب ولد سید مقبول عالم بارہہ پانصدی صد سوار۔
- محمد رحیم سادوز پانصدی صد سوار۔
- عسکری فراہانی پانصدی صد سوار۔
- ادھم ولد باقی کوکہ پانصدی صد سوار۔
- محمد ابراہیم صفہانی پانصدی صد سوار۔
- سید شہاب الدین پانصدی صد سوار۔
- محمد زمان پانصدی صد سوار۔
- احمد بیگ پانصدی صد سوار۔
- محمود بیگ خراسانی پانصدی صد سوار۔
- بہادر بیگ برادر زادہ بکہ تاز خان پانصدی صد سوار۔

- شکر اللہ ولد جعفر نجم ثانی پانصدی صد سوار -
- سید علی ولد ملک عنبر پانصدی صد سوار
- رای سبہا چند پانصدی صد سوار -
- خواجہ دولت محلی پانصدی صد سوار -
- خواجہ طالب محلی پانصدی صد سوار -
- سلطان سنگہ سیسودیہ پانصدی صد سوار -
- ظاہر بیگ فاسی پانصدی صد سوار -
- اسلام قلی پانصدی صد سوار -
- نیل کنتھہ برادر رای رایان پانصدی ہشتاد سوار -
- نعمت خان پانصدی ہشتاد سوار -
- صالح بیگ قراول بیگی پانصدی ہشتاد سوار -
- خواجہ معموری پانصدی ہشتاد سوار -
- شیخ معین الدین راجگری پانصدی ہشتاد سوار -
- دلیر ہمت ولد مہابت خان پانصدی ہشتاد سوار -
- خان خانان پانصدی ہفتاد سوار -
- مصیف اللہ ولد نصر اللہ پانصدی ہشتاد سوار -
- میر معظم پانصدی ہفتاد سوار -
- برخوردار ولد عبدالمجید پانصدی ہفتاد سوار -
- میر سیف الدین پانصدی شصت سوار -
- رشید ولد میرزا والی پانصدی پنجاہ سوار -
- محمد فاضل ولد وزیر خان پانصدی پنجاہ سوار -
- شہاب الدین قلی ولد فتح اللہ پانصدی پنجاہ سوار -
- خواجہ اسحق ولد خواجہ فاضل پانصدی پنجاہ سوار -
- عبد اللہ پانصدی پنجاہ سوار -
- میر نور الدین پانصدی پنجاہ سوار -
- خواجہ نور اللہ پانصدی پنجاہ سوار -

(۴۷۳)

- خواجه یحییٰ پانصدی پنجاه سوار -
- باقی بیگ شاملو پانصدی پنجاه سوار -
- محمد جعفر ولد مقیم خان پانصدی چہل سوار -
- سید صدقہ پانصدی چہل سوار -
- سید حامد پانصدی چہل سوار -
- قاضی خشحال پانصدی چہل سوار -
- شیخ چاند پانصدی چہل سوار -
- قادر خان پانصدی سی سوار -
- امتیاز پانصدی سی سوار -
- میر صالح فرمان نویس پانصدی سی سوار -
- حکیم محمد مقیم پانصدی بیست و پنج سوار -
- عیسیٰ برادر زادہ سلطان خان پانصدی دہ سوار -
- شیخ فضل اللہ برادر زادہ مقرب خان پانصدی ذات *

[جلد سوم و کتاب پیاپی رسید]